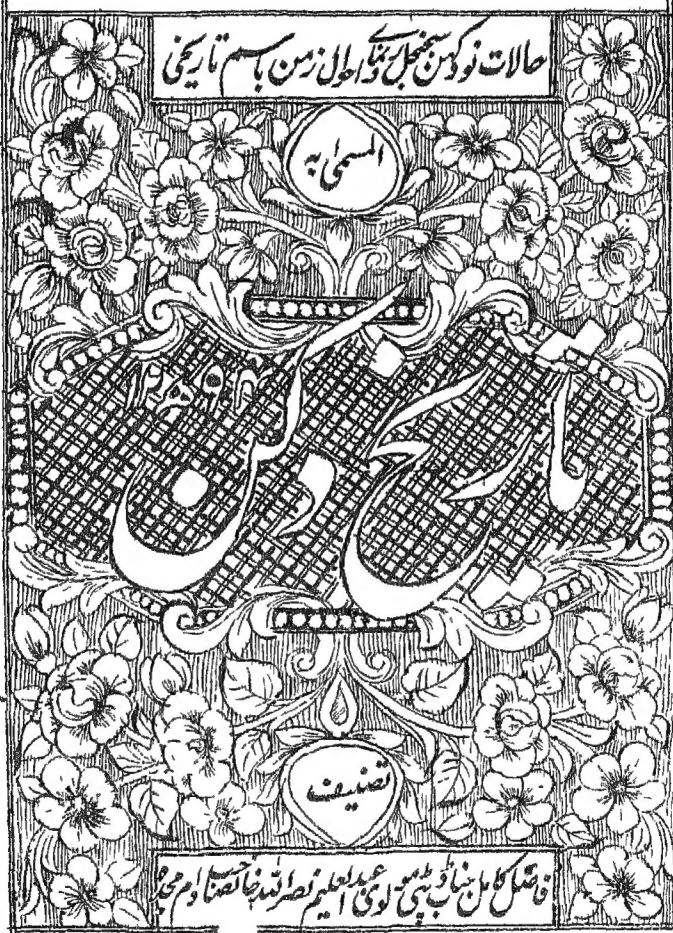




صفت عکین و مکان فضل و زمین زمان

حالات نوکین و مکرر و احوال زمین با اسم تاریخی

السمی



فصل کتاب و کتاب نویسی و علم و فضل و احوال و زمین

در بیان و مکتب و کتب و کتب و کتب و کتب

۹۵۴  
۱۲۸  
۹۸۶۷



PE9867



M. A. I. LIBRARY, A. M. U.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خداوند بزرگوار است که غم را وسیله ظفر گردانید و در روز فرشته آخر زمان محمد است که صاحب  
حرکت را فرموده برکت رسانید و زهی بعبودی و نهی نمودی است که در حق فی کل سنه و الصلوة  
تسلی رسول الله و هو محمد فی کل زمان و مکان و نبی حکماء و رسل فی آخر الزمان و علی الیه لکرام و صفا  
الاعطاء و صادق القدران یطیعان این تبارخ و کن است از فقیرانی است که تقوی عظیم و علم و فضل ایشان  
انحیثه الایمانی انور جوی در احوال سفر و قیام آن و حالات بلده و خدمت بنیاد حیدر آبا و خیراتها الله  
عنه الفساد و توابع آن و کیفیت مملکت و مالک آن و چگونگی سائر راه از خورجه تا بلده موصوفه و  
بیان افراد و صلحاء و علماء و فقراء و شعراء و عمارت و دوو ائین و قبایل و تجار و مصالح مردم عام  
و اخلاق اشخاص خواص اینجا و احوال سلاسل الی ملک و دایم اقباله و فتا الملک و اسیر کبیر باد  
و دیگر امرای نامی گرامی مع دیگر حالات که فهرست آن باخر مرتب خواهد شد برای تذکره من و ان  
و تبصره دیگر آشنایان الله تعالی این نگاشته را بنظر نظر خاصان خود گردد اند و فقیر را بدعی خیر  
رساند قطعه غرض نقشی است که مایا و ماند که هستی را نمی بینم بقالی به مگر صاحب دلی روزی جبر است به

کنند بر حالین سکون عانی و علی الله التوکل و بیه الایحصاء و مو تعصا بحالک و و لا انعام  
 مقدره در بیان فوائد سفر و آداب سفره بکنند خداوند تعالی در کلام مجید فرماید سیروا فی الارض فیین  
 یجید و لما خلط کلید صنایع و بدین حق تبارک و تعالی را که چگونه آفریده است و فرمود سرور گشتا  
 صلی الله علیه و سلم علیکم فی السفر ایاقا لیس فی حقن الله پس نه شک مسافر  
 و زنا یدر بانی است جل شانہ اول در سفر انقیاد امر خداوند تعالی است و دوم اتباع حکم رسول  
 مقبول است صلی الله علیه و سلم که آن اصل اصولین است سوم پیروی ارشاد صلحا و مجربین  
 روزگار آن هم خالی از استحباب نیست سعدی علیه الرحمه می فرماید **سفر تا به کان جهان**  
 در گروی و هرگز ای خام آوی نشوی و برو اندر جهان تفرج کن و پیش اذن روزگار جهان  
 بروی و پیر ارادت فقیر مرشد عالم حضرت شاه عبدالعلیم لوباروی قدس الله سره از عمر  
 پنج سال تا سن شصت و پنج سال هشیه و سفر بوده اند فقیر نیز در احیا و سنت ایشان امر می  
 عنه و شنبه علی طریق المستقیم چهارم حصول بسیاری از مقاصد دینی و دنیوی و باب بیست  
 رزق متعلق بآنست پنجم بازماندنت از مال و نسات طبعی و نفسی که اصل تجرد است ششم  
 تهذیب اخلاق و در آنست تحلیل شد اند در ریاضات غربت و تبدیل اوصاف زریله باخلاق  
 جمیعیه منقسم دیدن آثار صنایع آفرینگار است جل شانہ بلاخط نباتات گوناگون و جهادیت بطلون  
 و انواع حیوانات و اقسام السکنه و اصناف نوع انسان و شنیدن اصوات و نعمات دیگر  
 بانوزان **هشتم** ملاقات علماء و فضلاء و مشایخ و حکماء و عباد و زهاد که صحبت ایشان کیمیا  
 است و زیارت مزارات کرام که ارباب دین را حصول فیض معنوی و اصحاب دنیا را عبرت  
 دروست **نهم** دیدن بقاع خیر که محرک انواع خسات است و هم تفرج ممکنه و بلاد بزرگیه  
 که روشنی بخش دیده و دانش است اگر عاقل باشد اما سفر وقتی را بود که محافظت اوقات خود  
 باشد و آداب سفر کی از آن مشاورت است با مردم دانا آزموده کار و هم اجازت خواستن  
 از بزرگان محل پیر و استاد و غیره اگر باشند و رند استخاره است بر وجه سنون و توشه

سفر

آداب



از حال گیرد اگر میسر آید در نه خدا تعالی بس میکند و از اشیاء ضروری مثل شانه و مسواک آینه و  
 نظرائش و سلاح اگر مانعی نباشد و جمال و وز و سوزن و رشته و لوله و رسن او و بعض احيان البرق  
 و بعض اودیه از ششم مفرد مانند ناخیل و ریائی و زیره و نعلنی و چیزی ترش و شیرین و نمک و مچ  
 و مرکب مانند جویب و سفوف نیز همراه خود گیرد و ستوم رفیق صلح معتقد به وطن خردمند تجربه کار بست  
 آرد که اکت فیوت ششم الطریق گفته اند و اگر ممکن بود از رفقا و کم از چار کس نباشد و مناقصه سفر نکند که  
 بیشتر در آن تکلیف میباشد چهارم پیر طریقت فرموده است رضی الله عنه اگر خطوط بنام کسانی که آنجا  
 میرود میسر آید مانعی نباشد نیز همراه برد باین مضمون که برنده خط از آشنایان من است تا وقت  
 ضرورت بی اعتبار نباشد چه در غربت کمتر شناسند که معتبر است یا نامعتبر چشم از مرد و سوسو  
 مثل پنجم در مال همراه بگیرد که موجب خطرات نیست ششم مسافر اگر مسلمان است زحمتها  
 خود را که در حق مسافر کتب نفقه سطور است یاد دارد ششم مبلغ را اگر زیاده بود نقد بگیرد و بجایش  
 کاغذز گیرد و نقد را در یک جای نزدیک کسی نگاه ندارد بلکه متفرق کند تا اگر آنوقت افتد در صورت  
 تلف یکجا نشاید که جای دیگر باقی ماند ششم اظهار سفر بکسان کمتر کند که در آنجا مصالح است ششم  
 گفت پیغمبر که هر کس شرف است باز گردد با مردم خویش جفت به و این چون اندر زمین پنهان  
 سترا و سر سفری بستان شود پنجم تشرین روز سفر در اسلام نجیب و شنبه و در شنبه  
 و جمعه است اما شب جمعه و بر روز جمعه پیش از نماز جمعه مسافر نشود و بهتر است ساعات سفر با روز شنبه  
 و شنبه است و در آخر ماه که تحت الشعل بود سفر نکند و این همه در معورت اسکان است و در قطع  
 در سفر در از مردم متدین و حسن الخلق را همراه کند و متبع او باشد و توشه راه همراه باشد و در قافله  
 اجماعی رود و متفرق نشود و اگر کسی بشنود و کس سرگوشی نکنند تا رفیق سوم متناهی شود و در بد  
 افتد یا زود ششم بر کسیت مال خود اگر کسی را مطلع سازد او لی باشد چه در قفلت احتکار  
 و در کثرت خون استهلاک و و از و نهم کار با شاد و رت کند و از مایحتاج بدیدگی  
 دریغ ندارند و با هم کسین سلوک باشند و در کلام با شاد و رت وجه و طایفه بیاح باشند و همچنین در

سماجت و اگر سائل پیش آید بقدر امکان اجابت کنند اگر چه کلمه باشد و بایشان رفتن مشور  
و غوغا نکند و سیاه نه و نزدیکه بکناره آن رود و مردم قافله فصل یکدیگر نرسد و آیند اگر  
مربک بود اول فکر غفلت او کند سپرد هم اگر ممکن بود سامان طعام کیروزه همراه دارد و بچرخ و نقل  
چیزی خوردن شروع نکند و اگر تواند اول بنفقیر دهد و پیش از خوردن طعام ترشی بخشد و اگر ششبری  
در آید که در اینجا حکم نباشد یا طاعون یا دیگر فتنه در اینجا باشد داخل نشود اگر در آید زود از اینجا بر آید و  
در قیام اگر بجا آید بخوف آن در بر آید اما برای کاری بر آمدن با کفایت و در قیام خروج از لویه با کمال  
باب اول در بیان سبب آمدن فقیر در بلده فرخنده بنیاد و حیدر آباد

چون از روی اخبار او ده دریا فتم که تجویز جناب فیضآباد قدر دان اصحاب عقل و نقل عینی نواب  
شجاع الدوله مختار الملک سالار جنگ سیما تراب علیخان بهادر نائب رئیس و والی ملک دکن  
منتهی قریه آقایی نامه از خود بدولت مجلسی از ارباب مال مقرر خواهد شد و چهار کس و این ارکان  
معین میشوند یکی هندو و دیگری شی مسلمان و سوم پارسی و چهارم عیسائی و اجرای کار مال بمشوره  
این اراکین خواهد شد چون عمری در کار مال صرف کرده تجربه بهر سانیده بودم در خدمت مولانا  
بکر مناجنا نواب مولوی سید الدین خان صاحب دهلوی که در دستهای جناب نواب مدوح الشان  
کار فرماییده اند مشاور شدم که این وقت تقریب احسن است بحضور نواب صاحب بهادر در اظهار  
کارگزاری فقیر عرض نمایند اگر جناب مدوح منظور فرمایند فوراً خود را در اینجا رسانم و باین عنایت  
سامی پنج هم فائز المرام میشود مولانا موصوف تقریب فقیر فرموده بر نگاشتن که بندگان عالی نواب صاحب  
ینیع الشان میفرمایند که اگر خطی از حکام رفیع المرتبه آن ملک بنام صاحب زرینیت بهادر اینجا در سفارش خود  
بیارند و این مجلس مقرر خواهد کرد یا بر کار دیگر یا سو خواهد نمود چون این نامه نامی بمن رسید خوانده بجنسه  
بذریعہ عرضی خود بخندست مشرچارلس جان و نیکیفیل صاحب چپف کشته بهادر ملک دوه که آقای قدیم فقیر اند و  
بهنگام رفتن بولایت رسیدن مشرچول صاحب بهادر که حالا صاحب زرینیت بهادر ملک کن اند اینجا ایشان با آنها  
کنانیده بودند بدخواست خط سفارش فرستادم صاحب بهادر بفرط عنایت و کرم تفضلہ خط مشرچول و سفارش



و بخدای که هم سپردیم ورین سواری با ستر سینه صاحب که هیچ کجی کشتیهای گنگ بود ملاقات شد  
او یکاچو ر میرفت و بوقت نواخت دو ساعت شب با گره رسیدیم و بیکان مولانا محمد شیخ القاضی صاحب  
و هروی العرف محمود خان وکیل صدر که صدیق فقیر اند فرو آمدیم و آرام گرفتیم و یازده روز مقام  
که دیم باد وستان اینجا که ساکن و وارو بودند مجلس با کردیم باید مصاحب علی باشند قصبه  
سهار پکنه چنانچه ضلع متحر ملاقات شد فردی است از عجباب روزگار و دست از مخصوصان کرده  
که زن پرودنشین است آن مجید و پنج ماه و الکن الکتنه را در ششماه و عامی را در کم از سه ماه  
متمم می کنند بهر وجه و قراة که خواهد تعلیم تمام می کنند اما در اول از خواننده یا وارثانش اقرار  
میگیرد که اگر بر مدت و عده خود کلام الله شریف ختم کند میگوید و دور و پیچ بگیرم و کم از آن  
نیگیرم و زیاده را هر چه قدرت داشته باشد توفیق اوست و اگر نمیدهد حواله بخدای قادر میکند و  
هنگام شروع کنانیدن یا در میان درس هیچکس نیطلبند و نیگیرند و بعد ختم بر مدت و عده خود میگیرند و نوکری  
کسی نمیکنند و همین محصول را و بر رزق خود گردانیده است و از سه سال بیکان لاله مادهورام وکیل صدر اگر  
در بیلان گنج تقیم است و طبع خوش و آواز زین و لکش دارد و بسیاری کسان از او خوانده اند و خوانندین بلکه  
از انعامات آلبیه در حق او باید شمرده اند و سس که عالم نیست اگر عالم می بود باین ترکیب تربیت  
و قواعد تعلیم بسیاری را بفیضان علوم می رسانید فقیه نیز بیهون الله المکریم در دلیلان مناسب  
از سیزدان تا مطلق و در سه سال درس داد و آن میتوانم بیهون الله العظیم هم از ابراهیم بیابرا  
همپای تیاریخ شانزد و هم شبان سده هجری سال مذکور رسیده داخل قافله شد سال بهری  
پثال یعنی چوپیه از داک خانه کهنه از اگر تا مقام ریل دکن و یافت شد اما بی استیسا  
گفتند که ما مردم را معلوم نیست که بنده نیست داک تا مقام ریل شده است یا نه از اگر تا  
اند و رسانیدن می توانیم فی آخر محصول سیزده روپیه و بیست آنه خاتم گرفت بابت سده کس فقیه  
و مرزای موسوف و کریم بخش بودیم چهل روپیه و بیست آنه خواستند و اگر تا بیاورده  
محصول سده کس نسبت و هفت روپیه بخما بیانی کردیم و بیست آنه کس بیست آنه کس بیست آنه کس

که در آن گانه است شاید که در آن دور یافته شود و میان بیاورد و بپو پال و انکسیت شاید که گاڑی  
 بچکره و بیاورد یافته شود و تا بپو پال رساند و مقصود فقیر بپو پال رفتن بود که فرار شتخ حضرت  
 شاه عبدالعظیم قدس سره در اینجا بپو پال آبادست و غرض زیارت آنجا بیدار شتم و وقت روزه  
 چوپنبیه از آن گره باندور و در آنک زمانه کپنی هشت ساعت روزه سقر است و در تمام چوپنبیه اگر  
 گیرند گنایش سوار شدن پنج کس است و در آن آسایش بسیارست و محصول تمام چوپنبیه صحت  
 و نعمت روپی و هشت آنه است و آنقدر خرج راه از کمر می راجد جی کشن داس صاحب  
 و پنی کلکته بهادر علی گره که باتفاق وقت وارد آن گره بپو پال و در وجه حساب کرایه مکان فتح باغ  
 واقع کول خواستم ایشان بتوسط برادر خرد خود چوبی و عنایت داس صاحب و پنی کلکته بهادر  
 اگر فرستاده و در آن نمونه ایشان گردیدم و درین چوپنبیه هر کس مجازست که ببت سیر از اسباب  
 خود با خود برد و یک روز قبل از روزه آنکه خود محصول داخل کند و چوپنبیه از آن گره بگو ایار در سخی شوش  
 ساعت میرسد که یک روز و دو شب و پادور روز و یک شب می شود و محصول تمام چوپنبیه از  
 آن گره تا گوا ایار چهارده روپی و یک آنه بحساب فی کس دو روپی سیزده آنه میشود و چوپنبیه از  
 آن گره تا بیاورد بهر صحنه پنجره و تا ماندور در عرصه نه روز میرسد و چون از آنک خانه لاله موتی لال  
 محصول دریافت شد که باسایش یافته شد لهذا تمام گاڑی شکرم ترگادان بکرایه نه روپی و دوازده  
 آنه از آن گره تا گوا ایار گرفته شد و از آن گره سه مرز ابراهیم بیگ و کریم بخش طبخ مرخص شدیم و  
 بر شکرم سوار شدیم مرزا عبدالغفار بیگ صاحب و حاجی مولوی محمد شاه صاحب فرزند  
 چاکر ایشان را و مولوی محمد سمیع الدخان صاحب و حکیم غلام دستگیر خان صاحب و شیر محمد خان صاحب  
 و برادر طریق و لدا علی خان صاحب و مولوی حاجی حیدر حسین صاحب و بهر خود در رفته آمدن  
 و دیگر دوستان را که بر اسب ترخیص تشریف آورده بودند در آن گره بخدا سپردیم و تیار پنج  
 بست و چهارم شبان وقت نواخت هشت ساعت شب از شام روانه شدیم بعد دو  
 شب و یک روز تیار پنج بست و ششم شبان العظم روز چهارشنبه وقت نواخت یک ساعت



بر غیر و در گوا ایار رسیدند آنجا نه سرکاری اول محبی سید عنایت علی خوشنویس مستوطن  
 کول ملاقی شدیم بعد از آنجا کوچیده بمقام غزیری دوست دلی اوستاد عبداللہ خان تیر انداز  
 وقت ظهر رسیدیم و فرود آمدیم بمقامی اغزه سرور گردیدم شب در آنجا گذرانیدم صبح فحول الصلوات  
 و اوصاف الفضائل جامع قانون معقول و حادی علوم منقول شاعر عرب لامثال ادیب علوم ادب  
 فی مثال افراد الزمان یکتای دوران برادر ممولانا علی عباس چڑیا کوٹی اغزه اللہ تعالی  
 بر موز العالم اللہاوتی تشریف آوردند و صحبت خود که بعد عرضہ و راز حاصل شد سرور  
 فرمودند و از اخلاق مردم حیدر آباد آنگاه فرمودند در اینجا طروت سی خریدم یک لوطہ زیر که  
 در چکی اول کہ از اگرہ می آمدیم کریم بخش لوطہ من گم کردہ بودہ و در کانی بہ نرخ فی سیر کز پیہ  
 و نہ و نیم آنہ دیک کفگیر و یک و پنچی فی سیر یک روپیہ و پنج و نیم آنہ قیمت جمیع پیہ و چار آنہ  
 شد وقت نواخت ہشت ساعت روز نشی سید عنایت علی کراچی آوردند فقیر و ہمراہین فقیر را  
 بران سوار کنانیدہ بڈاکنہ سرکاری بردند در لشکر از حافظہ صاحبہ خان و حافظہ عثمان  
 و برادر م حبیب خان و عبدالرحمن خان و حافظہ احمد علی و دیگر صاحبان مخدوم گردیدیم و  
 بخندے کرتہ سپردیم و خود در میان راہ اسیرای ملاکہ پیشتر ممولانا مدح را نصرت کردہ ہوم  
 برای ملاقات مع اوستاد عبداللہ خان صاحب و امیر محمد خان رفتم بعد اقامت سی لانا محمد و  
 بکان منشی سید عنایت علی رسیدہ العام دعوت سیر خورہ وقت نواخت چار ساعت روز و  
 جھنگ گنج رسیدیم و بعد احوال بہت و پنجر پیہ و ہشت آنہ محصول تمام کراچی بڈاکنہ انڈی  
 ان کرن کپنی بہت سید عنایت علی بر بلکٹرن سہار شدہ روانہ شدیم و ممولانا مدح و نشی  
 میر علی جوہری و سید عنایت علی و امیر محمد خان را بخدای قدریت مال سپردہ منس کر دیم  
 امر و زبانی بہت و ہفتہ شہان لکھنوی سطرابق بہت و ششم خوری روٹ پونہ  
 ششم ام بودہ است چون از جھنگ گنج کوچیدیم و برگو کپور رسیدیم شام شد بعد عبور عمر جہولی  
 قریب باولی رسیدہ آب طلبیدیم و خود ہرای شاشیدن از کراچی فرود آمدن کہار سنا رع



رفتیم آنجا بر سر پناهی شبی شب و نصف بصر نشیبت فراز معلوم نشد پاهایم از جارت افتاد و من لم یلقان  
 افغان از لب شایع تا به زمین سلاست رسیدم و بسیار ضرب کشیدم صرع سیده بود بالا و اولی  
 گذشت و به شکل تمام باز از غار برب شرک برآمدم و بهر از اصحاب تحقیقت الحال گفتم و شکر حق بجا آوردم  
 و آنرا شد تا آخر خواندم و سوار شدم و دوباره راه پیش گرفتیم بر چوکی رست آفتاب برآمد و باغیر نیز رفتیم که بر چوکی  
 کاژا گھاٹ آفتاب غروب شد بر زدی سووال بصورتی رفتیم فراغت از ضروریات کردم این تاریخ

بست و هشتم شعبان روز جمعه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۲۷ جنوری ۱۸۶۸ میلادی عیسوی

بوده است در تمام شب گذشته و امروز چوکیهای بنقله ذیل تمام شدند جنگ گنج و ٹیکا کاکونا  
 یعنی چاه ٹیکا و گور ٹیک کی و عمر جھولی و سرسره و ریت و موہن و گرسنا و چور پورہ و کاژا گھاٹ  
 از اینجا شب شبی رفتیم که کولاس آفتاب برآمد و شیدو پوری که رسیده بودم نصف شب بود  
 از کولاس کوچیدیم بر چوکی شیدو میلا شام شد در تمام شب گذشته و امروز که تاریخ

۲۹ شعبان روز شنبه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۲۸ جنوری ۱۸۶۸ میلادی عیسوی

مقصد ذیل تمام کردیم ماسولی و شیدو پوری که آن را سپیری ہم گوئید ہمین جا در چپاؤنی دختر بخانه  
 کریم الدخان مرحوم داماد برادر محمد داؤد خان صاحب سالہ دار سپربہادر پیدا شده بود که اش  
 سپیری بگم کرده اند و شیدی و کولاس و چوکی و دھرا کہ آنرا کیدی کی سپیری نیز گویند از اینجا چون  
 یک کرد و پیش می روند موضع لکواس می آید کہ بسیار آبادست و دی کوہ یاد دڑی کہ در اینجا چاہ  
 کلان این وقت بر غیر دزد و دزد بود و شیدو میلا در اینجا بنواخت پنج ساعت شام رسیدیم اما چون  
 از باوری کوچیدیم بعد و کوه موضع بہر دواس بہرست راست آمده در اینجا چاہ بہ نختہ و بنگلہ بہرست  
 چپست اینجا نماز ظهر نہ اندم و در شیدو میلا عصر اینجا شام شد و از اینجا شب شبی رفتیم  
 بجاؤرہ یعنی چوکی کھجوری قریب این چوکی ہلال رمضان مبارک دیدیم و اندر بار دید شد الحمد للہ  
 غلی ذلکت باز بر چوکی بھاٹی رسیدیم یعنی بر تراٹو کی چوکی رسیدیم اینجا شب شبی رفتیم

یکم رمضان المبارک روز یکشنبہ ۱۲۸۵ هجری مطابق ۲۸ جنوری ۱۸۶۸ میلادی عیسوی

وقت طلوع آفتاب در کناه رسیدیم که بر کناه ناله آباوی این سموره است و چنانی سابق  
 ویران است اما چنانی حال آبادان است یک ساعت بگذرانده قیام کرده کوچیدیم درینجا مهاراجه  
 عالیجاه والی گوالیار سرای نچته عمده برای آسایش مسافران بنا فرموده اند لائق تحسین آفرین است بستی  
 صبح آینه که می آید این قدر چو کپها چلیدیم بجرن گزیده سموره چو کی بستم ویران شهر پناه و قلعه  
 نچته وار و تالابهای نچته اندرون حصار متعدد واقع و بهر چهار طرف دور دور کوه با دارد  
 و تحت حکومت محاراجه عالیجاه بها درست و نسل راجه سابق که جی سنگه نام سید است که  
 نموده است کالی مائی و را که گزیده دساونت کثیری و پرست و با نیچه و مهاراج گنج و چون که تین  
 چو کی بست و یکم بس سیاه است لهذا در هندی زبان بجالی مائی مشهور است کونید ویرین ریتین  
 کان یا قوت است اگر کند و شود بر آید بستی ریت اینجا و ورو داند کی را چو پیره و دوم را و ورا  
 هندی و را که گزیده هم شهر پناه نچته دارد اما بر آباوی آن روشنی نیست غله فروخته کنند سال  
 از مرزا ابراهیم بیگ صاحب برادر محمد و از دخال صاحب سابق رساله دار سیچر بها و را  
 می پسید و و رسا نونت کثیری آفتاب خوب شد و رینجا برای افطار صوم دال و چا پانی  
 تیار کنانیدم و سیر خوردیم و هم درینجا با محمد صید خان صاحب خورجی ملاقات شد و صاحب  
 مدوح همین وقت شام که شفق غائب نشده بود و بنظر ضرورت بکناه روانه شدند و از بهدوره که چو کی  
 هفتد هم است اما مهاراج گنج غلله شیرست بلند و نام نایش از جند در تمام شب چو کی ختم شد

و دوم رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۰۰

امروزه لال پهاڑ بیاوره در امر گزیده صبح شد نماز درینجا خواندم و کوچیدیم چو کی داله  
 امر گزیده بر چو کی گدی گدی و پهاڑ رسانیده مخص شد و چو کی داله ندی و چو کی لال  
 پهاڑ رسانید و چو کی داله امر گزیده هرگز رسانیدن را تا چو کی لال پهاڑ قبول نکرد و وقت  
 بسیار ضائع شد ازینجا وقت نواخت یازده ساعت روز در پیاوره رسیدیم  
 و کراچی را بگذرانده کثره رسانیدیم و خود را و دو کانه ای بازار پیشین ماند و شش

انداختیم اول تحصیل دارا نجار برای بندوبست گاڑی نوشتیم تا از اینجا مرادو به جو پال اندازد و جواب  
فرستاد که درین ملک بجای و گاڑی و غیره سواری دستیاب نمیشود و چون از دیگر مردمان کانی  
چکڑه پرسیده شد فی منزل را کرایه دو از ده روپیہ میخواستند تا هم بهم نرسید و انستم  
که مرضی روح مبارک حضرت شیخ مقدس سره نیست که باین راه بالفعل روم ناپا غرم قرار  
بران گرفت که بسواری که اپنی روانه اند و دشوم از عصر تا نماز عشا قاطر و تر شیخ با برعلی طوبو  
که تمام روس زمین تر نمود درین ملک میان هندو ان بجای سلام جکیو پال مر سوم  
و مستقل است و حرف ایجاب بهو بنتی های هوز و تشدید و اوست بوقت و درین ملک  
یک بیکه زمین قسم اول که اوسلی باشد و دومی غلہ می باشد از گندم و فی مانی بنتی هم بالف کشید  
و کسره نون بایای سرون بست سیدی کسره سین محله و یای مجهول و همره کسوره بایای سورو  
و یک سیدی تریش میر غلہ میشود یعنی شش من فی بیکه پیدا می شود

سوم رمضان المبارک روز سه شنبه ششم هجری مطابق اسد جنوری ۱۱۶۵  
اگر چه امروز آسمان صاف فاما بسبب بجم نرسیدن سواری هنوز دلم مکر نام تحصیل دار اینجا  
چنی لال ست پاره است از سنگ بنت که از جانب راجه صاحب بهادر مامور و لیسر توسط والی  
را جگڑه منصرم کار اینجا است کاش اگر خدایش توفیق دهد و خیال مالازمانش و را ید که ممان سر اس  
مسافران یا دهرم سال یا مسافر خانه در اینجا تیا کنا ینده و بسیار باعث آسایش و روان باشند و  
سبب آن مسافران و موجب شهره و ناموری رئیس گرد و گدانسوس رنوسای هندی نژادان را  
مطلقا بچنین اعمال توبی نیست الا ماشاء الله و دیگر اگر نظم شایع عام از اینجا تا جو پال کرده شود و مالکان  
هر ریاست هم سرحد بند و بست شرک نمایند ابواب تجارت مفتوح شود و آمد و رفت شهر ضروری با ازا  
گرد و چه این و آن هر دو موقع منکری در و مال تجارت را نگر و در پوزه همت زیسان ریاست  
انجا و آ بنا واجب و حتم است تا تاجران و مسافران آسایش بردارند و بحق ایشان بدعای  
مزید عمر و دولت و اقبال پردازند و مر ج که این دولت و رحمت و الهیه به جو پال انضیب باشد

نیز که این زن مردان سیرت مایه سبقت بر حجاج و غیر هم بوده است و کمال محققه از دانشمندان  
روزگار خود است صلوات الله تعالی و زید الله تعالی اما امر در سبقت هندوان بوده است مردم عام  
این ملک این روز را مرتبه نوروز می شناسند از سیاحت بنا هم حاجی حافظ مولوی محمد ایوب صاحب  
بجو پال و دیگر خطیبید را آباد بنام مولانا سید الدین خان صاحب و سوم با و رنگ آباد بنام  
نشی مولوی حسن رضا صاحب و در ذاک سرکار انگلیزی روانه کردم و هر چند سواری در اینجا  
برای روانه شدن بجو پال جستم اما بشومی ارادت نمود و یافته نشد مرموم و مائد موصول  
این نعمت شرک را که زیارت مزار شریف حضرت شیخی و مرشدی شاه عبدالعلیم لودهی  
قدس الله سر و مراد بانست بر رفتن بجو پال بجا نگیر آباد سنوی بود و بروقت دیگر حواله کردم  
و امر وزیر ادروشت گذرانیدم بیت روزم از یاربست و در همان نیز هم به دل فدای او شد  
و بان نیز هم به دفعه الله در رجائیه فی القبول الوصول و آو صکننا الله الیه و هو الموصول و استعمل  
بیت از علقه بنگیش بیرون نه روم به تمام نقش حیات و نگین دلم است به

چهارم رمضان المبارک روز چهارشنبه شنبه مطابق یکم فروری ۱۲۵۸ هجری

تا بر آمدن یکپاس روز چون از یافتن واری بجو پال مایوس شدم باز گریهی تمام از دکانها نه بیاورده  
بکار پیوست و دور و بیهوش آنه سکته پنی بگری گزتم حال آنکه نشی ذاک که لچمن شکسته نام دارد پیشتر  
تمام گراچی را بر روی به رو پید و حالا ازان منکر گردیده خاک در دهان بابوی آنجا که بیک نقطه  
بابو میشو و انداختم و ببت و دور و پید و بشت آنه سکته پنی و او هم و گزتم شعر جو بابو بیک نقطه بابو  
شوو به لگامش بد تا بقابو شود به وقت بر آمدن ساعت روز گراچی گزتم و سوار شده از پیاورد  
بر آمدیم و بر اند ور روانه شدم تفصیل بل چو کیا را طی کردیم و قطع راه تا صبح نمودیم حله چوکی  
تمام شد پرسوله بهات کیشری و بیچورگی و پیلپا و سنو و سارنپور و جروده و سیوره  
و پرسوله بفتح بای فارسی و سکون رای مهله و خم سین مهله و دوا و سه و فنه و لام مفتوح بای  
هوز زده بر پیلپا شام کردیم در روز چارچوکی رقیتم و در اینجا پسر قیام کرده طعام تیار کنانیدم

و روز دهم افطار کردیم و طعام نموده و نماز مغرب و عشاء خوانده و روانه طرف اندورگر گردیدیم  
 تمام شب چلیدیم و در سیوره صبح کردیم و رنج بعد فراغ از امور ضروریه نماز صبح خواندیم گویند  
 سارنپور آبادی خوب دارد و سرکش از گویا تا شیور پوری بسیار خوب است اما از اینجا تا کنه  
 ستایش کننده آن پرگناه و از رنج تا بیابان بسیار خراب و از بیابان تا اندور خراب است و طرقت آنکه  
 بندوبست واک جدید است و کرایه پیمان بچه بر چوکی موجود و عمر هر یک از آن زیاد از نه سال نخواهد بود  
 شکی که در آن واک برای جلب نفع خویش این بچه بار را متفر کرده اند و ایشان را برای بردن  
 و روانه کردن کرایه ماسور نموده اند چه ایشان را نخواهد دادون کم میشود و اگر جوان نوکر و از نذرخواه  
 زیاده داده شود و این بچگان نافع و ناخبر به کار کرایه را از بلندی کوه که مثلاً چار صد گز خواهد بود  
 بلا امر است احدی یکه می کنند و می دانند خواهد گریه و زنگا و دوسر مسافر شکسته شود و یا بخت  
 خود سلامت ماند یا درست بگذارد و قبول گویند و مصرعه هر چه بادا بادا کشتی در آب انداختیم  
 از بهات کھیری پا کرده چلیده کولودی ناله می آید بران پل غریب است اند بعد از آن دو دویا  
 ندی می آید آن را می کنند شاید که بران پل بندند بعد نکر اگهی می آید اینجا هم تیری پل می شود

### پنجم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۵ مطابق دوم فروری ۱۳۰۴

در سیوره آمدیم برآمد بعد از فراغ از امور ضروریه از اینجا روانه شدیم و بعون الله سبحانه و تعالی  
 چو کیهای مفصله طی کردیم شاهجهانپور و بجاری کشتی بحیر و آن کھیری درین شهر شاهجهانپور  
 وقت برآمد هرشت ساعت روز رسیدیم این بلده است خوش که شهر سپاه و حصار نخته دارد از اینجا  
 اجناس نپتنی خریدیم و رنج بعد گاه هم خوب است و نائب صوبه از طرف مهاراجه عالیجاه دالی  
 گویا در رنج یعنی شاهجهانپور میماند و ریو لا بر نیابت صوبه اینجا مولوی عماد الحسن صاحبانی  
 ماسور و سر فرزند بسبب عجلت باجناب ایشان ملاقی نشدم و در چوکی کسی بسبب خرابی نظم  
 واک چو کیها دیر کشیدیم یعنی پیش ازین چوکی زنگاوان بر فاصله سه سه کرده ماسور بوده حالاً بر  
 چار پاره کرده چوکی زنگاوان مقرر نموده اند فلذا مسافران را تکلیفی بسیار عارض میشود و خصوصاً

به ستم گرما که سبب تازش آفتاب و گرمی هوای سنگلاخ و نایافتن آب که اکثر دشت‌های  
کرمانی فی‌البدن فیانی چه کسیا واقع می‌شود مسافران و نرگوانان بسیار جان بحق می‌سپندند و فقر  
بران ست که اهالی لُک چوکی بدستور بر سه سه کرده مقرر کنند تا همه سلاست باشند و در بهشت این کثیری  
شام شد و در اینجا افطار روزه کردم و طعام تیار کنانیده خورده نماز شام و شب خوانده روانه پیشتر شدیم  
پیش‌گیا کمال و دیورس و پشلیا لوبار و تمام شب چلیدیم سوای سه چکر رفتن نتوانستیم زیرا که یک کرد  
این ملک بزرگیت نیم کرده ملک ماست باین حساب تمام شب دوایزه کردین ملک هیچ‌یک کرده ملک چلیدیم

ششم رمضان المبارک روز جمعه ۱۱۸۸ مطابق سوم فروری ۱۳۵۰ ع

و کاجیا و تملاولی و اندور بمقام نداکه و کاجیا ست صبح شد و در نیجا باولی پخته بسیار خوب ست  
نماز فجر خواندیم پس راه پیشتر گرفتیم و بکرم الکسب جان و وقت نواخت هشت ساعت روز و  
ژاک خانه اندور رسیدیم و از اینجا اختر و با اختر خود را بر گاڑی کرایه هشت آنه بار کرده در مهالنسر  
اندور رسیدیم و فرود آمدیم و این برای آسایش مسافران خانه خوب ساخته اند و این را  
و حصه کرده اند یکی شمالی برای مسرود آمدن مسلمانان و دیگر جنوبی برای قیام هندوان  
و در حصه مسلمانان پس پشت سرای میت انخلا ساخته اند نهایت تعفن عجب نباشد که بموتم  
گرا همین باعث و با گرد و این بسبب غفلت ملازمان سرکار امیر ست و رنه و  
والا صفات ایشان لطیف الطبع محیط نوال ست و ساخت این مهالنسرای خود دلالت  
بر بهت علیای خدام و الا مقام رئیس اینجا می‌کند فقط برین شایع عام بهی که راه ریل  
مقرر خواهد شد ضرورت که برلے آسایش مسافران مهالنسرا با و چاهای بسیار برتصل تیار  
کنانیده شود و در ملک مالوه آب بسیار قریب از زمین می‌برآید چاه کندن درین ملک چندان  
و شواری ندارد و روپی هندو که یار طریقتم محمد مصطفی خان صاحب مرحوم از دکان  
سیتارام و برج لال از خورجه کنانیده معرفت بزخوردار حافظ عثمان خان سلمه رتبه  
رسانیده بودند و بنام دکان دهن راج و پورن مل بود از دکان ایشان که در نیجا بقدره





بروز در هر سال که کارهای ما را به فکر و جدی اندر رسیدیم فرو و آمدیم مکان خوب گشت  
بهم رسید اما بسیار خراب بود و شب چند بار بار غلیظ آمد و بسیار بارید و اینجا آسایش یافتیم  
نهم رمضان المبارک روز و شنبه ۱۲۵۴ مطابق ۶ - فروری ۱۳۵۴

با هم صغیران هم سفر درین هجوم ابر و قاطر بارش از سا فرغانه بزرگوار کوچیدیم و در لب دریا و زیاده  
وران گل ولای بنر از تکلیف زیاده از یک کوه راه قطع کرده رسیدیم محافظان متفرقه البحر  
آبجور دریا مانع آمدند که درین حالت نمی پل و شدت هوا عبور حمله از پل نامکن اگر بارش و هوا  
کم میشود و پل خشک میگردد و در و عبور سبک می تواند شد تا چهار بار لب دریا و زیاده هر سال  
که هم شایو له است فرو و آمدیم و تقسیم شدیم ناز و نغمه خواندیم و صبح اگر دیده آمدیم و محنت نداشتیم  
ساعت بنیزه و از اینجا کوچیدیم و بعبور دریا و در پل بوضع سنا و ده وقت صبح رسیدیم  
رو و اینجا بعد غروب آفتاب در موضع دهن گاؤن رسیده بد هر سال تقسیم گردیدیم هر روز  
در تمام روز صرف مسافت هشت کرده طی کردیم و اینجا با ملاسنو چربی و بیزین می پارسین  
متوطن قلعه سبئی و قاضی شمس العارفین متوطن سورت که از فرزندان قاضی قوی عالمگیری  
مغفور است ملاقات شد و در اینجا شب گذرانیدیم از شروع سفر و کن ما اینجا آمد گندم از سیزده سیر  
تا نوزده سیر فی روپیه خرید شده است و روغن گاؤنی روپیه یک و نیم سیر و بالا گرفته شد با طرزال  
است که در روغن این ملک مطلقا چرب نیست و الله علم بالصواب و علت این شاید همین باشد  
که ملک خشک است و قلت آب و آب که خشک می چزند

دهم رمضان المبارک روز و شنبه ۱۲۵۴ مطابق ۷ - فروری ۱۳۵۴

امروز از یک پاس شب از دهرم ساله دهن گاؤن کوچیدیم وقت پراگ یک ساعت روز پنجم  
روسه رسیدیم چون از اینجا گذشتیم در میان راه بزرگ کریش سفید اطول سیه را دیدیم که بسواری عجله  
سیرت بکریمش طبع گفتیم که نام این بزرگ متشیخ را پرسیده بیا و خود را به سیرتیم که طبع مذکور  
رفته نام ایشان دریافته آهسته باز گردیده بعد عصره دراز باز آمده گفته که نام ایشان مولود فضل سول

است از حضرت پدایون خان حیدر آباد است قافله می رسند ششم بسیار کردم و حضرت شمار  
نمودم که چرا جواب سوال من زود داده ای که انتظار ایشان می کشیدم اگر معلوم شدی از  
انبار حیدر آباد پرسیدی تا چارخا سوش ماندیم از اینجا بوضع دیس گاؤن رسیدیم معلوم شد  
که در اینجا چوکی پرست از سرکار انگریزی است که کمک را می طلبا شد و حسب آئین کمک اگر  
می برآید سوار خنده می کنند از اینجا کوچیده وقت عصر بوضع سوکل گاؤن رسیده بدهرم ساله  
فرو دادیم و تمام روز که بقطع کرده زمین کوخته شده بودیم آسایش گرفتیم  
پانزدهم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۵ مطابق ۸ فروری ۱۳۰۴

باز شب که پاسته مانده بود از سوکل گاؤن کوچیده براه رستم پور که از اینجا سه کرده بر سر راه  
واقع است و دهنی ناله که از رستم پور فاصله سه کرده دارد و آنه با سیر گڑھ ششم که از این  
ناله بعد سه کرده دارد و بعد نماز عصر در سیر گڑھ رسیدیم و بدهرم ساله اینجا فرو دادیم و یلین  
شهر ویران است مقابر بسیار دارد اینجا قلعه خوب و بسیار استحکم بر قلعه کوه ساخته اند که از پشت  
کرده دیده می شود و درختان انگور در اینجا بسیار است و رین ایام فی روپی پنج سیری فروشد  
بسیار شیرین و لذیذ و رین دهرم ساله مردم ساکن بکثرت فرو داده بودند قلت مکان و کی جای  
بود و طره بران اینکه از مردم جهلا، منو قاضی طیب مرحوم از زن و مرد و بچه بسیاری بیمار افتاده  
بودند تمام شب آه و ناله کردند و خواب را چشم فقیر کبیر برزد و تمام روز نشه کرد و چلیم و شب بیدار اندو کشیدیم

و دوازدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۳۰۴ مطابق ۹ فروری ۱۳۰۴

هرگاه که آه و ناله بیماران اسیر گڑھ سر فلک کشیدیم و تمام شب بیداری رسید و در  
نیم شب بر خیمش بلبان شاه جهان پوری که مکاری فقیر بود و او از دادم که برخیز و روانه  
شو آن یخبر از خود رفته گفت که هنوز آرام نگرفته ام نمی روم باستماع این غنخش رنج  
بسیار قلب فقیر رسیده بی پروائی او را بخدای تقدیر سپردم و وساعت نگذشته بود  
که گشمنی از حکام انگلشی بد سر وقت آن نمود و غفلت رسیده او را گوشمال و اب واده



در حضور حکام انگیزی ظاهری سازند و حکام انگلش اگر بندگان حضور امیر کبیر بهادور بارایش  
 سر او سجده آبادانی بازار آسجا بمقرر نمودن وکیل تو به پیشوند پس راضی و خوشنود میکردند زیرا که  
 خداوند تقدیر و رطقت حکام زبان انداخته است که کسی را که با حیا این چنین رسوم متوجه دنیا  
 نهایت ساعی و معامی آن با طهارت و رنجوشنودی می شود خداوند ای تقدیر حیات چند روزه مرا  
 نصیب کند که آن ائمه ویران را بسبی حضرت امیر کبیر بهادور آبادان بنیم و زبان حال بزبان  
 آرم تِلْكَ اَيَّامُ تَذَكُّوْهُمُ الْبَاقِيْنَ وَ اَزْ بَانَ هَرِیکِ مَرْدَمِ آسجا شَنُومِ مِلَّتِ خَزَانِ  
 محل گئی اب موسم بهار آیا زمین بلبواب باسک آشیان کیجی به این شهر نهایت پُر  
 فضا است بهر طرف در بلده نهر جاری و زمین نهایت درخت پذیر و همه سیوه با و اشجار و  
 وادویه و بقول در هر موسم موجود انگور خوب و مرغوب گوید که در هند زمین عافست نام  
 نامی صاحب ضلع بهادر که درینو لانت ستر بروک ست مردم آسجا اخلاق نیک و ارباب  
 بیان میکردند نهایت مشکور بوده اند این هم موجب رحمت و باعث آبادانی ملک ست که در آسجا  
 حاکم نیک عادل منصف رحیم گماشته است و از برهان پور تا کهنه واد دریل جاریست است  
 که شرک ریل تا آسجا دو در دست شود و ریل تا آسجا بعرضه قریه جاری گردد گویند که از آسجا پرا  
 هوشنگ آباد و جلیپوری رود و بشعبه مرزا پوری پیوندد و الحال ریل تا لال بلخ برهان پور  
 رسیده است اما خوب عموم اجاری نیست نزع اشیا مفصله ذیل درینجا بالفعل نیست پاچه  
 مکر که درینجا آن را کینز گویند فی گزیار و آنه نین سک که درینجا آن را جگناتی گویند فی گز و آنه  
 آرد گندم فی روپی نه سیر بان بسیار ملائم فی پول شاز و ده دوال از هر که بسیار خوب میشود  
 فی روپی نه سیر روغن گا که زرو باشد فی روپی یکسیر گوشت گوسفند فی سیر چار آنه گذر فی سیر  
 نیم آنه انگور تحفه فی روپی چار سیر از هر را درینجا تور گویند اما در هند از هر دیگر است که درخت  
 و دانه خرد دارد و تور دیگر است که درخت و دانه کلان دارد و بدو القه میباشد آن را کسی  
 نمی خوره و نمی خرد و محکم حکام برهان پور برود و تکیست بفتح ت ای قرشت و سکون بای

اعطای  
 سیر چار  
 و تور

موجوده و کسرتای متاعه فوتانید ویای معرون گویند برهانپور در خاندهیس بوده و پیشتر درینجا تخریب  
و تقریر زبان مرثی بوده است حالا در خاندهیس است لهذا زبان نزاریست که علاقه نزاری بکسرتون  
و فتح سیم بالفت پیوسته و کسرای بندی ویای سو قوت از ناگپورتا برهانپورست و از ایدل باوتا  
حیدرآباد خاندهیس است پس در خاندهیس پیشتر مرثی گفته و نوشته میشد و از چار سال برهانپور که متعلق  
ناگپور گردیده است و آن در نزاریست فلذا درینجا هم تقریر و تحریر نزاری گردیده و میشود و پیشتر  
درینجا مرثی تحریر و تقریر بوده است چه برهانپور در خاندهیس بوده و زبان خاندهیس پیشتر مرثی بوده است

### سیزدهم رمضان المبارک یوم جمعه ۱۲۸۶ هجری مطابق ۱۰ فروردین ۱۳۰۵

امروز صوفی غلام قادر خان صاحب علی محمد و غیره قافله حجاج از خیانتشریف برزند و فقیه سبب تبدیل  
لباس ابدال پوشاک که بسیار چرکین شده بود و غرم شویانیدن آن سید شتم و موم سر تراشیدند  
متوقف شدند تا بنیروز خطوط بنام اجله داخله دوم مرثیه اعظم گفته و اگره و گوالیار و حیدرآباد و کسری  
و میر خنده نوشتند و بذاک سرکاری روانه کردند و منشی ذاک بر هر خط انگریزی نوشته و فی خط یکپول  
انگریزی زیاده از محصول حق تقریر گرفته و از هر کس میگیرد و اگر کسی ننید بنشی آن خط میگیرد و در  
نمیکنند و این بظاهر خلاف آئین سرکارست ندانم که این دستور نظامت ملکی یعنی سرکار که تجویز کرده  
است و خدا و اند که اگر این خبر تا حکام بالا هم رسیده است یا نه و خط پیژد بود یا سیرنگ برهنه پاؤ آه  
زیاده از محصول میگیرند این سخن قابل تحقیق است از حکام محصول ذاک دیر که کل محصول خط میگیرند  
و اجرت تحریر پاؤ آه که نصف محصول باشد اگرچه بنیروز کامست سرانصرقصان سرکارست چرا که  
آنها جمع نمیکند و یک کس بشماره هشت روپیہ تقریر میکنند که نام مقام بابران نوشته باشد و با  
آمدنی را بر سر کا جمع کرده باشند این سخن فقیه قابل غور و مالست مصرع رموز ملک و نظامت  
دانند و پارچه که شست و شو کنند مزدش فی پارچه یک پول انگریزی بگازد و دوم و گوا  
و وساعت بر بنیروز ازینجا کوچیدم که رحیم بخش بلبان هم رسیده بود و بعد از غروب قناب مفتح  
انچاپور که فاصله هفت کوه از برهانپور و اور رسیدیم و بدرهم ساله اینجا فرو و گردیدیم





دوازده و کولی و کت پندی و کتیر و کتیری و از توته و در سده سی سیاه و شاه پور و  
 مکتوبه و کلیانی و در ماه گاون گشت وقت نواخت یازده ساعت روز تقسیم می شود و در  
 ریل اینجا دستورهای عجیب دیدم که فضل می اندازند و کسی را برای شاشیدن و زیدن اجازت  
 نمی دهند لهذا مسافران را تکلیف بسیاری شود و زمان ما بر ریل و دیگر می نشاندند و جدا گانه  
 همراه زنان سواری می کنند و در چالیس گاؤن بر صند پنج گنجه رسیدیم و بزای و دگر می آفتاب  
 غروب شد و روز افطار کردیم و بنام گاؤن نایز غرب خواندیم و اگر خورده خوریم بچاره  
 می فروخت و چوکی باجی را اعتباری نیست زیرا که نفس سبب اجتماع سیله که در اینجا می شود  
 چوکی مقرر کرده میشود و بعد سیله بر خاست می کنند و درین ملک سلم نیست که بهر ستمش  
 آب گرفته شود بلکه در میان گن گاؤن و چالیس گاؤن هم آب میگیرند و درین روانگی مردم  
 گوارا دیدیم که عیسائی و هسب اکثر اند و اگر کسی از برهان پور برای سواری ریل بکشد بکار  
 رفتن ضرورت نیست بلکه دلی آنست که از برهان پور بطول جل گاؤن آید از اینجا سوار شود و هرگاه  
 که ریل از برهان پور جاری شود احتیاج رسیدن ماهر گاؤن و جل گاؤن ندارند و واکت پور که در آن  
 بیت پور بوده است مسافر را تکلیف آب بسیار میشود و هر که از ماهر گاؤن و غنیه نکند بگیرد که آنانند  
 گاهان بگیرد و از اینجا کلیانی و از اینجا تا پون و از اینجا تا شعله پورت تا با سایش بگذارد و تکلیف کشد  
 و ریل در یک گنجه که ساعت باشد و دوازده کرده قطع راه میکند پس باین حساب است جمله چوکیها  
 دو صد و چهار کرده شد زیرا که ساعت هفتده شدند و چون هفتده گنجه را در دوازده کرده ضرب کنند  
 دو صد و چهار حاصل شد و چون دو صد و چهار کرده را بر سبت و چهار چوکی تقسیم کردند فاصله  
 فی چوکی شست و نیم کرده مساوی حاصل شد یعنی فی چوکی  $\frac{204}{4} = 51$  که در ۲۳ چوکی  
 ششتر و هم رمضان المبارک  $\frac{1280}{23}$  روز و شنبه مطابق ۳۳ از فروری ۱۲۸۴  
 وقت نواخت پنج ساعت صبح و کلیانی رسیدیم و علام قادر خان صاحب غیره قاضی چان که باز  
 و زما گاهان ملاقات شده بودند از بخار روانه بنظر کردند از ایشان کسی از ماهر گاؤن تا اینجا نیامده

مکتوبه

مکتوبه

سوارى ریل راه داده بود و ایشان امروز وقت نواخت هشت ساعت روز بخیر و العاقبه اهل  
سی نو ایند شد الله القدر ایشان را باخیر مقصود و مطلوب رساند و باز در وطن با صحت و العاقبه  
رسانیده بلاتى و مسرور گرداند و بیت خرم آن روز یک روز و نیز بطحا کنم که بکام منزل و گم  
در دینیه جا کنم و فقیه انتظار آمد ریل پونه در کلیانی متوقف شدم و در دهم ساله که قریب است  
قیام گرفته مان گندم و دال در تیار کنانیدیم مرغ آرو گندم در اینجا بیست پیه چار و نیم سیرت بعد از  
فرغ امور ضروری و او ای نماز فجر طعام سیر خوردیم و شکر طعم حقیقی و نعم تحقیقی جشنه و پیر احسانه بجا  
وقت نواخت ده ساعت روز ریل از پونه بکلیانی رسیده بذریع همان کشت ماه گاون بران  
ریل سوار گردیده بعد یک ساعت روانه پونه شدیم تفصیل مقامات چوکی ریل از کلیانی تا پونه  
این ست کلیانی بدلا پور نیرل در اینجا یعنی کلیانی شیخ ولی محمد شخصه باشند زید پور علاقه  
او در ملازمان فوجدارى که کاشتیل ست مرد لائق قریب ازین نیرل کوهی ست ناما راهم  
نام که بران جنگلهای بسیار برای تبدیل آب و هوا و نمایان فرنگ ساخته اند و بسیار درگرا  
می گویند و هیئت در اینجا کوه کنده سوراخ کرده اند دران اول مرتبه ریل درجه اولی و ثانیه را  
انجن بسته هم در اول گاڑی با و هم در آخر گاڑیها نصب کرده از ان سوراخ میگذرانند و دروها  
سے برند و در مرتبه گاڑیهای درجه سوم همان طور بسته می برند و میگذرانند چون دران ششم  
می کشانند خبر از تارسی که کور میدهند که گاڑیها کوه کوکن را تراشیده اند و در هشت مقام و از ان  
بدستور بالاریل رامی برند و بر سر دره کوهی ست و در اینجا وضعی ست و دستوری نام دارد پس  
زیر این کوه آب را بسته بالارسانیده اند این مقام لائق سیرت نهایت پر فضاست نونا لا  
کلیکالا تلی گاگون و این نونا لارا اله و نایز گو مند گنر کی از اینجا چاؤنی پونه و تالاب آن که بسیار  
خوب است شمع میشود و از اینجا پونه برد و کرده میماند پونه در اینجا آخر عصر رسیدیم و در دهم ساله  
پنخته جدید که متصل شمشین ریل ست انتظار ریل شعله پور مقام کردیم و تمام شب بجا ز خورد  
طعام گذاردیم پونه شهر و چاؤنی همه آراسته قابل دیدست اما بسبب تنگی وقت و قلت قدرت

اتفاق سیر قریب در دست و در لیل

مقدم رمضان المبارک ششم روز شنبه مطابق سه روزی ششم

وقت برآمد ساعت روز در لیل که وقت نماز است شش ساعت روز از شعله پوزد پوزد  
رسیده بود و از شدیم کثیری ای رجا بروم جمع جدید است که در آن تخته های که بجای کسی میباشند  
نیستند بلکه سطح آن همچو سطح کرایه است که اندرون آن هر کس نه چوبست زمینی می نشیند البته  
درین وضع سافرا آسایش بیشتر است اما گنهایش در آن کثر تفصیل چو کیمای که ریل میان پوزد  
و شعله پوزد واقع است نیست از پوزد از آنی بضم هموز و سکون رای مملد کسر لام و سکون یا حتی تانی  
معروفه کثیر گاون کسر کاف بی و یای مجهوله و رای هندی موقوفه پاشش بفتح بای فارسی بالف پیوسته  
و کسر رای هندی و سکون بین مملد کاذبون بفتح کاف فارسی بالف پیوسته و رای مملد موقوفه  
و فتح و ال مملد و سکون و او و وقت نون از اینجا آمدن کسر است که در شمال است و از اینجا اورنگ آباد  
نزدک ناوگان هم و منزل و کسر کاف و ال هندی و سکون کاف فارسی و فتح بین مملد و سکون  
لام کول و اری بضم کاف عربی با و او مجهول و فتح نیم و سکون لام و فتح و او بالف پیوسته  
و کسر است هندی مع یای معروفه چو کسر نیم عربی یا یای مجهوله و ضم و او و سکون رای  
مملد نیم کسر کاف عربی یا یای مجهوله و نیم موقوفه کژی کی بازشی بضم کاف عربی و سکون  
رای مملد و کسر و ال هندی یا یای معروفه و بای مملد بالف پیوسته یا و او بالف پیوسته  
و کسر رای هندی یا یای معروفه ماژا بفتح نیم بالف کشیده و رای هندی موقوفه بالف پیوسته  
سوزل بضم نیم و او و مجهول و ضم های هوز و سکون لام و بعضی مثل بضم نیم فتح بای هوز  
و تشدید لام خوانند شعله پوز بضم شین مملد و سکون عین مملد و فتح لام و سکون های هوز و ضم بای  
فارسی با و او معروفه و رای مملد موقوفه و بعضی شولا پوز بضم شین مملد و او و معروفه می نگارند و بعضی  
معنی زبانه آتش است و تانی و بعضی عبارت فانه باشد هر تقدیر معبد هندو است و این شهر است  
آبادان از هندو و مسلمانان در اینجا وقت نماز است سه ساعت روز رسیدیم و از ریل فرود آمده

بدرگانه لاله شایم سندر لعل ملایم منزل گزیدیم و شب گذرانیدیم و فاتحه مقتدی هم صب بمول عز  
خو اندم و درین بلده بانات نهایت عمده بهر رنگ که خواهند بدست میرسد و از آن میباشند غنیان  
همچو پارچه و سنگین زیاده از آن مانند پارچه ششیم فی کز هفت رویه قیمت دارد با شخصی  
میر صلاحیت علی صاحب که یکم از منصب داران سرکار نظام اند ملاقات شد حالاً بفرم زیارت  
تشریف می برنم و فهمیده معلوم میشوند در اینجا عجله تمام بر کرایه است رویه سکه کمی پیما حیدر آباد  
کرایه کردم و این سواری بسیار اول است که آن را زبان و کهنی بندی بفتح بای موحده و سکون  
نون و کسره دال هندی و یای معروفه نامند و آن در هندوستان سواری گوره های بیاران  
است که در حالت عالت در سفر بران سوار میشوند و آن دفع هر دو بر دمی کشند بعد نوشت  
دو ساعت نصف النهار و اک خانه این بلده اراده میرون آمدن کردیم اما سواری تنیای  
نشد این ڈاکخانه بسیار خوب مشهور درین دیار است اما در حقیقت ڈاکو خانه است که کیسه  
مسافران در اینجا و هم در راه می برند و در انواع تکالیف می رسانند و گاریابان در راه مسافران  
را فاده میدارند برای نظم این بدستشان جو فروش گندم نهاد و مکلف مسافران غربا قانونی  
در کار است تا مسافران غلامان محفوظ ماند

هیزد هم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۵ فروری ۱۹۰۷

بعد از نصف الیل از اینجا کوچیدیم شعله پور شهر کلان مجمع اسلامیان ست مساجد اینجا باقامت  
صوم و صلوة و جمعه و جماعت آباد است بندی ڈاکخانه انکس بسیار است میر و دشب و روز  
بهشت چوکی راه قطع میکند یانه چوکی هزار شد و میچل درین ایام شب سه چوکی میر و دو روز پنج  
چوکی اگر تاکید بسیار بر هلبان کرده شود شاید که شش چوکی بروز بر ویانه بدو چند وجه سکه  
رانندگان بندی اکثر بچند و ظاهراً که کار جوان از بچه شکل آید دوم هلبان بر چوکی حاضر نمی ماند  
چه از طرف صاحب ڈاک گرد آور مقر نیست که خبر حاضری آنها گرفته باشد مسافران غریب  
می آیند و شب و روز افتاده در حق مالک ڈاک اوعیه بدی نمایند سوم اگر کسی بر چوکی

حاضری باشد و گداوان بر چوکی حاضر نمیدارند بلکه اگر کارکنان واک آورد مسافری نشوند کا  
می نشوند و در بفراری نهند اگر کسی را گرفته می آرند بسبب تاریکی شب و هجوم خواب مذر پایش  
می آرد و تکرارهایکنند که مسافر چهاره بعجز در آمده خاموش و شرمند می نشیند چهارم اشرفان  
واک از جمعدار و رساله داد یا گماشته برای نگریستن حال زگداوان و گازیابان و تخواه رسانی  
و مواخذة کردن در غیر حاضری مقرر نیست و نیز سلب دیر رسائی از وقت مقرر کسی نمی رسد  
و نمی دریا بد که بر کدام چو کے بسبب دیر شد و تذاک آن دیر رسائی اگر ممکن باشد که دست به پنجم  
برای اصحاب واک بنڈی قانونی مقرر نیست ضرورت مقرر کردنی است که هرگاه گازیابی  
یا مسافری در واک رسد و آواز براسے آوردن زگداوان دید فوراً حاضر آرد و در دستگیر  
جرمانه خواهد شد و برین حکم عمل باشد و گویند که برای ایشان این قاعده مقرر است  
اما بسبب عدم رعایت مالک یا نبودن افسر مواخذة عمل بران قانون نیست و حق آنست  
که واک مهاجری انتظام انگریزی نیست که رعایت مالک بسبب تحمل و نمی باشد بهین سلب  
کار و انخانه می لاله چپنا لال صاحب را ملازمان نمک حرام خراب و بر باد کردند و ملازمان ال  
بحرام خود و لاله صاحب رنج سخت بردند مسافر آینه و رونده حیدر آباد و راه بند و پستی  
دیگر ممکن باشد تذکراته سیام سندر لال رو نیار و در نه تکلیف بسیار خواجگاشی بناسب  
آنست که گاڑی منزلی کرایه کرده منزل بمنزل بهشت روز از شعله پو بجیدر آباد رسد و نه  
فخارست و طرفه اینکه هر گاڑیابان بنڈی رسان بر هر چوکی بعد خراسانے بصره پست میرسد  
و رو بمنزل می نهد آخر انعام می طلبد و چون وعده کرده میشود و راه رفته اگر از ان طرف  
بنڈی دیگر می آید بدل کرده فوراً خود باز میگردد و انعام می طلبد از نصف راه و این سبد  
چون بر چوکی میرساند خواستگار انعام دیگر میشود و گویا در یک چوکی دو انعام مقرر کرده  
مسافران را تاراج می کنند و اگر گفته ن شده که اگر ماموم را از مقامی بمقامی معهود  
با سایش زود میرسانیدی مستحق انعام می شدی حال اینکه اینچنین نکرده پس کلام مشکافی



بدستی پیش می آید و بیشتر که با حرامیان آشتی دارد و دردی نمی کشند یا طوایف اندازند  
 و خود کاره میکنند و دیگر نزد مسافران را ناخت می کشند اگر تاوان این غارت از مالک  
 ذاک بعد تحقیق دہانیده شود و گاڑیان را از سرکار قید مقرر شود و همه این تکلیف مسافران  
 رفع میگردد و اما کشتی حال مسافران را پریشان نیست قهر و ویش بر جان در ویش حبس چاره مسافر  
 حسب حال خود میگوید و با عی دل بین آتا بخورون چاک گریبان اپنا و جاؤن صحرانوک  
 تن کرون عریان اپنا و جو کوئی پوچھے کہ کیا تجھ دیوانے گزری بہ جنسے رودون  
 مکھون حال پریشان اپنا و پس مسافر باین تبدیل سوار سے و اخذ و وجر الفام مکرر در  
 راه بسیار تکلیف می کشد و بدیری رسد رفع این قبائح بر دهنده مالک ذاک لازم و برگردن  
 والی ملک فرض صین ست تفصیل چو کیما از شعله پور تا حیدرآباد شعله پور دو دومی بضم ال  
 دوا و معروف و کسروال ہندی و یابی معروف درینجا نماز صبح خواندیم بر تمنا تھہ بقرب اینجا  
 رودیست پور اسنی نام دارد کہ بران تعداد گاڑیاں نوشته میشود گویند کہ حکام انگریزی فی  
 گاڑی از صاحب ذاک چهار آنہ محصول میگیرند شاید کہ باین محصول بعد چندی ارادہ پل  
 بستن باشد شکل بکسر بنجره و سکون تائی ترشت و فتح کاف عربی و سکون لام اینجا ملکوت  
 سرکار نظام عالیجاہ دام ملک شروع گردیدہ کہ آنرا اعلیٰ می نامند و درینجا رودیست ہندی بہرہ  
 مشہور درینجا ذاک بنگلہ کہ مسافر خانہ باشد ہم ساخته اند و برین رود پل نچتہ است و چوکی  
 اسپان ذاک ہمست شاید کہ این چوکی از شعله پور بر شعلش کردہ واقع باشد پٹاوری  
 بضم بای ہندی کہ در اصل بای فارسی متصل بہای ہوزست ملک رک بفتح نون و سکون  
 لام و ضمہ وال مملہ و رای مملہ و سکون کاف عربی درینجا غولک قباب شد این قصبت  
 متصل بدیورک و عید گاہ و فرار راجہ پادشاہ و قلعه نچتہ دارد و دیورک یک کردہ را فاصلہ  
 دارد و چوکی نلدرک یک پاس یقیم بودہ طعام نچت کمانیدہ خوردہ روانہ پیشتر شدیم  
 و ستارہ انگور بکسر بنجره و سکون نون و ضم کاف فارسی دوا و معدولہ و سکون رای مملہ

که آن را چون کور بفتح یا و تخانیه و کس نون آن نیز نامند

نوزدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۹۵ مطابق ۱۹ فروری ۱۸۹۵

یگی کسریای تخانیه بایای مبوله و کس لایم بایای معروفه در نیکام نجر شد نماز صبح خواندیم در اینجا بسبب نیامدن گازیان حج بسیار گردیده بعد ده ساعت آمد تا هم کلام بشوخی چشبی میگرد و غمگانه بضم سین ممله و فتح میم و سکون رای ممله و فتح کان فارسی بالف پیوسته شاید که این گامخفت گاه باشد این قصه است آبادی خوبک وارود همه اشیا ضروری اینجا هم نمی سدر گری بضم کاف عیار و سکون رای ممله و دیگر ای ممله کسوره بایای معروفه تر مرف بفتح تایی قرشت و سکون رای ممله و ضم بیسم و سکون رای هندی در اینجا نماز ظهر خواندیم چکا پور بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح کان عربی بالف پیوسته و ضم بایای فارسی و و او معروفه و برای ممله موقوفه و شاپور بفتح سین ممله و سکون سین ممله و تایی قرشت مفتوحه بالف پیوسته در اینجا شام شد افطار کردیم و نماز مغرب خواندیم و طعام سیر خوردیم و شکر منعم حقیقی بجا آوردیم در اینجا بادی ست بچگی واقع وقت شام بصحرای قمر ماری سیاه دلازدیدیم که بشنیدن آواز پایم تیز رفتاری سوی درختان جنگل میگرفت من خود بدیدنش پرهیز دیدم و از آن موفی کناره گرفتم و اول دلی بفتح و ال ممله بالف کشیده و فتح و او و سکون لام و فتح و ال هندی و کسرای بایای معروفه در آخر راجی بفتح رای ممله بالف پیوسته و کس جیم عربی بایای مبوله و فتح سین ممله و سکون رای ممله و اینجا طران چپ بهنا آباد مشهور بهنا آباد بفاصله یک کوه مکان مانک پرهو فقیر هندوست که صبح و شام از حجره خود برآمده بسیار خیرات بر سالاران میکند گویند که درینو لا و ازین خاکدان گدازد و در حجره خود خاک نشین تا روز تسخیر شود

بستم رمضان المبارک روز جمعه ۱۲۸۹۵ مطابق ۲۰ فروری ۱۸۹۵

در این آباد که شهر بهنا بادوست صبح شد نماز فجر بعد از فراغ امور ضروری اندیم این مقام هم قصه کلان سرای پخته دار و شاید که مجمع شرعای هر قوم باشند این آباد و غوث بهنا باد بضم بایای و سکون بیسم و فتح نون

در این آباد که شهر بهنا بادوست  
صبح شد نماز فجر بعد از فراغ امور ضروری اندیم این مقام هم قصه کلان  
سرای پخته دار و شاید که مجمع شرعای هر قوم باشند این آباد و غوث بهنا باد بضم بایای و سکون بیسم و فتح نون

بالف پیوسته فتح بای موصده بالف کشیده و بانگردال سو قوت از اینجا گلبرگه شریف چارده کرد  
 طرف جنوب واقع است و شاید که اصل نام همین آباد باشد که گاون شاید که اصل این  
 نام کفر گاون یا غفور گاون یا غفر گاون باشد چو بی والد اینجا بسیار کافری و شرارت کرده  
 و غفلت نموده و تا مدتی غیر حاضر مانده و هرگاه که آمده کلام بهیوده سرگردان فرض ملازمان این  
 ذاک بسیار فاضل اند و شکل گی بفتح میم و سکون نون و فتح کاف بجای و سکون لام و کسرات  
 فارسی پایا می معروفه در میان مالکان چو که میان نشان نهیجده و نوقه تکرار و متناهیست  
 است یکدیگر را از گاونی آرد و بی طلبه اگر گفته می شود پس مسافر باید که بدین  
 چو کی خصوصاً فور جمله چو که با عمو تانز گاون چو که حاضر تانز گاون چو کی گذشته  
 را نگذار و در نصرت نکند و اگر کسی از فن روانگی گاوی آگاه باشد آن را سوار کند و  
 باید که روانه بشیر شود که باین حیل زود گاویان میرسد و حاضر میشود و نیست علاج این شریان  
 چو کی کیلی بضم جیم فارسی بهای هوز متصل و و او مجهوله و کسرای هندی و یا معروفه  
 و فتح همزه و کسرات عربی و یا ی مجهوله و کسرام و یا ی معروفه بهنگور بفتح بای موصده  
 و سکون بای هوز و نون سو قوت و ضم کاف فارسی و و او معروفه و رای مهله موقوفه  
 گاویان اینجا هم بسیار خراب و شوق اند تا مسافران بایشان نمی جنگند و ز گاون حاضر نمیکند  
 و بر چو کی نمی آزند ستوار بفتح سین مهله و سکون تایی مثناه فوقانیه و فتح و او بالف کشیده و و او  
 مهله موقوفه بر بی کیلی بفتح بای موصده و کسرای هندی و بای معروفه اینجا بشام شدند  
 مغرب خواندیم و افطار کردیم و طعام خورده سیر شده الحمد لله خوانده بر سر راه شدیم و گوال  
 بکسر و ال هندی و سکون کاف فارسی و فتح و او بالف کشیده و لام موقوفه از اینجا  
 جنوب بفاصله یک و نیم کرده کو بهیج واقع است کم گوال بفتح کاف عربی و سکون میم و ضم  
 کاف عربی و و او مجهوله و وقف لام در میان چو کی نشان لبست و چهارم و لبست و پنجم انقدر بار  
 گردیده که آب جاری گردید گنگا گنگا بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی بالف

پوخته و فتح کاف عربی و سکون تهای قرشت و فتح و ابالف پیوسته چمن ازینجا و گزشتیم  
در و بچوکی آنچه آوزیم آفتاب برآمد در اینجا از امور خسرو و وزیر فارغ شده و هم  
بست و یکم رمضان المبارک روز شنبه ششصد و شصت و یکم ابر فروری ۱۰۹۸

نزدی و فتح نون اول و سکون نون ثانی و کسر وال مهمل و یای معروفه بود بلی بضم بای سوده و با و او  
مجهول و فتح وال مهمل و سکون رای مهمل و فتح بای سوده و تشدید لام با کسر و یای معروفه  
رو را بضم رای مهمل و سکون حال مهمل و فتح رای مهمل بالف کشیده و فتح رای مهمل و سکون  
ییم پن چرو و فتح بای فارسی و تهای هندی و سکون نون و فتح جیم فارسی و ضم رای مهمل  
و و افسد و فتح و وقت ظهر در اینجا رسیدیم و نماز خواندیم در اینجا تا لامیت کلان پرا آب  
صاف جاری و دو مقبره بخت بلند بسیار خوب ساخته اند و بران چیزه در طغر انوشته اند  
اما خوانده نمی شود و قبور راز سنگ سیاه اند و معلوم نمی شود که اصحاب قبور از کد ام فرقه  
بوده لیکن انسی از اهل قبور معلوم نمیشد کمال توحش و نفره مقوم گردید و از ارباب نیابوده  
هنوز پیش نگران است که ملکش با و گران است و در اینجا برای مسافران هم دست سبویای  
سپیدی بسیار فروخته میشود مردم می آیند و نوشیده مست می افتند و میر و ند شعری مرا  
بر حال ایشان از او شنیدم و یاد آورده امیت میر و د آن بت بدست از خود بخیر می بپایست  
و گری دست بدست و گری با انگارم و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی  
بالت پیوسته و فتح رای مهمل و سکون میم در قرب اینجا شام شد طعام خور و میم و شیریم  
و الحمد لله علی احسانه خواندیم و روان شدیم کوکت بلی بضم کاف عربی و و او معروف و فتح  
کاف عربی دوم و سکون تهای هندی و فتح بای فارسی و تشدید و کسر لام و با خریاس  
معروفه حسین ساگر در اینجا تا لابی کلان است آبش صاف بهرست جاری صد با بیکه آبش  
برنج کاشته می شود و چشمها از ان جاری هستند در اینجا چا و نی مگر بزی است همچو چا و نی  
میر خه که بازارش خوب آراسته و پر است و تاجهای تمول ازین از هر قسم کار و بار و از

درینجا وقت نواخت سه ساعت بر نیم شب رسیدیم و در دروازه کمانه سیام سدر لال تا صبح  
اقفا و مانده ایم کسی از اهالی دواک خبری از حال ما نگرفت چون تریب را در روشن شد بهر  
تا کید و طلب شدید اصحاب دواک از گاو ان آوردند بعد تبدیل لباس از آنجا و شب سمت  
شهر فرخته بنیاد روانه شدیم قدری راه ط کرده بودیم که خبر نمودار شده آب روان یافتیم که چادری  
از آب می افتاد پس از حصول فراغ از امور ضروری بر آب روان آبست گرفته نماز خواندیم  
از آنجا پیاده با طرف سمت گنج چادگهاٹ مکان مولانا سید الدین خان صاحب روانه شدیم  
بست دوم رمضان المبارک و در کیشنبه ششم مطابق ۱۹ فروری ۱۸۹۵ء

بعون الله الکریم وقت نواخت نه ساعت روز در صدر بازار محل چادگهاٹ متصل کوٹھے  
رژیدنی و شمت گنج بهکان مولانا سید الدین خان صاحب بعد استفسار بسیار که مردم کمتر  
جناب ایشان را میدانشند رسیدیم معلوم شد که مولانا آرام می فرمایند در دیوانخانه جناب  
مدوح نشیمن زبانی یعقوب خان دربان اول سخاوت و محبت علی صاحب اطلاع رسانیدیم  
ایشان رسیدند ملاقات کرده مولانا در نعمت خانه رسیده سید اگر دند و بر سید فقیر  
اطلاع رسانیدند جناب مدوح بعد دریافت خبر فقیر برهنه سر شریف آورده معافه و مصافحه  
فرمودند و در دست زندان از مجتهدان مولوی امین الدین خان صاحب و مولوی حسین الدین  
خان صاحب شریف آورده معافه و مصافحه نمودند و بر خبر سی فقیر احمد سعد خواندند و  
الشکر الله الرحمن علی لقاء الخالان سجا آوردیم در همین دیوانخانه گوشه گزین شدیم خطوط  
خبر سی باغره داخله کرسی و کفین و میر طه و خورجه و لوک نوشتیم و بواسطه دواک سرکار  
انگریزی روانه کردیم مولانا مدوح عزم در بار فرمودند چپی ستر چار سن جان نیگیلیان صاحب  
چیف کشتن بها و داده که بنام ستر نزل صاحب رژیدنٹ بها و حیدر آباد آورده بودیم  
مع دیگر اسناد و کارگزاری که همراه خود نگاه میداشتیم خدمت شریف مولانا مدوح  
گذاریم جناب مدوح آن همه را بحضور فیض گنجور جناب فیضآب نواب مختار الملک

شجاع الدوله سالار جنگ بهادر فرستادند اشک در القادر القدر که بنده فقیر حقیر را کالیف  
 سفر که الشکر قطعه من العکاب گفته اند بابت بخشید و از آنکس که قطعه من العکاب  
 و اسایش ساینده و دیار بنویسوا و بده فرخنده بنیا و حیدر آباد و نگر و نیکوچه در راه بابت کرایه  
 و غیره خرج سه کس شد این ست حساب خرج راه از خود چه تا حیدر آباد فرخنده بنیا و از خود  
 تا اگر بابت ریل بدهد به پانی از اگر تا گواپار بابت تمام شکر م ع از گواپار تا بیاد  
 بابت تمام کرایه می رسد از بیاد تا ازور بابت تمام کرایه می رسد از ازور تا نا هر گاون  
 بابت تمام بلی می رسد از نا هر گاون تا شعله بابت ریل می رسد از شعله بابت تا حیدر آباد بابت  
 تمام بنده می رسد بلی می رسد بلی می رسد کل می رسد که می رسد و شست و شست  
 روپوشی است از هر سه کس تقسیم نمایند و کس پنجاه و شش روپوشی و دانه شست پانز  
 می رسد پس نزد فقیر اوسط خرج برای یک کس پنجاه روپوشی کافی خواهد بود فقط اصل و خرج  
 بیست و چهارم رمضان المبارک و زینبیه شش مطابقت ۱۴۴۰ فروری ۱۳۹۹

مولانا مؤید الدین خان صاحب حکم نواب صاحب بهادر رسانیدند که بروزی پنجشنبه اول  
 برای ملازمت جناب صاحب زینبیه بهادر باید رفت بعد از بروزی شنبه حصول  
 ملازمت نواب صاحب بهادر باید نمود و مطابق آن بروزی پنجشنبه وقت نوبت چاشت  
 روز بحضور صاحب بهادر ممدوح حاضر شد م صاحب زینبیه بهادر بحال عظیم و دگریم و  
 اخلاق عظیم پیش آمده بنده نوازی فرمودند تا نصف ساعت از هر باب سخن رانده  
 فرمودند که نزد شما دیگر اسناد کارگزاری که پیش حکام کرده ایم هم بخواهند بود عرض کردم  
 که بلی صاحب ارشاد رفت که بروقت دیگر بملایطه حضور در آید پس مختص شد به بیت ام  
 استقامت خود باز آمد و بروزی شنبه جامه و بر کرده و دستار بندی بر سر بست اول  
 بدیوان مولانا رفتم و در اینجا نشستم ایشان بکار سرکار مشغول بودند که از خدمت  
 نواب والا جاہ طلب ایشان شد جناب ممدوح تشریف بردند بعد از دو ساعت

ع  
 ملازمت  
 زینبیه  
 بهادر

ع  
 ملازمت  
 نواب  
 صاحب  
 بهادر



انگریزی بنده را طلب فرمودند فقیر و مولوی امین الدین خان صاحب پسر کلان مولانا  
و مولوی معین الدین خان صاحب پسر متوسط حضرت مدوح هر سه کس ز قیمت و بکارت  
فازگر دیدیم فقیر چار و پیه چهره دار بر روی مال نهاد و بنظر در آوردم خنده پیشانی باخلاق  
تمام منظور فرموده جادادند و از هر باب سخن به بیان آمده نه حرف مطلب فقیر بزبان و هر چه  
پرسیدند جوابش گذاردم بعد جلسه نیم ساعت منقض شد نیم نشست اینجا دوزانو بوده است  
بسکه قیافه از بشره نواب رفیع الشان داشتندی و سعادتمندی و دیشل وسط و قدره ای مقصوم  
و خوش خلق و اقبال بلندی و درواری و تناس و محنت کشی یافته میشود و هر قدر از رؤسای هند  
و دیده ام در ذکر مثال ذرات جامع الصفات ایشان و در انانیت و الیه بویال کمتر یافته ام  
مگر آنسوس که یکم محرمه در فرج تلون دارد و انتهای ایشان مثل ابتدای نیست و نسبت نماند  
سختان درشت اکثر بزبان می آرند که آن هر کس کار سرکار را بر یاس می کند و چون هر اس تمام  
بیان آمد درستی کار گزاری که مسئله مشهور است دنیا با سید قائم رئیس را باید که همچو رگ زن  
باشد که هم جراح و هم مرهم نه بود اگر وقتی در غضب آید بنگامی بر حجت هم گراید  
درشتی و نرمی هم در دست و چون رگ زن که جراح و مرهم نیست چه الفصه درین عرصه  
ماه مبارک بهی ام تمام شد و یوم عید سعید بروز سه شنبه رسید نماز و و گانه عید الفطر همراه  
مولانا مولود الدین خان صاحب در باغ سید سعد الدین صاحب که مستند سر رشته مجلس مال  
اندخواندیم و فطره بحساب نصف صلح گندیم که دو سیر باشد و اگر دم و نرخ گندم امروز  
بیک روپیه چلی هشت سیر پا کوبی است و تعطیل جمیع کمره سیاست تا سه روز و روز چهارم  
مجمع بوده یا بسیاری کسان اینجا بیکان مولانا مدوح ملاقات شد بروز سوم از عید سعید یوم چهارم  
بود همراه مولانا با زبلا نیت نواب مختار الملک بهادر رسیدم همه ملو تمام ملازمین تماشا برای او افتادند  
عید سعید حاضر بودند بعد نواخت و دو ساعت بر نیمه و ز ما مردم پیش شدیم فقیر اول چار و پیه خیالی  
نزد عید بنظر در آوردم که بنظر او شده چهار روپیه دیگر چهره شاهی مکر بنظر در آوردم عادت عطا انگشته کرد

عید سعید

چهارم

چهارم

حضرت رئیس نواب مختار الملک بهادر در محنت شده بود و آنهم بپایر اگر و بهر و با انواع الطاف و احسان فرماستند و حسب دستور عظمی عنایت فرمودند و منحصراً شدیم و بجا آمدیم و بهر حال درین شهر و دیار من و بانی همیشه شایع است که بسیاری از بندگان خدا هلاک شدند و بهر گز ملاقاتی گردیدند فقیر خوب پیارا انگاری ساخته تقسیم بین العوام و انخواس نمودم هرگز یغون اندر اشانی جان سلامت برد و ترکیب نسخی نیست پیارا گنج تو له با و بالادین قدر تیسرا و پنج سیاه ده و نیم تو له و تر فعل شخصیت و بهر تو له و نه ماشه همه را با یک در گلاب نهوده و سیاه بقدیر تشنگ خوب بستم یک حب همراه دو تو له گلاب سائیده بگرم نهوده بهر که دوام و بعد یک یک ساعت همچنین بته حب نوشانیدم اندر اشانی شد اگر خواب آمد بیدارش نکردم تا آنکه خود بیدار نشد و خود نشاند او دم تا آنکه گرنگی صادق او را حاصل آمد آگاه شود که کپوری چارنج تو له خورایندم اگر قبل خوردن تشنگی پیدا شد ششانه بادیان را در شش تو له آب سائیده بشکر سنج یک تو له شیرین کرد و نیم گرم نوشانیدم و بعد طعام آب تازه دوام صحت یافت بعد و کمال کرده فقط درین عرصه بتاریخ

۳۱ شوال روز یک شنبه ۱۲۸۷ مطابق ۱۲ مارچ ۱۲۸۷ عیسوی

که روز خاک افشانی و سستی هندوان بود و مولوی قدرت غنی صاحب ناظم فوجدارى بلده فخر بنیاد حیدرآباد در محنت حق تبارک پیوستند انا لله و انا الیه راجعون و بتاریخ پانزدهم ماه شوال وقت نواخت سه ساعت بر نیمه و مولوی حسین الدین خان صاحب بر سکان رسیدند و رفته ملاناً سیدالدین خان صاحب در رفته جناب فیضآب نواب مختار الملک سالار جنگ بهما در آورده فرمودند که حکم سرکار است که خانصاحب همین وقت در کچه ای عدالت فوجدارى رفته بهمای مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم اجرای کار محکمه تا شام نمایند بنده بموجب حکم سرکار همان وقت رفته اول رسم تعزیت مولانا مغفور بجا آوردم و بسیاری از کلمات تسلی و تشفی بابل خانه آن مغفور گفتم و بر سر اطفال ایشان دست میزدیم و میزدیم

که در این سنون ست و دعای ترقی عمر و جاه و حصول علم و وسیع و تقوی کردم و بپر دم محبت  
مولانا مرحوم پیام رسانیدم که کسانیکه در حیات مولانا متفقور در خدمت حاضری مانند سید  
ما قیام امانی ایشان در دنیا در خدمت و بجا آوری کار حاضر خواهند ماند و هر کار لائق فقیه باشد  
بلا تکلف و تصنع ارشاد شده باشد که بار اس و العین و بجا آوری آن عزت و فخر خود حاصل  
نموده باشم و از سید اعظم صاحب که سر رشته دار قدیم فوجداری بوده اند فهرست ملازمان  
تحتواستم و هم گوشواره اشکه که فیض طلب باشند طلبیدم ایشان بسته های کلان کلان  
شاید که بر داده از چپا باشند پیش نموده که بیدار شش طالع بود ششم بر و از نمود که خدایا اینقدر  
کار بگونه انجام خواهد رسید زیرا که باقی این قدر بود آمدنی کار و از آن علاوه بر آن خواهد بود  
و در این بسته با هم اشکه و هم کاغذات پریشان بود و فهرست آن تیار نموده است  
اما فهرست ملازمان که بود باین طور گزراشیدند

نام عمده	نام عمده	تقدیر شده	مدتی میزان	نام عمده	نام عمده	تقدیر شده	مدتی میزان
سید محمد قاسم	سید عظیم	مه		هر کاره	اندا	مه	
نایب	دانشمند	س		ایضا	جوتی	س	
خلایف	لطیف	س		ایضا	زرو	س	
انصار	سید محمد	س		چوبدار	محمد	س	
رژمانچو	سید حسین	س		خزنگار	شیخ	س	
نقشبندی				هر کاره	رامی		
صاف	غلام ابراهیم	س		جوانان	اعراب		
متصدی	بنکشت	س		جوانان	سندی		
ناظر	میرزا	س		جوانان	میرزا		
هر کاره	باکوچی	س					

پیش از این  
در این  
پیش از این

چاوش اعراب مولوی است که حسن نام دارد و در تعداد سندیان حیدرآباد موله ملی اصل  
 مرزا یعقوب بیگ موسوم است و والد او جوانان لین این شخصی هندو بوده است که مرده حالا  
 بهوانی سنگه بجایش مقرر شد و در سائر فرج فوجداری که آن را صادر فرج می نامند و بست و  
 دور و پیله نوشتند باین تفصیل که کاخ و غیره را پانزده روپیة و روغن چراغ و همیشه و شاه  
 کناس و بشتی را هفت روپیة و تعلیق این صادر بناظره کور بود و وقت شام بر خاسته  
 پریشان مولانا آدم و تصفیة تقدیمات که بستم از صبح تا غیر در بر مکان کار دیوان می دیدم  
 بعده یکچری و غیره و زرفته تا شام کاری کردم اما کار تمام نمی شد اگر چه کار گذار قدیم سرکار  
 انگیزی مشاق بوده ام اما چون که از رسوم اینجا واقف بوده ام فلذا از مولانا مؤید الدین  
 خان صاحب ضاعت الله قلنا که از چند سال از مر اسم اینجا خوب آگاه بوده اند بشا  
 شدم که بهر بشتی در مقام دیگر بستی می باشد بتاریخ شانزد هم شوال سال یک هزار و دوصد  
 و هشتاد و یک هجری رفته مولانا مدوح رسید که حسب ایامی ملازمان و الا ترقیم است  
 که آن مکرم بوقت نواخت سه گننه درین سر رشته تشریف آرد تا بر وقت نواخت ششم  
 گننه برای ملاقات محی الدوله بهادر روانه شوند فقط بموجب ایامی جناب موصوف بر وقت  
 مقرر حاضر شدم و از اینجا چو بد ابر همراه خود گرفته خدمت بهادر موصوف حاضر شدم با طلاق  
 تمام پیش آمدند و از هر باب سخن فرمودند جواب عرض نمودم بعده فرمودند که برای حصول  
 کو هر ملازمت بحضور رئیس عرض میکنم بهروز و هر وقت که ارشاد و احضار میشود بخدمت  
 نواب مختار الملک بهادر ضمیر می رسد مگر واضح باد که حصول ملازمت حضور باین دستار  
 که بسته اید نمی شود و یا دستاری در باری بندید یا عامه گفتیم که تبدیل دستار و قوم و ملک ما  
 بسیار عیب دارد و در سر کار انگیزی که بست و هفت سال ملازمت کردم بر عهده های معزز  
 خدمت بهجا آوردم گاهی بالباس مامورم تقرر نشده است اگر وضع تبدیل کنم به حکام  
 انگیزی سخریه نمایند و در ملک فقیر بموجب استمرا اگر دو مگر در عامه بستن غرضی نیست که

سلطنت سرور کائنات است صلی الله علیه وعلی آل واطحابه اجمعین فرمودند که بسیار خوب پس  
مخلص شده بخانه رسیدم و بمولانا ماجر اگفتم و بکار خویش مشغول شدم بلاخطه نقشه قیدیان  
معلوم شد که یک کس قیدی میعادوی چار سال بعوض میعادیک سال از راه قلعی انبار کاران  
رها کرده و دیده است بعد غلب کینیت او را گرفتار کرده باز قید کردم و معلوم شد که بسیاری از  
قیدیان مجلس چنان هستند که از عرصه دراز قید هستند و فیصله ایشان را هنوز کسی نه  
پرسیده است و اکثری چنان هستند که قید ایشان تمام شده است و کسی ایشان را خلاص  
نکرده است و بسیاری چنان هستند که کوچک الزام ایشان نیست و نافع در قید هستند  
و بعضی لائق قصاص است و تقصایمی نرسیده است و بعضی بار قید کمتر میبایست و در فتوای  
ایشان قید لازم است نوشته اند فلذا در فکر آن شدم که فهرست جمله اقسام قیدیان کو تو الی  
درست نموده تحقیق فیصله آنها کرده شود تا هر که لائق رهایی باشد رها کرده شود و هر که قابل  
قید میعادوی یا دائم القید باشد نگاہ داشته آید لیکن چون عمده کمتر سید اشم لذا در اینجا  
این مهام قاصر ماندم و تیارای این فهرست را موقوف بر وقت دیگر داشتم و بعد  
چندی فهرست تیار کردم و چرا هم قیدیان را صاف کردم و قریب پنج صد کس را بوجه رها  
کردم الله تعالی مرا نیز از جزایم رهایی دهد بجاه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و سید اشم که فقیر را  
و عای این غمبای مقیدین بنیت نیک رئیس و نائب آن مجلس برای رهایی این بیچارگان  
رسانید که ایشان برادر سیدند و من هنوز نامردم **اقضی الله عنکم و تبارک**

### بست و دوم سوال الله مطابق بست و یکم بارح شمس

که تحویل قناب برج حل بود و نیز نوروز مجلس فتوایه از حضور تجویر شد و مولوی فضل الله صاحب  
و مولو آید علی و مولو کریم الدین و مولو عظیم الدین حسین بخاری و مولو جمال الدین و مولو  
حیدر ارکان مجلس فتوایه صد مقرر شدند و تمذیب نقشه های مجلس با امور علم و کلام متوجه شد تا یاز

### بست و چهارم سوال الله مطابق بست و سوم بارح شمس

این رفته مولانا مؤید الدین خان صاحب رسید که عبارت با نقل کرده می شود رفته  
 معظا حسب الحکم مہ کار بلکہ بعینہ ریختہ کلاک گوہر سلک نگارم کہ فردا یوم جمعہ وقت ہشت گھنٹہ اول  
 باو ستارہ پنجائز و محی الدولہ بہادر رفتہ ہمراہ بہادر و موصوفین برای تہذیب و تہذیب و السلام مؤید الدین  
 تحریر بہت و چہارم شوال ۱۰۸۵ ہجری عریضہ بجا آں خدمت مولانا ممدون فرستاد و م  
 کہ بندش بہین دستار کہ دارم علامت و نشان حسب و تمنہ شرافت من بود احوال بدل کردہ  
 می شود و در ہندوستان موجب رشخند من خواہد بود و نواب محی الدولہ بہادر فرمودہ بودند کہ اگر  
 این دستار و رہبری منطور نہا شد عامہ بہتہ برای ملازمت حضور باید رفت بدل و جان پسندیدہ  
 بودم کہ اتباع سنت ست انگار آں باعث ضلالت و کفر باشد فقط پس فردای آن وقت وقت  
 ہشت ساعت روز جامہ پوشیدہ و عمامہ عربی بہتہ خدمت نواب محی الدولہ بہادر  
 رفتم و از مکان ایشان ہمراہ ایشان برو دولت سہرا می اعظم النور راہ و افضل الامراء  
 و اکرم الاستیاء و اخدم الفقراء و العلما و جناب میضاب نواب افضل الدولہ بہادر مدظلہ  
 و عم فضلہ رفتم اول بجلو خانہ حاضر شدم بعد قریب بدیوان عام ہمپای نواب محی الدولہ  
 بہادر رفتہ در مکانی کہ متصل آنست و در آنجا تہنیت یا و الدولہ بہادر شستہ بودند رسیدہ  
 نشستیم و قرار گرفتیم و تا پاس شستہ ماندیم قریب نیم روز سواری رئیس ملک نظام  
 برہمہ و اداریہ کہ آن را پنجاہ زمان برداشتہ بودند از زمان خانہ برآمد عازم محل ششگاہ خاص  
 شد ہمین کہ سواری سہلو قریب ما مرم رسید ہمہ حاضرین برای تعظیم از جا برخاستہ آداب  
 تسلیمات و کورنش و مجراہ بجا آوردند فقیر نیز رسم تعظیم بجا آوردم این ہر دو امیر ہمپای  
 سواری سرکار تا بدو تہانہ خاص کہ تشریف می بردند رفتند و فقیر ہمراہ نشستہ ماندیم بعد چند قاف  
 طلب فقیر شد ہمراہ چو بداران روانہ شدم چون برو دولت رسیدم محافظان آنجا گفتند کہ  
 در پنجاہ آداب بجا باید آورد و ہمراہیان کہ فقیر را برودہ بودند گفتند چون قدم چند پیشتر رفتم و  
 برچو ترہ رسیدم محمد میرن و محمد بہادر و محمد سحانی چو بداران نشست محمد خان عرف



خدا بزرگوار خان گفتند این جای بجا آوری آداب است که فواید چو بداری آواز داد که آداب بجا  
 آرید پس سه بار سلام بجا آوردم باز قدمی چند پیشتر بردند باز گفتند نگاه رو برو و نواب حسین  
 دو صد قدم پرتاب بمن فقیر دید باز گفتند که آداب بجا آرید باز آداب تسلیم بطور بالا بجا آوردم  
 باز گفتند پیش بیاوید باز پیش رفتم چون قریب فزش رسیدم باز گفتند آداب بجا آرید و نگاه رو برو  
 باز آداب و سلام و بجا آوردم باز قریب بردند و گفتند که نذر بگذرانید پس پنجره و پیله خالی بر سر  
 رومال نهاده پیش نظر سرکار کردم هر دو امیر که نشستند بودند ایستادند از آن هر دو نواب محمد  
 بهادر و دوستهای مرا گرفته پیش حضور کردند برادر مسافر نوازی حضور رو پیله از روی رومال  
 برداشته فرمودند که ایشا فوج بداری سپرد شده است عرض کردم که با صاحب مع و ندعالا  
 برای نشستن شما بازت ننیدیم که وقت تنگ گردیده است بگردانید که شمار سینه خیز  
 صلی الله علیه و سلم نشسته اید باید که موانع حکم خدا و رسول با بابت و دیانت مقدمه را را  
 فیصله کنید و روان را بحق رسانید تا با جماع عدل و انصاف شما باد دولت راضی و خوش  
 شعور و شمار طلب فرموده پیش خود بنشینم و بشما سخنها کنیم عرض کردم که انشاء الله تعالی  
 همچنان خواهد شد باز چو بدار گفت که بپایید و آداب بجا آرید قدمی چند گردیده بودم که با حضور  
 طلبیده همان سخنان نصیحت را عاده فرمودند بآل الله فیمنه و حکمه و عدله و فضله باز عرض  
 کردم انشاء الله القدر همچنان خواهد شد پس برگردیدم و نقیلین پوشیدم باز چو بدار گفت که آداب  
 بجا آرید آداب بجا آوردم و سینه بار مجر اگر دم در روانه شدم چون بمقام اول رسیدم باز چو بدار  
 گفت که نگاه رو برو چون بمن دیدند باز چو بدار گفت آداب بجا آرید باز سینه بار مجر اگر دم و  
 بیرون آمدم همه حضور در دولت استحقاق و انعام خود خواستند آخر جای که نشست بودم  
 بابتظار نواب محی الدوله و هماد و نشستند مانند که مدوح ایشان تشریف آورده مرا همراه  
 چو بداران احکام رسان اعنی محمد حسین و قاف و خورش و محمد کلن از نشست حمید خان و  
 اعتماد و نواز خان بخداست نواب مختار الملک بهادر روانه فرمودند پس در حضور ایشان رسید

آداب و سلام بجا آوردم و چو بداران احکام رسان که همراه آمده بودند کم حضور رسانیدند و حضور  
نواب مختار الملک ببادند سر فراری ناموری پسر و پیه گذرانیدم پیرا فرمودند و منظور نمودند  
بعناشه عمامه بسیار خوش شدند و فرمودند که این عمامه شمار بسیار زیباست عرض کردم که نباید  
ورود باره کار انشاء الله تعالی بعمامه خواهم که احوال و باره حقیقت ابراهیم کار محکم و تفصیل تصالح  
حضور مستفسار فرمودند و به غرض یک بمل عرض سپرده شد بسیار سرور شدند پس شخص  
شده برکان رسیدم چو بداران مجرائی و احکام رسان که آمده بودند و این ایشان شیرین کرده شد  
که گفته اند قطعه حاصل نشود رضای سلطان به تا خاطر بندگان نه جوئی به خواهی که خدا  
بر تو بخشد به با خلق خدای کن گوی به و احسن کن الله الیک چون کثرت  
کار دیدم و اکثر ملایان ملازم را خالی از کار یافتم درخواست نائب خود بفرستاد که بفرستد و  
نوشتم که اگر مولوی حسن رضا صاحب مکتوبی نائب فقیر سقر شوند بفقیر بسیار در رسید و  
اطمینان خیر خواهد هم حاصل شود نواب صاحب منظور فرمودند که ایشان از تارتخ

بست و نهم سوال المکرم الله در در شنبه مطابق بست و نهم تاریخ ششم ۱۱۶۵

کار سرکار شروع شد و بودند حال تنخواه ایشان بلکه جمله کسان از نقشه که از ملحات  
این کتاب است واضح خواهد شد جناب مولانا سید الدین خان صاحب بتاریخ

شوم ذی قعدة ۱۱۶۵ مطابق سی و یکم تاریخ ۱۱۶۵ عیسوی

هر دو فرزند آن مولود قدرت مخی صاحب هم نام سابق را بحضور نواب مختار الملک ببادند که جناب  
مملوح ایشان یکصد پنجاه روپیه جلای منصب ایشان براه بدهد و چاکر نوازی مقرر فرمودند  
بایستیم و در بیان بلده فرخنده بنیاد حمید آباد و آن تکمیل فصل است فضل اول در بنای حمید آباد  
و نیز قطب شاهیه آورده که پیش تموری بلده فرخنده بنیاد حمید آباد و آبادی خلایق و گلو لکنده  
بود و در بایک بلده است قریه بود که اکنون تسعد و می داشت و در انجاری جمیله حسینه  
از قوم لولیان بوده است شانزده زمانه بان تعلق میداشت از پدر خود پوشیده

بطالاف اچیل سیر و شکار و بیت الطفت رسیدند نزدان مذکور پیش و عشرت سے گذرانید  
 و بعد رفع هوای نفسانی مراجعت قلعہ بیکر و روزی و موسم بهشکال برپا سپ سوار شد و برود  
 موسی رسید و دید که دریا بطنیانی است در و لوله عشق بی اختیار اسب خود را بدریا  
 انداخت و جان بسلاست برود و مجبور رسید که اگر دید و باز قلعہ آمد و اجبار سے  
 این خبر را جناب شاه رسانیده پادشاه مجبور استماع این واقعه حکم برای تعمیر بلبدار و خدمت  
 فرمود و او در عرصه شش ماه برود موسی بنای تمام نمایند گویند برای تیاری بل نقدیک  
 لک روپیہ عنایت شده بود از ان چار هزار روپیہ باقی ماند و از وفه ذریقیہ بحضور شاه عرض نمود  
 حکم شد که از ان طعام نچتر برفت و از غایب تقسیم نمایند و فلکی تاریخ بل صراط المستقیم گفته بحضور  
 شاه پیش نمود پادشاه بخ صلہ شرفی باو عنایت فرمود تیاری بل قبل از آبادی بلده نو کرد بل  
 است چیل در نصد و هشتاد و یک میری سال ساخته شد و بلده در سال یک هزار میری آبادان  
 گردید که ماؤ و تاریخ بنای آن یا حافظ است و تاریخ تمام آن فرزند بنیاد شد گویند و برایم  
 فرمان روانی محمد علی قطب شامیه بود که ملقب میری ملک (اللقب) چهارم قطب شامیه چون بعضی  
 هوا حادث و بایر گو کند و روی نمود تمامی ارکان پیشگاه سر بر سلطانی عرض نمودند که بر ساجل  
 رو و موسی بقاصد سه کوه از طلقه گو کند و شهری بنا و فرمایند سلطان حسب معروفه و نشانی  
 شهری باسم بجاک نگار آبادان فرمود زیرا که پادشاه بر لولی که بجاکتی نام داشت بران والو داشت  
 بود و بنامش موسوم کرد و بکشیر آبادانی پرواخت بعد مردن سماء مذکور و این معموره  
 بحیدر آباد مشهور ساخت آن زمان بلده و احصار بود بنای تحصیل آن مبارز خان انداخت  
 و طول بل نزود که حالا بنام بل کمته مشهور است و صد درم است و عرض دو آذو و درم و زرقا  
 آن چهارم درم است و بلده را حضرت اورنگ زیب بهادر سپ از سر آری سلطنت هندوستان سال  
 سی و یکم جلوس در سال یک هزار و نو و شست حجر و مسکنند قبایل گردانید و ابو حسن خاتم قطب الملکیه  
 اسیر نمود و تیر آباد را با رانها و موسوم فرمود و زبان قطب شامیه و در این بلده قریب

نیکو بود و سال یکینار و یکصد و هجری نواب میر قمر الدین علیخان بهادر نظام الملک صفیاده  
حصار بلند و بزرگ و بی چری با تمام سنانید

فصل دوم در بیان نعل صاحب دستیکینار و یکصد و هفتاد و هشت و هجری نواب  
میر نظام علیخان بهادر نظام الملک آصف جاہ ثانی جاگیرت تبرکات قرار فرمودند از آنجا  
خود آتشی سرور کائنات مست صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا نعل مبارک نامند و در عمر که با بر سر  
مبارک سیال الشہد حضرت امام حسین رضی الله عنه بود و از آن خود پارچه پنبی جدا شده بود و  
بعام و در عمو کسی از ژواران یافته دست بدست نزد سلطان یوسف علیخان عادل شاه گری  
بیجا پور تبرک رسید و از آنجا بعد سلاطین قطب شاہی در حیدر آباد رسید و چون سلطان علیخان  
و در تقوید نقره نماده بصورت لفظ مبارک الله بر علم زده در صندل گرفته همیشه بعشره و محرم شہاد  
آداب و رسوم تعزیت امام الشہد رضی الله عنه بجا می آوردند و آن دستور چارلیست که در عشره  
محرم متصل مہلی در وازہ آنرا ستاده می کنند خاص عوام ایجاد ریخا آندہ عود می سوزانند و کلہا و ملکہ  
و از این علل شب دہم هجوم خلایق میشود که آن را می بردارند و کثرت آدمیان ہمراہی و بسیاری  
روشنی شعل عود سوزان کل ریزی میشود قابل دید اینجاست که سوا آدمی دیگر از حیوان سواری  
وان معجم نباشد چون پنبی خود مانند نعل می باشد پس شبہ را با سم شبہ به موسوم کردند  
فصل سوم در ذکر بنا و پل ثانی و ثالث در ایام سند نشینی نواب میر فرخندہ علیخان  
ناصر الدولہ افضل الماراکین نظام الملک صفیادہ رابع بابام المہی گری میر پورٹ صاحب ایشان  
بہادر و سال یکینار و دویست و چهل و پنج ہجری تیاری پل بر رود موسی قریب پادگھاٹ باہنام  
الفسن صاحب بہادر و جہت ہشتاد و پنج ہجری و پید کہ از خزائن عامرہ عطا شد متصل در وازہ چادر گھا  
بارتفاع پانزدہ درجہ و سہ صد گز طول بنا یافت و تاریخ آن راجہ راجا بایان ہمارا جہ چند و لال  
تصفیفت فرزند بر سنگ سیاہ کند ایندہ نصب نموده اند تا پنج ناصر الدولہ شاہ آصف جاہ  
کہ نظیر شگہن ندید نگاہ نہ حکم چون شد براہ چند و لال و زود سا زند پل بشام و پگاہ

از سر عقل جبر سرور است و چل بنار دشل هر ماه و در شش ماه هجری و در فرمان روی جناب  
فیض صاحب حاکم دوران فیاض زمان نواب بیهیزیت علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک  
اصف جاه و خاس ظهیر سر سلطنت مشیر امور مملکت مقنن قوانین ریاست اسوکار اکین کیا  
رکن السلطنت القاهره و عقد الدوله الباهره الفیض الجسم و الفضل الفخیم دام اقباله و طال  
افضاله بلی نهایت پسندیده و تحکم ساخته شد تاریخ ابتدای بنای او را شیخ امین الدین  
ساکن مال خلیل کوثره مولد پاکو تعلقه راجپور خوش ماده یافته سلمه ربه رب ابدنا الصراط  
المستقیم سال یک هزار و دویصد و هفتاد و پنج هجری و تاریخ ختم و تمام بنای او را شاعر لائال  
اعنی و جیه الدین خان معنی خوش ظلم و فرموده است و سرکار پرویا و پهلوی را دلی و دروزه  
جدید برنگی کنده کنانیده و چ نموده نیست قطعه تاریخ بعد افضل الدوله بهادر و نظام الملک  
اصف جاه دوران و آملی تا بود تا بان مر و مر و بود و خورشید اقبالش در خشان و نگو  
و دیوان او مختار ملک است و که نیکی را بود و هر حال خوابان و بود و کرنل و دیو و سن و بجا و در  
سفیر نیک دل و می شوکت و شان و ترسن را و مشغولات این پل و نباشد همچو طاق  
ایوان و صراط مستقیم رود موسی و معنی صحیح تاریخ بر خوان و از صنف این کتاب تاریخ  
بنای آن پل تمییز نیست قطعه تاریخ نظام الملک اصف جاه انجم و پل خوش و ختم  
و اوسع ساخت محکم و بنایش را بسبب تاریخ گفتند که باشند نامش مشهور عالم و قمر بان  
همه لطف و فصاحت و تاریخی بگفته این آدم و بفرق افضل الدوله بهادر و عجب تاریخ گفت  
جسر اعظم و هرگاه و حد الف را در مجموعه اعداد جسر اعظم و فصل کنند تاریخ بنای این پل و  
شد یعنی سنه یک هزار و دویصد و هفتاد و پنج هجری و حاصل میگردد و دام اقبال لبانی بنای القاهره و اللاد و

### فصل چهارم در بیان دروازه های حصار این بلده و در حای

بر آنکه حصار این بلده فرخنده بنیاد را سیزده دروازه نموده می شود اول و بی دروازه قدیم  
و دوم و بی دروازه جدید که بر دروازه افضل گنج مشهور است سوم چادر گھاٹ دروازه

چهارم ویر پوره دروازه پنجم یا قوت پوره دروازه ششم دروازه تالاب میر حیدر بقیم گو دروازه  
 هشتم محل دروازه نهم علی آباد دروازه دهم غاری پنجه دروازه یازدهم فتح دروازه  
 دوازدهم دو دباولی دروازه سیزدهم دروازه پل کسندو این حصا شکیه آثار را سیزده و پانزده  
 یعنی کهرکی هستند اول کهرکی پوره دوم کهرکی تالاب میر حیدر سوم کهرکی تالاب چهارم کهرکی گنگ  
 شاد پنجم کهرکی بودله صاحب ششم کهرکی دار الشفا که کهرکی را درینها مشهورست هفتم کهرکی کلالا  
 هشتم کهرکی قصار ان یعنی و هو بیان تخم کهرکی حسن علی که این هر سته کهرکی مخفی هستند که  
 مردم آمد و شد از ان کمتر دارند دهم کهرکی پینا دروازه یازدهم کهرکی چار محل دروازه  
 دوازدهم کهرکی دو دباولی که حال بندست سیزدهم کهرکی کارچی کوره

فصل پنجم در بیان آبادی محلات و بازارهای و غیره آن که بیرون حصا بلده است  
 بدانکه بسیاری از کج عمارات که متصل بلده هستند و بعد از تیار حصا وقتاً فوقتاً آبادان شده اند تفصیل

ردیف	نام محله	ردیف	نام محله	ردیف	نام محله
۱	بیک بازار	۸	الوده بونی	۱۶	کهارواکو
۲	چوڑی بازار	۹	کارواسیان	۱۷	رست پوره
۳	مدار گنج پور	۱۰	کاروان ساج	۱۸	مدار گنج
۴	بیرون دروازه	۱۱	کاران گراتی	۱۹	غمار گنج
۵	ویر پوره	۱۲	مستعد پوره	۲۰	فصل گنج
۶	بیرون دروازه	۱۳	کاندوا	۲۱	بازار
۷	یا قوت پوره	۱۴	بازار کولی پوره	۲۲	سیه سینا
۸	بالا گنج	۱۵	قطبی کوره	۲۳	خشت گنج
۹	الپو کوره	۱۶	چنجل کوره	۲۴	ترب بزار

حصا شکیه آثار را سیزده و پانزده  
 یعنی کهرکی هستند اول کهرکی پوره دوم کهرکی تالاب میر حیدر سوم کهرکی تالاب چهارم کهرکی گنگ  
 شاد پنجم کهرکی بودله صاحب ششم کهرکی دار الشفا که کهرکی را درینها مشهورست هفتم کهرکی کلالا  
 هشتم کهرکی قصار ان یعنی و هو بیان تخم کهرکی حسن علی که این هر سته کهرکی مخفی هستند که  
 مردم آمد و شد از ان کمتر دارند دهم کهرکی پینا دروازه یازدهم کهرکی چار محل دروازه  
 دوازدهم کهرکی دو دباولی که حال بندست سیزدهم کهرکی کارچی کوره

بازارهای و غیره آن که بیرون حصا بلده است  
 بدانکه بسیاری از کج عمارات که متصل بلده هستند و بعد از تیار حصا وقتاً فوقتاً آبادان شده اند تفصیل



نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱۳۸	ماہی پورہ			۱۳۸	گنڈہ کٹہرہ		
۱۳۹	مجاہد پورہ			۱۳۹	رازدار خان پورہ		
۱۴۰	محلہ تیرہ داران			۱۴۰	پہوی کٹہرہ		
۱۴۱	گوشہ کٹہرہ			۱۴۱	نام پٹہ		
۱۴۲	کٹائی پورہ			۱۴۲	مکیہ غنیمت		
۱۴۳	ٹیٹھی جٹ			۱۴۳	کٹیہار پورہ		
۱۴۴	شعلہ نادر			۱۴۴	اشرا پورہ		
۱۴۵	پٹھیہ سیتا رام			۱۴۵	گوبال پورہ		
۱۴۶	کوشہ کٹہرہ			۱۴۶	جعفر کٹہرہ		
۱۴۷	تلی پٹہ			۱۴۷	رام سنگھ پورہ		
۱۴۸	کٹھن پورہ			۱۴۸	کٹھن پورہ		
۱۴۹	بٹی پورہ			۱۴۹	بٹی پورہ		
۱۵۰	محلہ کٹھن پورہ			۱۵۰	محلہ کٹھن پورہ		
۱۵۱	امام پورہ			۱۵۱	امام پورہ		
۱۵۲	چھیا کٹہرہ			۱۵۲	چھیا کٹہرہ		
۱۵۳	پیارو سنگھ			۱۵۳	پیارو سنگھ		
۱۵۴	سنگ تھلہ			۱۵۴	سنگ تھلہ		
۱۵۵	محلہ پل قدیم			۱۵۵	محلہ پل قدیم		
۱۵۶	محلہ تانہ وارہ			۱۵۶	محلہ تانہ وارہ		

فصل ششم در بیان محلات و بازار ہادغیر ان آبادی کہ اندر حصار بلکہ فرخندہ  
پنیا و چیدر آبادست تفصیل اسامے اندر گذر حسین علی

نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱	بارہ سید عینہ			۶	محلہ اود بہان		
۲	محلہ قطعہ موت			۷	محلہ کوچہ		
	حید خان			۸	محلہ کلاں سنگھ		
۳	بازار شہادت			۹	محلہ چیل پورہ		
	بنک			۱۰	محلہ بادی گونڈ		
۴	محلہ لاہ سنگھ			۱۱	محلہ حاکم پورہ		
۵	محلہ کاجی وارہ			۱۲	محلہ چورہ		
				۱۳	جٹ پورہ		
				۱۴	محلہ گاجی پورہ		

ردیف	نام مسدود	ردیف	نام مسدود	ردیف	نام مسدود
۱۴	مسدود لادو	۳۸	مسدود دلاک دم	۵۸	مسدود پیر پاد
۱۵	مسدود جعفر پابل	۳۹	مسدود ژیر پیری	۵۹	مسدود پیر پادمان
۱۶	مسدود پیر پابل		کیوان جاده	۶۰	مسدود کزلی پیر
۱۷	مسدود پیر پادمان	۴۰	مسدود چوک	۶۱	مسدود پیر پاد
۲۰	مسدود اردو	۴۱	مسدود شاه گنج	۶۲	مسدود پیر پاد
۲۱	مسدود پیر	۴۲	مسدود ژیر پیری	۶۳	مسدود پیر پاد
	گماهی سیان		امیر کیم پیر	۶۴	مسدود پیر پاد
۲۲	مسدود کیم پیر	۴۳	مسدود پیر پاد	۶۵	مسدود پیر پاد
۲۳	مسدود شاه گنج	۴۴	مسدود ژیر پیری	۶۶	مسدود پیر پاد
۲۴	مسدود پیر پاد		دکار لادو پیر	۶۷	مسدود پیر پاد
۲۵	مسدود کیم پیر	۴۵	مسدود پیر پاد	۶۸	مسدود پیر پاد
۲۶	مسدود پیر پاد	۴۶	مسدود پیر پاد	۶۹	مسدود پیر پاد
۲۷	مسدود پیر پاد	۴۷	مسدود پیر پاد	۷۰	مسدود پیر پاد
۲۸	مسدود پیر پاد	۴۸	مسدود پیر پاد	۷۱	مسدود پیر پاد
۲۹	مسدود پیر پاد	۴۹	مسدود پیر پاد	۷۲	مسدود پیر پاد
۳۰	مسدود پیر پاد	۵۰	مسدود پیر پاد	۷۳	مسدود پیر پاد
۳۱	مسدود پیر پاد	۵۱	مسدود پیر پاد	۷۴	مسدود پیر پاد
	ازون گزلی پیر	۵۲	مسدود پیر پاد	۷۵	مسدود پیر پاد
۳۲	مسدود پیر پاد	۵۳	مسدود پیر پاد	۷۶	مسدود پیر پاد

ردیف	نام محل	ردیف	نام محل	ردیف	نام محل
۴۵	محلۀ قزوین	۸۸	محلۀ فیلی	۹۵	محلۀ اندیش
۴۶	پور	۸۹	محلۀ کول پور	۹۶	محلۀ ساجد
۴۷	محلۀ بهت پور	۹۰	محلۀ سلطان شاه	۹۷	محلۀ کوچه پان
۴۸	محلۀ فرحت محل	۹۱	محلۀ کمال	۹۸	محلۀ مسجد
۴۹	محلۀ کعبه	۹۲	محلۀ کوثر جان	۹۹	مولوی نهر
۵۰	محلۀ دروازۀ کهن	۹۳	محلۀ پیکس	۱۰۰	محلۀ کوچه کهن
۵۱	اندرون گذر	۹۴	محلۀ پونی دار	۱۰۱	محلۀ کوه کاه
۵۲	سلطان شاه	۹۵	محلۀ پشی بازار	۱۰۲	محلۀ کمان
۵۳	محلۀ غلی پور	۹۶	محلۀ مسجد شکر	۱۰۳	بها نزار جاده
۵۴	محلۀ علی آباد	۹۷	محلۀ غسان	۱۰۴	محلۀ بازار
۵۵	محلۀ بنگی بادی	۹۸	محلۀ دانه	۱۰۵	بها نزار اوله
۵۶	محلۀ پنی مکی	۹۹	محلۀ مومن	۱۰۶	محلۀ بازار
۵۷	هنومان	۱۰۰	محلۀ سپهر نوری	۱۰۷	محلۀ گنج
۵۸	محلۀ لال درواز	۱۰۱	محلۀ کوچه بالکند	۱۰۸	محلۀ درواز
۵۹	محلۀ ناگل چیتا	۱۰۲	محلۀ کافور الدو	۱۰۹	محلۀ میر حلیه
۶۰	محلۀ سید	۱۰۳	محلۀ سید پور	۱۱۰	محلۀ چاک
۶۱	محلۀ راج	۱۰۴	محلۀ حیدر	۱۱۱	محلۀ متاز الدوله
۶۲	محلۀ چاک	۱۰۵	محلۀ مغلی پور	۱۱۲	محلۀ کتری کاسی
۶۳	سبحان	۱۰۶	محلۀ حوصن	۱۱۳	محلۀ کور

نقشہ کاشی  
و کتب خانہ  
پایا و جموں

ردیف	نام	محل	تاریخ	ردیف	نام	محل	تاریخ
۱۰۵	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۶	۱۰۶	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۶
۱۰۷	امیرالمرشد شاه	لنگر جی	۱۳۰۳	۱۰۸	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۳
۱۰۹	در و از به چاه	مسجد و گاه	۱۳۰۴	۱۰۹	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۴
۱۱۰	گھاٹ	میرچک	۱۳۰۵	۱۱۰	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۵
۱۱۱	مسجد بخاران	مسجد میرچک	۱۳۰۶	۱۱۱	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۶
۱۱۲	مسجد سلیمانجی	مسجد و گاه	۱۳۰۷	۱۱۲	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۷
۱۱۳	مسجد جام بلخ	مسجد و گاه	۱۳۰۸	۱۱۳	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۸
۱۱۴	مسجد رافضی	مسجد و گاه	۱۳۰۹	۱۱۴	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۰۹
۱۱۵	مسجد بابر و نذران	مسجد و گاه	۱۳۱۰	۱۱۵	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۰
۱۱۶	مسجد نام باڑہ	مسجد و گاه	۱۳۱۱	۱۱۶	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۱
۱۱۷	مسجد چاہ مجام	مسجد و گاه	۱۳۱۲	۱۱۷	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۲
۱۱۸	مسجد بابر کوکا	مسجد و گاه	۱۳۱۳	۱۱۸	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۳
۱۱۹	مسجد سیدی شہ	مسجد و گاه	۱۳۱۴	۱۱۹	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۴
۱۲۰	مسجد بودی حسا	مسجد و گاه	۱۳۱۵	۱۲۰	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۵
۱۲۱	مسجد ایلی پورہ	مسجد و گاه	۱۳۱۶	۱۲۱	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۶
۱۲۲	مسجد حافظ محمود	مسجد و گاه	۱۳۱۷	۱۲۲	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۷
۱۲۳	مسجد دروازہ	مسجد و گاه	۱۳۱۸	۱۲۳	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۸
۱۲۴	مسجد پورہ	مسجد و گاه	۱۳۱۹	۱۲۴	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۱۹
۱۲۵	مسجد و شری	مسجد و گاه	۱۳۲۰	۱۲۵	مسجد و گاه	مسجد شاه	۱۳۲۰

نام محمد	راه	کیفیت	نام محمد	راه	کیفیت	نام محمد	راه	کیفیت
محمد کبریا		۱۳۹	محمد		۱۳۹	محمد کبریا		۱۳۹
مسجد حبه		۱۴۰	مسجد حبه		۱۴۰	مسجد حبه		۱۴۰

فصل بیستم در بیان ناکهای بیرون شهر

نام ناکه	کیفیت	نام ناکه	کیفیت	نام ناکه	کیفیت	نام ناکه	کیفیت
۱. ناکه	۱	۲. ناکه	۲	۳. ناکه	۳	۴. ناکه	۴
۵. ناکه	۵	۶. ناکه	۶	۷. ناکه	۷	۸. ناکه	۸
۹. ناکه	۹	۱۰. ناکه	۱۰	۱۱. ناکه	۱۱	۱۲. ناکه	۱۲
۱۳. ناکه	۱۳	۱۴. ناکه	۱۴	۱۵. ناکه	۱۵	۱۶. ناکه	۱۶
۱۷. ناکه	۱۷	۱۸. ناکه	۱۸	۱۹. ناکه	۱۹	۲۰. ناکه	۲۰
۲۱. ناکه	۲۱	۲۲. ناکه	۲۲	۲۳. ناکه	۲۳	۲۴. ناکه	۲۴
۲۵. ناکه	۲۵	۲۶. ناکه	۲۶	۲۷. ناکه	۲۷	۲۸. ناکه	۲۸
۲۹. ناکه	۲۹	۳۰. ناکه	۳۰	۳۱. ناکه	۳۱	۳۲. ناکه	۳۲
۳۳. ناکه	۳۳	۳۴. ناکه	۳۴	۳۵. ناکه	۳۵	۳۶. ناکه	۳۶
۳۷. ناکه	۳۷	۳۸. ناکه	۳۸	۳۹. ناکه	۳۹	۴۰. ناکه	۴۰
۴۱. ناکه	۴۱	۴۲. ناکه	۴۲	۴۳. ناکه	۴۳	۴۴. ناکه	۴۴
۴۵. ناکه	۴۵	۴۶. ناکه	۴۶	۴۷. ناکه	۴۷	۴۸. ناکه	۴۸
۴۹. ناکه	۴۹	۵۰. ناکه	۵۰	۵۱. ناکه	۵۱	۵۲. ناکه	۵۲

ردیف	نام ناکساز	مقدار	نام ناکساز	مقدار	نام ناکساز	مقدار
۱	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۲	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۳	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۴	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰

فصل ششم در بیان ناکسای مذکور

ردیف	نام ناکساز	مقدار	نام ناکساز	مقدار	نام ناکساز	مقدار
۱	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۲	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۳	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۴	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۵	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۶	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۷	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۸	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۹	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۱۱	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۱۲	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۱۳	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰
۱۴	کربن	۱۰	کربن	۱۰	کربن	۱۰



چوب	نام کاهان شهر	چوب	نام کاهان شهر	چوب	نام کاهان شهر	چوب	نام کاهان شهر
۱	چوب	۱	چوب	۱	چوب	۱	چوب
۲	چوب	۲	چوب	۲	چوب	۲	چوب
۳	چوب	۳	چوب	۳	چوب	۳	چوب
۴	چوب	۴	چوب	۴	چوب	۴	چوب

فصل نهم در بیان چاوری های متعلق بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و باید دانست  
 در اصطلاح مردمان این دیار چاوری چو کی را نامند که دارالامین است آنجا امین موبای  
 گویند که کوتوالی چند محلات باشد و آن چاوری که اندرون بلده است هفت است

چوب	نام کاهان شهر	کیفیت	چوب	نام کاهان شهر	کیفیت
۱	چوب	کیفیت	۱	چوب	کیفیت
۲	چوب	کیفیت	۲	چوب	کیفیت
۳	چوب	کیفیت	۳	چوب	کیفیت
۴	چوب	کیفیت	۴	چوب	کیفیت

چاوری بیرون شهر هفت است

چوب	نام کاهان شهر	کیفیت	چوب	نام کاهان شهر	کیفیت
۱	چوب	کیفیت	۱	چوب	کیفیت
۲	چوب	کیفیت	۲	چوب	کیفیت
۳	چوب	کیفیت	۳	چوب	کیفیت
۴	چوب	کیفیت	۴	چوب	کیفیت

فصل دهم در بیان محلات و دیوارها و اقامت است و الا نشاء که در اقامت محلات و اقامت است و الا نشاء که در اقامت محلات و اقامت است



جواب آنها بعد از خط دیوان صاحب بر سر دیوان باز می‌نویسند و دیگر ماکم هم بر سر احکام و اجوبه  
 می‌نویسند و در این روشی گرامی اند که پیش می‌بردند و چون صاحب و دیگر کشی محمد صدیق صاحب که  
 هر دو در کار خود فردی بودند و هر دو در کار خود مالکداری که افسران محاسبان و سیدالدین  
 صاحب قادی اند نهایت عدالت و درون و بهوشی از کار گزار و دیانت شعار و اوقات  
 و ستورات این ملک و صد حسنات نفس نفیس خود انجام کار می‌دیدند و اینست  
 و این خوب نیست که حاج و عیال و چند را عاریت در حالت نبودن صاحب پیش آمدن  
 حاج کار متصور و نظم کار ایشان بر وضع و ستورات منواییست نه بر قوانین مروج  
 شوم که چهری مجلس مالکداری از باب این محکمگی پس انداز موده کار رکن اول را نام سطر  
 چارلس است و رکن دوم هم سوم پیشی عبدالقادر و رکن سوم معروف به یحیی بن جی فارسی و  
 رکن چهارم مشهور به سید محی الدین صاحب علوم و میر مجلس ایشان آغا محمد شوستری هستند و  
 کار ایشان نه بر وضع منواییست نه بر قوانین انگریزیه بلکه بین میان هر دو دست و سرشته و از  
 این محکم که او بهوشی است اما مردم بسبب اینکه آورده بای قوم خود بسیار مامور کرده است و  
 می‌زنند و قمت بای نمی‌ند تا آنکه از راه سد در اخبار نکست نویسیان به اند و نمیدانند که این هم  
 قدیم است اما حاسدان را قلب سیاه که هرگاه کشیر التوسلین را می‌بندد بگانیهای می‌کنند پس  
 هر دو شمشیر را حفظ خود مناسب است و حکم القوا مع کما وقع التوجه احتیاط ضروری و پیر و آب  
 و چون درین محکم صندوق غرض مقرر کرده اند که مستغنی از عرضی خود را دران می‌اندازد و بعد  
 عرصه دراز خوانده می‌شود تا آنکه مستغنی مضطرب شده عاجز گردیده بخانه خود محروم میگردد و  
 اندک است چنانست که از جای رکن یک نفر هر روز سماع غرض مستغنیان کرده تا این شکایت عوام رفع گردد  
 چنانکه عدالت خاص است نام افسران محکم مولانا سید الدین خالص صاحب است  
 و لهوی ملقب به قلم عدالت خاص هر قدر کار را که بر قانون آورده ذات سامی ایشانست  
 نهایت کار گزار و مدبر و دیانت دار و محنت کش در کار سر کار نیز قلم بنایت درجه معالمان

تجربه کارگر نیری و هندوستانی از نشان نویسی تار و بکار و پروانه و فهرست و نوشتجات  
همه بکیده قلم ایشان میباشد از هکدام صبح تا زدن سه ساعت شب قلم از دست ایشان  
نی افتد مقابلہ تحریر ایشان همه محرران سرشته قلم بر گوش می دارند شخصی را در کار ایشان  
و غایبست و بر مراد است ایشان کسی را خبری از محرران خوش قلم و پاک دست که در محکمہ  
ایشان جمع اند در محکمہ دیگر نیست نائب ایشان فرزند کوچک ایشان ستان بهم طبع و صفات  
محمیده است و ولادت پسندیده اگر چه پدر مولود الدین ستان مگر احمد سدر که سپهر معین الدین است  
چشم مجلس صدر مرافعه ثانیست و در آن پنج رکن و یک میر مجلسین تند اول رکن مولود  
احمد علی صاحب فرزند از مولود اکبر علی صاحب و اعظم سلمه که غلغلہ و غطای ایشان در بهشت  
کثر از اہل علم آسمان باشد کہ ایشان را نداند از عرصہ دراز و سسر کار نظام سلسلہ ہدایت و ارشاد  
و تظہر قلم و بیان و غلط خصوصاً و ایام محرم شریف و ایام و دوازدهم کمال هجوم غلات و طرب  
ایشان میباشد فرزند از جہد ایشان اول ناظم عدالت پادشاهی بوده اند سالها سال کمال عالم  
در آن خدمت بجا آورده حالاً آن خدمت بتجفیف درآمده سرکار کمال قدر وانی رکن اول  
این مجلس مقولہ فرمودند خوش گذران اند چون این خدمت خود طلبت بسبب تمیق اوکار شیکا  
و مانع را بیان میکنند و الحق بفرید فکر آدم بہتر تہ فارابی میر سدر رکن دوم مولود کریم الدین  
صاحب اندنایت مر و بزرگ کریم النفس تجربه کار از مولودہ شعاع شیرازین در مرافعه اول بوده اند  
ارادت یا حضرت شاہ سعد صاحب نقشبندی مجلہ وی نظہری دارند قدس سرہم رای ایشان  
بر وضع قانون مغولیہ ندیدند و تجویز ایشان بشیر مینی بر رحم خوش آئین ست بانی بگان خدا  
کریم نیکویش و بار عایا و بر پایا خوش روش اما حسن طریقت حضرت ایشان در آرای جماعت  
بجوب است گو مقام فرویت اوضاع و عند البحرین مقبول و مرغوب ست رکن سوم  
مولود جمال الدین صاحب مدرسی اندیشہ در سرکار انگریزی مامور بود و اندو بکار گزار و سرور  
و شہور را اینجا اگر چه مدار حکم بران نباشد مگر خالی ہم از ان نباشد بشیر اصحاب و برین جماعت

بزرگان اند که کار و سرکارگری نپذیرفته اند بلکه درین ملک نموده یا بر منصب حکام امور  
 نموده اند اندک آرای ایشان هم بیشتر افزوده می باشد و طوعاً و کرهاً اتفاق میگرداند رکن چهارم هم  
 اعظم الدین خان صاحب بخاری اند اگر چه ایشان از مردم ولایت اند و رای ستوده ایشان با  
 رای دکنیان همان قدر البعد است که ولایت خراسان را نسبت ووری بادکن اما از ثقات  
 شنیده ام که هر قدر که رای رسائی ایشان در مقدمات میرسد دیگران کمتر آن مرتبه میسرند اگر چه  
 هر کس بقدر اجتهاد و تحقیق حق ساعی باشد مگر ایشان زیاده تر نصیب از دیگران اند و  
 شاب عند الرحان رکن پنجم مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام اند که  
 حاصل علم و فضل ایشان در چارواکی هندوستان است بلکه در تمام عرب و ترکستان و عراق  
 و اصفهان صیت یکتائی ایشان فرار سینه اما انجام کام حکومت را جای ندیده اند اندک  
 عایان رای ایشان را نه پسندیده اند الحق اگر چه کار که امی سرکار انجام نداده اند اما با مقتضای  
 کامل علمی خود هر لحظه در تحقیق امور و متعلقه سر رشته خود همه تن مستعد و آماده شنیده ام اگر چه  
 از مجلسی است پس لباس عبارت رقعات از ایشان است امیر این مجلس افتخار ثانیه مولوی فضل  
 صاحب اند که پیش ازین ناظم عدالت دیوانی کلان بوده اند عمری در کار عدالت بطرز دستور ستولیه  
 انجام فرموده اند صاحب علم اهل مروت ارادت با حضرت شاه سعدیه صاحب نقشبندی نظامی  
 قدس سرهم دارند درین مجلس و مولوی سر رشته دار اند یکی مولوی احمد علی را سپوری که  
 در عهد مرحوم محی الدوله کفایت و گوی مسله شق القمر بهمت نهیب و بانی از بلده بلکه از حکومت  
 نظام پر آورده شده بودند بتائید مولانا مولای الدین خان صاحب باز درین سرکار بر سر کار شدند  
 اما مردم در حق ایشان هنوز لب نه بسته اند بعضی شکی لایع ایشان و بعضی در  
 شونت تحریر ایشان و بعضی در عدم اتقای ایشان و بعضی درین کتب و کتب دیگر که در این  
 و بعضی در عدم اتقاه و قانون دانی ایشان و بعضی در تحریر احکام تصفاه ایشان و بعضی در  
 گویم اول مقتضای وقت است و اهم مطلوب طبع را ممول بر حق و طبع کنند و بعضی در

که در باب مجلس فرمایند و حسن و قبح این متعلق بآریاب مجلس میسرانست و تقوی را مدارق  
 اند و نام و رسم چون چاکری کردیم تقوی که یاد از تهمت بری شدن نمی توانیم اگر کسی را مطلب  
 درست شد تقوی سرایید کسی را که حسب خواهش کار نه برآمده بنزات تهمت متهم گردانید و العلم  
 عند الله و از کجا که شکر مردم کامل می باشد اگر زبان نباشد بدل باشد و ظاهر که زبان شکر کردن و  
 بدل کفران نمودن از صفت نفاق است و می تواند که بجای ادای شکر هم زبان باشد و هم  
 بدل بود و هم بدست و هم بقول امام هر طایفه ادای شکر حسن و منعم نمودن بسیار شکل انجمن  
 کس درین زمانه نادور و دوست و مراتب علم فقه و قانون معلوم پس هر یک را بقدر حصه  
 او رسیده است طایفه این همه بر سر رشته داری مجلس کس آید و فوق کل ذی علم علیم  
 است سخاوت حال را این قدر فقه و قانون پس باشد بلکه تجربه انیقدر علم ابائی را بخوابد بلکه  
 کمتر این علم بعد از الصدوری و و طائی کلثری بلا امتحان یافته ام و نسبت احکام موافق باشد  
 یا مخالف عائد بکام است نه بر سر رشته دارد زیرا که سر رشته دار محترست نه عالم قریب دوم مولود  
 عبدالباسط در اسی از کارگزاری این بزرگ اطلاع ندارم مگر آدم صاحب تدبیر و هوشتیار  
 و ممد حسنات یک مجلس آن بزرگ این که از کار گزاران تحت او کس شاک و ناراضی  
 نیست شاید که حکم فرمایان فوق هم خوشنود باشند و اما که نسبت علاقه داران تحت و فوق  
 و خوشنودی برابر نمی شود مزاج اجرای کار با عدالت نمی آید فقط باید دانست اگر چه فائده  
 این مجلس بالفعل خوب معلوم نمیشود مگر خداوند تعالی مرتب این مجلس را سلامت دارد و بعد چندی  
 پس انما صلاح امور ضروری انشاء الله القدر منتج فوائد کثیره و راحت رسان مخلوق و ناظم  
 امور مملکت خواهد بود و دستور قدیم است که ابتدا کار سخت بشکل میشود و بعد استقرار  
 همه امورش آسان و سهل می نمایند و اجرای کارش باسانی می گراید

ششم حکم در تعلقات است درین کچه توضیح قنای و تعلقات را می شود و مرفعه توجیه تعلقات را  
 بهر دو که ادای مقدمه در اینجا ابتدا و از این میشود و الا حکم خاص سرکار بلحاظ کدام مصلحت و تعلقات

در تعلقات رجوع باشند درین دوران و در یافتن بلا رسیدن از صلواتین محکم بر اعانت  
 نمیشوند تا آنکه محکمی سولای این الدین خان صاحب فرزند ارشد سولانا موسی الدین خان صاحب  
 بمقتد عدالت خاص انداخته و در یک و صاحب علم و فطین و صاف طبع و خوشه و نیکو فطین  
 که زود و طلب معامله میسر شد و بعد تجربه بچند روز سر آمد مجربین بر نظیر خواهند بود و اب ایشان محکمی  
 عبد الحکیم از بنابر سولانا که است علی دهلوی مرحوم است از نوینان زمان و نوخیزان دولت  
 طبع خوبک دارد اما توجه بکار منصب خود نمی آرد و این وقت و صحبت و مری را که  
 ذات فیض آیات سولانا موسی الدین خان صاحب است از نعمت عظمی غنیمت کبری می نپندارد  
 سر رشته دار ایشان سولوی حافظ محمد صدیق اوزنگ باو است جوان صالح و فطین و خوش قلم  
 چاکد است حافظ قرآن مجید لفظاً و معنای الصدور سوا از باندانی عربی و فارسی و اردو و همارت تاسه  
 در انگیزی تحریر و تقریر دارد و امید از خداوند قادر و قاهر نیست ظاهر آن دارم که زود برتر و این

عزیز را یا بم و شکر فضل منعم بجا آرم

بهتقم محکم عدالت و یوانی بزرگست درین عدالت علی مقدمات قرضه و رین و فک من  
 و وصول یافتن قیمت اشیا و مبیعه و مقدمات و خلیا بر مبیعه و مثال آن که تعداد دعوی یا مقدار  
 قیمت شریعی بهما از اندر یکدیگر روپیه باشد و مقدمات حقوق که از با صطلح این ملک بطندر می مانند  
 متعلقه بلده و اطراف ملحقه بلده و مقدمات منازعت جائیداد غیر متقوله و مرافقه عدالت دیوانه و مقدمات  
 جعل که متعلق به پست و پیرا داد و بستد باشد و از میثوند ناظم این محکم علیا سولانا عبد الحکیم صاحب لکهنور  
 حضرت ایشان بسبب آنکه درس بکثرت داده و جواشی بر اکثر کتب درسیه نوشته اند پیش خواص و  
 عوام مشهور تر از آفتاب اند و کات و فطانت و حد است و وقاوت طبع حضرت ایشان  
 بر ترجیح اهل بند و علم واضح و واضح اگر چه در علم و در جوان اند اما در رای و مشاوره پیرانی الواح  
 طالع دین تقی علیا بکمال عدالت بوده است که انجمنین حاکم حق و جوق به ند معامله فهم دین  
 عدالت قیام نموده است حضرت ناظم صاحب و جمیع اهل بیان عدالت دیوانه است



حسب هدایت صدر باستیع و دعاوی و انفصال آن می پردازند و خواهند پرداخت و قرض  
عدالت از قدیم خراب است اگر برای چندی محران مقرر کرده ترتیب و تدریج بفرمانند  
و بسته به ترتیب نام مدعی و مدعی علیه ترتیب ماه و سن مرتب کرده شود برای تمهیل  
مقدمات و تحریر کیفیات بسیار آسایش باشد نائب ایشان دو بهنگانند که مولوی  
حمید الدین صاحب میرکے از مریدان مولوی فضل رسول صاحب بدایونی نهایت مرو  
بزرگ خوش اوقات متدین خدا ترس دوم مولوی احمد علی شکر گنجی مروم ایشان را نیز  
خوش وضع خوانند اما فقیر از کیفیت ایشان آگاه نیستم بر همین ختم کردم که چون سید نیک  
باشد امید که نائب و حلیم او هم نیک باشد متمم اجراء احکام مولوی مسیح الزمان کلمه  
صاحب مطبع کانیپور که نام نامی ایشان در تمام هندوستان مشهور است نهایت بسیار  
از سوده کار صاحب علم و فراست و فهم و کیا است بکرب الله صیغه حال بعد چند روز  
استقبال چنان انجام یابد که باید و شاید

هشتم عدالت دیوانی خردست که سابق ازین موسوم بعدالت دیوانخانه بود و در بعضی  
عدالت کچنر خانه ماش میگردند و تمامی مقدمات متعلقه دیوانی از قسم قرضه و رهن و فک الزام  
و وصول یا تقنین قیمت اشیاء بهیبه و مقدمات و غلیابی و مثال آن که تعداد دعوی یا قیمت شریعی  
دریاوه بر یک هزار روپیه نباشد و دین عدالت رجوع میشوند و حسب هدایت صدر فیصله میمانند  
خواهند یافت و اگر قیمت شیء مدعی بهازاید بر یک هزار روپیه باشد بعدالت دیوانی بزرگ  
رجوع می نماید و فیصله در اجامی یابد نام نامی ناظم این محکمہ گرامی مولوی فضل علی صاحب  
که برادر مولوی فضل الله صاحب میر مجلس بعد مرافعه اند حضرت ایشان را و نائب اند  
ایک و او بی شمس الدین گوئی که هندوستان را بر سر کرده اند دوم مولوی حبیب الله اند  
سرتبه بزرگ کار محکمہ را بر سر گرفته اند و سرتبه را بر سر گرفته اند و سرتبه را بر سر گرفته اند  
عراق فی در عدالت خاص میاندازد ترتیب و تدریج نام نامی کرده شود و ترتیب اتمام پسند

مجزو حال نموده آید و هر روز ساعت عرافین کرده آید و کتابهای مقدمات درست کرده روزانه  
نائبان و در ماه یکبار نظم ملاحظه فرموده و سبب التوازی یافته در اجسام کار احکام نافذ نموده  
اجرای کار اهل معامله خوب شده باشد و باب شکایت همه سد و دیگر درین محکمات هم  
احکام و اعمال مولوی ابوالقاسم صاحب اندیشیان هم اگر چنین کتاب مقدمات که مذکور شد  
ملاحظه فرموده و سبب توقف را که بلا وجه باشد برداشته باشند همه اصحاب معامله صالح و شکر گزار باشند

### مجموعه محکمات و اعتبار است

نظم آن درین بلده بنام نرخی مشهور است که پیشتر امتحان گز و آلات اوزان متعلق بایشان  
بوده است و مردمان بدو وضع تارک الصوم و صلوة را از همین محکمات سر اور تعزیری شده  
برسم قدیم نرخی بماه رمضان المبارک یکد و بار سوار میشود و در شمس نه کرده اگر بایستی  
روز و کان که از طلوع ایان و امی بنید فوراً حکم تالاج میفرماید و لوندان شهر که همراه او  
در سوار می بهمین غرض می باشند همه رخت و کان را بیک چشم زدن تالاج می بردند و غنیمت  
یشمارند این طور محاسب در تمام رمضان المبارک با طراف مختلف میگردد که برجه عیان مستولی  
میشود و محاسب حال که رسول یار خان نام دارد و متبنی نواب محی الدوله مرحوم است اگر چه صغیر است  
شاید که چهارده ساله نباشد مگر حکم حضور درین رمضان بشهر برآده بود و غلظه انداخته اگر چه  
طفل است مگر طالع خوب دارد و شد فی معلوم میشود زیرا که نائب خوب یافته صاحب علم اول جناب  
مولوی آتش صاحب جامع علم معقول و منقول حاوی فروع و اصول آرموده کار و در قاف  
دانی بمیشال لطیف و ظریف و کتای روزگار غلظه معامله فهمی ایشان در چار د آگ مهندستان  
ست کتاب تنقیر از حضرت ایشان است اگر چه از چندی سماعت مفقود است مگر ناطقه افزوده است  
فیصله ایشان آراسته بقوانین میباشد و طرز ترتیب آن پیرایسته باینست در روز آن  
ارباب مجلس مراغه را کمال محنت میشوند و قلم حضرات ایشان نهایت شغقت در برداشتن  
بر این میسر و در هم مولوی فضل حق صاحب که سایه علمی چنانکه دارند مقدمه را هم



در تحریر و هم در تقریر خوب می آید نشی بنظیر و مقرر و پذیر سوامی نائب و مملو بودن اجراء  
اعمال را هر قدر مستمرا و محتسب حال را که نظم محکم مصادرات است هنوز از حفظ نظام خطاب عنایت  
نشد. ه است درین محکمه تمامی متقاضیه نیاز حالت یومیه و سالانه و انعام و جاگیرات و غیره بطور غیر  
یا خود و گل و گاهما و تکیه با وفادرات مجاورتی و دیوستان و پوجاری گری و غیره متعلقه بلده  
یا اطراف بلده که در آن تعلق عدالت ضلع نباشد و یا متعلق با ضلع و بیرونجات بود و در عیان  
و مدعی علیهم هر دو در بلده موجود باشند و اگر پیشتر مو اهل مصادرات بموجب هدایت صدر اوست قضایان باشند

### فصل دوازدهم در القضاست

اینجا دعاوی محک و طلاق و ضمانت و تقسیم ترکه و دعاوی شفعه و تمامی مقدمات واقع بلده و رجوع  
پیشوند همه مقدمات منوط بابت ترکه و غیره بموجب هر مضافا فیصله میشود مگر مقدمات قصاصی و تقریر  
و شفعه اکثر بر شیع شریف میشود و کسی را از ایشان انکاری نیست بلکه در دعوی شفعه نمید و بموجب  
قواعد شریعت فیصله میخواهند اگر کسی را اطلاع بر دعاوی زنان و چو که مضمونه در اینجا منوط بود بقضا  
بلده آید و ملاحظه کند تا بالیقین داند که پیشتر مردان از زمان اینجا بانواع کید و کمر و سحر و زهر و  
اصراف بیجا در هلاکت انداخته اند و مردان را در اضطراب و افقار و بی آبرویی ناچار ساخته هر که  
بر آرزوهای اینجا مانع نیاید طلقه النساء ایشان ساز و وسیه روی خود و در هر دو جهان اختیار نماید  
درین فایده البال و خوشحال باشد بلکه صد ها کسان ازین اینجا باعث ترقی و فلاح شده است  
احصا حاصل را باغی در ملک دکن کسی که کرده است وطن و مانند غلیو از هندوست ندرن این اسم  
عجب نکر که در ملک دکن و زن شوهر شوهر است و شوهر زن ن و این مضمون عامه اخلاق  
در اینجا مرد عیارت لطیفه شیخ بوعلی سینا رحمه الله علیه یاد م آمد که نقل میکنم و ترجمه آن در فارسی میشود  
اَلْبَلْعَن اِذَا بَلَعْنَ اِلَى عَشْرَةٍ فَهِنَّ بَعَثَ اللّٰهُ عَيْنَیْ وَ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى خَمْسَةٍ فَهِنَّ حَوْرٌ عَمِیْنٌ  
وَ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى عَشْرَیْنِ فَهِنَّ فِیْ اَعْلٰی عَلَیِّیْنَ وَ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى ثَلَاثَیْنِ فَهِنَّ اَمْهَاتُ النِّسَاءِ وَ الْبَنَاتِ  
وَ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى اَرْبَعَیْنِ فَهِنَّ لَحْمٌ وَ شَعْرٌ وَ سَمٌ وَ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى خَمْسَیْنِ فَاقْتُلْنَ

بِالْمُسْكِينِ وَإِذَا بَلَغْنَ إِلَىٰ سِتْرَيْنِ فَلَغْنَهُ اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ  
 وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ ترجمه آن زنان چون بمرده ساله میرسند پس میباشد باز بچه بازندگان  
 و هرگاه بپانزده سالگی رسند پس باشند زنان سفید و سیاه ششم بهشت و چون بیست سالگی  
 رسند پس آنجا میباشد بر آسمان هفتم یاد بر ترغفات بهشت و چون بیست و پنج سالگی رسند پس  
 آنجا مادران و دختران و پسران باشند و چون به چهل سالگی رسند پس میباشد گوشت و پیر  
 و چرب و فربه و هرگاه که به پنجاه سالگی رسند پس بدبختی که مکش آنجا را بکار و هرگاه بهشت را  
 رسند پس بر آنجا باشد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه و زنان و دختران اینجا کمال فهم و قدرت  
 و دانش و کیاست دارند تمام ذهن اند اگر برای ایشان مدرسه مقرر کرد و تعلیم علوم و فنون  
 و حرفه آموزانید و شود یکتای روزگار باشند مگر افسوس که به سبب علمی بهرتبه لغت الهی میرسند  
 اگر درین ملک مردم شماری کرده شود نهمصد هزاران باشند و یکصد مردان و دو صد کثرت پیدایش  
 زنان اینجا بجای خود خواهم نوشت و همه ساحره می باشند و سیه جرد و گویا مار سیاه اند که آدم  
 کمتر از گوزن ایشان سلامت میماند از عوام و موسوم که ما پیش هر ورده ده پانزده پانزده زن  
 سر برهنه موسی سر برتقا بسته برای شکار مردان مسافر استاده دل ایشان ایک سخن میرانند و  
 ابلانش باشد البته میکنند پیرت آن سیه جرد که شیرینی عالم با اوست و چشم میگون لب خندان  
 دل خرم با اوست و در اینجا کمتر کسی باشد که قانع بر چار زن باشد بلکه زیاده از چهل خواص  
 اکثر از امرای دارند و تعجب که مولویان اینجا ایشان را منع نمی کنند و ازین فعل حرام  
 باز نمیدارند که صریح ممنوع است و نهائی دهد این نامینیان اخوانند علیم و بادی و بر خیزند  
 پرده چهل از نظارین علمای دین و فروشان و دنیا خرداران که چون کور مشعل دارند که بر شیشه  
 و قصه با آنجا بیایم بیان می کنند و محال و حرام و صوم و صلوة و حج و زکوة و اخلاق محمدیه و  
 خصال احمدیه را صاف صاف بیان نمی کنند خصوصاً قاضی و محتسب همه کتاب زیر سر نهاده  
 و غلط در روحانیان بیان میکنند و از حیدر آبادیان خبر می دارند نام نامی حضرت قاضی صاحب

میرد لای علی صاحب است نهایت مرو و بزرگ صاحب اولاد کثیره اند نائب ایشان ملا پوستان  
 تاجیک اند نهایت ذہین و فطین و کار گذار و محنت شعار که مغیب خود را آسائش میدهند اما در  
 دارالقضای کار بسیار از یکپاس و زنجیری میروند و هنگام شام بر فراست می کنند باز کار بسیار  
 افتاده میماند اگر دو نائب میشدند و حصه بلده شرقی و غربی تقسیم کرده کار بر ایشان تقسیم میکردند و  
 تصحیح مسائل متعلق بقاضی صاحب میشد خوب انجام این کار میشد اینجا همان مثل است که یک سر  
 و هزار سودا میست یک دل و خیل و آزر و دل بکه در عادی هم پختن همه داغدار شد پنبه کجا  
 کجا تمام بود و ابالیان دارالقضا بموجب هدایت صدر تحقیق و دریافت و تجویز و انفصال مقدمات  
 می پردازند و خواهند پرداخت یا ز و **قسم** کو تو الی بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد است در آن  
 جمله مقدمات زد و کوب و مجروحی خفیف و وزنی خفیف که در آن مقدار مال مسروق زائد بر سه صد  
 نباشد مع و گیر مقدمات جرائم خفیفه که فرست آن مفصله ذیل است و اثر میشد و بیشتر اسپان حواله  
 و قیدی فوجداری و عدالت خاص دارالقضا و صد تعلقات در مجاری کس تو الی قیدی میباشند متعلق تو اسه قیدخانه  
 یکی مشهور قیدخانه چارمینار و دوم غول خانه طالب لہ و لہ سوم جلیانہ رکاب است بیشتر و برین قیدی خا  
 قیدی بسیار بوده اند بوجود بعضی بسبب آنکه مدعی او پیدا نبوده بعضی بسبب آنکه لائق اخراج نبوده اند  
 و بعضی بسبب آنکه لائق اخراج نشده بود و بعضی بسبب عدم رو بکار قید بوده است و بعضی را مقدمه  
 رو بکار شده بود اما بسبب نرسیدن شہود مدعی یا شواہد تیریہ مدعی علیہ التوا می مقدمه بود و بعضی را  
 میعاد فتوی گذر شده بود اما بسبب عدم پرسیان حالش هنوز قید بود و بعضی بسبب آنکه قید او را  
 کمتر میبایست او را بقید لانتها حکام سابق یا بسبب جمل خود یا بسبب تساوت قلب گیر کرده بودند  
 فقیر همه قیدیان را تخمه مرتب کرده و نقشه آن درست ساخته و معینه داران مقرر نموده بعد  
 و کوشش و تحقیق تمام از ان جمله چار صد محبوبان را رها کردم و آزاد نمودم اگر ملازمان سرکار  
 غور فرمایند تخفیف صرف است و هفت هزار و سه صد و نه تها و و پنجر و پید سالانه کردم چه اگر رؤس  
 چار صد قیدی را در سه آن روز خوراک یومیہ فرب کنند کم از ار و دو صد آن روز سه شود و چون

در ایام سال که سصد و شصت و پنج یوم است ضرب کنند چار که دس و هشت هزار آنه میگردد و  
 چون آنرا بر شانزده آنه تقسیم نمایند بست و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج روپیه حاصل میگردد  
 و همین تخمینا سالانه خرج تنخواه و بد و خرج ملازمان فوجداری است یعنی بست شش هزار  
 و یکصد و هفتاد و دو روپیه حاصل نام نامی کو تو ال صاحب سید جعفر علی صاحب و او جنگ  
 بهادر است ایشان از خاندان نواب رفعت الملک بهادر اند نهایت مرد جم و کریم و مروت قد و  
 علما و فقر او خوش عقیدت مریخ و مریخان حق پسند با صوم و ملو قه و او متذکره و عجم و عجم  
 اما مردم میگویند که در خدمت ایشان سفارشش بسیار مؤثر است گویند خصوصیت این اعتبار  
 بر ذات گرامی ایشان محض تهمت است بلکه این در همه محکات است از کو تو ال تا نه بد  
 و دیوانی خرد و بزرگ و مرافعه و عدالت خاص و دارالانشای و خود تا پنجاب فیض انشا  
 نواب مختار الملک بهادر بلکه خود تا بجنه و رفیع محمود وزیر بندگان و الاجناب حضرت افضل الدوله  
 بهادر و دام اقباله و افاض علمای العالمین بره و نواله سفارش را اثر تمام است لهذا این عمل در پنجاب  
 مقبول هر خاص و عام است بلکه باب سفارش در حضرت رسول قبول صله الله علیه و آله و اصحاب بطم  
 و پنجاب رب العالمین مفتوح است و در کو تو ال بلده و نواب انیک پانچان دوم سید احمد خیر  
 کهنه و بهوشیار و و منصفیه و وای بدرالدین و دوم موای محمد حسین اول عامل بسم قدیم  
 و دوم کار گذار بر بستورید یک مرشته دار گویند را و نام و شش مجری آن زمان ایما وای فو  
 و الی صحیح که در جمله امالی کو تو ال تپو بصارت است دیده فایده انرا اختصار نیوی این خبر  
 انشا الله القیر و نشی این منصف اول مرزا امداد علی بیگ است و سید بهر علی بیگ و سید  
 عبد الله محافظ دفتر امداد فتر پنجاب بسیار ابر و خراب است اگر تظییب آن بر وضع و نای فوجداری  
 بلده کرده شود بسیار خوب گردد و بیستم هر سه مجالس نشی سید عبد الله بن حیدر آبادی است  
 نهایت بلای کار صیغه خود و حسب هدایت ناسم فوجداری و رضای افسر خود انجام میدهد و این  
 که در چن و اگر دیانت را اختیار خواهد کرد و در ترقی خواهد رسید و در سید و در سید و در سید و در سید

نمبر بعض نشان شمار	تفصیل جرم تعلق کو تو الی اینجا
۲۳	داشتن و ساختن و رواج دادن پیمانه دروغ
۲۴	داشتن شے مفرت رسان خلایق بشاهرا و عام
۲۵	عهد اگذاشتن مویشی مفرت رسان خلایق
۲۶	جراحت رسانی مویشی اشخاص غیر براد نقصان
۲۷	هلاکت مویشی تا بقیمت پنجاه روپیه
۲۸	بازن غیر مراقب یا کلام ناملاکم کردن
۲۹	براه تبلیس جامه و لباس مشابه نوکران سرکاری پوشیدن
۳۰	شکستن بند یا مجرمی آب براه شرارت تا زراعت دیگران خراب شود
۳۱	آب ریختن براه برای افیت رسانی
۳۲	نقصان رسان به بچراگاه یا زراعت
۳۳	واکردن نفاقه موسوم به غیر صرف براه شرارت
۳۴	فریب خفیت
۳۵	مفروری قیدی زیر دریافت از حرست

## دوازدهم

کو تو الی بیرون بلده است کو تو الی اینجا در نیولامزاجیدریگ اورنگ آبادی  
 فرزندان چهارم نشی حافظ کرم احمد صاحب مغفوت اند و منصف اینجا که راجی کار و قدمات سنگین اند  
 مولوی محمد مراد صاحب بی اندویش کس امین گیر میهند یکی بدرجه اولی و دوم بدرجه چهارم  
 و دو بدرجه پنجم و شش سوار و یک جمعدار و یک دفدار که علاقه باین کو تو الی دارند و پنجاه  
 سوار دیگر از فوج در اینجا معین اند و از پیادگان هنوز بست و چار جوق از سرکار عطا شده اند  
 و در هر جوق سیزده جوان و یک جمعدار و یک دفدار است چون علاقه این کو تو الی

کو تو الی بیرون بلده است  
 کو تو الی اینجا در نیولامزاجیدریگ اورنگ آبادی

پس اول و عزمین است و باین جهت قلیل از بنام منظم فلند و در نه است و یکو میست هم کرده شده  
است و غرض از بنام سوری این حکم که گرفتاری بجهان و در وقت شتواری عاصمه و مواضع حوالی بلده  
و مامولی و هر وان و ساکنان است و کار کو توالی و بنام سوری حفاظت و گرفتاری بجهان فیصله کردن  
مقتضیات خفیه و چالان کردن بجهان ثبات سنگین و حفاظت و نگهبانی پیش و پهنگی و مسافرت  
شکر مدراس و کرنول و ناگپور و بومی و بهون گیر و شتواری کو چک است که در میان شکر و بومی  
و کرنول واقع است یا دیگر شتواری که میان دو شکر واقع باشد همه متعلق صیانت این حکم  
است علاقه این کو توالی ملت کرنول تا جرجی لاکه از بلده می کرده است و جانب مدراس کاتی  
که بست و چار کرده است و ملت بهون گیر شانزده کرده و جانب ناگپور پانزده کرده اما گوشه  
علاقه سمت هند تا چهل و پنج کرده است تا اپانچ پور و لچها پور و جانب شکر بمبئی و پنجر و باشند  
و از ده کرده و هم کار این حکم تقسیم احکام هیچ دو ادین واقع بلده از دیوانی و فوایداری  
و غیره است و تقسیم بعضی احکام حکام چچا و نی و حفاظت چکیات واقع چار در گهاٹیم  
سیرو هم محکمه است که از دفتر محاسبانند بجا و کپری انوینٹ که نام افسران محکم  
هنمنت راوست مشهور هنمنت را و بلم از قوم برهمن و شیو و کهنی مدبوچار گویند که نهایت مدو  
خلیق و در فن حساب و راستی و بیاد و اما موصوف و بچله امور حسابیه در مفصل ششون متعلق این  
کاغذات مفصل از وصول باز و گوشوار و ماهوار و سه ماهه و شش ماهه و سالها محال مالک محروسه  
مهر کار عالیست و هم وارجه و محلی و و از خام و کاغذات تنخواه ماهوار و تصفیه سالیانه مقدار  
هر چه باشد و کاغذات تدارک وصول باقی و جمع خرج و کاغذ تنخواه اول در محکم تنقیح میرود  
و بعد تنقیح از انجا بابت ملازمان بلده بجهت محاسب آید و از انجا بعد تصحیح چچی بنام خزانہ میشود  
تنخواه از انجا حاصل میگردد و بابت پیر و بجات از تنقیح پیر و بجات فرستاده میشود و کار اول ایشان  
را کم شدن را و برین سمارت است و اجراء امورات ملکی این محکم بر عهده واران منقسم است و  
گوشواره و جمع خرج و غیره کاغذات بملاحظه نواب عالیجاه و آید و بنظر ابرار و لایان امانت

بها در دراجه اندجیت بها در بهر جا که لائق میشود فرستاده میشود و تمام محترم خزانة بجا بی راندا  
 برادر دهنست را و مردمان مسکین است فارسی و لنگی و فی الجمله انگیزی میداند و یکتاب  
 مهم است گوپال را و نام فارسی و لنگی میداند و چند صرافان اند و صد ایشان را نام نارین جی است  
 چهاردهم محکمه تقیج سرکار عالیست که مهم این دفتر را نام نامی میر قادر علیخان صاحب بها و  
 است و پیشدست و مدرکار اول ایشان را نام را و را کند را و است تقیج جلای بی بی منظور و ایشان  
 بحسب تقابلی احکام سرکار عالی و درین احوال تمام تقسیم خواه محلات حضور پر نور نیز  
 بذات ایشان تعلق دارد و ایشان از نب بر نواب عظیم الملک مغفور اند  
 پانزدهم کچری تقسیم خواه منصب داران است نام مهم این سر رشته که احوال کار فرما اند سوار  
 جنگ بها در است زیرا ایشان هشت سر رشته دارند و بیوران فرزند راجه اند جیت بها در شور  
 بلقب عم خود لاله بها در کایست و راجه نکر را و درای رایان نامت و نت بها در بیوسن سمارتجه که  
 شکیک کشیده میکشند بهر هفته ساله و راجه تجرای بها در کایست و راجه دلشکه نام کچری و راجه پوژو  
 کایست و لال پرشاد و سوبج پرتاب و عطا کر پرشاد و بابور اوسر دفتر اند و دشمن را و ددگار اول  
 و راجه رام بدو گار و دوم جلای سر رشته داران گو شواره به راه درست کرده بملاحظه نواب  
 قضا الملک بها در و دران بران شرح حکم جاری میشود که بر آورد و دادرست نمایند بعد ایشان  
 بر آورد و دادرست کرده بتوسط مهم بملاحظه سرکار در آورده بعد و دشمن نقل اصل دفتر  
 نموده میرسانند و از آنجا چو تقسیم خواه درین سر رشته میرساند و چو هر یک سر رشته دار  
 جدا گانه میرساند و سر رشته داران رساند منصب داران میدهند و منصب داران حسب ابطه و تحوط  
 و مقرر و بران ثبت کرد و میدهند و خواه یگیرند و سر رشته داران کاغذ تقسیم دست کرد و بدو دفتر میدهند  
 گویند کیا به در وضعات که در یک سال وضع کرده میشود و پنج ماه و وجودات گرفته میشود و در پنج  
 مکرر بعضی منصب داران فقط نیم ماهه موجودات در بخشگر میگیند و کیا به یگیرند و از بعضی منصب داران  
 موجودات و وضعات هر دو میگیند و تحریر دفتر سر رشته دیوانی در صد و بیست و یک میگیند و بعضی منصب داران



فی صد و روپیه ده آنه و تحریر صرت خزان فی صد چار روپیه واز و شش و روپیه و تحریر بنام شاهی  
بابت مرتب کناییدن احکام و سند اگر تعلقه حاصل نمایند فی صدر و پیه پنج آنه حسب تصور  
سابق میگیرند و در حساب سرکار جمع می کنند و یک روپیه مهرانه و عدم تنخواه از شهر یک نیم آنه است  
و یک اگر کسی مثلاً صدر و پیه را منصبدار بتایخ غره رجب مقرر شد از تنخواه آن بعد وضع یک ماه  
داخل چوکی و پنج روز و نو ملازمی و غیره تقریر بتایخ یازدهم شوال میشود و فردا بین طریق  
نوشته میشود و در صورت اعانت یکماه از سرکار حاجتم نشین

نمونه برآورد بشرح وضعات و موجودات برآورد و طلب تنخواه با ستم فلان منصبدار  
نو ملازم سرکار سرشته و دیوانی علاقه راجه رای ریان بهاسن متبای و غره ماه الهی و اوق با و شش و ایل  
لغایت آخر شهر یورماه آلهی ۲۲ شعبان ۱۲۰۶ تمام

شماره فصلی

شماره

بابت و راهبه و وصولی

یافت

وصل

مهرانه عدم تبدیل

نیم ماهه موجودات

مهر

وضعات یکماهه

مهر

مهر

مهر

بجوب سوال در تعلقه انچه  
تایخ بجوبی سنواری سوزب

بعد وضع یکماهه و چوکی و پنج روز و نو ملازمی  
و غیره تقریر بتایخ از شوال ۱۲۰۶ بجوبی

شاهزاده هم محکم فوجاری ست درین شهر چنانکه محکم فوجاری را رونق حاصل ست دیگر محکم  
 نیست زیرا که نظم بدو خاص متعلق بصیغه فوجاریست پیش ازین این کار منقسم بر چند محکم  
 بوده است نواب مختار الملک بهادر دیگر محکمها را به تحقیق و زاوره کار کجائی مقروض  
 ان غم این محکم فقیر مصنف این رساله است درین محکم و نواب اندیک مولوی حسن رضا علی صاحب  
 مکتبوی که نواب اول اند استعدا و علم علی خصوصاً در حدیث بخوبی دارند از شاگردان حافظ  
 مولوی سید نور علی صاحب مرحوم مکتبوی محدث اند ایشان از شاگردان مولانا مخدوم مغفور  
 لکهنوی و اند و ایشان از تلامذه شاه فاضل آبادی محدث مغفور اند و ایشان از شاگردان مولانا  
 محمد حیات سندھی کئی اند و هم اند و نواب دوم مولوی حافظ نصر الله فاروقی ولایتی اند  
 نهایت مرحوم قدس صاحب استعدا و باین هر دو بزرگ کمال مدد در سلسله تقدیمات یافتیم  
 سر رشته در این محکم سید اعظم صاحب کار گزار قدیم اند نهایت محنت کش که دیگر  
 انجمن نباشد بهر تقدیر و ناظر این سر رشته سید نظر علی نهایت هوشیار و مستعد و شریف  
 که بصیغه اجرای اعمال هم متعلق ایشان ست و محافظ و فترین سر رشته مولوی و جویب  
 و ابو و نهایت فطین و محنت کش اند و نواب ایشان میر غلام علی که ملازم قدیم از نهایت  
 زکار خود هوشیار با محنت هر دو اسید و ارتقی و فقیر هم تا اختیار خود در این نحو اهم شایسته  
 و سید عبداللہ سندراسی روزنامه نویس آدم لائق هر چه بآن غنیه پرده شده و سید که جمله  
 کار سرکار را سرانجام رساند لائق تر از بخشی ست باقی در حال محکم خود و آگاهی آن از شایسته  
 کتاب جدا گانه خوانم نوشت تا این کتاب دراز نگردد

به نقشه هم محکم که و گر گسیت که تعلق به اجناس بخش بهادر ست که پسر خود را چون پهلوان باور  
 انهم که در این شهر از باب و کماله پانده اند و از زاده پسر بخش ایشانند و از باب و کماله پانده  
 و در این شهر از باب و کماله پانده اند و از زاده پسر بخش ایشانند و از باب و کماله پانده  
 و در این شهر از باب و کماله پانده اند و از زاده پسر بخش ایشانند و از باب و کماله پانده

محمود خان قاسم الدوله مرحوم هم تمام محصول خانه کو در و وارده ملی اند و بابت تنگ سکریه و بانی  
 ماه و بابت نامدیک بهرام جی و اماست بر و بابت حالت دین ساجو مهر بانی و بابت راجه رانک  
 ناراین را و تمام اند که این هم محصول خانه شش است و در چهاونی بانی شش محصول خانه است اول چهاونی  
 سکریه را بانی تین ساگر و دو هم الوال که هم آن هر دو باشد و شش تنگ فرزند کند اسمی لیا  
 است سوم چهاونی چادر گماست هم آن دین ساه فرزند دار اب جی چهاون چهاونی هنگولی  
 هم آن غلام و شش خیر چشم سون آباد عرف انبا جوکانی هم آن سید غلام حسین ششم  
 و زنگ آباد هم آن ناراین را و ثانی است گویند راجه ناک بخش بنجاد رنایت و سیل لاهلا  
 و کریم الاشفاق و غریب پرور و رحمت گستر کشاده ابر و خنده و نصف حق پژوه غم برادران  
 اند و یادگار مهار راجه چند و لال فیاض بخشایند و حیاض ریاض الحق الولد ستر لایه عزت  
 و بصفت حمیده پدر بزرگ خود موصوف همین اوصاف پاینده منصب است که از ابتدای  
 الی هذا اليوم بر یک عهد موجود است و دستور العمل گرفتن محصول سائر در علاقجات سرکار عالی  
 سوره غره رمضان المبارک ششم هجری مثل بر چند دفعات است و فقه اول و تقریر محصول  
 خانجات و فقه دوم در بیان مالیکه از علاقجات سرکار عظمت دار سو اکرده و چهاونیات دیگر  
 علاقجات سرکار عالی و آنرا خواهد شد و فقه سوم رقم محصول برایشیاد و اموال خواهند گرفت  
 و فقه چهارم محصول شراب غیر و سکر است و فقه پنجم و شش شش محصول خانه بر سر حدت علامه  
 سرکار عالی تقریر بهمان سفوف و فقه ششم در تفصیل محصول خانجات چهاونیا و فقه هفتم در تفصیل  
 سعانی محصول و تعلقات صرف خاص غیره و فقه هشتم در بیان آنکه بکدام راستیک محصول  
 خانه گذر خواهند نمود و محصول آن طلب کرده خواهد شد و فقه نهم در بیان آنکه مال سپیدی  
 و صنوی مالک حرو و نه سرکار عالی روانه خواهد شد محصول آن بموجب فهرست بکدام یک  
 محصول خانجات سرکار گرفته رسید آن داده خواهد شد و فقه دهم اگر کدامی بهیو پارس  
 چشمی در خانه گرفته و مال به محصول خانه نه برده و در شای راه بدو آن می محصول خواهد فرست





بر ضعیفان رحم آری بی حد و مصلحت یعنی ذاک سرکار نظام و ام اقبال این پشه در عوام این  
 بلده فرخنده بنیاد بنام پشه لاله سوهرن لال و هوک معروف و مشهور است الحال ناظم این محکم لاله  
 کاکا پیرشاد و بلوی نهایت و آشنایان و فیهام عالم امور سرشته خود در و طبع و متوانع  
 و استعداد خوش میان مردم شناس خوش صحبت راست پسند خیر خواه سرکار خود را رحم بر اهل کاران  
 خویش متعلق محکم خود اما با اختلاف رای از باب مجلس مال مغذ و رچه سفر کرده و زمانه و دیده حکما  
 گردیده را با غیران و محکوم را با احکام همان فرق است که میان زمین و آسمان مثل بسندیت  
 عالم کانی حکما سریر پس چه گوید و چه سراید قطع مر و خردمند بهر پیشه را به عذر و بابت  
 درین روزگار به تا بسیکه تجربه آموختی به و زوگری تجربه بروی بکار به محصول درین سرشته  
 بر فاصله مقامات است چنانکه سابق دستور ملک انگریزی بوده است اگر درین ریاست هم  
 ملک آصفیه طبع شده بند و بست محصول مقرر کرده شود البته زیادت حصول محصول انقدر  
 گردد که صرف ذاک را کفایت کند زیرا که باجری ملک تغلب و محصول کمتر باشد و حاجت خا  
 اهل حساب هم کم میشود و بهم شخص نرم و تعلیل گرم سلسله مشهور است و چوکیها هم تجویز ناظم مقرر  
 و بامداد تحصیل داران و تعلقداران تیار کرده شود بلکه چوکیها و ناکه های محافظان راه و پیادگان  
 هم بقرب این چوکیهای ماسور و مهور گردد تا بحاجت ایشان ذاک و هر کاره بسلاست رسیده باشد  
 خصوصاً چنانکه در اینجا وقت و اوقات شده باشد بالضرورت چوکی جو انان از سرکار یا جاگیر  
 یا زمیندار مقرر کنانیده شده تا باز شوخی در اینجا ملک غارت ذاک نگردد اگر بند و بست  
 خوب قابل اطمینان گردد و باز چوکی بر خاست کرده شود و زنده بدام بوده باشد و یک بگل  
 هر کاره باشد تا اگر در میان افتد بوق بزنده با جوق برسد و علاج آنها کند نخواه ناظم که او را  
 میرسد بسیار کم است شاید که این باعث کم نصیب او باشد ورنه ذات جنایات فلک کاب  
 قدر و ان ملازمان خیر اندیش و خیر اندیشان مصلحت کیش حضرت مختار الملک بهادر و انم طله  
 چنان نیست که ملازم خیر طلب را بر ترقی نرساند و با علی مرتبه فائز نگردد اندازی بیت تهی شدن

در آنچه سوار از هر کمال بد که خضر شهاب بیوان نشسته می آرد سنگند زردا بد و خیر این سر رشته بشیر  
سوانح ناهیت خبر می باشد که خاصه حکومت هندست اما این غریب اکثر برقع احتمال آن مگوشت  
و قطع نظر از واقع و تکلم و غیره میکنند

نوزدهم که هر یک بدست که آن را حیدر سکر است نامند این حکم را ناظم کند بسا می آید  
گویند نسبت سابق ناظم حال خوب بند و بست مسکرات کرده و درین عین انداز بسیار است  
زیرا که کسی از زن و مرد درین بلد و نباشد که سینند هر نوشته گویا که همه نوشته و زمین سینند  
خانه باعث و نگه و فساد است بچه از وقت تولد بجا میزدند و این آب و دخت خرم است و  
طریق بر آوردن آن حکم رضا عیسیان مرحوم حیدر آبادی در کتاب تذکره الهند که مشهور بیاوگار رضا  
چنین نوشته که زیر دخت بصورت مثلث تراشیده و قصد نموده کوزه گونی بندند پس از آن آب  
روان میشود و در کوزه جمع میگردد و تا وقتی که جوش نرزد و از در و سات و شیرین باشد آن را بنده و بکفون  
و سکون یا معروفه و فتح ایامه و وقت های بد و زوایا بسیار بضم نمره و فتح تا می توانید و سکون می فرم  
با سوجه و الف خوانند و چون درین طرف درو آنرا از اجتهت بنهند و جوش نرزد و مزه تلخ و ترش  
بهم رساند سکر در و پیدا میشود سیند ای نامند از نیره که شیرین و رفیق و خوشبو دار و خالص  
باشد سر و تر و مزاج سیند ای سر و خشک نیره سکر نمیکند و غایب براند و سکون حدت و گرمی و  
تشنه و دفع احتراق و مرطب و سمن بدن و در بول و موافق امراض جاذب و یابس و مدققین و  
غذا و بدن میشود و چون از نه تولد شروع کنند و هر نرسه تولد از نیر از یک سده ظل میرسد و بعضی  
امراض قاعه مقام ما، البین میشود و اما سقط اشتهاست و سیند ای از رخت و شیرین و تلخ و ترش  
و گران و خرومی و باوی میکند و کف و صفرا و رکنده و مزه می دهد و سکر می آرد و اگر تخم آرد  
در و آمیزند با و آرد و رکنده و اگر همین نیت آمیزند سبزی و او را هم دست و پا و فساد امر احسن  
جلدیه و بول و کلاهی شکم و ترویح متعدد مکان آن و گرم و یاد و رکنده و هر چه که در آن آمیزند و فساد  
آن پدید آید و سیند ای که کید و زهر و زهر و گدشته باشد با و صفرا و کف دفع نماید و فرایند و تر



است و سرکه او را ضم و فربه کننده گوشت و فمرا و بعد تقطیر میکنند بسیار بسیار و مثل  
 فواید فراوانست و طریق ساختن فمرد سرکه است که سیندری خالص گرفته و در پیوسته بنفشه  
 سیب و عالی باشد پس بر دهن سیب و عالی گلی نهاده از آرد و گندم مهر کرده مدت دو هفته روز و شب  
 و شب زیر آسمان نهاده از دیگ و سرپوش گلی تقطیر نموده در آن عرق الایچی کوفته و گلی  
 سبزی دور کرده و پوست لیمو داخل نموده یا در دم تقطیر نمایند آنچه تقطیر شود و تنه باشد فمرد  
 است و آنکه در دیگ بماند سرکه بیک و پس صاف نموده بکار برند آنتی کالاسه گویم و رین بلده  
 ضعیف اشتها و کثرت برص و خفق النفس نزول الما و فی الکلیس پیدا ایش امراض سودا و  
 و ضعیف رجولیت و عروض اسهال و بی مروی و خشک مزاجی و مردم اینجا بیشتر در هتال  
 همین بلا و بدست فلند از سرکه و الالامانعت گلی است که اندر بلده فرخنده و بنیاد و حیدر آباد  
 فروخت نشود و با وجود این همه تشدد و مخالفت بسیار کسان خفیه فرو نشاند و اندرون بلده بسیار  
 با انواع حیل میبند و مورد لوم لایمی گردانند اگر چه حاصل این صیغه بسیار است اما اگر برسم  
 انگیزی کرده شود و حصول افزوده شود و در آن دو فائده باشد که آنکه محصول این المصنوع  
 گردد و دیگر بسبب گرانی قلت نوشندگان هم شود و جنگ و جدل که بیشتر بسبب خوردن  
 همین آب میگردد و هم ترافع گردد و فرخ فرسود و بنیاد و پیوسته و شهرت و بیک و پیوسته و  
 بن بدست نیرسد و در یک سیب و سیر می گنجد و چون بردارند آن اکثر بدست می باشد چون  
 سیب و افتد و شکسته می گردد اگر گلی سیب و سلامت باشد و بکار ندارد و فرود برنده آن  
 نشان و بد نصف فرد و بری شلاد و آنه یا سه آنه یا بد و آنه پنج و یک لونه جدا گانه فرو داده  
 میشود که آن را بندگی بکستر بای موحده و سکون نون و وال مملعه موقوفه و بکسر کاف فارک  
 و بای معروفه گویند پس خواهد فرو و آن را بنوشد و خواهد بنشت یا ده آنه بفر و شد حاصل  
 سیب و سیندری و سیندری بیک و پیوسته و آید و فرود چار آنه یا شش آنه بلحاظ قرب و بعد و کان  
 بیرون بلده و سیندری از و کاندار می باید سیب و که از کلال می باید و و و کاندار

به سه روپیه می فروشد اما آنزدگان که می آیند کرده برنجی یا آهنی یا سی خود کرده نشان و کاتدار  
میباشند نزد جوانان ناکه محصول بدعت امانت داشته و آیند که باصطلاح خود هر چه بفتح  
های هوز و فتح رای هندیه و سکون با و فارسی یعنی امانت و ضمانت گویند چون بعد رسانیدن  
سبوازدگان بسیندهی بن میگردد نده گنده پول از دکان دار آورده محصول ناکه جوانان  
داوده کرده خود گرفته بپکان خود میروند

**فصل در بیان کچری** از باب نشاط که باصطلاح مردم اینجا از کچن کچری نامند  
متنبه آن محکم مانده بقیه است که یک از عظمت حضور پر نور است عمرش قریب شصت سال  
فقیر بود و قنیکه برای ملازمت حضور پر نور رفته بود و دیده بودم در خدمت ایشان یک کسریه  
سهمی غلام رسول و چاکس محروم چند ماه کاره و جوانان مقرر اندورین محکم اکثر مقامات اینجا  
چهار کسریه و پنجینان و از میشود و مثلاً اگر کسی چپو کمری یا بلارضا نمند و ناکه اش فرار کنند و ناکه اش  
درین محکم ناکه اش کرد و بعضی و کوشش تنو سلان این کچری نشان از ایا فتنه پسین فرار کنند  
و بنوی هر دو را گرفتار کرده حاضر میکنند و بعد ثبوت جرم هر دو قید کرده میشود و اگر گریزانند و رضا  
مقتد بهما گرفته میشود از یک و پویه یا بقدرش و اگر چپو کمری بلارضا نمند یا بانی خود کسریه بخان بخوابد  
بانی خود ناکه بران درین محکم میکنند و هر دو قید کرده میشود الا اگر ناکه رضا نمند میکنند یا  
اورا و حق پرورش چنین و یا هوار مقرر میکنند یا صرف پرورش سابق چپو کمری سید به مجاز  
نکاح بان میگردد و آن آیه لا ینکحها الا زان زیرا که آنحضرت ﷺ لیکن بیعت مگر این فرموده  
همه پرازد آتش است هر که ازین هر قدر که بظا هر آراسته تر و بچس لباس و زیور پیراسته  
در باطن خراب تر و بدتر خواهد بود و بیت چه قدر آرد و بنده خود و پس بکه زیر قبادار داندام  
پسین ب بیشتر اوقات در یک صحبت او صاحب او مایه استی خود را سخته است و  
در تمام بدن خود آتش مو او نبیشه را فروخته خسرو اللہ یا و الا خیر اند و خسته پس  
بر بخت علیای بادشاه واجب است که این فرقه را نیست و نابود نماید باین طریق

که اول فرست کچیان و چنین زنان که سبب میکنند شرع پیروان و صبیبه تیار کنایه شود  
 در شهر باشند یا در قصبه یا در موضع بعد از صبیبات از ایشان گرفته هر که در شاه سپید شود یا و  
 سپاند و اگر کسی در شاه او نباشد حاکم مری او گردد و در در سه پیمان تعلیم کرده فدا و باطل کنایه  
 دهد و اگر کسی مقیر برای پروردن طلبد با و سپارند و تا کید کنند که او را پرورده تعلیم کرده بعد  
 رساند و زنان جوان را حاکم کنند که به راه طریقه رفته اند ام نهانی خود نموده باشند و طریقه  
 اگر آلوده بلای سودای یا بد و اسیر و ن آباوی یا بر کناره آن آبادان کند و بعلاج او پروازد  
 و اشتها کند که کسی نزد او نرفته باشد و این اشتها بر ذریعه حاکم فوجداری باشد تا اگر کسی  
 عدول حکم کند فاعل و مفعول هر دو زبانی تفریق شده شود یقین که باین تدبیر و رسوائی  
 خود باز آمده تو به کنند و این همیشه پدر را بگذرانند و باز همیشه ملازمان فوجداره ملکان حال این  
 زنان پیر قبیله باشند تا با د دیگر دختران را نیارند و اگر از ندرت ایام اشتراک برده و فریب  
 بشرای مقبول رسانیده شوند تا قلع و قمع این رسم بد فاعله خراب گردد و مذهب از زنا  
 خیزد و با اندر جهات این نماید از پوسخ زکوة

**فصل در بیان کچری معینی آنکه در قرضه های ذات و مالشهای زمین نزد دولت دیوار و**  
 تیار و مسکان و مرست المکنه سرکاری و تیار و ناودان و غیره دران و درستی و فتن آن قلمی المکنه  
 سرکاری و بلیمن رسانی حضور نو که بهر هفته میشود و مالشهای تجاران و اوردان و بژوان که  
 بانس بچوژ باشند و کماران و شکرشان در اینجا پیش میشوند و افسرین محکم شمع فیض دین ایام  
 از بندگان حضوری اند و سر دفتر ایشان لاله شیوه بر شاد دست که قریب مکان مخمران جمعه را با  
**فصل در بیان سر رشته لنین بد آنکه لنین عبارت از چپا و فی است گرد و ریخا مراد از لشکر است**  
 از آنجا که این سر رشته تفرق است یکجا نیست که حالش مفصل معلوم گردد و سر رشته لنین گوشه  
 محل که در جوی اکه جابه است در ریخا تقسیم خواه اسوران گوشه محل میشود نام سر رشته دار  
 این محکم لاله گردباری پر شده است مشهور نیستی را حاکم لاله زهری پر شده است صاحب قوم است

سکه شاه جهان آبادی نرادرست و چند عمر تحت ایشان مامور و تقسیم نخواه مطابق صاحب  
 الهی میشود و در یک جمعیت مامور و بلده برای گرفتن نخواه درین سرستند و آید با ساز و برق  
 با زرق و برق میباشد و این فوج فوجی درست نیست فترت جمعیت با قاعده علامه

نظام الملک آصفجاه بهادرتعلقه دیوانی

جنرل اسٹاف

تعداد	نام مع عدد	نوع	کیفیت	تعداد	نام مع عدد	نوع	کیفیت
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱

سواران رساله حبشیان

۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

[illegible]

این ذالما هو ارجشيان است و اسپايشان همه کار و دخواد اسپاست و هفت روست است  
و سلاح و در و مکان برآورد و با شعیان اطفال ایشان و بارود و گلوله و بار و در و غیره که هر یک از اینها

سواران حیدرآباد و لائسہ پٹنہ ہماز

[illegible]

ردیف	نام معصومه	تعداد	کیفیت	تعداد	نام معصومه	تعداد	کیفیت
۱	عادلان	۵		۱	سلطان	۵	
۲	نایبان	۵		۱	دستگیره	۵	
۳	نیم نواز	۵		۱	نواک	۵	
۴	نیم	۵		۱	نواک	۵	
۵	سواران	۵		۱	نواک	۵	
۶	اشاپ ساجف	۵		۱	نواک	۵	
۷	نقدی	۵		۱	نواک	۵	
۸	اشاپ	۵		۱	نواک	۵	
۹	پیر گلزار	۵		۱	نواک	۵	

سواران و نپرتی لانسیر یعنی نیزه بردار

ردیف	نام معصومه	تعداد	کیفیت	ردیف	نام معصومه	تعداد	کیفیت
۱	کپتان	۵		۱	پاکت	۵	
۲	دستگیره	۵		۲	پاکت	۵	
۳	دستگیره	۵		۳	پاکت	۵	
۴	دستگیره	۵		۴	پاکت	۵	
۵	دستگیره	۵		۵	پاکت	۵	
۶	دستگیره	۵		۶	پاکت	۵	
۷	دستگیره	۵		۷	پاکت	۵	
۸	دستگیره	۵		۸	پاکت	۵	
۹	دستگیره	۵		۹	پاکت	۵	

کدام خوب  
تفصیلاً در  
پایه و نشان  
دارد و در  
نقص و ایراد  
مستطابق  
میشود



ردیف	نام	تعداد	ردیف	نام	تعداد
۱	بزرگوار	۱	۱۱	بزرگوار	۱
۲	بزرگوار	۱	۱۲	بزرگوار	۱
۳	بزرگوار	۱	۱۳	بزرگوار	۱
۴	بزرگوار	۱	۱۴	بزرگوار	۱
۵	بزرگوار	۱	۱۵	بزرگوار	۱
۶	بزرگوار	۱	۱۶	بزرگوار	۱
۷	بزرگوار	۱	۱۷	بزرگوار	۱
۸	بزرگوار	۱	۱۸	بزرگوار	۱
۹	بزرگوار	۱	۱۹	بزرگوار	۱
۱۰	بزرگوار	۱	۲۰	بزرگوار	۱

جنسی یعنی توپخانه نرنگاوان

ردیف	نام	تعداد	ردیف	نام	تعداد
۱	بزرگوار	۱	۱۱	بزرگوار	۱
۲	بزرگوار	۱	۱۲	بزرگوار	۱
۳	بزرگوار	۱	۱۳	بزرگوار	۱
۴	بزرگوار	۱	۱۴	بزرگوار	۱
۵	بزرگوار	۱	۱۵	بزرگوار	۱
۶	بزرگوار	۱	۱۶	بزرگوار	۱
۷	بزرگوار	۱	۱۷	بزرگوار	۱
۸	بزرگوار	۱	۱۸	بزرگوار	۱
۹	بزرگوار	۱	۱۹	بزرگوار	۱
۱۰	بزرگوار	۱	۲۰	بزرگوار	۱

نام خانوادگی

ردیف	نام خانوادگی	تاریخ تولد	تاریخ وفات	محل تولد	محل وفات	سابقه خدمت	توضیحات
۱	محمد	۱۳۰۰	۱۳۸۰	تهران	تهران	سپهبد	
۲	علی	۱۳۰۵	۱۳۸۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۳	حاجی	۱۳۱۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۴	محمد	۱۳۱۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۵	علی	۱۳۲۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۶	حاجی	۱۳۲۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۷	محمد	۱۳۳۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۸	علی	۱۳۳۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۹	حاجی	۱۳۴۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۰	محمد	۱۳۴۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۱	علی	۱۳۵۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۲	حاجی	۱۳۵۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۳	محمد	۱۳۶۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۴	علی	۱۳۶۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۵	حاجی	۱۳۷۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۶	محمد	۱۳۷۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۷	علی	۱۳۸۰	۱۳۹۰	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۸	حاجی	۱۳۸۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۱۹	محمد	۱۳۹۰	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	
۲۰	علی	۱۳۹۵	۱۳۹۵	تهران	تهران	سرتیپ	

ردیف	نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	تاریخ فوت	نام پدر	نام مادر	نام همسر	نام فرزندان	نام نوه	نام پدربزرگ	نام مادربزرگ	نام اجداد	نام سایر
۱	محمد علی	۱۳۰۰	۱۳۵۰	محمد	فاطمه	فاطمه	محمد علی	فاطمه	محمد علی	فاطمه	محمد علی	فاطمه
۲	علی محمد	۱۳۰۵	۱۳۵۵	علی	علی	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی
۳	محمد حسن	۱۳۱۰	۱۳۶۰	محمد	محمد	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد
۴	علی احمد	۱۳۱۵	۱۳۶۵	علی	علی	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی
۵	محمد علی	۱۳۲۰	۱۳۷۰	محمد	محمد	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد
۶	علی محمد	۱۳۲۵	۱۳۷۵	علی	علی	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی
۷	محمد حسن	۱۳۳۰	۱۳۸۰	محمد	محمد	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد
۸	علی احمد	۱۳۳۵	۱۳۸۵	علی	علی	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی
۹	محمد علی	۱۳۴۰	۱۳۹۰	محمد	محمد	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد
۱۰	علی محمد	۱۳۴۵	۱۳۹۵	علی	علی	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی
۱۱	محمد حسن	۱۳۵۰	۱۴۰۰	محمد	محمد	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد
۱۲	علی احمد	۱۳۵۵	۱۴۰۵	علی	علی	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی
۱۳	محمد علی	۱۳۶۰	۱۴۱۰	محمد	محمد	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد
۱۴	علی محمد	۱۳۶۵	۱۴۱۵	علی	علی	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی
۱۵	محمد حسن	۱۳۷۰	۱۴۲۰	محمد	محمد	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد
۱۶	علی احمد	۱۳۷۵	۱۴۲۵	علی	علی	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی
۱۷	محمد علی	۱۳۸۰	۱۴۳۰	محمد	محمد	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد	محمد علی	محمد
۱۸	علی محمد	۱۳۸۵	۱۴۳۵	علی	علی	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی	علی محمد	علی
۱۹	محمد حسن	۱۳۹۰	۱۴۴۰	محمد	محمد	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد	محمد حسن	محمد
۲۰	علی احمد	۱۳۹۵	۱۴۴۵	علی	علی	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی	علی احمد	علی

یک جہٹ رانام کپال رعبٹ ست زیراکہ کپال بضم کاغ عربی و تشدید مع فتحہ پای فارسی



[illegible]

تسلسل و بیان جمیعت ملایان کو از م جناب فیضاب نواب سید امیر  
عمدة الملک بھادر دام فیضانہم فابین احسانہم

اگرچه فقیر را صحت فوج ایشان بخوبی حاصل نیست اما هر چه بر سر می دریا قه شد حواله حسنه  
کرده میشود اگر همین قدر در سرکار و قار الامر اقتدار الملک بها و محسوب شود و عین  
خواهد بود و تخمین کامل سرکار شمس الامر اسوا را بنفع و خواهد شد

شمار	نام عید	شمار	نام عید	شمار	نام عید	شمار	نام عید
۵۰	شیردل	۴۵	رویکیم	۴۵	سحر	۴۰	سیدنا
۱۰	بان سپدار	۴۰	عاقول	۱۲۵	تیمور	۱۲۰	عب
۲۰	ارذل	۳۰	مسیح	۹	چوبدار	۱۵	جبهه الدردار
۵۰	علاقه خورشید	۴۵	سوار مرشد	۳۰	راشه	۱۵	اشقی دال
۴۰۰	عالم اتم سب	۴۰۰	سواران مشغی	۲۵	قرین دار	۳۰۰	پیرنیزیب
۱۵	نورخانی	۴۰	فیل	۲۰۰	اسکاه	۴۰۰	نیزبان
۰		۳۰	نیزبان	۲۰۰	سوار	۱۰	چاکر







آنکه یادگشتی در احوال بود و در نخست آنها سکه بیده افغانی بیده عربی و اصفهانیه جیشی است  
و چون مقدمات اعراب بر حکم پیشتر دانسته شود و ظاهر از سر کار بر حکم یک یک کس از عرب  
یا از مولدان چاوش مقر است که بوقت پیش آمدن مقدمات آنها چاوش فحاشیش با اعراب  
می کند یا هر چه پرسیدی از وی بوی پرسد و ترجمه طلب کن را در اظهار می نویساند یا از  
طرف حاکم طلب قانونی را با وی همانند و آنچه از او نعم میگوید بجا کم ترجمه کن میکنند پس  
طریقه مقدمه طمی باید و از وقتیکه گرانی اشیای خصوصاً غله شده است اکثر اعراب لوطی که می  
اندازند و غارت می کنند مگر فضل خدا و کریم نیست که نواب عا کجباب وزیر آصفجاه را صد  
خیرات و مظهر تفضلات گردانیده است که هر روز هزار هاردم را غله خیرات و تصدق میشود  
و رند و رین ملک از نفوس بندگان خدا بسیار پلاک میشوند و تمام ملک ویران میشود این  
خیرات غله که از سر کار عالیجاه که با تمام نواب مختار الملکها میشود و از پیشگاه یک صاحبزاده های  
گرام و امر اعظام طعام و نقد تقسیم میشود کسی نمیداند که قحط است الا ماشاء الله که از ازل  
و تقدیرش قبض رزق کرده باشند و چون هنگام حبارت و گستاخی و دزدی و قتل  
اعراب حسب آئین مقرر خود تدارک جانی میکردند و عسکره و تشیره می نمودند و چون  
این کمتر خجایات را اختیار می کردند از وقتیکه از بعد از ان اعراب عمل عسکره و تشیره  
بر آورده شده مقدمات اعراب بقصداری سپرد شده اند البته شوع شده اند چنانچه  
مزی تحقیق و تسهیل و آنجا قلت تحقیق و تنقیل جزای بوضع قواعد جاہلیت اینجا مصلحت  
می باشد و آنجا هم پلاک باختصاص و ظاهر که ملک را سیاست در کار آقا و کار او ام  
بلکه نصحت است که حکم بفرموده خدا و رسول باید باشند و علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و اوصیای او  
فصل در بیان جیشی عالم گویند آغا علی شخصی زوار از مدینه منوره سینا از ایل  
امام جعفر صادق رضی الله عنه یافته بکر بلا می برده در نیزه نصب کرده بدکن آورده و  
حکومت سلاطین قطب شاهی بوده سلطان عصر عظیم و کریم استقبال نموده جانگیر

حالا هست آورده نگاهداشت و بکار طلا در آورده و زراعت نمود و حکم فرمود که بشهره  
محرمان احترام استاده باشد و برای صرف گل نمود و گذر اوقات مجاورین بن عقیقت خود  
از سرکار کفایت مقتدیه بقرض نمود پس در اب بیگ بنیره آغا علی ترمیم عمارت مکان قدیم  
نمود و تقارخانه و انکته هر دو طرف بنا کرد و هنوز اولاد آغا مذکور موجود و هر کس از امیر و وزیر و قوی  
و شیعه بن هندو لنگر خود را که شرح آن قریب می آید در اینجا میزند و حسب دستور خود فاتحه میخوانند  
و درین ضمن یکم چنانچه هزار بار پیچیده نقد حاصل میکنند و معاش سرکار علاوه بر آن است مگر بن لنگر  
انجا بزور و شوهر میسند خصوصاً لنگر سرکار دوام اقبال و لنگر امیر کبیر بهادری ضاعفت اند قدرد  
**فصل در بیان لنگر گونی در روز تیارخ سیزدهم** در پنج عبدالمطلب شاه شهنشاهه فریاد که من بخت  
نام داشت سوار شده که در فتنه فیل مذکور مست گردیده راه جنگل گرفت بشاه به این حال  
تمام مردم جلوه در عایا سر سیمه شدند و این خبر را بهادرش که بجناب بیگم عفت پی پی صاحب  
فرمان رسیدند ایشان بالفت مادر و نهایت بقرار و پریشان شد بجناب قاضی الحاجات بواسطه  
روح پر فوق حضرت امام الشهدا رضی الله عنه بحال الحاح و حاجت نذر کردند که اگر فرزندم شهنشاه  
عالم سلامت باز گردد و یک لنگر طلائی بهوزن لنگر فیل تیار کرده در حسین علم برده ریزه ریزه  
آنها کرده بر فقرا و مساکین تقسیم کنم و این نذر را بهر اصدق مودی گردانم چون دو سه  
روز برین ماضی گذشت و خیال تنگی اوگرنگی پسر در دل مادر مهربان آمد بر هر درخت توشه  
و کوزه درآویخت تا اگر پسر تشنه و گرسنه زیر درختی بگذرد و از آن غذای خورد و آسای  
نوشد و رفع تحلیف اشتها کند گونید که بعدستی و سه روز مستی فیل فرو شد و یارخ شانزدهم  
محرمان احترام شهنشاهه بالنحیر و السلام و صحت و عافیت بخانه واپس آمد بیگم ندوده ادای نذر  
فرمود و لنگر طلائی بهوزن سیزده سیر طیار ساخته و بکمر شاهزاده بسته آنرا بجلبوس تمام حسین  
علم برده لنگر را ریزه ریزه کرده بر فقرا و آنجا تقسیم نمود و از آن روز این رسم لنگر کشته درین  
خاص و عام اینجا بر روز عشره شریفه جاری گردید و اسل الان جاری است و کوی

صورت مورت که در نیو لاشه و سیت سابق در آنجا فیلی نه پادشاهی بود و هماغیل  
نذکور بسته میشد و آن فیلی مخصوصی ام سوار بر سلطان بوده است

فصل در بیان چشمه پی پی بدانکه این چشمه است بر کوه چپه بر فضا که در آنجا گاه گاهی مادر  
عبداللطیف شاه برای سیر میرفت و آنجا سیرت زیرا که صحرا است چشمه را و نام آن  
خاتون حیات بخشی بیک بوده است و در عت او پی پی صاحب میگفتند بعد از مرور و دور  
با اصطلاح عوام چشمه پی پی مشهور شد با زبان عوام منسوب بسیده النساء رضی الله عنها شد  
چند دستور است که وقتی عام مذکور میکنند و از آن خاص مراد میشود چنانکه مراد مذکور میکنند و از آن  
بعضی مراد میشود که قال السعد شیرازی رحمه الله بنده آمد بعد از آن در تخمین حال آنجا مردم چله ساخته و بکنج  
تیار کرده اند و در آنجا رفته طعامهای پرند و نیازهای کنند و ثواب آن بروج پرتوج سید النساء رضی الله عنها  
فصل در بیان علم پی پی که آنرا علم حیدر نیز گویند بدینست که خاتون مذکوره که مذکور است  
اهل تشیع میباشد و از معتقدات اعلام بود اندکی را از علم بنام السور دیگری را  
بنام محمد و سوم را بنام علی بن خط طغرائی با تهمام حیدر خد متکار خود تیار کرده پیرون شهر  
جانب شرق استاده کرده که خنج روشنی و بکل سواری آن از سر کار مقرر شد حالا بنام  
مردم آنرا علم پی پی و بعضی علم حیدر می نامند

فصل در بیان عرس کوه کهره بدانکه جانب شمال از بلده فرخنده بنیاد و با صلا شش  
کوه و اقصی قریب بوضع کهره آنرا در عرف عوام کوه خوانند بزبان پاستان برای کوه کشت  
راسامی بود و هندوان و سال یکبار آنجا رفته طواف میکردند و مراهم مذهبی بجا می آوردند و شنبلیله  
بهتدایم رجب یعقوب حبشی در واقع دید که خضه آمد و گفت که ترا حضرت منظر العجایب  
اسد الله الغالب علی کرم الله وجهه یاد میفرمایند این والله نخب را بیدار در خواب بسته  
از سر پای ساخته همپای ایلی نبی شد آن هادی صادق او را بران کوه برد و دید که آنجا باب  
فیض تاب ترکش در کمر و کمان در بر انداخته دست مبارک بر زمین نهاده جلوه فرمایند این شتاق

آقای مبارک آداب علما را بجا آورده روز و دوست بیسته استاد چون صبح شد چنانچه مذکور بود  
 کوه تخت کشید و جای که حضرت فیض در حبس را تشریف فرما دیده بود آنجا سنگی دیدن  
 نقش دست مبارک آنحضرت بود پس رویا به خود را صادق دانسته در آنجا محرابی  
 بنا کرد و نشان دست مبارک را تراشیده در آن محراب نصب نمود و لوله شمشیر  
 بنام صاف صورت الله را اس ترسین پیچستانی بین بابلس گاه گاه خود هم برای زیارت  
 پیچ شریف میبرد چون موسم طواف نمود رسیدم آرام خود را در آنجا بدستور بجا آوردم و در آنجا  
 و آنجا گردنم اتفاق ابراهیم قطب شاه بهمن شب بر بالای حصار قلعه گوگنده برآمد و بجا  
 شمال در صبح از شنی دید پرسید که این چیست را میروند و که منظور نظر سلطان بود و نظر  
 بحضور ملک حاضر میماند عرض نمود که این کوه کچیه است بران مسلمان چله حضرت علی  
 رضی الله عنه ساخته اند و شب جمع شده جشن می کنند سلطان گفت که اگر بچنان سرت  
 مابودت هم اراده نخواستیم که چون این خبر بنمود رسید آلات پرستش خود را از آنجا برآورد  
 بر کوه چریال که از آنجا فاصله دو کر و ده دار و نهاده و دیول آنجا باز زمین برابر کردند  
 رنگی و ملنگا که عابدان آنجا بوده اند مجاور آنجا مقرر شدند سیزدهم جب سلطان آنجا  
 تشریف برد که این تاریخ ولادت آنحضرت رضی الله عنه بوده است و با و شاه در آنجا  
 جشن میلاد تشریف سرور کائنات سید الانبیاء و صلوات الله علی نبینا و علیهم السلام قریب  
 داد و بر کوه دوم که بر قریب این کوه مبارک است قدم تشریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
 نهاد و بیت برپایی که نشان کف پای تو بود و سالها سجد صاحب نظران خواهد بود و پس  
 بتایخ هفتدهم جب که در شب آن جشنی شرف زیارت امام تسبیح اولیای رضی الله عنه  
 شده بود و عرس تشریف مقرر شد رفته رفته عزیمت کفایت و اینجا شد اکنه و تقارخانه بابالای  
 کوه و بدین کوه و مقابر بنی شد و همانبلده باغات احداث کردند تا حال امرای بلده و  
 رؤسا و اهل عرفه و بازگیر و کانداران و اصحاب قریات از اطراف و جوانب هر سال

روز عرس شریف رسیده جمع میشوند و نیاز و قاشقه آنجناب فیضی الله عنه می نمایند  
و سواي ازین ارباب بدعت از روشنی و رقص و مناقب خوانی و انواع تماشاها و وضع  
عجیب و غریب میکنند و تکلفها بروی کاری آرنند زیاده ازین کدای میل به عظمت و شان  
درین مملکت نمیشود و غفران مآب مهر نظام علی خان آصفجاه ثانی در عهد خود گهرازی تو  
برای عظمت و جاگیر برای صرف عود و گل و دفع حاجات باروب کشان جبل مذکور و علم بی پی و غیر  
علم مستغرق فرموده اند و روایت صحیح اینست که مولانا نام در ویش بود که برین کوه بود و نزد او تبرکات  
بزرگواران بسیار بوده است هرگاه او مرد رنگ عیش شاه بجایش نشست و هر سال و نیم  
ماه عرس بنام پیرو خود میکرد و هرگاه پادشاه و عصر شنید همه تبرکات از او گرفته در کوه مسجد نهادند  
او را بسیار از قطعات زمین عطا فرمود پس رنگ عیش شاه از کوه خود صندل کوه مذکور می برد  
و در آنجا عرس مرتد خود میکرد و هر قدر مقتدرت مریا فرود و رونق عرس بهم زیاده شود فتنه  
پادشاه و وزیر و اهلی و ادنی رفتن آنجا شروع کردند پس این عرس آن مولانا است  
نه عرس حضرت مولانا علی رضی الله عنه که مردم بزرگم خود عرس جناب مقدس می دانند  
که هم الله وجه انشیت حقیقت عرس جبل کبریا و الله اعلم از شیدالدین خالی گویم درین میل زیاده  
از یک لک مردم جمع میشوند از آن یک خمس مرد باشند و چار خمس زن مگر همه در فقره و طلب  
و الماس و مروارید غرق میباشند و بلا تکلف و حجاب عریان بر سوار میباشند آجانب میگردد  
و کثرت آب نوشی و خرا آنقدر میشود که از هزار بار و پیچ محصول آن در کجری بدعت داخل  
میشود و الحمد لله امسال بسبب بندوبست علم فوجداری یک کس هم کشته نشد و انتظام  
میله چنانکه میبایست گردید این همه شرف نیت نیک نیت حسن تدبیر نواب الملک است بدست و ام قباله  
فصل در کیفیت شوارع بلده و حواله آن بدانکه راه شهر و کوه  
بسیار تنگ و گنده که در برسات گذر و شوار و هر جا که خاشاک انبار باشد و دو  
سه جعبه در آنجا افتاده باشد باید دانست که سکان امیری در آنجا خواهد بود و گویا این



امارت خواهد بود و وجه آن چنان گویند که هنگام مهاراجه چند لعل بهادر و مجال آن  
که آرایش مکان کند مهاراجه بجا و هر کس را از دربار میدانست بهر حیل که میتوانست زرش  
می کشید گویم این سخن است مجبول بلکه خود طبع امرای متوجه بصفای کوچ و بازار نیست و نه  
ملکن بود که فاشاک و پس انگنده حیوانات و بر از مردم و جفیه جانوران افتاده می ماند و با  
خود محتاج اند و آن تصفیه آن ندارند و امر خود صفا پسند نیستند اگر خود رئیس ملا خطه شهر  
فرماید و از آمدنی سسکرات خاکروبان ملازم داشته حکم صفای شهر فرماید البته می تواند شد یا  
بر محله داران حسب آمدنی ایشان ماوجب مقرر فرمایند روزانه صفای راههای محله باشد  
خاکروبان مقرر شوند و برایشان افسری مامور شود و روزانه در کوچه ها و شوارع گردیده  
مسائنه کرده باشد و مدام بر آنها تاکید دارد که خاکروبی در کوچه و راه فاشاک باغلا نسته نگذارند  
و نه مجرم باشد و بهر محله مکان بول و بر از برای رفع ضرورت بشری ایشان مقرر شود و تا  
جای دیگر گنده نشود و خاکروبان بول را در شکها و بر از و غیره را در تنگها پراسانده قبل از نماز صبح  
پزوده بیرون شهر انداخته باشند و برای این هم خاک را بخیابان شهر مقرر کرده شود و برای  
نمونه صفای شوارع حسین ساگر و چهاونی که پرستصل بفضل گنج نیست کافیت و اگر انقدر  
هم در شهر صفائی باشد تمام شکر است و آنکه بعضی از طرفاسیگه نیک و دستور قدیم را بناید گذشت  
و آئین نود و لوتان را بر رعایا بناید برداشت که در آن سراسر ایشان را بدستی و رستی شلاع  
و بفرخی آن و بدون خرج صفائی شهر تکلیف است و تکلیف رعایا باین نباشد گویم اگر قیمت  
مسکان که در سکر آید از مبالغ بدعت و عوض زمین از نزول و افتاده و ملیه بی مسلمان  
آن مسکان با ملک داده آید و نوی تکلیف نباشد بلکه عوض کمته جدید میسر می گردد و کل  
جدید نیز نیست اگر چه برین هم رعیت قبول نمکند شاست اوست قانون مقرر کرده  
که هر که را از متصل راه مسکان نخدم شود و اینقدر جای حق شلاع گذاشته مسکان خود تیا  
کرده باشد و نه مستحق سراسر عدول علی باشد القرض خاصه هندی و شایست که

خلافت شوارع است هندی و در حیدرآباد موجود است و مصلحت این برالوالباب روشن است  
 هندیانرا اصطلاح هندی در کتب سندیانرا اصطلاح سند در کتب کل حریف مالکیم و چون  
 و شوارع عام که بخیل بندر یا شعله پور یا کراس که میرود البته درست هستند و همیشه در میان  
 فصل در بیان تقسیم نخواه و نام ماهها که بحساب آن تقسیم خواهد شد  
 باید دانست که خواه جمله ملازمان در عهد دیوانی نواب مختار الملک بهار ماه بهاد تو زیج  
 گویند که در حکومت کسی از دو اوین باین طریق جمله ملازمان ماه بهاد نخواه بلا وضع جبهه رسید  
 است و حساب آن به موجب شهور آتی است و اسماء شهور مشهور است و درستی حساب بالاندر  
 ماه تیر است و تمام سال آن بر ماه خرداد است تیر کبیر تا نو قانیه و یا معروف و رای مهله نام  
 ماه شمسی بزبان فارسی و آن مدت ماندن آفتاب است در سرطان که بحساب هندی تقریباً  
 ساون باشد ۳ روز بود و در اصل مرد و بود و بضمیمه هر دو دال مهله نام ماه فارسی که  
 مدت ماندن آفتاب است و اسد و آن تقریباً بهندی بهادون باشد ۳ روز و شهور بهریم  
 به جمعه سکون های هوز و کسر را مهله یا با مجبول و فتح و او و را مهله زده نام ماه شمسی و آن مدت  
 ماندن آفتاب است و برج سنبله یا بنگ تفاوت با کوا و مطابق است دارد که اسوج باشد ماه هندی  
 اس یوم محرم کبیر سیم و سکون های هوز و رای مهله نام ماه شمسی است و آن مدت ماندن آفتاب است و برج  
 میزان که بهندی کاکم باشد ۳ یوم آبان بالف مدوده و فتح یا موحده و الف و لون  
 نام شمسی آن مدت ماندن آفتاب است و برج عقرب آن با ماه هندی که آهن است با یک پس پیش  
 مطابق دارد ۳ یوم آذر بالف مدوده و ضم ذال محرم و رای مهله نام ماه شمسی و آن مدت ماندن  
 آفتاب است و برج قوس یا پوس که ماه هندی است با بنگ کمی پیشی آن مطابق دارد و یو  
 و می بفتح و ال محله و سکون یا می تحتانی نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب است  
 و برج جدی و مجندی ماه و بعضی ماگه ناست ۴ یوم صمد  
 بفتح یا موحده و سکون یا موحده و فتح سیم و ذی قعد

شمسی و آن مدت ماندن آفتاب است در برج دلو با چنان ماه هندی باندک تفاوت  
 مطابق است و در ۳۰۰ یوم استقدار یکسره نهمه و سکون سیمین مهله و کسره فو و سکون نون  
 و فتح و ال مهله و الف و رای مهله نام ماه شمسی است و آن مدت ماندن آفتاب است در برج  
 حوت هندی چیت باشد ۳۰۰ یوم فروردی که فروردین هم نامندش بفتح فو و سکون راء  
 مهله و فتح و او و سکون رای مهله و کسره و ال مهله و یای معروف نام ماه شمسی است آن مدت ماندن  
 آفتاب است در برج حمل و آن سه و یک و دو است و این ماه سر سال فارسیان است و هندی این  
 ماه تقریباً بیسکه گویند و روی هشت بضم هزه و سکون رای مهله و کسره و ال مهله و یای ثانی  
 نام ماه شمسی است آن مدت ماندن آفتاب است در برج ثور که هندی مطابق آن عیسی است  
 ۳۰۰ یوم خرداد و او بضم خا و جمعه و سکون رای مهله و فتح و ال مهله و الف و ال مهله نام ماه شمسی  
 است که هندی تقریباً اسائه باشد و آن مدت و در آفتاب است در جوزا ۳۰۰ یوم  
 فصل در بیان میله های اینجا باید دانست که درین شهر از عمده میله های که اجتماع مردم در شهر  
 محرم است خصوصاً تا پنج پنجم محرم که در آن نگر حضور می بر آید و در آن جمع فوج سرکاری و دیوانی  
 و فوج امیر کبیر بهادر می باشد و تمامی فوج آراسته و جماعه فیله و اسپان پیراسته و سواران  
 هر یک جمعیت در اعمارهای رنگارنگ نشسته از مقابل حضور و دیوان میگذرند نهایت میر  
 می باشد قابل دیدن و این در آمد و بر آمد از طلوع آفتاب تا غروب شمس میشود و مردمان برای ملا  
 این سیر یک مکان را صد بار و پیر کرده و او میگذرند خصوصاً قریب که حضور کرده و عبور تمامی فوج  
 در اینجا میشود و هر کس خواهش مکان سیر بیکر و او از اول ماه اگر کسی ببرد و بستاند بچنین مکان میکند  
 البته او را بدست سیر و الاخیر است بعد سیر لائق دیدن است و هم خرم میشود که قریب بیکار و حضور  
 کسی چوکی و کسی پنجه و اله و کسی پیشی و کسی شیر و کسی خرس و کسی لیلی و مجنون و کسی رقا ص و  
 کسی توال خود را ساخته می آرد و با انعامات از حضور بکیات ممتاز میشود و هزار بار و پیرین  
 خیرات میگردد محرم شریف را گویا عید قرار داده اند خوشیهای کنند و السبب انقباضه و آفتاب

لطیفه می پوشند تو گوئی که بولی هندوستان است و دو میل کوه بولی است که تا ششم مهر می کشند  
و پیشتر از زن و مرد خواص و عوام و قبیح و لشکریه در آنجا می رود و نهایت انبوه عالم می گردان  
شروع ماه رجب تا آخر از یاده تو خودم خلاصی تبانی می بهم جیب میشود اکثر مردم از عمارت پاکبند  
بوضع لنگر برای سیر می نشینند و درین ایام در آنجا اکثر سیکان بدست می رسد مردم هم میسازند و خود را  
در آنجا و هم بر کوه استاده میکنند اینجا دکانهای سینه ای که ما شجره القهر باشد بسیار میباشد و گوئی که  
کباب باشد و با صطلاح مردم دکن آنرا چا کنها گویند بسیار فروخته میشود کمتر مردم باشند که ازین  
بلا تا قاطع نسل مصون باشند و درین میل سه حصه زنان میباشد و یک حصه مرد و همه سیم چرخه  
باشند الا ماشاء الله تعالی و عجب قدرت خداوند قدیر دیده شد که زنان کریمه نظر همه در نزد  
مردان و یو اقییت و الماس و زرد و غرق بوده اند و در تکلف خود را با جنبیان و ایمانیان و این تاریخ  
بازگشت مردمان میل کوه شریف است درین هر دو میل بسیار گشت و خون میگرد و اما درین سال  
هر دو میل نظم قویداری بسیار مانده است شخصی شسته و خسته نگریه و دیگر دارد و آتی سنگین بخت است  
و خون آبی عم نواله بوقوع نیامده اینم خوش بینی رئیس دام اقباله و نیک نظمی نواب  
سالار جنگ بهادریست حسن نظامه حاصل مراد آئینین دیگر سینه در هندوان میشود و در سلیمان  
فصل در بیان کیفیت فصول و آب و هوای اینجا باید دانست که در اینجا تا  
موسم گرمی از ماه مارچ پیشرو زیرا که چون آفتاب در برج حمل می ولید شروع گرمی می گردد  
و بهر هات از روی حساب هندوان از مرگ کبیر سیم و سکون رای مهله و کاف فارسی شروع  
میگردد و از روی حساب انگریزی از ماه جون خصوصاً بود و آفتاب در برج سرطان و درین  
سرودی هم میشود که مردم لباس بانات می پوشند اگر کسی که سبج در بدن داشته باشد و نهوشد  
عجب نباشد که بفعل مبتلا گردد و هرگاه آفتاب در برج میزان می در آید یعنی آخرت سیم سرودی  
شروع میکنند بقول عرب اِذَا قَرَدَ الشَّمْسُ فِي الْمِيزَانِ بَرَدَ الْمَاءُ وَالْكَدْنُ وَكَرِهَ الْقَتْلُ  
و درین میزان می در آید آب در کوزه ها سرد میگردد و این سرودی تا آخر ماه فروری که همگام



ورود آفتاب و ریح حوت است سیماند و از روی آله مقیاس سردی و گرمی که شش ماهی را نشان  
یافته شد که نتهای گرمی و ریخ یکصد و پنجاه رجه است و نتهای سردی چهل و پنجاه رجه و بیشتر بارش  
در ریخ بعد از نخت چهار ساعت روز دهم شب میشود و بخواه این ملک از روی طب سرد  
و خشک است لهذا دوا اگر کم و تراکثر موافق مرضی میشود و خلط سودا در او در ریخ غلبه است  
فلذا بیشتر رنگ مردم این ملک هم رنگ زمین ریخ سیاه میشود و صفرا و رطوبت در ریخ  
غالب است که صفرا بسبب خوردن دانه ذرت که جوار باشد و دال تور و میخ سرخ و بلغم خورده  
را هم بپختن سیاه چل که شریف باشد که بکثرت بخورند و نوشیدن سینه و خوردن بقولات تره عاقل سگردد  
**فصل در بیان بیماری های اینجا که بکثرت میشود بدانکه اکثر امراض که درین**  
**جای شود از امراض عامه جنسیه الکشف است و فیل پا و عرق مدنی و نزول الماء و کثیر**  
**و چپک و گوبری که هم شمی از چپک است و سرخچه که کسرا باشد هم شمی از آن و خنایر**  
**و هیضه است و پیش که زحیر است و در آن بلغم خام و خون می بر آید و سوزاک و جربان**  
**که رقت منی باشد و شقیق النفس و دل و بواسیر و سرطان و زگی و فالج و وجع منقاع**  
**و کزاز و تشنج و ام الصبیان و دبه که از بیماری بدلی در ریخ نامند و اکثر بچگان بدان ضائع**  
**میشوند حکما اینجا علاج زهر را نمیدانند و زنان بیشتر در بجه زادن و لیو و علاج حکما اینجا ضائع میشوند**  
**حکما و هم امراء و حکام اینجا را تعلیم علاج زنان حامله و بچه ده و بچگان کوشیدن از زهر الفتن و اجابت**  
**بهین خوف اکثر زنان چنین ادویه بخورند و میخورانند که رحم ایشان قبول حمل میکنند و باردار نمیشوند**  
**و اکثر خانها عالی خانوادها باین کم میشوند و شده اند ضرور است که از سرکار عالی نظام کایت سه چنان مقرر**  
**شود که در اینجا درس کتب طبیه خواه در فارسی از سیزده طب که فایده منظور و مفتح القلوب طب اکبر تا**  
**تحفه المومنین و در علم از قانونی و موزن و تقسیم و اتسار و سدید و شرح اسباب قانون شیم شده باشد و**  
**مدرس محقق فن طب بتنا و مقرر شود و ابدا طلبه ناسند عطا شده و طب فرستاده شوند و بر طب حکم آموخته و کار**  
**عالم مقرر شود تا طلبه و طب اندو یاد و پانید باشد و هر مرض با سباب علما مطابقت کرده و تشخیص مرض نموده**

فنج نو گمانیده باشد باین ترکیب هم مرتفع بصحت رسند و هم حکمای معتقد و چند روز  
بسیار بجهت و عالمی رب فیض رسانند و شهره این نیکنامی با کثافت عالم رسد و اگر یونانی  
خوانان فن و اکثری آموزند یا ذاکتری آموخته کسب طب یونانی کنند و بدلائل و تجرب و استعمال  
فنج انگیزی موافق قواعد یونانی کرده ملک بهر سانسند معجونی عجیب مفرج القلوب گردند بلکه حکم جواهر  
مهر پیدا کنند الله تعالی حکام زمان را بخشنید توفیق بخشند و این تجویز خود را در جبات خود و مروج با علم  
فصل در بیان اسماعی تمبارک حکمای اینجا که اکثر مردم در اینجا متوجه بجلال

ایشان هستند باید دانست که چنان که طب درین زمان ارزان است همچنان طبیب  
گران است درین ایام تجربه را طب مقرر کرده می گویند که پیش طبیب مرویش تجربه کار برود  
هر دو لازم و ملزوم است اگر یکی باشد دیگری نباشد علاج ناقص بود پس واجب است  
بر معالج که هم مسائل طب یاد دارد و هم تجربه کار بود این هر دو صفت و طبیب خاندانی بیشتر  
جمع باشد مگر بندرت از اطباء نامی و گرامی خاندانی بوده فرخنده نسب او کی مولانا حکیم  
محمدا بر ابراهیم صاحب فرزند ارجمند غیاب یکم به لوی قطب الدین صاحب مغفور اند عالم هر علوم  
سرخیل ارباب فقه و معانی و دوران لونی زبان فروع العصر و حید الدهر مذهب الاخلاق موسیم  
الاشفاق بیاری سخن خلق ایشان گم میشد و ضعف بسنخان مفتح مقوسه ایشان می رود  
و محمل قانع کاشند تلاق مرجع الخلائق بر اقران خود فائق بر حال مرضی شفیق و عوام  
و خواص خلق بخصایل شنیده موصون و بعبادت مهبود مشغوف و باینت و الامانت شعاع  
اندلسی بخش خاطر پریشان مرئوس گریان می رود و خندان از خدمت ایشان میگرد و دوا شناس  
و دوا مانای حضرت ایشان ختم است و نفع رسانی خلایق و دوا و بخشش بر ذات شریف  
ختم است این چنین باید و دار و رسان بشفا خانه سرکار عالی جاه همچنین شاید اگر مرضی شب  
می رسد یا قوی نیاز از آنرا طلب و ابرو در می آید مضر می نازد یا سبب علامات حسب قسم  
خود تشخیص مرید باشد یا نه بر توکل حسنه دای که عمر و عیال و دوا می نماید اگر چه در خلالت



در تعلیم اندازد و مجبور است و تشتت خاطر سازد و عذوبت برادر تو امی مرحوم حکیم شیخ بخت  
صاحب میفرمودند که یک مریض یک طبیب و اگر دو مریض و یک طبیب بود هم مضائقه  
ندارد و اگر سه مریض باشند و یک طبیب پس همه در مرض شمرده شوند و طبیب دیگر با حسیست  
و آنکه بعضی بزرگان بر عدم تشخیص مرض ایشان اشت اعتراض می نمودند غافل اند از این نکته  
که وسعت اخلاق و هجوم خلایق می کند و در بعضی احوال اذیان را و تشتت و پریشانی می آید  
که آن تشخیص مرض خلل می افتد چه تشخیص می خواهد تنهایی و ملاحظه کتب را تا مرض با سبب  
و علامات خوب تحقیق نماید و هجوم خلایق و خلق عظیم مهلت آن نمیدهد پس چگونه علاج موقوف  
آید و درین قصه طبیب عیسی و اگر قاصد حاجت است هجوم ضعیف است و پس ملیت مسالمتی الله  
والله اعلم بما فی الصدق و انما یفکرت انما به دوم حکیم شفقانی خان صاحب این نام گرامی ایشان  
میر لطف علی الخاطب بشفانی خان شاه جهانپوری هستند ایشان بد شفانی خان اول  
که در عهد نادر ابرجد و قبل محاوره تقه متهم بخیثش اطبا بودند و میر صاحب مدوح پسر حکیم  
صفدر علی صاحب اند که در گلی کرد و ناشر لیت پیدا از دمرج الامر و الاقربا را اندو  
از بار یافتگان حضور پر نور اند خدمت ایشان که شفانی اسم بسمی اند هجوم خلایق می باشد  
همه اعتراض خلایق تشخیص ایشان است اما میگویم که معترضی غافل از قول اطبا چون است  
که میگویند که اگر تمام روز شب بر حالت مریض جواب گویم پس وای بر حال کسیکه فکر صدمه  
کس را سنگین دل او باشد بکیف از عهده مرضی بر آید و جواب دهد و این دانشمند اکثر علاج بر وضع  
ژاکتری می نماید و وقتی بر طریق یونانی الله شفانی و منه شفانی ستوم حکیم صفدر علی صاحب  
که خود علاج بر طریق یونانیان می نمایند و فرزند ایشان یعنی میر لطف علی اکثر بر طریق ژاکتری  
معالج میشوند و کمتر بر وضع یونانیان چنانکه بالا گذشت چهارم حکیم میر جعفر علی صاحب  
همشیره زاده حکیم میر صفدر علی صاحب که در ایرانی گلی میباشد خود مع هر دو لپران علاج  
بر وضع ژاکتری می نمایند پنجم حکیم نادر از بار یافتگان حضور پر نور است زیاده از حقائق علاج

این بزرگ اطلاع ندادم ششم حکیم قمر الدین صاحب پس حکیم منان که قریب چهل سنی علم غیبی  
 از باریا و مگان حضور پر نور اند طریقه اطلاع ایشان را ندادم هفتم حکیم واجد علی صاحب باور  
 و کاه الله خانی اند بعلال طریقه آبابی متوجه نشوند اما ششم حکیم آصف علی لکنوی که قریب  
 کمان مغلیوره بوده راحت رسان عالم اند ششم میر مهدی لکنوی که متصل بانغ سیدی منان  
 می باشند شفا بخش عالمیان اند و ششم حکیم مرزا محمد جعفر حسین بناری که در مجلس در مرقعه بیضیه  
 فوجداری ملازم تجربه کامل دارند و مسائل طبیعه را از علمی و عملی و مفردات و مرکبات خوب  
 می دانند در علاج استسقای خود شاید که نظیری با خود ندارند اما افسوس که کسی قدردان  
 این بزرگ غریب الوطن نیست یا در دهم حکیم مولوی محمد سعید صاحب گوپاموی لکنوی  
 گویند استعداد و در کتب درسیه خوب دارند که عجیب که در تجربه ایشان نیز مردم اینجا غیبی آموخته  
 گفتگو با دارند گویم شصت و هشتت خاطر فعل اند از تجربه است و مشاغل دیگر امور هم مانع آن است  
 و دوازدهم حکیم مرزا شاه علی صاحب که در فن ذاکتری استعداد کامل دارند از طبیبان متعلق  
 فوجداری اند با کتب یونانی هم آشنائی دارند بنایت این بزرگ تذکره رضائی که کتابی  
 خوش اسلوب و مفردات طب است بزبان گجی اتالیفات حکیم محمد رضا علیخان حیدر آبادی  
 و فی الواقع آن حکیم لاثانی بعد از اب سکندر رجا که کتابی غزیز الوجود نوشته است بهر سید و نشان  
 بعد نقل برداشتن و تصحیح نمودن در قالب طبع می آرم از دکن تا شمال نفع آن به خلایق  
 میرسانم مرزا موصوف نهایت وسیع الاخلاق و عظیم الاشفاق با طبع ذکی و علم و فی نفع  
 خلایق هستند و در علوم طب محلل و قائل اما افسوس هزار افسوس که وقتی که به تحریر این  
 رسیدم طاهر جان حکیم مدح بگشای همیشه بهار خلد عبار ضمه و بانی شفا نمود انا لله و انا  
 الیه راجعون سیزدهم حکیم مرزا علی است که بیشتر معالجات قیدیان محابس کو توانی اند و تفرق  
 علاج بیماران بر وضع ذاکتری هم نمیکند اما ندانم که علاج یونانی هم میکنند یا نه چهاردهم حکیم  
 محمد مرزا ندانم که علاج بر وضع ذاکتری می نمایند یا بر طریق یونانی می کنند اما ارباب دانش و نو

ششین حکمت ایشان بیان می کنند که چون انواع اعمار را قسم دادند بر پایه سلسله مراتب  
 اولادین ابا و اجداد ایشان را از اجداد ایشان در دیده ام یا نزد هم حکیم و در هر مرتبه صاحب  
 که نوعی اند و معالجات یونانی و بیس طو لانیه استعداد بلوغ و از دیگر چیزها و در اینجا معالجه که معطر  
 انکسای باشد و به فتنه است به جمع خلافت بخدمت ایشان که سرست اما با سبب عدم تعارف  
 باشند پس با یکدیگر و ایجاد می قابل پسند حکیم صاحب یافته نمی شود و یاد در نسخ ایشان  
 درت کشمی شود یا اخلاق مردم اینجا صاحب که توافقی ندارد و با سبب تلاش خاطر خواه مردم  
 ایشان را متوجه بحال خود کشمی پسند ازند یا مردم اینجا عادی اجزای قلیله اند و در نسخ ایشان  
 اجزای بسیاری مانند و فقیر هنوز با ایشان نه درین جا بر خورده اند و در کف و لند از کیفیت  
 علیه بگوئی تجربه ایشان نوشتن نمیدانم مولانا حاجی حافظ عبد الحکیم صاحب ناظم عدالت و پیر  
 به بزرگ طریق علاج ایشان را بسیار می ستودند و گفتند که حکیم محمد وزیر که در بخارا در شفا خانه  
 سه کار عالی مقدار مقرر اند به جمع خلافت با ایشان بسیار است تجربه خوب بروضع و اکثری می دارند  
 شخصی را از عواید بوقت فارغ و دهان کشاده مانده بود و فقیر او را شفا خانه نزد ایشان فرستادم  
 فوراً دهان و حنا علی و افضل او را در دست کردند و به نصیحت است بامانت و دیانت علیان را  
 به نوعی که در خدمت ایشان می رسند بعد دریافت بیست و شش مخرج هر یک حسب حالش و امید بند  
 و ظاهر است که هرگاه علیل را حکیم با خلاق نامه متوجه حال خود می یابد و دو مفت او را از سر کار ببرد  
 پس چرا بچنین طیب خلق الله رجوع نیارد که طیب مفت و دو مفت پس مفت را چه باید گفت  
 و فتنه هم ناظم دار الشفای سه کار عالی اقتدار مشربیم بن صاحب بهادر اند عالی فطرت والا  
 فطنت از سطو مرتبه فلما طولن رتبه که حکیم الاخلاق عمیم الاشفاق روزیکه ابتدای مطب در اینجا  
 فرمودند از سر کار شتماری جاری شد که انقلش حرف بچون نیست اشتها اول دار الشفای  
 واقع افضل گنج بروز و شنبه آینده بوقت ساعت هشت مفتوح خواهد شد دوم که شخصی  
 بیمار و نادر از هر مذہب هر قوم که باشد بوقت هشت گشته برای کنانیدن علاج و گرفتن و ا

کمالی روز سوازی جمعه که بشاخانه خواهر رفت صلاح طبعی دو و او را دریافت مگر ضرورت کمال  
قبل از اینست ساعت بایند سووم از طرف سرکار حکیم محمد وزیر با اختیار کمال در دار الشفا مقرر  
شده اند شالیه بدنه بر یک بیمار را خواهند دید و برای داود و او خواهند گفت چهارم چون  
در بیماری اکثر او و یقیناً تاخیر میشود و لهذا بیمار را تا وقت تیار شدن او و یقیناً قرار لازم است  
چون چهارم بیمار را ضرورت که نشیبه بایا له صانت و پاک برای گرفتن و او همراه خود بیمار و  
سخت کشم اگر ناگاه که ام کس بیمار شود که تاخیر در مداوای او باعث ضرر باشد وقت که در  
دار الشفا خواهد رفت دو امیر خواهد گردید لیکن برای بیماری دیگر باید که ساعت که در صدر بودیم  
چون که صلاح طبعی و او و در دار الشفا از سر کار داده میشود و فیض نباید که هیچ کسی بدین چهارم بیمار را  
خریدن نمی تواند فهم از او سرگشته که در وقت خند نهفته و شفاخانه چند حجره میانه نماند که در آنجا بیمار را  
علاج میکنند و چون توانست و قید که تمامی نبیست ضروری آن خواهد گردید و بطوریکه بیمار را که در آنجا  
سکونت خواهند نمود بیشتر کرده خواهد شد تحریر فی التایخ است دوم ماه ربیع الاول سنه الهجری بعد از چند  
استقامتی که زبان ارو و جاری نمودن حاصل مضبوطش اینکه دار الشفا که در افضل مکنج  
ست برای ماندن سخت بیمار را تیار شده است تا که در اینجا بالضرورت ایشان مقام کتد است  
دوم جادی الثانی سنه الهجری بیمار را اجازت آمدن اسجد داده خواهد شد که سائیکه علاج  
ایشان ضروری الاحتیاج باشد و انشاء العلیل باشند فقط همان کسان داخل این دار الشفا  
خواهند شد و می غرتان را بحجره جدا داده میشود و ایشان را باید که خاک خورش و خادم خواهند  
اختار و با ضرورتی خود را نیز از جای خود آرند یا طلب دارند برای بیمار را غر با مکان علی حده مقرر است  
اما برای هر واحد حجره جدا گانه نیست مگر برای یک قوم و در یک مکان جای جدا جدا مقرر است  
و برای صرف بیمار غفلت دو کافی از سر کار عالی سیرسد بیمار غفلت را خورش نیت از سر کار  
داوه نمیشود لیکن روز مقرر سه آنه داوه میشود و بیمار را لازم است که آدمی از اصد قایا اخلاص  
اقرایی خود همراه خود برای تیار خود و او را در سه در باب خورش و نیت مخیر آن معین



او باشد اگر او را معنی تبار واری نخواهد بود و خدام و اراشفا حضرت او در پشت پیر خواهند کرد و بر عهد  
 بیاورن حکم سوگند است که تا وقتی که بار الشفا باشند مطابق ایامی محمود و زیر طبیب عامل باشند  
 نوشتن تاریخ است و یکم جمادی الثانی سنه هجری پنجم از اطبای یونانی حکیم سید محمود  
 قدرت الله خانی دلموی اندک از هفت ماه ملازم دیوانی سفارش مولانای معید الدین نصیب  
 شده اند پایه علم ایشان از مصداق قادی باهر تحقیق در عزت و قدرت و دبل وادی بهر ساله  
 که در بلاد و دوازده انظار منور طب ایشان در بخار و نوق و شهرت ذکر فرست بر ظاهر است  
 که درین پیشه همچو پیشه و کانداری است بدون التفات صاحب جایی کمتر رونق می پذیرد و خاکسار  
 و وسعت اخلاق و سخاوت و تفاد و استقلال مزاج لازم طبیب است فصل در بیان  
 مشایخین و کرام بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد حرمها الشرفین من الفساد  
 بدانکه در حدیث شریف وارد است هرگاه ذکر صاحبین کرده میشود آنوقت رحمت خدای کریم  
 نازل میگردد پس خواستم که ذکر بزرگان دین را درین نامه درج کنم تا معلوم گردد خداوندی گردود  
 فقیرم در آن شامل شوم و شاید که ذکر این بزرگان منعم پذیرا گردد و ذکر خیر ایشان موجب  
 مغفرت لمن پریشان شود و است شنیدم که در روز اید و بیم بدان را به نیکان بخشید که کریم  
 اول از مشاهیر ارباب سلاسل مجید و نیک بندیه که تاز میدان معرفت سلاسل حبش ارباب  
 حقیقت علی علی شریعت خلع خلع طریقت شرف به تشریفات و نیه تارک مرهم و نیوی  
 سبلق عظیم مجبول بضع رسول مقبول صلوٰه الله علیه که السلام و تحسین من الملائکه و الانام المحبر  
 الملی اللودعی الامعی هو سید الاشراف العلی و ام فیضانه و مایرج احسانه ایشان سجاده مولوی  
 عثمان صاحب مغفور و ایشان خلیفه حضرت شاه سعاد الله صاحب مته الله علیه اند و ایشان خلیفه  
 حضرت عبداللہ شاه صاحب دلموی المشهور بشاه غلام علی صاحب منظمی شاه جهان آباد  
 قدس سرهم اند که فیضان ایشان از بند تابند و انجست تا بعرب و از بخارا تا بروم و  
 است اقلیمی از دست الیم سببه نباشد که فیض سران حضرت ایشان در اینجا نباشد و طرفه قوت مجددیم

ایشان اینکه بنیت اول و آخر شهرت است و آخر واجب تناسبت است به کسیکه همین  
ایشان در تقدیر آن نوشته اند بر دست مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق مجدد میشوند  
و شرف نسبت مجدد و یا محریه میگردد و رونق خانقاه شریف موقوف بذات فیض سمات ایشان  
است انجام جمله امور خانقاه شریف محض بر توکل است حضرت ایشان کمال قانع و صابر اند چه  
رئیس و امرای اینجا قدوم ایشان اغنیت کبری و نعمت عظمی می پندارند مگر حضرت ایشان با وجود  
بابل و عیال بودن بدینا و ارباب دنیا مطلقا التفات نمی فرمایند بدین و تعلیم ارباب طریقت  
نست و روز مصروف میباشد آنکه مذاق درویشی است درین خانقاه شریف است بجان الله  
حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سوره چه قدر تیره فانی اشخ سیداشند که در هر امر خانقاه ایشان  
نسبت بنظریه خانقاه شریف دلی یافته میشود و اگر اندکی نسبت بنظریه داشته باشد و به و با نجا  
شرف شده باشد فوراً بدر آمدن اینجا و یا بد که اینجا هم بنظر آنجا است من ذاق عرف و دم  
رازدان خلوت و در آنجای عالم امور سفرد و باطن اقیانوس نکات نظر بر قدم محرم راز هوش درم  
سائر مقام یادداشت ناظر بنظر نگار داشت رسانده مقام تکبیر حضرت شاه سبکین اند ایشان  
از اجل خلفای جناب شاه سعد الله صاحب قدس سوره نظری مجددی اند ایشان صاحب حلقه  
و توجیه اند که بیک نظر خود دل مرد طالب از ده می کنند نهایت قانع صابر و عابد و شاکر اند  
مشوکل خیرت گذار خالق بنهای طالبان المجاهد فی الطریقه و العابد فی الحقیقه اکثر مردم به  
سبارک ایشان توبه کرده داخل طریق میشوند فیض باب نسبت بنظریه مجددیه میگردد و ندا و ام الله  
فیضانه جاری گردد که کوسا و اژی بجوار من از این شیخ خود اعنی خانقاه حضرت شاه سعد الله صاحب  
قدس سوره خانه ساخته بهدایت طالبان مشغول اند سوم متفرق دریا به توجیه یک  
سبح تقریر می خواص سبط سردی خواط تسلیم محمدی نسید الزین شاه محمد صاحب البوالهائی  
نقشبندی اند سلمه رب ایشان خلیفه محمد شفیع خان صاحب جمدار قدس سوره اند ایشان  
از ارباب دول و جمدار سواران ذاتی بوده اند هرگاه صحبت شاه محمد مقام المعروف

شیخ عالی قدس سره رسید و مال شیخ و خانان شکر ده ترک کرده فقیر شدند و سامان  
 دنیا را اندوخته و بر جای شیخ نشستند و سجاده شدند شاه محمد حسن عالی ایشان را در کتابخانه  
 ستمابید ابو العلی نور الله مرقدہ مفصل نوشته اند قابل دیدن است و شیخ صاحب عالی  
 وطن چمن پور پشاور بوده است مزار ایشان در نیجا به محل اردوستان ایشان را ارادت بشاه  
 عزت الله صاحب است که مزار ایشان در بکریست و ایشان ارادت بمولوی برهان الدین صاحب  
 است که مزار ایشان در شاهجهان آباد است و ایشان را ارادت خدمت مزار فرما و صاحب است که  
 مزار ایشان در دهلی گنبد است و ایشان را ارادت خدمت بمولوی دست محمد صاحب است که  
 مزار ایشان در آگره است و ایشان را ارادت بنیاب فیض آیتا حضرت میر شاه ابو العلی صاحب  
 است نور الله قبر هم مزار مبارک ایشان در آگره مشهور و معروف است فقیر نیز بارها  
 بنیارت مزار مبارک سید صاحب مغفور استغفیر شد و ام چهارم المتوکل علی الله  
 و لم یقسم بالله الا و صلی التقریر و الا فردی التوحید الفانی فی المطلق و الباقی باحق جبار  
 کشف خجوه حقیقت نشه بخش طالبان طریقت حضرت مزار حسن بک صاحب هم الله صیانه  
 وزیر و جدانه ایشان از مزاریان بهوپال اند و در عهد نواب بکنندریا به حضرت نسل از نجبا  
 تشریف آوردند از نیجا به سال در بازار علی میان بیرون لمبدہ شکر بخش شکل علی الله شدند  
 در سلسله تقادیر و صاحب و در دید ایشان را ارادت منکلف حضرت شاه حسین الدین صاحب  
 است که مزار ایشان در یکم شاه جعفر است و حضرت شاه جعفر از خلفای مولانا شاه نظام الدین  
 اورنگ آبادی بوده اند قدس سره هم و در طبقه ابو العالیه مزار صاحب را خلافت  
 از شیخ صاحب مالی است محمد الله و اشخاص چند بر دو سلسله بر دو سلسله صاحب  
 توبه نمودند و مستغفیر شدند محمد انور الدین خان صاحب المشهور بنسب حنیف بهادر ابن  
 محمد شرف الدین تاجی مغفور جمعیت بروست ایشان گرفته اند بارک الله فی احواله  
 و اخاصه الله الله مزار صاحب منور کسی را شناختند و خسته اند محکم نظر الله فی عین حلیه الله



نظر الله و لربای طالبان جام بخش حارثان ابن ال فایح از مقام منزل غلظه اند از این جهت  
 و شوق مقبول طریقه حضرت خواجہ رکن الدین عشق فی زمانه ولی سید عمر علی صاحب نشرا شد فیضانی  
 الآفاق و افروده الله فی احسن الاخلاق ایشان هم عیض شیخ صاحب عالی اند و هم همیشہ زاده جناب  
 مروج و مقهور ذات متدوره صفات حضرت ایشان فی زمانه بجا شیخ صاحب هست احسن الله  
 حاله و نور الیه **ششم** صوفی با صفا صافی ذی الجود و العلی سرخیل فقرا صابریه صاحب نظر انوار  
 موسویه محمد یزدنگ از فرامی لباس تجرید و رونق بخش خرقه تقصیر صابریه ایشان فرمیزان قطب  
 مکان حسین دوران صاحب الترتیب مروج تبایح انبی عشرت خلق با حلال خیر البشر و روحیت  
 مدیوش حضرت شاه خاموش ایشان خلیفه حضرت حافظ موسی صاحب مانکپوری پنجابی اند قدس  
 ستره اگر چه ایشان از نواح بیدر اند اما مشرف بطریقه در مانکپور شده اند بسیاری مردمان را بنام  
 خدا آشتی فرموده اند و حب دنیا از دل ایشان ربوده از اصحاب سماع اند محب الغر با خادم  
 الفقیر اهر صمدی یاد میدهند و هر چه تیرس از ان نمی چند معنی صوفی و ایشان ظالم و صورت فقیر  
 از جهت ایشان با هر یاران ایشان لباس صابری و مخلصان ایشان از موت دنیا پرستی فاض  
 الله فیضه فی الآفاق و جعل مریدیه علی احسن الاخلاق حضرت ایشان از جناب حافظ صاحب  
 قدس سره خلافت و در طریقه چشمتیه صابریه یافته اند غلظه اکثر مشرشدین ایشان درین سلسله  
 میشوند فقیر از یار ایشان هنوز میسر نشده است زیرا که این متکلف از جای خود بر نمی خیزد و ایشان  
 بر جای خود نمی مانند و مقتضی میل بوستان طریقت ثمری سرستان حقیقت چیم زن گلشن توحید  
 کو گو گو چنین تقریبانی موسی الله حضرت شاه عبدالعزیزیه نظامیه خلف خلیف صاحب  
 جناب حضرت بنیف حضرت مولوی شاه میرالدین صاحب دهلوی اند ایشان از خلفای قبله و  
 کعبه با مقتدان جناب فیضاب مولانا فخر الدین صاحب چشتی نظامی و دهلوی بوده اند و از ایشان  
 برگاه سید یوسف صاحب شریف صاحب هست قدس الله سره رحم شاه صاحب موصوفین  
 بلده قلم کسار همیشہ تشریف میدادند ذات باریکات ایشان از منتهاات روزگار بخش سلسله خیریه

است سلسله عالی هشتم از شاه پیر خان واده اینجا صاحب الورع و التقی سید ادا صی علی  
 و الهی علی بن منیر محمد مصطفی حضرت شاه مر تقی قادری شریب شفی زویب خلیفه سید میر شد قادر است  
 و ایشان خلیفه سید غلام علی شاه قادری ایشان خلیفه حضرت سید موسی قادری قدس سره ارحم  
 و ایشان خلیفه سید پیر باد شاه صاحب اندر از این بزرگ تر گاهی حضرت پیر باد شاه صاحب  
 متصل در و از اول گفته است سلسله قادریه هنوز در خاندان ایشان باقی است اما گویند که سبب  
 پیوستگی امرای مان کسب طریقه تحقیق خواص آن حصول نسبت عمده را با دیگری که مشرب  
 میشوند چه پیوست و بزرگ زاوکی مان طلب است از دیگر و اکثر بزرگ زاوگان باین عوانی که  
 در سلسله خود میمانند و فقط نام گیرندگان خانواد و وصایا که تشنگان خود میباشند و نباید اند اگر  
 کمال بود و نفس نفس ایشان بود و نمی فهمند که در حدیث شریف وارد است که ای فاطمه کن  
 بران که من خیر رسول شدم عمل کن عمل کن هرگاه امر بر عمل است پس بزرگ زاده اما که  
 قطع تنگ نموده است این بران چند که حصول کمال بزرگان کند تا خود بزرگ گردد و شهم باد شاه  
 طریقت و سلطان معرفت جاوید نشین تکمین مربع نشین چار باش تلون جناب میر باد شاه صاحب  
 قادری برانپوسی که از خلفای حضرت مولانا فاطمه شاه شجاع الدین صاحب قندهاری قدس  
 سره اندر از فاطمه صاحب علیه الرحمه متصل درگاه حضرت سید حسن بر بنیه از بلده بفاصله یک کر  
 است میز او میر که به از قنات شنیده ام که در وقت حیات از اصحاب خدمت این بلده بوده اند  
 نظم و نسق اینجا بحسب باطن جاری بر دست ایشان بوده است و سید احمد علیه السلام  
 شمس و از شمار توحید که تازیانی نصر می نور عین بطین حضرت مولوی سید نور الحسن حفظه الله  
 المعروف بقادر الدوله بهادر اگر چه در لباس دنیا تصور اما در باطن سر اسر نور ایشان خلیفه  
 مولوی سید نور الاصفیا صاحب اند و ایشان خلیفه مولوی سید نور العلی صاحب قادری قدس  
 سره اندر از این بزرگ قریب بلده است ایشان هم از شاه پیر شیخ این بلده بوده اند علیه الرحمه  
 یا از سید احمد حاجی حرمین شریفین مقبول سید الکونین اربع زبان اتقی و دران محتاط آگاه

معارف و دستگاه حلال رموز و دوره قادی کشاف غموض الله ناظری و الله حاضری حضرت  
 سید حاجی نور الدین قادی اندوین مالوف ایشان قصه ساد و پوره ضلع انباله است از  
 اولاد شاه تمیس قادی انداز سلسله جدی دارند در اینجا از عرصه دراز تشریف میدارند  
 رئیس اینجا حضرت ایشان اعتقاد میدار و خدمت که باید از نقد و خس و جاگیر کرده است  
 و میکند نسبت شاخ هندوستان در صحبت ایشان است اگر مرد با وضع درین زیان باشند  
 ایشان هستند در خدمت این بزرگ ختم خدا جگان رضوان الله علیهم اجمعین ختم در و شریف  
 و دیگر ختم بسیاری می شود و هر که توفیق الهی و شگیری سفیرا ید بدست حق پرست ایشان داخل  
 طریق میشود و در باغ قریب یوسف صاحب شرف صاحب تشریف میدارند  
 از سر کار جاگیر است و پنج هزار روپیه مقر رست باقی و دیگر فتوح که بهر غفقه از سر کار  
 میرسد علاوه بر آن است کمال نظم در هر امور پسند خاطر مقدس حضرت ایشان است در باب  
 افخار و دولت فقرای و دندیب دارند یکی آنکه فقیر را باید که چیزی از بیم و زور غیبه نبرد  
 خود ندارد و تامل در افخار آن بدان متعلق نباشد و مانع اخلاص نگردد و بیست  
 بنده بانشان ادا می پس چند بنی بدسیم و بند زرد و دیگر آنکه اگر برای طینان قلب چیزی  
 فوخره دارد و تامل مضطرب بخواست و ضروریات نگردد و مضائقه نباشد و بعد مردن تقسیم حسب  
 فرائض هم گرد و ازین نعمت هم محروم نماند اما تعلق قلب بآن ندارد پس مصدع  
 هر گاه از رنگ و بوی دیگریست که کل خرب پالکد نیم فرخون بر گزیده هر چه باور سیده  
 بآن شادان و فرحان است و و از و هم صاحب است علیا حاکم توبه قصوی صاحب  
 تمکین و زوات سخت یکی بین یکی و یکی دان از فوق تا تحت مضمون الفاظ هر الباطن را خوانده  
 و از غیب گذشته بخندوی رسیده مقبول بارگاه همان حضرت شاه مدار خان وطن  
 شاه جهان پور افغانه در هندوستان است ایشان را سجدت شیخ المشایخ حضرت  
 و شاه احمد سید محمد دوی نقشبندی و بلوی قدس سره را در دست و خلافت درین

بلده بجله فتح دروازه تشریف میدارند و در خدمت ایشان خلعة طالبان حق جل جلاله می شود  
 و هر یک علی حسب مراتب روزانه بتوجه لطائف و دروایر و مقامات شریف میگردد و اوامر افضایانه  
 جاریا و ربطه ساریا و تشبیه کسانیکه این نسبت منظره احمدیه در حق ایشان مقدر فرموده اند داخل طریق  
 میشوند و پیرو هم سائر مقامات علیه دایره و اسبینه عیاج معارج طریقت و امام صاحب شریعت  
 فی زمانه اود حضرت مولانا نیاز محمد ترک دام ظلّه ایشان را راوت نبوت شهادت صاحب  
 قدس سره است درین بلدة بخلیوره سکونت میدارند و وطن ایشان خجستان است ثابت مذهب اهل طلاق  
 اند و کل سبک دارند و فراموشی صفات حمیده و نفوس پندیده همچو ذرات باسکات این بزرگ  
 درین بلدة فخره بنیاد فردی باشد که یاب بکلیه یاب و ریاب چهارم و روش در روش  
 مسکین همچو خاکلی نجیته و آگهی بر سر خسته نیست تا اگر کسی گفت یار و رفیق بی که گفته اند صوفی آنی  
 که بنام ذات ملکی صفات حضرت حاجی مولوی محمد حسین صاحب ششویس است و از فیضه ایشانرا  
 ارادت بطریقیت بندید و مجذوبه و در خدمت مولانا شاه احمد سعید صاحب دهلوی مظهری قدس سره  
 است و هم از خباب ایشان خلافت یافته اند درین بلدة و در بازار اتوار چوکی مسجدی لشکریک برپا  
 شود و کل مقیم اند بسیاری بفضیل ظاهری و باطنی ایشان تسفید شده اند و روزانه میشوند و آنگاه گفته اند که  
 در روش نیست که در صحبت او خدا یاد آید و صدقات آن و ایشان هستند مولانا ایشان را لوح پشاور است  
 و در هر خط قلم ایشان قوی فیض لازمی ایشان بگریختن تسلیم ایشان زود متعبدی میشود و جسم فیضه  
 یا از هر جسم افزونان و اود و در آن نفور از غلاتی و عارف حقائق صاحب مرغ تقوی  
 عارج معارج صدق و صفا جامع صفات حمیده و مجموع اوصاف پندیده مخدوم الانام مقبول  
 به خاص و عام منظور نظر الله حضرت امام علی شاه صاحب محکم اسد فیضانم و زید اسد عرفانم اند  
 چون حضرت ایشان کمال و استواری دارند و از اجای معین قیام نمی آرند و در خیر اندیشیده ام که  
 بیشتر و قلعه گوگانه تشریف میدارند و فاهمنوز حضرت ایشان را ندیده ام باب چهارم و  
 بیان سلسله حضور پر نور عاتق زمان و حدیثی مثل دوران خباب فیضی که از اب فضل الله و

نظام الملک آصفجاه خاسن میر تقی علی خان بهادر دام اقبال مع سلاسل دیگر امرای عظام  
کبرای و الانقام آنحضرت مع دیگر احوال شش بر چند حصول فصل اول در سلسله حضور سوره  
چون آبانی که ام حضور فیض معور صدیقی نب نقشندی شرب بوده اند انداخته اند  
چندی و بهیت نواب الاحباب نظام الملک آصفجاه اول مغفور سکنیم و از اصل تا فرع میرانم  
و آغاز از حضرت امیر المومنین ابوبکر بن الصدیق صاحب سول الله فی النار و الوزیر الاعظم  
للنبی المکرم رضی الله عنه یتیمیم در حدیث شریف آمده است که کان نبی بعدی لکان ابابکر و غیر  
بعدی ابوبکر بن الصدیق و روایات رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بایم مرضل سر و کانت  
صلی الله علیه و آله و سلم با است جماعت نماز پر و اخت و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
همه بهیت آنجناب روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست نهادند گویا شد اکل فی  
الطریق شد رضی الله عنه کما قال مولانا جاحی قدس سره الشامی **نظم** نقشند عجب  
قافله سالارانند که بر دازد نهان جسم قافله را به شیران جهان بسته این سلسله  
روبه از حیل جان بگسلد این سلسله را به دیگری فرماید حمزه الله تعالی رباعی تو نقش نقشند  
را چه دانی به تو شکلی بیکر جان را چه دانی به گیاه و سبزه اندر باران به تو شکلی قدر باران را چه دانی  
و یک از نقش توان بسوی بی نقش شدن به این نقش غریب نقشندان دانند به وفات رضی  
عنه شب سه شنبه در میان مغرب و عشاء تاریخ است و دووم جماد الاخری سال نیر و نه هجری  
شد و بود عمر شریف رضی الله عنه شصت و سه سال و وفات کرده شد در حرم المومنین عایشه رضی الله عنها  
باسینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و به خلافت آنحضرت رضی الله عنه دو سال و سه ماه و هشت روز

از حضرت امیر المومنین ابوبکر بن الصدیق ابن ابی قحافه رضی الله عنه

سلسله جدی نواب نظام الملک آصفجاه اول مغفور		سلسله بهیت او شان	
شمار	نام	شمار	نام
۲	امیر المومنین ابوبکر	۲	سیدان پیغمبر
	کیفیت مختصره		کیفیت مختصره

شمار	نام	کیفیت مختصره	شمار	نام	کیفیت مختصره
۸	ابو جعفر	این نام در سول خانی نیست	۸	ابو جعفر	
۹	ابو جعفر		۹	ابو جعفر	
۱۰	ابو جعفر		۱۰	ابو جعفر	
۱۱	عبد الله		۱۱	عبد الله	
۱۲	عبد الله		۱۲	عبد الله	
۱۳	عبد الله		۱۳	عبد الله	
۱۴	عبد الله		۱۴	عبد الله	
۱۵	عبد الله		۱۵	عبد الله	
۱۶	عبد الله		۱۶	عبد الله	
۱۷	عبد الله		۱۷	عبد الله	
۱۸	عبد الله		۱۸	عبد الله	
۱۹	عبد الله		۱۹	عبد الله	
۲۰	عبد الله		۲۰	عبد الله	
۲۱	عبد الله		۲۱	عبد الله	
۲۲	عبد الله		۲۲	عبد الله	
۲۳	عبد الله		۲۳	عبد الله	
۲۴	عبد الله		۲۴	عبد الله	
۲۵	عبد الله		۲۵	عبد الله	
۲۶	عبد الله		۲۶	عبد الله	
۲۷	عبد الله		۲۷	عبد الله	
۲۸	عبد الله		۲۸	عبد الله	
۲۹	عبد الله		۲۹	عبد الله	
۳۰	عبد الله		۳۰	عبد الله	
۳۱	عبد الله		۳۱	عبد الله	
۳۲	عبد الله		۳۲	عبد الله	
۳۳	عبد الله		۳۳	عبد الله	
۳۴	عبد الله		۳۴	عبد الله	
۳۵	عبد الله		۳۵	عبد الله	
۳۶	عبد الله		۳۶	عبد الله	
۳۷	عبد الله		۳۷	عبد الله	
۳۸	عبد الله		۳۸	عبد الله	
۳۹	عبد الله		۳۹	عبد الله	
۴۰	عبد الله		۴۰	عبد الله	
۴۱	عبد الله		۴۱	عبد الله	
۴۲	عبد الله		۴۲	عبد الله	
۴۳	عبد الله		۴۳	عبد الله	
۴۴	عبد الله		۴۴	عبد الله	
۴۵	عبد الله		۴۵	عبد الله	
۴۶	عبد الله		۴۶	عبد الله	
۴۷	عبد الله		۴۷	عبد الله	
۴۸	عبد الله		۴۸	عبد الله	
۴۹	عبد الله		۴۹	عبد الله	
۵۰	عبد الله		۵۰	عبد الله	

در سول خانی بیدار تا قاضی محمد خواجه بیدار باشد اینها را بخواند  
 طاعت بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار

ردیف	نام	کیفیت مختصره	نام	کیفیت مختصره
۲۱	خواجہ عزیزان ثانی		خواجہ عزیزان ثانی	
۲۲	خواجہ محمد عرفان		خواجہ محمد عرفان	
۲۳	حضرت ایشان		حضرت ایشان	
۲۴	نگہ بان جان خواجہ		نگہ بان جان خواجہ	
۲۵	عزیزان ثانی		عزیزان ثانی	
۲۶	خواجہ		خواجہ	
۲۷	بابا کلان خواجہ		بابا کلان خواجہ	
۲۸	امین مکے		امین مکے	
۲۹	خواجہ سید اسماعیل		خواجہ سید اسماعیل	
۳۰	ایشان را و فرزند بوده اند سرور اناص نامی		ایشان را و فرزند بوده اند سرور اناص نامی	



## میرزا بدخان المخاطب لقب علی خان

که همراه خلد مکان بوقت تسخیر قلعه گلکندره چنم کوله زنبورچه بتاریخ مسبت چهارم ربیع الثانی  
یکم هزار و نود و هشت و شصت هجری بمجاورت الهی پیوستند و یکبار روز و شوی بقاصد کشش کرده  
از حیدرآباد رفون شدند و نام گرامی کلان راسید به اوالدین بود که قاضی عمر قند بودند و علی خان  
دو فرزند بودند و اندکی

۳۳ - قاضی الدین خان بهادر که پیشگاه حضرت خلد مکان وزیر اعظم بودند وزیر النسب بکیم صبیح  
نواب محمد سعد الله خان بهادر وزیر اعظم شاهجهان بادشاه منسوب بود که از بطن او دو پسر و  
یک دختر پدید آمدند و وفات بهادر ممدوح در سال یکم هزار و یکصد و بیست و دو شد  
وزیر ایشان در دولتی متصل به میرزا دروازه است در خانقاه آن معصیت نشان

## نظام الملک آصفیاه میرزا الیخان بهادر فتح جنگ المخاطب بکیم صبیح خان

از بطن وزیر النسب بکیم پدید آمدند بتاریخ تولد یکم محبت است در سال یکم هزار و یکصد و بیست و هجری  
آلیم و کن را بلا شرکت استعانت مخرج دیگر زبوشمشیر خود مسخر فرموده در سنه یکم هزار و یکصد و  
شصت و یک هجری بتاریخ چهارم جمادی الاخری روز و شنبه بمجاورت حق کریم پیوستند  
سجد آباد روضه منوره قریب دولت آباد پائین مرقد منوره شاه برهان الدین خرب قدس سره  
مدفون گردید نور الله مضجعه بعد وفات لقب الشیخان نواب مغفرت کب تفرشت بتاریخ ولادت  
بهشت است الهی هجری نور النسب بکیم صبیح نواب قمر الدین خان بهادر وزیر اعظم محمد شاه بادشاه ایشان  
منسوب بوده است از بطن آن دختر و دو پسر و یک دختر پدید آمدند و بکیم صبیح خان لقب نواب شمس  
دوم میر محمد بنیاد خان مخاطب لغازی الدین خان فی منصور وزیر النسب بکیم مرحوم و دیگر پسران  
و دختران از وی بکیمها بوده اند که تفصیل هر یک در دیگر کتب مثل سوانح و کن خزائن عامه غیر نامه کور است

۳۴ - نواب مستطاب آصفیاه ثانی نظام الملک والد دولتیه نظام علیخان بهادر  
فتح جنگ پهلایار وفادار رستم و روان طایمان اقتدار کشورستان مظفر الممالک اسطورهان

ایشان از بطن عمده یکم متولد شده اند تاریخ تولد ایشان سعید نجیب است بفروردین سال و تاریخ ولادت  
ایشان مستوجب بهشت هفتدهم ربیع الثانی است دفن صحن مکه مسجد گردید بعد وفات لقب  
غفران باب مقرر شد تاریخ وفات بر روح پاک سیر نظام علی درام خوانند باد فو بهمه  
اشخاص فاخته \* زین مصرع عجیب و تاریخ در بخوان مستوجب بهشت با غلام فاخته \*  
۳۰ سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار اسطو زمان کشورستان مظفر الملک  
نواب میر اکبر علی خان بهادر سکندر یاه فتح جنگ اسد الدوله نظام الملک آصف جاه ثالث از  
بطن تنیت النسا یکم اند که اند اولاد حضرت غوث اعظم سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه بود  
ولادت با سعادت ایشان در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و یک شد و گلگشت ایشان بسو  
خلد برین تاریخ هفتدهم ذی قعد روز جمعین یک هزار و دوهصد و چهل و چهار هجری است  
ماده تاریخ مصرع نکر و حیف سکندر پندش ابیات \* دیگر زین جان رفت چون سکنه جاه  
سایه یتی پناه ظل الله \* سال اورا شنیدم از رضوان \* سند آرا گم شد سندر جاه \*  
دفن ایشان نیز در صحن مکه مسجد است در حیدر آباد و لقب ایشان بعد وفات مغفرت نزل  
شد و پسر و هشت دختر گذاشتند نام هر یک از ذکور و اناث مفصل در تاریخ رشید الدین خان  
مرقوم است هر که را خواش بود دران بنیاد یا گشتن یا حاجت

۳۷ - افضل الاریکین سلیم لاریار و فادرستم دوران سلیمان اقتدار و سطونان کشورشان  
منظر الملک نواب میرفرخنده علی خان بهادر ناصر جنگ ناصر الدوله نظام الملک آصف جاه  
رابع ایشان از لطیف فضیلت النساء یگم عرف چاندنی بیگم اندولادت با سعادت و اقبال ایشان  
تباریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سال یک هزار و دویست و هشت هجری نبوی است صلی الله  
علیه وآله وسلم و سیر ایشان بهشت برین تباریخ هشت و سوم رمضان المبارک سال یک هزار  
و دویست و هفتاد و شش هجری شد و مرقد ایشان نیز در محن مکہ مسجد است و لقب ایشان  
بعد اتصال بر حمت غفران منزل شد غفر الله لهم الله تعالی ایشان را و فرزند عطا فرمود

یکی را نام نامی افضل الدوله میر تنیث علیخان بهادریست و دوم را روشن الدوله میر جهانگیر علیخان  
بهادر و ثالثا خدا یا باکر ام و نوال فیض بخش و فیض رسان و در هر دو برادران را مانند ابر محیط و  
تا بنده و پاسته و در هر دو را چون همرواه تا بودن آسمان و زمین بجا محمد و اکبر و اصحابه و جمعین  
آمین وصل علی نبیه و اهل بیت و عترت و محبه کلمه یارب العالمین و العالمین \*

۳۸ - افضل را کین دولت او صدامرسله سلطنت السنه زمان حاتم دوران متدردان علما  
مرتبه شناس نصبتا سلیمان قدرت سکندر شوکت جمشید مرتبت رستم مولت محمدی اخلاق  
رحمانی اشفاق حسیم الخلاق و الاثم صاحب الجود و الکریم فلا طون فطنت ارسطو فطرت  
جناب فیضآب نواب میر تنیث علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک جمع جاه ناسخ ام تم  
فیضانه جارایا و ام القهر فی الساسر یا اذ بطن جناب خشت آاب و لا در النسا بکرم اند تولد ایشان  
بتاریخ بیست و نهم ماه ربیع الثانی در سال یک هزار و دصد و چهل و دو هجری شد و بعد  
داخل شدن غفران آاب در بهشت برین ایشان بر چار بالش حکومت مرتبه نشین شدند  
در منتهی سید تفضل حسین جالیسی عطا تخلص مدخله تاریخی خوش نکاشتند که اگر کسی گفته باشد  
به ازین ندر سفته باشد قطعه چو از مسند سلطنت ناگمان \* عدد مسند سلطنت ۲۴۰ هجری مقصد  
و سه شدند \* بملک بقا ناصر الدوله رفت \* و عدد ناصر الدوله ۲۱۴ چار صد و هفتده  
شد پس چون عدد ناصر الدوله را از عدد مسند سلطنت بیرون کنند باقی مانند ۲۸۶  
باین طریق ۲۸۶ - ۱۰۰ = ۱۸۶ بفضل خدای و بتائید بخت \* بران افضل الدوله خوش جا گرفت \*  
پس چون بر باقی که ۲۸۶ اند عدد افضل الدوله که ۹۸۰ نه صد و هشتاد و هفت باشند افرایند  
باین طریق ۲۸۶ + ۹۸۰ = ۱۲۶۶ حاصل می شود سال جلوس حضرت نواب صاحب مدخله که کثیر از عدد  
و هفتاد و سه سال هجری حاصل می شود الحال مسند نشینی آنحضرت رسال و همیت و نواب  
رئیس سابقه و کلام الله مجید و بخاری شریف کمال ارادت و اعتقاد است که هر روز  
حفاظت آن مجید را و بخاری شریف رختم مینمایند اگر اتفاق درود حضرت آن

مجمع قرار میشود کسی تعظیماً نمیخیزد بسیار ناخوشنود می شوند و میفرمایند که روی کلام مجید و شریف  
 شریف تعظیم باید دولت نکرده باشد که در امت و چون فقیری رسمی در خدمت ایشان میسر  
 بکمال بخش عقیدت و ارادت بندگان عالی بظرفه العین بامارت میسر و در عهد سلطنت ایشان  
 افضل گنج و پهل نو در دوازده کلان نو در شهر نپاه تیار شده است و افضل المساجد بسیار  
 از رفیع و وسعت مناسب و چار بوی آن تیار می شود و الله تعالی آبادان تاقیامت دارد و دین  
 ایام که فخط سالی گردیده بفرط کرم بچندین هزار غراب از سر کار روزانه غله عنایت و تقسیم می شود  
 شاید که قریب یک سال این تقسیم جاری مانده زیرا که مرغ گندم چار سیر و پنج سیر و درشت شش سیر  
 شده بود و الحال که نیت فیض رسان عالم اثر کرده مرغ غله و بارزانی آورده است انشاء الله استعان  
 قریب از نانی نامی شود و بعالم فیض عام میسر است و دستورات حضور پر نور است که هر چه ارشاد و کفر  
 می باشد بنام نواب مختار الملک بهادر زبانی تهنیت یا و الله و له بهادر و مصلحت جنگ بهادر  
 و ناصر میان ارشاد صادر میگردد و ایشان حکم حضور را نزد نواب ممدوح می رسانند و نواب عظم له  
 هر چه بچوب معروض میداند باریاب شده بجنور می رسانند و این آمد و رفت در روز چار چار مرتبه  
 بعضی روز میشود و گاهی شب هم حکم می رسانند و جواب می دهند و وکلای مشائخین هم بحضور  
 حاضر می شوند و معوضات موکلان خودشان بجنور می رسانند و هر چه از جواب نقد و جنس حاصل  
 می شود بجنورات خود می رسانند و هر چه حضور را در ملازمان رد و بدل منظور میشود حکم آن صادر میگردد  
 و از امر و اما اگر کسی رخصت میخواهد عطای شود اگر هنگام تقسیم تمخواه محلات میسر حکم تقسیم آن  
 میفرمایند و از دولت سر اکثر نفوذ احکام حاضری دیوان و پیشکار زبانی بامام شریف میشود و حصول  
 ملازمت دیوان و پیشکار لا بجنور گاهی در مکان منجلی بگیم و گاهی در سجاده و گاهی در دیگر جا میشود  
 و تخلیه با دیوان هم میشود و دیوان و پیشکار با هم می شوند اما اول دیوان باریاب میگردد و اگر ضرورت  
 می باشد تخلیه می شود بعد چون زمان رخصت دیوان قریب میشود اطلاع حاضری پیشکار میشود  
 پس اجابت می گردد و چون سلام پیشکار شد دیوان بر خاست نمودند و هر دو نفر سر گردیدند

هرگز از ملازمان طالع یاد می باشد سندی زمین و مواضع هم خطا میگرد و اگر کسی فقر یا نوعی میکند  
 از شاد و عشق که متدینه این را در عدالت بخواهد گمانیده شود اگر کسی از عزیزان و دشمنان را بخواهد  
 میکند که بنده بخوابد که نسبت فرزند خود را با دختر فلان کند و صورت مناسب بر او انگلی میشود و چون  
 از آن غرض اجازت حاضری خود برای ادای تسلیم می خواهد اگر مناسب باشد حکم اجابت شرف لفا فر  
 می یابد و چون اخبار قصه و فساد و گشت و خون بلده یا متعلق بلده بسج مبارک میرسد بگوئال بلده  
 ارشاد میشود که گوئال در بنس فرستاده مقدر اگر فرغاید و جمله اخبار بلده و حواله آن روز را نه  
 بسج مبارک حضور میرسد و هرگاه دیوان و پیشکار از حضور در خص می شود خبر رسیدن هر دو  
 بکمال بسج مبارک می رسد و هرگاه تنخواه محلات از دیوان می رسد اطلاع آن کرده می شود  
 و خطایان جریانه می شود و اطلاع وصول آن بحضور می رسد و اشترحت بندگان عالی گاه  
 در آتیب محلی می شود و گاهی در افضل محل و گاهی در بهون بهر و گاهی در مکان نو که در مکان  
 سلیمان جاه تیار شده است و سر رشته حفاظ را بهر اسیر که مناسب میدانند سپرد میفرمایند گاهی  
 به نین و گاهی به بیکری و چون رایج می از مخصوصات از جاده اعتدال میرود و نقد و گوشتفندان  
 تصدق و نه بنده و بعضی مجریان را که الزام نمیکند کرده بران می باشد حکم اخراج آن از ریاست  
 نه دی و مایند و اگر کسی از دستوستان چاکران می سپرد تنخواه او را بر وجه یا پیران یا دیگر  
 اقسامیش باری می نمایند و اگر از صاحبان انگریز و خاتونان ایشان بدعوت و دیوانی تشریف  
 می آرند اطلاع بهر کار می شود و باین طور که فلان فلان از سر داران نه یا بست  
 و دیوان تشریف آورده بر سینه خورده مرخص شدند و بر آمدن حضور گاهی در کلین بران  
 و گاهی در مکان منجلی بیکم و گاهی در افضل محل و گاهی در بهون نه و گاهی در آفتاب محل  
 گاهی در حالیه چین و گاهی در راک مال و گاهی در مکان نو که بکمال سلیمان جاه تیار  
 شده است و گاهی بر بادلی خان بهادر خان گاهی در زمر و بنگل و گاهی در موتی بنگل و گاهی  
 در تو شسته خانه و گاهی در نعمت خانه می شود و تا میخورد و بایست گه طری روز و در شب تا یکپا شب

ملک و بعضی شرف داشتند اما سبب این امر اینست که در این زمان که در این شهر  
 بعضی از مخصوصان و در اینجا باری می شود و بقدر مقدور با امانت و غرض می گردند و دستورات  
 نواب مختار الملک بهادر اینک یا خود بدولت ایشان را یا می فرمایند ایشان پیشتر اطلاع خود  
 فرمایند پس هر وقتی که ارشاد می گردد حاضر میشوند و خود بدولت گاه بهانه می بخشد  
 سوار شده تشریف می برند و وقتی از قوالان مثل مقصوم و گیسو خان و از سارنگی نوازان  
 نیز می سخن خوب و آواز مرغوب میشوند و به بزل کرم می نوازند اما این فعل بسیار قلیل بلکه قلیل  
 چون ماه نو دیده می شود خوانندای نبات مصری از قلعه دار محمد نگر می گذرند و آداب امر  
 و غیره بابت رویت بالال آمد و بعضی رسانیده می شود و هرگاه دیوان صاحب اراده رفتن  
 سرور نگر یا عیادت یا منصور آباد یا کوه مولی یا اراده ملاحظه سیر مسافت اسپان می نمایند  
 و پروا نمی رفتن آنجا را می خواهند حضور اجازت می گردد و چون باز گردیده و حشمل مکان  
 می شوند باز یکصد و الا اطلاع کرده می شود و هرگاه کدامی محکم یا مجلس جدید قائم می گردد  
 بحضور اطلاع تقرر آن کرده می شود و هرگاه کسی از حضرات نقشبند یا عرض حاضر می شوند  
 حاضر می گردند کمال اعزاز طرف بازوی راست بر تخت خودی نشانند و جای مسند میهند و تا  
 هم کلام می گردند و شیرینی و نقد هزار بار و به عنایت می فرمایند و هرگاه کسی از بیگمات در وقت  
 رفتن جهت زیارت برهنه صاحب و غیره می کند و در صورت مناسب اجازت رفتن میهند  
 و اگر کدامی صاحب جدید در کوتهی رزیدنی داخل میشود اطلاع و دخول آن هم بحضور میگردد که فلان  
 صاحب از فلان جا داخل کوتهی رزیدنی شد و چون کسی از ملازمان فوج حرم خاص یا منصبدار  
 بهارضه معذور میگردد و بشرط کرم براسامی او از فرزندان یا از اقربانش مامور و معذوری فرمایند  
 و این رسم قدیم هر کار آصف جاهلیت و ام قباله و خوانندای اعلا بزرگان قدس سران  
 یا سبکدوشان و انبیا از امر و قلعه دار محمد نگر یا کوه و سنگره از دیوان میسرند بشرط عنایت منظور می  
 فرمایند و از آن مختار الملک بهادر با امیر الامر او دیگر اعوان و اهل می بخشند و سبوحه بار خن

هنوز از عاقله مرتب خاص می رسد بعد ملاحظه اگر پسند نمی شود و این سبک در دهکده حرمه هم صادر  
 می گردد و از شاد خریدار چه باشد شروع بر مرز ثابت علی بیگ می گردد و اگر کسی از بار یا سنگان  
 حضور سفارش فیس می کند اگر تقدیرش برابر تدبیری باشد هزار بارو پیه سنج می یابد و اکثر  
 قریب ان خفیف البیاد را از کوه توالی طلب فرموده ده ده یا پانزده پانزده روپی می آید و هم  
 تنها نمای کما دی عطا فرموده در تصدق رومی فرمایند و چادر گل و شیرینی بر مرزات اولیاد  
 الله رضی الله عنهم نیز بیشتر در حالت بیماری خواتین معظمت میفرستند اگر تباری مکانی یا خوش  
 منظور خاطر مبارک می باشد برای ساختن آن حکم والا بهر الیا امیر معماران نفاذ می یابد که حسب الامر  
 فویا تباری کند گویا که میر عمارت جنوری است و برای آرایش بلوغ لاک کوزه و حوض آن اگر منظور  
 خاطر والا می باشد با قدر الملک نواب رشید الدین خان بهادر حکم و الانفاذ می یابد و  
 هرگاه اسامیان سنگی از رزیدنی بجیل پور روانه می شوند اطلاع آن هم بحضور کرده میشود  
 و هر قدر نذر که بدو آید و در گشت می کند و اطلاع آن بحضور می رسد و لفافیات اخبارات  
 معرفت میر رضا علی بخشی بحضور می گذارند و چهاراد منشی ایشان خوانده بسمع مبارک  
 یک یک از اخبار می رسانند و بر وجهه موترکش حاضر می شود و حضرت اصلاح می فرمایند و جهان  
 بر دو مشنیه می گیرند و هرگاه در الوان با دیگر جاساقت میگرد و خبر آن تفصیل آنکه فلان سبقت  
 بر دو فلان نهرو بسمع مبارک می رسد و بیشتر برای دستر خوان کوه مولی هزار بارو پیه از سر کار  
 محرمت میشود که غرض اذان ایصال ثواب ارواح طلیات و پرورش محتاجان است و اگر کسی  
 از ملازمان حازم که معظمه میشود و خست یک سال دو سال عظامی گردد اگر محتاج محض میباشد  
 تنخواه آن هم مشکلی محرمت می شود و حفاظ که برای خوردن حاضر دستر خوان بر کوه مولی میرود  
 برای سواری ایشان چهل منزل رتبه و دوازده زنجیر فیل مثلا از سر کار عنایت میشود و هرگاه  
 فوج سرکار عظمت در ارتقرب بدل وارد نواح بلده می شود خبر آن نیز مفصل از مقام آمد و رفت  
 و تعداد سامان فوج بسمع مبارک می رسد و بهاء رجب تیاری کونده ها کرده می شود و مقصد



روپیه مثلاً عنایت میشود همه غراب و امار و غنیمت و وقت گذشتن یکپاس شب تا پنج خنیم از آن اهل  
 می فرمایند و سلامی عام میشود که آن پرورش محتاجان منظور فاطمه مقدس می باشد و چون  
 از کوه سولی بست و یک خوانا میسر کنند میطلبند و چیزی از آن تبرکات نوش جان میفرمایند و باقی را  
 در محلات تقسیم میفرمایند و خدمت و رست کنانیدن نما متعلق بشیخ فیض است اگر گاهی درستی  
 نهایی مکانات خوب و رست نمی کنند مستوجب جرمانه می شوند و فوراً ادای می سازند و حضور تمام  
 ماه مبارک یا هوم می باشند الا اشارت شد و آن ضرورت شرعی باشد و برای دایه فرزندان اقبال  
 نشان هفت روپیه مشاهره مقرر فرموده اند و خدمت از باب حسین شریفین او الله شرفنا  
 نیز تقدیر کرده می شود و چنانچه اسال چاه هزار روپیه بکام مقصود و چاه هزار روپیه بدین منوره افکار  
 الیها عنایت فرمودند و اگر چندوان اذام را برای رفتن متصرفه غیره معابد خود واقع بکنند و نشان  
 خدمت می خواهند خدمت یک سال برای ایشان هم عنایت می شود و نخواهد یک سال ششگی  
 محرمت میگردد و اگر کسی از معترضان سیر کار عالی فوت میشود و بعد از ای ریوم مذمبی وارش او  
 ملازمت و تسلیم حاضر می گردد و او را و نشان که سفید بتقریب ماتم پرست از حضور عنایت میشود  
 که سه هزار میگردد و دو فرزند از نواب مصم الدوله بهادر که کمال تاکید است که بیرون نگرند  
 چنانکه از بی چاه مختار الملک بهادر حکم فرستادند که فرزند از نواب مصم الدوله بهادر فوت  
 شب کوچه گردی نکند شاپور او شان را اگر قتاری کفید عرض نمودند که فدوی در فکر گرفتاری  
 او شان هستیم هرگاه او شان را گشت کنان در کوچه و بازار می یابیم فوراً اگر قتار کرده به خدمت  
 پیر بنده گوار او شان می رسانیم و شب او شان در کوچه و بازار نیامد بودند کسی که رو برو حضور  
 پر نمود عرض کرده باشد بخدا راه غلط پیورده باشد و گاهی ملاحظه گشتی بپهلوانان هم میفرمایند  
 و میر اسم سلطان با نعام دل ایشان را شاد مینمایند و گاهی تماشای با بگوان ملاحظه فرموده  
 با نعام بیار می نوازند و هرگاه شبلی صاحب النظار بنواب خورشید جاد بهادر بیزدن  
 بلده برای سیرت الالب یا نجم یازارت بر نه صاحب ایسمان نما تشریف می بزند بخدمت عرض

می شود و چون داخل می شوند اطلاع آن هم می رسد و هرگاه شادی کسی از فرزندان امراد مسفر زن  
 نسر کار اعلی میشود نوشته برای ادای نذر بعد حصول اجازت بروقت مقرر حاضر میشود و از حضور  
 پرنور بخیف و سرخ و خلل ممتاز میگردد و هر قدر که طالع او یاری میکند و حضور است مبارک خود را  
 بر سر بر گذارند و عرض یکی سهره بر سر نوشته امر اشل ای رایان میندند باز نوشته نذر میگردد و منظور  
 میگردد و ایشان نقد مبالغ عنایت و خرج ارباب نشاط و صندوق عطر و پاندان چنگیران گل  
 حضور داخل میکنند و چون از امام خواه صاجزاده آبرو تبدیل آب و هوا بیرون بلده میروند  
 و داخل میشوند اطلاع آن بحضور پرنور میشود و در آنکه نو تیار و اکثر جاسولو و شریف خواندن را ارشاد  
 میشود تا تین در آن درایر و در روز تفریح و گازی سوار شده اند محل و سه چکر میدهند و بستار پنج  
 بست و نعم شعبان فردا قطار داخل میشود و از غره رمضان المبارک بموجب حکم اجرای آن می شود  
 و بهاء مبارک اکثر خاصه بخت شده تقسیم میشود و نقد با مراد هر که منظور خاطر اقدس میباشد عنایت شده  
 ارشاد میشود که بان طعام بخند هر روز اینقدر نمازیان را شگایا زده کس اخور انیده باشد این وقتی باشد  
 که بسبب عذر شرعی روزه نمی دارند گویا که ندیده داده می شود و عذر می فرمایند که این سال  
 روزه داشتن نمی توانم و هرگاه که بسنت می رسد دیوان عرض می کنند که برای تیاری جوژه  
 بسنت حکم خیاطان شریف نفاذ باید بران اجازت خیاطان میشود و بعد تیاری عرض مینمایند  
 که بسنت از کدام دروازه داخل کنانیده شود بران حکم میشود مثلاً از دیوژهی مراد و خلوت خان  
 داخل باید کرد و همچنان العجل می آید و اگر از معطیات بیگمات مثل غفور النسایگم صاحب بیار میشوند  
 حضرت و لا و النسایگم صاحب را برای خیریت و حیات ایشان می فرستند و باز که معاودت  
 می فرمایند عرض آن بحضور پرنور می شود و لازم که بسنت می توانی این است که دو هزار و پنجاه  
 در و روپیه و دو جوژه و یک انگشتری مع عطر دان و پاندان و چنگیران و بست کشتی میوه جات  
 و هشتاد خوان خاصه و پنج دیگ خاصه و پنجاه والی و ده بار نشکر می باشد و غالب جنگ بهاء  
 هر اشش می باشد چون داخل می شود آداب عرض می کنند و حضور پرنور بسنت اخطه

می فرمایند پس آن بخت پیشکار بلازمه یک هزار و دویست و پنجاه روپیه و یک جوته و یک انگشتری  
 و بست و پنج خوان تاجیه و بست و دلی و دو بار نیشکر و عطر روان و پانزده ان و چکب روان  
 و حسن می شود و بست و پنجن کچری بلازمه جوته و انگشتری و پانصد روپیه و بست و بست  
 و پنج خوان و بست و پنج دالی و عطر روان و چکب روان و غیره داخل میشود و بست و پانزده  
 یک صد و بست و پنجر و پیه و جوته و غیره نیز داخل میشود و همراه بست و فوج سرکاری و سوار  
 و نواز لطیف تمام میباشد و از جنگ و راههای گل بختار الملک بهادر یک و پیه پیشکار یک و پامیر که هر یک  
 و پنج شید جا به یک عنایت میشود و ولایت غایت غایت است و تاریخ بست و دوم رمضان  
 مبارک بر قبر و الداجد خود که روز عرس نواب ناصر الدوله بهادر مرحوم مغفور است در که مسجد  
 بعد بند و بست تا و دیگری نیاید تشریف می آرند و مسجد از همه خالی می گردد و بر قبر والد مغفور خود و بست  
 اشرفی و یازده چادر گل میگذارند و بشیرینی فاستحه میفرمایند و بر قبور دیگر اجداد و همهمه شد و پنج اشرفی  
 علی التوبه نذر می کنند و بر دشمن چوکی نواز از ان پنجاه روپیه و نقاره نواز از ان پنجاه روپیه و پنج گنبد نواز از ان  
 نیز بر دست و انعام عطا میفرمایند و بر ان اسیر که قریب که مسجد میماند و یک بانوی حضرات پیش میکند یک  
 اشرفی و ارامی نوازند و بدو پله شکر شربت یک آبدارخانه در حویلی سلیمان جا به مقرر میفرمایند و هرگاه  
 اول شمرانه شحفه بجنود بر نویر سید بنمازیان خوانیده می شود و سبحان الله بسمیت هر چه در آن مرتکب  
 در راه او لن تالوا البر حتی تنفقوا کما قال الله تعالی لن تالوا البر حتی تنفقوا انما تجبون هر چه  
 دوست می واریت آن را بر اه خدا ندهید بال و قسم نرسید چنین عادات ستوده می باشد فیصل الدوله  
 گردانیده و غلغله فیاضی ایشان بچاره انگ هند بکودر جمیع کشورها رسانیده رباعی سرمد غم عشق  
 بوالهوس اندهند و سوز دل بزدانگس رانده اند و سری باید که یار آید بکنار این دولت  
 سرمد به کس رانده اند و عهد مصطفی و صد شمع بختا طمحت میشود و جا به مبارک اگر بر خفته  
 اقدس میر سید چل خوان به نواب بختار الملک بهادر و نواب اسیر که بهادر و نواب شید الدین خان بهادر  
 و به نواب ناصر الدوله بهادر و سید نور و پنجاه عمر بن عوض و بنالب جنگ بهادر و سید الدوله بهادر

بست و یک و بست و یک خوانم بر روشن الدوله بهادر و چهل خوان خاصه عنایت می فرمایند  
و دیوان صاحب چون برای قطع جوهره عید الفطر اجازت خیاطان میخواهند از حضور پرنور پادشاه  
خیاطان می شود و هجدهمین ماه مبارک زرخ را اجازت گشت حسب دستور می گردد و آواز  
چارمینا تا کاروان گشت می کند چون به کان خود داخل میشود عرض آن میشود که زرخ فلان  
فلان محله را گشت کرد و حضور فردر سوم تعلقه را از دیوانی طلبیده نیز ملاحظه فرمود و در سیاه  
نگاه می دارند و چون طعام از جانی دریا مبارک می آید بر پشت را و ضعفائی که باین بنکله  
استاده می باشند تقسیم می گردد و مطلب روغن گا و پوست صواب بر زانها بت علی بیگ و  
وحید منور خان پسر نواب مستور جنگ بهادر و نصرت جنگ بهادر میشود و گاهی در کوئنه تشریف  
آورده بامایان و اصیلان حکم عالی صادر می شود که پارچه های اورا به بیابان و بست تاریخ ۲۹ ماه  
مبارک جوهره های عید مسکه نواب مختار الملک بهادر و پیشکار بهادر و کلاه های مایان و نیز  
رفیع الدوله بهادر داخل میشوند و قاضی و کوتوال و صوبه بده را بر و انگلی رفتن عید گاه به  
اداسی نماز عیدی گردد و حکم گسترانیدن فرش می گردد و در روز عید عرض میگرد که قاضی و کوتوال  
و غیره برای نماز عید گاه رفتن باز بعد فراغ عرض می شود که پس از ادای دو گانه و خطبه حاضر  
شدند پس دیوان و پیشکار حاضر شده آداب عرض میکنند و باریاب میشوند اول نواب مختار الملک  
بهادر یا امیر کبیر بهادر بعد نواب رشید الدین خان بهادر و فرزندان ایشان بعده پیشکار بهادر  
و فرزندان راجه ناکت بخش بهادر بعد همه امرا و منصب داران نذر بحضور پرنور میگردانند چند عمائد  
حضور خود نذر می گیرند و بقیه را ب نواب مختار الملک بهادر حکم میگرد که نذر خود گیرند در میان  
هر قدر نوشته های امیر زادگان حاضر میشوند بخیفه و سپیچ سر فرامی شوند امرا و چو باران  
گرم بازاری می شود که عمو ماتهدید و توپیچ میکنند و اظهار قرب خود می نمایند زیرا که کمال جفا پیش  
و کسیکه بدون دستار و باری و عمامه و جامه می باشد دخل سینه یابد گویند آن روز هجوم  
نذر گذاران بسیار می شود فقیر گاهی درین یوم سعید حاضر نشده ام که تقدیرم با دم نفرموده است

اگر مانع پیش می آید حضور برآمد نمی شوند حکم می شود که همه نذر را داخل نمایند اما نتایج و حسب الحکم  
 نذر در جمله امر را چه دیوان و چه پیشکار و چه کوتوال و غیره گرفته داخل میکنند و همه بدون سلام و تبحر  
 با کتفه خود را واپس می شوند بفرط کرم بر در عید سعید به نواب امیر کبیر بهادر و نواب مختار الملک بهادر  
 و نواب رشید الدین خان بهادر و خورشید جابه بهادر و شاه صاحب میان یعنی بشیر الدوله بهادر و خاصه هم  
 عنایت می شود از همه برای نواب مختار الملک بهادر و دوزار و پیه و نواب امیر کبیر بهادر و دوزار  
 و پیه و پیشکار بهادر و چند روپیه و محمد خان جمعدار پنج صدر و پیه نصیب یا و جنگ بهادر و چند روپیه  
 و بودهن خان جمعدار پنج صدر و پیه داخل می شود باقی متفرقات و صد و پنجاه روپیه و ششاد  
 و سه مهر اشرفی می باشد و بر روز دیگر از طرف صاحب عالی شان بهادر هم تفنیت و مبارکباد میرسد سلام  
 و مجرای مایان و اصیلان می شود حضور کوکله کشاده اشبای نقره بهمه خواص تقسیم میفرمایند و نذر  
 نواب ذوالفقار الدوله بهادر و بنیر محمد صدام الدوله بهادر و نواب روشن الدوله بهادر میگذرد  
 و نذر در محلات میگذرد و مجلس جشن می گردد و هنگامه رقص و سرود میشود و بر روز منوی به پور میآید  
 و و صدر و پیه و بلوده با صدر و پیه و کماران و و صدر و پنجاه روپیه بمهات ایشان نیز بدستور انعام  
 داده میشود و روزانه حضور بر نور صباح و سه پیر بر آمد میشوند و بانعامات هر قدر که تقدیر نفیست میکنند  
 بندگان خدا را سرفرازی می بخشند هر کس امتحان مقدر خود خواهد بخا آید و بنیر باجمعی آهنگن بپارس  
 آشنا شد و فی الحال بصورت طلا شد و خورشید نظر جو کرد و بر سنگ تحقیق که غسل  
 بر بهاشد و بعضی اعیان که مخصوصان جناب معلی جرمانه می فرمایند بر آن بر فقر و محتاجان  
 تقسیم کرده می شود و تشکیل که رسن گلو بند سپ می باشد و شکال که پانصد پ میشود و اگر مطلوب  
 می باشد آن را راجه ناکب بخش بهادر داخل می کنند و برای چوکی و بهر و زنان خانه زنان مقرب  
 که سلاح بسته چوکی و سپهر می دهند شاید که زیاده اند و صد زن اینچنین باشند ایشان را گارژون  
 نامند بفتح کان فارسی بالف پیوسته و رای بهندیه موقوفه و مستحق و مال مملعه و سکون نون  
 کمال مستعد و محنت و جفاکش می باشند اکثر از ایشان مرد میگردند و بعضی نکاح هم میکنند و این قسم

اکثر اشراف است اگر کسی از ایشان بر سر می خیزد یا دوش آن در کو توالی تا یکاه قید کرده میشود  
 تا پنج چهارم محرم لشکر رشیدالدین خان اقتدار الملک بهادری برآید و همین تاریخ لشکر صاحبزاده یعنی  
 دختر خردین می برآید و پنج چهارم در خواست خرج لشکر حضوری می گذرد و بران چاره هزار روپیه صرف  
 آن بامیرالدوله بهادر خان سامان حضور عظامی گردد و تا پنج نیم لشکر حضوری برآید و تمام جمعیت  
 حضوری و امیر کبیر بهادر و جمعیت پیشکاری و دیوانی همه همراه آن می باشد و این مجمع در حیدرآباد  
 لائق دیدست اما فوج که با آئین است همه با سلا و براق درستست و آئین همه غیر نظم  
 بشروع و فوج لشکر از همین لشکرستان است فعلا با همه فوج پیاده که با کلاه و بندوق و دوری  
 باشد موسوم به لشکر گردیده و از دیوانی بابت نذر محولی بست و یک اشرفی و یک هزار و هفت صد روپیه  
 و بست و یک کشتی جوړه و سیلی دار غیره و از نو پیشکار پنج اشرفی و هشتصد روپیه و هفت کشتی  
 جوړه و غیره و از راجه اندر جمعیت بهادر و هفت کشتی و ستار و انگشتری و سیلی و غیره داخل می شود  
 و مقصد بر نور بروز لشکر خود بدولت مع بیگات در بنگاله سبز تشریف آورده لشکر و کل جمعیت  
 دیوانی را ملاحظه می فرمایند تا شامی آن می بینند و جمعیت امیر کبیر بهادر را بنصف ملاحظه فرموده  
 بر خاست می فرمایند زیرا که شام می شود و بوقت یک پاس شب بحضور بر نور عرض می شود که لشکر بحسب علم  
 داخل شود و لشکر امیر کبیر شمس الامراء بهادر از سپیده دم مسبح برآمد می شود و درین لشکر هر سائمه  
 شد یک پیدامیشود و جز آن هم بحضور مفصل می گذرد و بعد از می رسد که فلان بفلان سبب زخمی  
 شد یا ملاک گردید یا بجای گذشت و اگر کسی سائل بر وجهی که استاد و مشرب و رایام محرم می خواند  
 هر چه قسمت او یاری می کند او را سرسرا از با تمام می فرمایند و سیلی با امیر کبیر بهادر و تختی را الملک  
 بهادر و پیشکار بهادر و نواب روشن الدوله بهادر و رشیدالدین خان بهادر و شبلی میان و مردم محل  
 ایشان که دختر مکرمه حضور اند و شاه صاحب و دیگر بیگات را مغرور و ممتاز می فرمایند و تا پنج نیم  
 شب و هفتم محرم وقت نیم شب سواری فعل صاحب می برآید برای حفاظت آن ضد جوان  
 فرستاده می شود نهایت هجوم مردم و کثرت مشاغل می گردد و این هنگامه نیز قابل دیدست



در این  
مجلس  
مجلس  
مجلس

و با امیرالدوله و عرض یکی حکم می شود که بر فضل صاحب بنی بریند که همچنان لایق می آید و در این  
بلغ دال هندی و سکون های هنوز نشده و کسرتای هندی بیای معرفت آن پارچه سرخ یازده  
طبیعی پنج ابرک می باشد و حضور پر نور اکثر بر چو نند که هوادار باشد سوار شده تشریف از مکان  
می آرند و آن زمان که کما می بر و از نو و عجب تر اینکه حامله می باشند و چونکه حضرت قوی العجب  
اندر این زمان مرد فصلت اگر می افتند و هرگاه نگاشته می شود و مورد عتاب میگردد باز را  
کرده می شوند و در فصل اثنار سب که بحضور پر نور می رسند بر امر او اغره و محلات و دیوانه حساب  
و ملازمان تقسیم فرموده می شوند و این اثنار نامیه که بر بهادر و رشید الدین خانی که در و چند نور خا  
و تنور جنگ بهادر و نصرت بهادر داخل می شود اگر در فصلی قلت رومی نماید به تعلقه داران  
حکم نافذ می شود آنچه سب تیار شود بر سر کار مابد و لت رسانیده به شند قیمت آن داده خواهد شد  
هرگاه صاحب عالی شان بهادر و غرم ملاقات می فرمایند و دیوان صاحب عرض بحضور می نمایند  
حکم می شود که روز و وقت مقرر کرده اطلاع دهند و از غنم طبع حضور پر نور انوار جنگ بهادر اندر گریه  
حفاظ و غیره تیار می طعام منظور می باشد بر ایشان نفاد حکم عالی می شود و در هرگاه اسید پیدا  
شدن ثمره اجموده قریب معلوم می شود بر دیوان بهادر حکم تیار می کرده و بنسب و نصرت جنگ بهادر  
ارشاد تیار می جوړه برای زیم و بچه مادر می شود که داخل کنند اگر حسب تقدیر طبع پیشکار از اعتدال  
منحرف میشود بعضی بنده نوازی دریافت نه صحت میشود پس پیشکار آداب علا و مع کیفیت  
صحت به عرض التماس می و آید و چون بعد صحت باریاب میشوند و میگذرانند و چون شاه نورالدین  
قادر می قسمی غرم ملاقه می فرماید برای باربرواری حضرت ایشان و وفیل و ده اسب از  
حضور پر نور صحت می شوند و دانه و گاه و غصیه صرف آنها نیز از حضور عالی معین میگردد و تا پنج  
سینه هم حاضر از دیوانه مبلغ پنج صد روپیه نقد و روغن و کفش و غیره و از پیشکار می کسب است  
و پنج روپیه نقد و روغن سیاه و ماش و غیره بر رسم تصدق بحضور پر نور داخل میشود و چون انی  
غله در نیولا بسیار بوده است که برینج را نرخ فی روپیه پنج سیر بود و مخلوق که درین بلد به فقرند



بسیار تکلیف که بیاوریش ناگفته بهر دمان می رسد بخوار الملک بهادر ارشاد کرد و یک که هر روز  
 بلا ناعند در فضل گنج و باره وری و بل گفته و یا قوت پور و طعام هزار و پیر و غیره تقسیم شد و با  
 برنجیان چند می عمل مانده اما چون که در عطای غایب عطا عام بوده است پس غلامان که در دست و در گنج  
 و موبنگ بقدر خوراک یک کس تقسیم می شد و این تقسیم تا مدت دراز مانده است امید که نیت نیک  
 حضور پر نور بر مخلوق درازانی گشوده شود و بندگان عالی رافعت بخشیده آید چون درین ملک  
 مثلا در جنگل ابراهیم بن گویند و شتی بسیار میباشند اکثر اعراب و میر و کار بحضور پر نور میباشند و چون در خطبه  
 نواب گورنر جنرل بهادر شتی سردار علی فرزند کلان رشید الملک بهادر میباشند و اگر خطبه میسر  
 ایشان بحضور پر نور می خوانند و هر قدر آب و رو و موسمی آید اطلاع آن بحضور پر نور میشود که نفیث یاده  
 یا است یک طاق بل که نه غرق شدند یا یازده مثلا یا کم و بیش از آن و از راجه که کوالاس یا شولا پور و غیره  
 از ملک محروس یا بیابانی میشوند اطلاع شان بحضور پر نور میگردد و در هر خانه که از کلفت از حضور فیض بخور نواب  
 گورنر جنرل بهادر یا از ولایت بحضور خاص رسیدنش بهادر نامی حضور پر نور میسر معرفت و چون اطلاع  
 داخل حضور پر نور میگردد و چون جواب خطبه شنوایند میشود و بران ضرورت مهران می گرد و نواب  
 رشید الدنجان بهادر و دیگر امرا یعنی غور رشید جا بهادر و راجه ناکت بخش بهادر و لاله درگاه بر شاد و  
 میو صاحب و تنیت یار جنگ بهادر و شتی رشید الملک بهادر که مهران حضور پر نور تجوئل ایشان کوٹھه میباشند  
 طلب میشوند ایشان حاضر شده مهران و بروی حضور پر نور در کوٹھه یعنی مهران خانه با حقیقت کشاده  
 بر آورده بر خطبه می چسبانند و باز مهران را در کوٹھه مهران نهاده بسند می کنند و بر دوش  
 هر یک مهران خود با شبت می فرمایند و خطبه بملاحظه بندگان نفاذ آورده به خدمت نواب  
 مختار الملک بهادر می فرستند و ایشان بخدمت صاحب عالی شان بهادر روانه میفرستند  
 و اگر طے نامجات بر آردن از چار صندوق که در همین کوٹھه میباشند منظور حضور پر نور می باشد  
 همین امر التشریف می آرد و بر آورده بملاحظه اقدس می در آرد و باز بدستور بجا طاعت تمام  
 بجای خودش می گذارند و بجا رسیدن الاول اکثر طعام سبزه شده بر فقر تقسیم میگردد و

بمحض بداران خورانیده میشود و خصوصاً بتاریخ یازدهم معرفت اسد علی و از وفه طعام یازده هزار  
 روپیہ بخت کنانیدہ تقسیم کرده میشود حضور پر نور و ستار بر وضع قدیم بر سر مبارک خود میگذارند  
 و بر آستین آن و ستار بندی ملازم است و بتاریخ و دوازدهم ربیع الاول در مکه مسجد رشید بسیار کرده میشود  
 و در حق هر کسی فتویٰ قصاص میگردد و تا وقتیکہ از حضور حکم صادر نمیشود بحسب در آورده نمیشود  
 و گردنش زده نمی شود و هرگاه بقتل میرسد عرض کرده میشود که گردنش در کیفرب از تن جدا شد  
 و اگر زیاده ضرب جلا میسرساند و عتاب میگردد و بتاریخ دوم ربیع الثانی سال یک هزار و دصد  
 و هشتاد و سه هجری حکم برای بنای مسجد در فضل گنج صادر شد که هنوز تیار می شود و تاریخ  
 بنای آن فقیر با تعمیه گفته ام این است تاریخ ساخت نواب افضل الدوله \* خانه حق که  
 نیست اورا حجت \* هر زبان آورده بتاریخش \* فکر می کرد و گوهری می سفت \* ناگهان  
 مردی از رجال الغیب \* بر جل افضل المساجد گفت \* نشست پیو صاحب بجای نشست  
 محی الدوله مرحوم مقررت برای میوه خوری دختر عالیہ خود بدولت بست پنج روپیہ و بر میوه خود  
 صاحبزاده بلند اقبال که بتاریخ پنجم ربیع الثانی سال یک هزار و دصد و هشتاد و سه هجری متولد  
 شده بود و طال عمره و اقباله چهل و شصت روپیہ معتر رفرمودند تاریخ آن نواب و بان اقبال و  
 افضل که نام نامی آن میر محبوب علی ست ضاعت اللہ ملکہ و فضلہ آنچه گفته ام نیست  
 تاریخ بدر گاه آتے سرچسودم \* دعا با خالصا شد نمودم \* که ای خالق طفیل احمد پاک \*  
 کین شرمندہ بر خواہ سودم \* برہ آقاے نعمت را تو فرزند \* کن و بشد در نعمت کشودم \*  
 سبحان اللہ کہ در در گاہ ایند \* قبول آمد دعا های سجودم \* کہ یعنی افضل الدوله بہادر سپہ  
 خوش یافت کہ اورا ستودم \* باقبال و حیات و نصرت و فتح \* بفضل نامی ہم کب شودم \*  
 اجابت از در حق می شتابد \* بجز وزاری خود آرزودم \* نرا اندامیر افضل الملک \* چونکہ  
 سال میلادش نمودم \* تمجید و جلالتش و رفرون باد \* کہ با کردیان آمین شنودم \*  
 و از لفظ ہوا تمنا نیز تاریخ سے بر آید ان از لطف واحد بگیم است کہ برای زحکی ایشان پنچہزار و سی

مرحمت شد و تباریج یازدهم شریف موسی سر بود و نه کشیده شد و به ترش یک صد و پنجاه  
 روپیه عنایت شد و در مشائخین و دیگر فقرا و محتاجان بسیاری از خیرات شد و چون که هنوز  
 بگرفت بود و در باب تباریج از زانی تاکید کامل از حضور بر دیوان صاحب مهاد رفته است فلذا  
 نزد دیوان صاحب و پیشکار صاحب در باب تنهیت تولد فرزند از جند نگر نشد و چنان فرمودند  
 که بعد از از زانی غله خراهم گرفت حال از زانی و گران فی هر دو از جانب حق است نه از طرف خلق الله  
 بقض و میبسط در کلام مجید است و هرگاه که تباریج پانزدهم بیع اثنانی صندل بر بنده صاحب قدس  
 می رود اطلاع آن بحضور پرنوری رسد و چون قلعه محمد نگر گلکنده بنظر ضرورت خود فروخت  
 آید خود میبندد به منظور حکم می شود که کو تو ال بلده بند و بست قلعه را در نظر دارد و چون بخواهد  
 خود بگریزد و اطلاع آن هم بحضور می شود و هر دو عید در هرگاه خانه نرگدان انعام پنج صد و پنجاه روپیه  
 انعام می شود و بگوید صری ایشان دو ساله مرحمت میگردد و چون ضحون میشود از دیو یکا یازده رسا  
 گویند و یازده گیم و یازده تخان کما دی و یک راس جاموش و تیل و ماش مغیره انشیا  
 تصدق و پنج صد روپیه نقد و از پیشکاری یک صد و بست و پنج روپیه نقد باقی دیگر انشیا شمع  
 سابق برای تصدق می رسد و همه بر فقر تقسیم می گردد و شب سید هم جاوی الاده در  
 فرد محصل و تهال فقرای ساریه می شود و در آتش آفرخته و داد و شش می کنند از حضور پرنور  
 ایشان را دو صد و پنجاه روپیه داده می شود و مصمم چیزی برده در شش را چیزی می گوید و شش را  
 زیرا که ایشان بر دغانمای دیت الله اند قدم در دیشان رد بلا برای حضرت شاه خاموش  
 چشمتی صابری با گیش شش هزار روپیه مع شش هزار روپیه نقد سالانه بقرست تا در حق حضور پرنور  
 دایم مزید دولت و تقابل باشند و چون ماه هلال حب ویده میشود حکم روانگی تقاره کوه مولی میشود  
 و سه صد روپیه برای خرج تقاره ادر کار مرحمت میگردد و نصیبت کوه مولی نیز بکار عالی و خل میگردد  
 و یکم حب کونته تیار میشوند و چند امرا به تن اول آن متوجه می شوند و این شرح کونته و تیار  
 و پنجاه روپیه عنایت می گردد و تباریج چهارم بست و نه کس از مجاوران کوه مولی حاضر میشوند

سید و دستار عنایت میگرد و با فسر ایشان که و غیره ایشان نامند شش دو ساله مرحمت میشود  
 در هر روشنی کوه سولی چار هزار روپیه یا احمد میان عنایت می شود و بامار مضانی و اما جمیع سید و  
 اما شریفه و اما اولاد ام یک یک هزار روپیه معمولی کوه سولی عنایت میگرد و برای میوه و حور  
 فرزندان چند شبلی میان خورشید جاه بهادر که آن بنده حضور بر نور میشود ضعف الله اقبالهم  
 بست بهشت روپیه یا هوار مقرر شد و بعشره اولی شعبان المعظم دو هزار روپیه عنایت میشود  
 برای نیاز با محاسن دو صد روپیه روزانه فاسخ شده باشد و گاهی ملاحظه شنباهای جاموشان  
 میفرمایند و به نوکران که خدام آنها باشند شش روپیه انعام عظامی شود و عشره شانیه شعبان  
 المعظم برای روشنی که مسجد و مکان منجلی بیگم صاحب و دو هزار روپیه عنایت میگرد و دوشیزه  
 سید آتشباری بچوب بیگم و پنج سید بهایوبانی و پانزده سید آتشباری بروشن الدوله بهادر  
 و پانزده سید بهیسمام الدوله بهادر عنایت میشوند و از نوزده سید الدین خان بهادر پانزده  
 سید آتشباری بجنور بر نور داخل می شوند و حضور بر نور را اگر عشق است بخیرات است بهر وقت  
 خیرات است و دست سبک است بهیت خدین فنون شیخ نیر و بهیم حس و راحت  
 بدل رسان که بهین مشرب است و لبس و مصرع بخوبی بخش که دنیا و آخرت بر زمی مگو  
 حضرت است اما بر حسن کیا حسن الله الیک عمل آنجناب است و صاحب رزیدنت بهادر اگر  
 اراده ملاقات می فرمایند معرفت و یوا انصاحب اطلاع آن بحضور میشود پس روزی مقبره  
 می شود و حکم فرست و فرستش می گرد و آن روز از صبح معرفت کو تو ال بنده بست اه از کوئی  
 تا جلو خانه میگرد و که کسی سلاح بند از کوئی رزیدنتی تا جلو خانه میان راه نمی آید اگر ضرورت  
 میباشد اقبال سرکاری میر و صاحب رزیدنت بهادر مع قدر نرک سواران و یکت و اصحاب  
 خود تشریف می برند سابق و دستور چنان بوده است که بر اه مستقیم تشریف ببر و در  
 می برده آنجا و یوان صاحب حاضر می بودند یعنی چون خبر میر رسید که صاحب رزیدنت بهادر  
 صاحبان سوار شده و یوان صاحب بر فیل سوار شده و داخل در و اوت میشدند

هرگاه صاحب عالی شان بیاد میر سید نزد پادشاه صاحب استقبال کرده می آورند حالا یکدوبار  
چنان شده که در پیش از کوشی تشریف می آرند و از اینجا بر غیلان سوار شده تشریف می برند  
و دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر و در حضور حاضر میباشند استقبال کرده می نشاند و حضور بآه  
میشوند و ملاقات میشود و کلام و مزاج پرسی میشود هرگاه پانزدان پیش میشود و خدمت میشوند  
اگر بامر ضروری از پیشتر صاحب مدوح ملاقات تخلیه میخواهند با چاری تحلیه میشود و دیوان صاحب  
و غیره کسی از امر در اینجا نباشد یعنی دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر و پاره پاره میگردانند  
و سوامی حضور در صاحب رزیدنت بهادر و یک دو صاحب دیگر همراهی ایشان را از این خلوت  
نگه میدارند و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر بیرون فرستاده میباشند بعد صاحبان بیرون  
می آیند و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر باز قدری مشایعت میفرمایند و صاحبان بهادر باز  
سوار شده بر کوشی خود تشریف می برند باید یوانی تشریف می آرند باز از اینجا بر کوشی تشریف  
می برند اگر تقریب عطای چیزی یا القابی یا میر می شود بسیار از حکام ولایت میباشند  
و خلیفه که می آید رسید الملک بهادر میخوانند و نشی رزیدنتی و خزانچی اینجا میمانند و میباشند  
نشی رزیدنتی یا نامایان که خزانچی اینجا از القاب یا خطاب حسب درایت صاحب رزیدنت بهادر  
خوانده بهندگان عالی می شنوند و آن چیز را حضور پر نور بان امیر بهت مبارک خود عطا میفرمایند  
و امیر مدوح نذر میگذارند باری استوائ اندام مع القاب از لندن برای ثواب مختار الملک  
بهادر و جناب صاحب رزیدنت بهادر آمده بود که حضور مجمع بست و در افسران انگیزی و مخصوصا  
خود را جمع فرموده بدست مبارک خود عطا فرموده بودند و زیب گلوی هر یک نموده پس  
حکم شد که پانزدان داده آید و سلامی اتواب و دبار سر شد و مخلص شدند و بر هر کس از امر  
کمال قهرمان سلطانی نازل میشود در قلعه محمد نگر عرف گو گنده مقید میگردد و باز بر نمی آید  
الا ماشاء الله چنانچه محتشم الدوله بهادر که بدستگیری الطاف حضور بعد زیاده از یکسال از اینجا  
طلب شدند و بدستقبال اکرام استقبال و با لطاف حضور پر نور مشمول شدند و بر روز نوروز



نیز در بار گنبار منعقدی شود و نذر میکنند و نذر و دایمیر کبیر بهادر و دیوان صاحب و پیشکار صاحب  
 و خورشید جاهد بهادر و بشیر الدوله و غیر هم معززین خود بدولت میگیرند و بانی را بقسط و عاقبت تمام  
 می شود که دیوان بگیرند پس ایشان میگیرند و نوشته با آنکه حاضر میشوند بمرتب و بقیه سر فرزند  
 میفرمایند و هر چه در پویه و اشرفی میکنند و بسر کار عالی داخل میکنند و نیز تجمیعیت بهر ایام کبیر  
 بهادر و مختار الملک بهادر و دیگر امر داخل حضور میفرمود و بایمیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر  
 و مصصام الدوله بهادر و رشید الدین خان بهادر خاصه عنایت میکرد و در همه چند جامه و در خوشه  
 را ارشاد میکرد و در همچنان عمل می آید و این اکثر تقاریب و دستوری عجیب غریب آنکه در عهده او  
 عید الضحی یک یک گویند از سر کار حضور بر نور و نواب مختار الملک بهادر و دایمیر کبیر شمس الامرا  
 بهادر و دیگر امر بر ملازمان و متوسلان و منشیان و قباله عشره و محلات معللات حسب  
 حصص معینه تقسیم میشود و تا آنکه پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و پانزدهم  
 و بیستین و در ایام فصل آنکه شروع از ماه چیت میکرد و علی قدر الحیثیت انبیه تقسیم میشود و هر کس  
 هر قدر که مقدار کرده باشند میرسد الله التقدر این سر کار عالی جاهد تا یوم التنا و قائم و پائنده  
 و ارا و امین و نیرانه نواب غفران تاب روزانه فاشه میشود ایان طریقت رضی الله عنهم بر نان  
 گندم نپزیده پله و حلوائی تر سه پله پله میشده تقسیم بر غریبا بین طریق می شد که فی کس دو عدد نان  
 و یک سپهر حلوائی تر داده میشد الحال صداسن بریانی پنجه بر غریبا تقسیم می شود و صداسن غریبا  
 بهر بار روزانه داده می آید بلکه نان سه پله تر گندم پنجه بر سگان محلات بلده فرخنده بنیاد روزانه  
 تقسیم کرده میشود و همین خیرات مبرات بحکم الصدقه تر و البلاء دفع بینه میکرد و دیان اسن و ملک  
 آرام در مملکت و هر گاه صاحب رزیدنت بهادر مبدل میشود عوت جلسه حکام بال ترک و سامان  
 و روشنی و قصص سر و شب میشود پس بروزی بحضور ملاقات نموده هر خصص میگرد و در  
 حاکمی جدید که بجای ایشان می آید بر سر پیشوائی آن ذاک چو کیمیا جید را با و ابتدا آنکس نشیند  
 و از بلده فرخنده بنیاد تا بسر حد ملک امیری ممتاز و جمیعیت مقصد بهای برای پیشوائی می آید از آنجا



شوالی نوه همراه حاکم جدید ناکو کھی رزیدنسی می آید و در آنجا رسیده اطلاع بدیو الصبا می نماید  
و ایشان عرض بجنور می نمایند و از حضور غور شدید جنگ بهادر و رشید الملک بهادر میشتی و  
مرد بهر حمید خان مع دیگر تمنازی برای خبر خیریت و استراحت مزاج مبارک حساب بهادر می آید  
و از اینجا بعد استراحت معاد شده آداب عرض بجنور و در طرف حساب عالیشان بهادر میرسانند  
بعد حسب اجازت دیو انصاحب تشریف می آورند ملاقات کرده باز بجنور می روند و هر روز  
که برای ملاقات و دربار صاحب عالی شان بهادر مقرر میشود آن اطلاع میدهند و در آن روز  
و بار منعقد میشود و خریطه نواب گورنر جنرل بهادر که می آید بمر کار میگذرد و خوانده میشود و بطوریکه  
که تشریف نواب میرسد ملاقات معمولی میشود و در آخر خریطه و بار دیگر مقرر میگردد و در آن  
روز بدستور رسوم آن کمال خرم و احتیاط و احتشام و کثرت فرحیا آورده میشود و هنگام روانگی  
صاحب رزیدنت بهادر داخل شدن حاکم جدید ادای مراسم سلامی توپ بدستور و کوهی کشیده  
و دعوت صاحب رزیدنت بهادر جدید مع دیگر صاحبان عالیشان کمال تنک و احتشام و روشن  
و رقص سرود و اطعمه گوناگون و میوه جات و قلمون میگردد و جنگیر گل بوان جنگیر گل حساب عالیشان  
از طرف حضور پر نور عنایت میگردد و ایشان آداب عرض می نمایند و اگر نواب و الفقار الدوله بها  
بیماری شوند برخواصان سکنه رجا بهادر معرجم حکم میشود که بجنور بهادر مدوح رفته خبر خیریت مزاج  
ایشان بیازند و چون سال قریب تمام میرسد دیو انصاحب بهادر و رشید الدین خان بهادر و  
امیر کبیر بهادر و نصرت جنگ بهادر و حسن بنور خان بهادر تاکید میشود که بقایای تعلقات و خل  
خزانه عامه نمایند هر یک عرض میکنند که بقایای تعلقات سرکار بالراس العین داخل میکنیم  
و داخل مینمایند و یکدیگر با تمیز نمی باشد یا از داخل حضور رسیده باشد عرض میکنند که برنگزارد  
نیت یا بمر کار داخل خبر طلب رسیده است و تفصیل و بیکه برای اعراض سالانه مقرر است

نام متهم	نام حسب عرس یا فاتحه	نام ماه	تقدیر و وجه مقدره
میرزا میر علی	عرس حضرت سید عبدالوهاب صاحب معرجم	محررم	ماه سه

نام مستحق	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پیغمبره
میرزا صر علی	فاتحه حضرت نانی صاحبہ مغفورہ۔	محرم	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت شاہ علی عباس حسینی۔	ایضاً	صد
ایضاً	عرس حضرت رحمت اللہ شاہ۔	ایضاً	لہ صد
ایضاً	فاتحہ محمد صالح چوہدر۔	ایضاً	صد
ایضاً	فاتحہ امیر غلام حسین منصبدار۔	ایضاً	صد
ایضاً	عرس حضرت شاہ شمع اللہ مرشد ابن شاہ صاحب در اورنگ آباد۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت کبیر شاہ۔	ایضاً	صد
ایضاً	عرس حضرت برائ الدین اولیا در اورنگ آباد۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	فاتحہ ماما بخت اور۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	فاتحہ گوری بگم۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس سلطان عبداللہ قطب شاہ۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت سلطان الشیخ قطب مدینہ۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت حاجی مولوی عبدالکریم صاحب۔	ایضاً	صد
ایضاً	شیر پنج نیاز حضرت امام قاسم علیہ السلام۔	ایضاً	صد
ایضاً	نیاز کونڈا۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	نیاز گنج شہدا۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و خانہ باغ۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	فاتحہ نواب شہید۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	نیاز بچہ گھات انی المال آباد رانہ پانی مستقیم۔	ایضاً	بالہ صد

نام مستقیم	نام صاحب عرش یا فاتحه	نام ماه	تقدیر و روپیہ
میر ناصر علی	نیاز حاضری -	محرم	۵
"	نیاز درویشان سدا سہاگ -	"	۵
"	پخت طعام عشرہ شریفیہ -	"	۵
"	شریت شکر سفید -	"	۵
"	علیم نیاز حضرت شاہ راجہ صاحب -	"	۵
"	شریت مصری سلامت خداوند نعمت ہاتھ صواب فرغندہ یار جنگ -	"	۵
"	فاتحہ حضرت موسیٰ حبیب -	"	۵
"	نیاز حضرت پیر بادشاہ عرف دو پیران -	"	۵
"	نیاز جہاڑ شاہ سدا سہاگ -	"	۵
"	نیاز حضرت میرمن عارف -	"	۵
"	نیاز حضرت حسن برہنہ صاحب -	"	۵
"	نیاز شید مرتضیٰ قادری ساکن ہمنہ آباد -	"	۵
"	نیاز صوفی صاحب قادری -	"	۵
"	نیاز مات ورجت محل دولتی نہ قدیم -	"	۵
"	نیاز حضرت محمد بیگ مجذوب -	"	۵
"	نیاز حضرت احمد علی شاہ دولیم -	"	۵
"	نیاز حضرت بکس برہان -	"	۵
"	نیاز حضرت روشندل صاحب -	"	۵
"	نیاز حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ -	"	۵

نام مہتمم	نام عرس عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تقدیر پیر مقررہ
میر ناصر علی	نیاز مسکین شاہ سدا سہاگ -	محرم	لہ عہ
ایضاً	نیاز اعتقا و شاہ سدا سہاگ -	ایضاً	لہ عہ
=	نیاز مستان شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	نیاز جوشن شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	نیاز سوکن شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	نیاز محی غسل و رویش -	=	لہ عہ
=	نیاز مولوی قطب الدین صاحب و سید احمد صاحب -	=	لہ عہ
=	نیاز محبوب شاہ سنگستان -	=	لہ عہ
=	نیاز حضرت جان شہد شاہ -	=	لہ عہ
=	نیاز مصری شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	روشن شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	معمول برائے توش خانہ -	=	لہ عہ
=	نیاز آبدار خانہ در چار مینار و آبدار خانہ ملکی حضرت میر نواب -	=	لہ عہ
=	نیاز آبدار خانہ چینی متصل مزار میان پیر -	=	لہ عہ
=	فقیر لار و فیل ماویہ -	=	لہ عہ
=	فقیر ای فیل رعد جنگ -	=	لہ عہ
=	نیاز نشان و اخراجات روشنی علاوہ جات -	=	لہ عہ
=	خرید عود و بنا بر اخراجات ۲۰ مار فی کار -	=	لہ عہ
=	تیسری دیوٹی سواری فعل صاحب جوالہ فرخندہ یا جنگ -	=	لہ عہ

نام شهر	نام صاحب عرس یا فاکت	نام ماه	تعداد و قیمت
میر ناصر علی	معمول محمد شکر الله قصه داله	مهر	۱۰۰
ایضا	معمول سید دوست علی پسر بهادر خان دیوگیه	ایضا	۵۰
"	مریم بی زوجه شیدی احمد چله	"	۵۰
"	معمول کشی نور محمد قنوه نیر	"	۵۰
"	دیدار علی شاه ورویش	"	۵۰
"	فقیری میان نشست خواجه سرا	"	۷۰
"	حضرت یوسف صاحب شریف صاحب	"	۱۰۰
"	نیاز میان منصور صاحب	"	۵۰
"	نیاز حضرت سیدیران سینی متصل بهر کوشج ندیم	"	۵۰
"	نیاز حضرت سید صاحب در خانه باغ	"	۵۰
"	طرید سیله ناندیر و مشرع و گوده طلائی بابر پوشاک	سال ۱۰۰۰	۵۰
"	درویشان سدا سهاک	"	۵۰
"	در آثار شریف	"	۵۰
"	سره هر روزه و دوشی فعل صاحب و عود و گل و غیره	ماه ۱۰۰۰	۵۰
"	شب نیم تعلقه خانسانانی ایتنام شهابت جنگ	"	۵۰
"	آبدار خان سیر بنگله دولت خانه ندیم	"	۵۰
"	روغن کنبه و تیاری و لوئی یعنی شغل	مال ۱۰۰۰	۵۰
"	روغن کنبه	"	۵۰
"	پارچه برای دوشی	"	۵۰
"	مهورات عاشور حانچا	"	۵۰

نام خانوادگی	نام ماه	نام عاشورخانه	نام مستحق
لک	محرم	عاشورخانه سرطوق -	میر ناصر علی
لک	ایضا	عاشورخانه قلعه محمدنگر -	الینا
لک	"	عاشورخانه علاوه تیمان -	"
لک	"	عاشورخانه حسینی علم -	"
لک	"	عاشورخانه فعل صاحب -	"
لک	"	عاشورخانه لطیف حسین خان -	"
لک	"	عاشورخانه مردیه بهرام نواز خان -	"
لک	"	عاشورخانه حضرت عباس علیه السلام -	"
لک	"	عاشورخانه بی بی خاتون جنت رضی الله عنها -	"
لک	"	عاشورخانه مندره خنبدلی -	"
لک	"	عاشورخانه براق پنجی -	"
لک	"	عاشورخانه والی مرتضی -	"
لک	"	عاشورخانه چهاروشاه سداساگ -	"
لک	"	عاشورخانه بنده علی شاه -	"
لک	"	عاشورخانه بسنت بیگم متصل مکان ماه لقا -	"
لک	"	عاشورخانه میرنخشو آرایش گر -	"
لک	"	عاشورخانه ذمردنقال -	"
لک	"	عاشورخانه نواب جان نصیب بیگم -	"
لک	"	عاشورخانه نصر الله خان مرحوم -	"
لک	"	عاشورخانه کوه شریف -	"



نام مستتر	نام عاشورخانه	نام ماه	تعداد روز و بقیه
میرزا مسکلی	عاشورخانه پنجه شاه بلده -	محرم	دو
ایضا	عاشورخانه عاوده سیویان -	ایضا	دو
"	عاشورخانه قدیم رسول بلده -	"	دو
"	عاشورخانه پنجه شاه قلعه محمد نگر -	"	دو
"	عاشورخانه آغا فرهاد -	"	دو
"	عاشورخانه قطبی کوزه -	"	دو
"	عاشورخانه نارسنگ -	"	دو
"	عاشورخانه متصل دروازه آهویی -	"	دو
"	عاشورخانه عطا پور حواله امام علی -	"	دو
"	عاشورخانه گردبستی محل -	"	دو
"	عاشورخانه میر مومن عارت -	"	دو
"	عاشورخانه ملکاج گری -	"	دو
"	عاشورخانه مهدی حسین -	"	دو
"	عاشورخانه چمن علی شاه معصوم حسین شاه -	ما	دو
"	عاشورخانه مذکر شاه -	"	دو
"	عاشورخانه جان کنور طواف -	"	دو
"	معمول سواری علم بی بی سکینه -	"	دو
"	عاشورخانه کوه قدیم رسول -	"	دو
"	عاشورخانه متصل دویورگی منور الملک -	"	دو
"	عاشورخانه متصل علی متصل مسجد خانب جنگ -	"	دو

نام ششم	نام عاشورخانه	نام ماه	تعداد و پویش
میر ناصر علی	عاشورخانه متصل پورھی گلشن محل	محرم	۷۷
ایضا	عاشورخانه علم شبیر	ایضا	۷۷
"	عاشورخانه متصل پچا ایک نوید محل	"	۷۷
"	عاشورخانه ماما من چنرو	"	۷۷
"	عاشورخانه حضرت امام قاسم	"	۷۷
"	عاشورخانه بیرون دروازہ علی آباد	"	۷۷
"	عاشورخانه متصل پورھی فرحت محل	"	۷۷
"	عاشورخانه شیخ محمد نادر کتابخانہ	"	۷۷
"	عاشورخانه سردورنگر	"	۷۷
"	عاشورخانه محمد بندگی متصل پورھی بخشی بیکم صاحبہ	"	۷۷
"	عاشورخانه متصل دروازہ دودبالی	"	۷۷
"	عاشورخانه متصل درگاہ حضرت حسین شاہ ولی صاحب	"	۷۷
"	عاشورخانه ماہ لقا	"	۷۷
"	عاشورخانه نیلم بابی	"	۷۷
"	عاشورخانه بی بی سکینہ درباغ جہان پرور بیکم	"	۷۷
"	عاشورخانه کلب علی شاہ	"	۷۷
"	عاشورخانه عزیزہ بیکم	"	۷۷
"	عاشورخانه دوازہ امام	"	۷۷
"	عاشورخانه بی بی سکینہ علاوہ نظر علی	"	۷۷
"	جھوٹہ حضرت علی اصغر متصل مکان	"	۷۷

نام متهم	نام عاشورخانه	نام ماه	تعداد روپیه مقرر
فتح الله بيگ -			معمول
نام متهم	نام صاحب عرس يا فاش	نام ماه	تعداد روپيه
مير ناصر علي	عرس حضرت مير مومن ناموش -	صفر	صهار
ايضا	عرس حضرت فضيلت النساء بيگ صاحب -	ايضا	لحم
"	عرس حضرت شاه قلندر شيد -	"	مار
"	عرس حضرت نررزني بخش صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت دووپيران -	"	مار
"	عرس حضرت شاه شبلي صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت شاه راجو صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت دوازده شيد -	"	مار
"	معمول ونگل علاوه تيمان -	"	مار
"	معمول سوار عي علم بي بي سكينه -	"	مار
"	عرس قلندر علي شاه و ظنور شد شاه -	"	مار
"	عرس حضرت صوفي شاه عرف عود صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت رجب علي شاه بنر پوش -	"	مار
"	فاتحه سالانه حسن افزا -	"	صهار
"	عرس حضرت مسكين شاه -	"	مار

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد پرویم
میرزا نصر علی	فاتحه سالانه چهار کنور -	صفر	مار
ایضا	فاتحه سالانه میان خندل -	ایضا	ص
"	عرس حضرت حافظ امین الدین صاحب -	"	ص
"	عرس حضرت مولوی یار محمد صاحب -	"	ال
"	عرس حضرت سلیمان صاحب -	"	مار
نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد پرویم
محمد اسد علی	عرس حضرت دیوانه شاه -	بیج الاول	مار
ایضا	عرس حضرت سلیمان شاه و ادایر حضرت احمد علی شاه	ایضا	مار
"	عرس حضرت شاه میر اولیا -	"	امار
"	عرس حضرت نوبهار شاه سدا سداگ -	"	ص
"	عرس حضرت بھولی باوشاه برتالاب میر حمله -	"	وع
"	عرس حضرت جلال الدین سرخ پوش -	"	لع
"	عرس حضرت سید اکبر حسینی و رشداوه راجو حسینی -	"	مار
"	عرس حضرت قدم رسول بلده -	"	وع
"	عرس حضرت قدم رسول کوه شریف -	"	وع
"	عرس حضرت میات الله شاه	"	وع
"	عرس حضرت قاسم دوله -	"	مان
"	پخت طعام دوازدهم شریف -	"	احد
"	عرس حضرت حاجی عبدالکریم کهری مراد حاضر جواب	"	مار

نام متهم	نام صاحب عرس بافانچه	نام ماه	تقدیر و رویداد
محمد علی	از ارجات روشنی و غیره عرس حضرت سالت پاری	بیج الاول	الکابر
ایضا	صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مکہ مسجد - عرس خواجہ ظہور علی شاہ -	ایضا	ص
=	عرس حضرت شاه حضور اللہ شاہ -	=	ص
=	عرس حضرت شاه میراں حسینی در ابراهیم پور -	=	مار
=	عرس حضرت سید اکبر حسینی عقبہ یواردونخاۃ قدیم -	=	مار
=	عرس حضرت معین الدین شاه برگھات وارہ کلی -	=	مار
=	فاتحہ سالانہ ماہ نقابانی -	=	ال
=	عرس حضرت آثار شریف عقبہ مکہ مسجد -	=	مار
=	عرس آثار شریف در عاشور خانہ بادشاہی -	=	مار
=	عرس آثار شریف در بلدہ -	=	مار
=	در مکہ مسجد برای حدیث شریف -	=	مار
=	عرس حضرت قلیچ خان -	=	مار
=	عرس حضرت محبوب علی شاہ ساکن امر وہہ -	=	ال
=	عرس حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ -	=	ص
=	عرس حضرت میر ابو العلی صاحب قدس سرہ -	=	ص
=	عرس حضرت سید شاہ ولی -	=	ص
=	عرس حضرت شاہ لطیف قادری در نمکنڈہ -	=	مار
=	عرس حضرت عبکس شمشیر برہنہ -	=	مار
=	عرس حضرت بہار علی شاہ بدر گاہ شاہ یوسف صاحب -	=	مار

نام مستقیم	نام صاحب عرس یا فاخته	نام ماه	تعداد اورپیہ
محمد اسد علی	عرس حضرت زین العابدین عرت بادشاہ صاحب	ربیع الاول	۵۵
ایضا	فاختہ سالانہ سراج کنواری -	-	۵۵
نام مستقیم	نام صاحب عرس یا فاختہ	نام ماه	تعداد اورپیہ
محمد اسد علی	نیاز مہندی حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ -	ربیع الثانی	۵۵
"	جنت سلامت خداوند نعمت بابت مندر نشینی حوالہ	"	۵۵
"	سید حسام الدین صاحب -	"	"
"	عرس سینی بادشاہ -	"	"
"	عرس حضرت حمیدہ شاہ دولہ -	"	"
"	عرس حضرت احمد علی شاہ دولہ -	"	"
"	عرس حضرت بودلی صاحب -	"	"
"	عرس حضرت موسی صاحب شطاری -	"	"
"	عرس حضرت صوفی صاحب قادری -	"	"
"	عرس حضرت احمد شریف غاوم احمد علی شاہ دولہ -	"	"
"	عرس حضرت شاکر شاہ سدا سہاگ -	"	"
"	عرس حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ -	"	"
"	عرس حضرت مظفر شاہ عرت پیر بالی شاہ -	"	"
"	عرس کوثر شاہ عرت نور الدین صاحب -	"	"
"	عرس حضرت خواجہ شمس الدین حسینی -	"	"
"	عرس منظور شاہ -	"	"
"	عرس حضرت حاضران حضور	"	"



نام خانوادگی	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد درویش
محمد علی	عرس حضرت الشیخ	بیج افشار	۵
ایضا	عرس حضرت قطبی صاحب	ایضا	۵
"	عرس حضرت واصل شاه	"	۵
"	عرس حضرت نوروز بیگ	"	۵
"	فاتحه سالانه والده ناصر بیگ	"	۵
"	نذر بروز عرس حضرت حسینی باوشاه	"	۵
"	عرس حضرت غفران آب رحمة الله علیه	"	۵
"	فاتحه سالانه امامی بیکم	"	۵
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه در عاشورخانه باوشاه	"	۵
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه در آثار شریف	"	۵
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه حواله قمری والد	"	۵
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه در چهارمینار	"	۵
"	عرس حضرت بلند شاه صاحب	"	۵
نام خانوادگی	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد درویش
بنی زین علی	عرس حضرت جمال مبارک صاحب	جمادی الاول	۵
ایضا	نیاز و بهال برای سلامتی خداوند نعمت امیر اقباله	ایضا	۵

تفصیل این کارهای خیریه

سکین شاه	با علی شاه
۵	۵
مرحوم شاه	خلات
۵	۵
نیاز	باقی
۵	۵
۵	۵

نام محترم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تجدد اور روپیہ
حضرت رضا علی	نیز حضرت بدیع الدین شاہ مارہ قدس سرہ	جمادی الثانی	۵۰
=	متصل و تھانہ قدیم -	=	=
=	حوالہ خیراتی شاہ مارہ -	=	۵۰
=	عرس حضرت بدیع الدین شاہ مارہ و رملہ سجد -	=	۵۰
=	عرس حضرت میر محمود صاحب -	=	۵۰
=	عرس حضرت میان پیر صاحب -	=	۵۰
=	عرس سید حسن برہنہ صاحب -	=	۵۰
=	عرس حضرت سید احمد بادشاہ -	=	۵۰
=	عرس حضرت شاہ جھاڑوستان -	=	۵۰
=	عرس حضرت الغوث الثانی -	جمادی الاول	۵۰
=	عرس حضرت شاہ شہید شہید صاحب -	=	۵۰
=	عرس حضرت سید میران سینی خداوند مرزا -	=	۵۰
=	عرس حضرت احمد شاہ رفاعی -	=	۵۰
=	عرس حضرت دیوانہ شاہ درہنا آباد -	=	۵۰
=	عرس حضرت دو لہ و وطن -	=	۵۰
=	عرس حضرت پلنگ شاہ -	=	۵۰
=	عرس مقبول علی شاہ علاقہ ثابت علی شاہ -	=	۵۰
=	بالکھ حضرت فاضل شاہ واقع ٹوبہ عرب ستیا رام پور -	=	۵۰
=	قصبہ شاہ آباد -	=	۵۰
=	نیز حضرت حسین پیر صاحب -	=	۵۰

نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پی
بخشی رضا علی	فاتحه سالانه آفتاب بیگم -	جمادی الاول	بار
ایضا	معمول استانه مدار قریب بستی محل -	ایضا	موصی
=	فاتحه سالانه حسین لقا -	=	بار
=	فاتحه سالانه سیمونتی	=	بار
=	نذرا محمد علی شاه دوله بر روز عرس -	=	موصی
نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پی
بخشی رضا علی	عرس حضرت شاه عبدالحق صاحب کمل پوش -	جمادی الاول	موصی
=	عرس سید نور الهدی صاحب دروازه حضرت -	=	موصی
=	سید مومن صاحب -	=	=
=	عرس محمد عباد الله پیر محمد غوث -	=	موصی
=	عرس میان صاحب مجذوب واقع بیگم بی -	=	موصی
=	عرس حضرت میر علی صاحب مجذوب ساکن ناو شیر -	=	بار
=	معمول امین علی شاه هنگام میروانگی عرس جمال بهار شاه -	=	موصی
=	جمال بهار شاه لعل بیگ پروا انگه شرح صدر -	=	موصی
=	عرس حضرت شاه سعد الله صاحب مجذوب نقشبندی -	=	موصی
=	عرس حضرت شاه نعمت الله ولی کرمانی -	=	موصی
=	عرس شاه بهلولان شاه ولی ساکن قصبه شاه آباد -	=	موصی
نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پی
بخشی رضا علی	عرس حضرت حسین شاه ولی قدس سره -	جمادی الآخر	موصی
=	عرس حضرت موسی سماک عرف بنگری شاه -	=	موصی

نام ششم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تقدیر و پیر
سختہ رضا علی	عرس حضرت کریمت شاہ دولہ -	جمادی الآخر	مہمان
ایضاً	عرس حضرت قادر بادشاہ مخدوب -	"	مہمان
"	عرس حضرت شاہ پیر الدین صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت مولانا مفر الدین صاحب ترک درگاہ -	"	مہمان
"	عرس حضرت مراد شاہ دیوتی -	"	مہمان
"	عرس شاہ حسین و بڈا صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت شاہ ٹیپو صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت سگ بی صبر -	"	مہمان
"	عرس مولوی شہاب الدین صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت فخر الدین صاحب دودھ پیران -	"	مہمان
"	عرس حضرت عباد اللہ شاہ صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت نعمت اللہ ولی -	"	مہمان
"	عرس حضرت مولانا فخر الدین صاحب -	"	مہمان
"	عرس شاہ عنایت اللہ حسینی عرف کوڑی شاہ -	"	مہمان
"	عرس سید عبدالوہاب صاحب قریب زیبا باغ -	"	مہمان
"	عرس حضرت سید علی صاحب سنا و حضرت حسین شاہ -	"	مہمان
"	ولی صاحب قدس سرہ -	"	مہمان
"	اخراجات نقارہ عرس حضرت مولانا مشک کشتا -	"	مہمان
"	نیاہ تقریب عرس حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ -	"	مہمان
"	عرس حضرت سید علی صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت نہایت النسایکم صاحبہ مغفورہ -	"	مہمان

[illegible]

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میرزا علی	عرس حضرت چلین شاہ -	حب الہ	صا
"	عرس حضرت برہان اللہ شاہ -	"	مار
"	عرس حضرت جھاڑو شاہ سداسہاگ -	"	مار
"	عرس حضرت جان اللہ شاہ صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت پیتا شاہ صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت محمد بیگ صاحب مجذوب -	"	صا
"	عرس حضرت غلام علی شاہ صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت میان عزیز اللہ صاحب نان فروش -	"	مار
"	عرس حضرت خواجہ محی الدین شمشیر برہنہ -	"	مار
"	عرس حضرت شاہ مسافر -	"	مار
"	عرس حضرت سلیمان شاہ -	"	مار
"	عرس حضرت محی لعل درویش -	"	مار
"	عرس حضرت نور بیگ -	"	مار
"	فاتحہ حضرت مولوی قطب الدین صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت سیر الہدی صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت قدم رسول برکوتہ شریف -	"	مار
"	عرس حضرت میر فتح علی صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت گلاب شاہ سداسہاگ -	"	مار
"	عرس حضرت یتیم شاہ -	"	مار
"	فاتحہ حضرت مولیٰ شکیل کشا رضی اللہ عنہ درویشی کوڑہ -	"	مار



نام مستمسک	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر مراد علی	فاتحہ حضرت مولیٰ شکر اللہ شاری لکھنؤی شہزادہ جہانگیر کورہ	جسٹ	۵۰
"	نیا دوس حضرت حسین شاہ	"	۵۰
"	بیوی شاہ ساکن ملک ارجن گیری	"	۵۰
"	فاتحہ حضرت مولیٰ شکر اللہ شاری لکھنؤی شہزادہ جہانگیر کورہ	"	۵۰
نام مستمسک	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر مراد علی	عرس حضرت مہدی شاہ درجل پلی	شعبان المعظم	۵۰
"	عرس حضرت فتح اللہ حسین	"	۵۰
"	عرس حضرت جاک باب صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت جمیل شاہ صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت شاہ کرک صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت وجیہ الدین صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت پیر زنجیر صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت محمد خاموش صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت بابا شرف الدین صاحب قدس سرہ	"	۵۰
"	عرس حضرت شاہ مجد الدین شطاری	"	۵۰
"	برہما راجہ چند دلال	"	۵۰
"	عرس سید پیران حسینی مرشد او دلی شاہ	"	۵۰
"	عرس حضرت فاضل شاہ	"	۵۰
"	عرس حضرت عنایت اللہ شاہ	"	۵۰

نام	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر مراد علی	معمول کشتے تبرک مولانا فقیر الدین صاحب قدس سرہ شہان العظم	مئی	۵۰
"	فاتحہ عرفہ حضرت تنہیت النساء بیگم صاحبہ -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ نواب غفران باب -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ حضرت منقرت منزل -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ حضرت نجفی بیگم صاحبہ -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ نامہ ارب بیگم از اقربا بی بی نجفی بیگم صاحبہ -	"	۵۰
"	عرس حضرت لطیف شاہ صاحب در لکھنؤ	مار	۵۰
"	فاتحہ سالانہ ماما سکینہ -	"	۵۰
"	عرس حضرت شاہ عیسیٰ صاحب -	مار	۵۰
"	عرس حضرت سید اکبر ولی صاحب -	مار	۵۰
"	آبدار خانہ بہار سی حضرت شرف الدین صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت خواجہ صاحب -	مار	۵۰
"	فاتحہ سالانہ سر و پکنور -	مار	۵۰
"	تباری بخت طعام نیاز حضرت بادشاہ صاحب -	مار	۵۰
"	فاتحہ سالانہ بنی بیگم صاحبہ -	مار	۵۰
نام	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عورت	فاتحہ دسترخوان حضرت مولیٰ شکر شاہی	رمضان المبارک	۵۰
صوت جنگ آباد	عندہ برکوه شریف -	"	۵۰
"	عرس حضرت پیران پیر صاحب -	مار	۵۰
"	عرس حضرت غریب شاہ سدا سہاگ -	مار	۵۰

نام منتم	نام صاحب عرس یا فائحه	نام ماه	تعداد در پی
میر احمد علی عرف	عرس حضرت پیر بادشاه صاحب -	رمضان المبارک	ص
مولوت جنگ بہار	عرس حضرت تعجب شاہ -	"	ص
"	عرس حضرت خواجہ امین الدین علی صاحب -	"	ص
"	عرس حضرت سعد و بنی صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت امام صاحب دوم دوم -	"	مار
"	فائحه سالانہ حکیم سید صاحب -	"	مار
"	فائحه حضرت سید رفیعینے -	"	ماہ صیہ
"	ختم نماز تراویح و مسجد کو نڈا شاہ در قلعہ محمد نگر -	"	ص
"	عرس حضرت سید علی پیران صاحب -	"	س
"	عرس حضرت تدر بہادر کوڑی شاہ -	"	مار
"	عرس حضرت میر قربان علی برادر میر یون عارف -	"	ص
"	نایز حضرت مشکلا شاعر صنی اللہ عنہ -	"	مار
"	عرس حضرت محبوب شاہ سدا ساک متصل راجہ باغ -	"	ص
"	عرس حضرت شاہ شمس الدین محمد رشتا قادری قدسہ در بد -	"	امام ص
"	عرس حضرت سید قدرت اللہ صاحب ہمنآباد -	"	مار
"	معمول عید الفطر شجر شید علی شاہ و تصور علی شاہ در بدر -	"	ص
"	معمول عید الفطر بیوی شاہ ساکن ملک ارجن گری -	"	ع
"	عرس حضرت امام بیگ دولہ -	"	مار
"	عرس حضرت بابا فخر الدین صاحب در گوباکوڑہ متصل امجد آباد -	"	مار
"	برای فائحه تراویح و رانار شریف -	"	مار ص

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاسخہ	نام ماہ	تقدیر اور پوچھ
میر احمد علی عوف	برای ختم تراویح در مکہ مسجد -	رمضان المبارک	ماہ
سلوک جنگلدار	ختم تراویح در مسجد خلوت مبارک -	"	رمضہ
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاسخہ	نام ماہ	تقدیر اور پوچھ
میر احمد علی عوف	عرس حضرت میر نواب صاحب مجذوب -	شوال المکرم	معمد
سلوک جنگلدار	عرس حضرت مغفرت منزل -	"	معمد
"	عرس حضرت شام عبد اللہ صاحب قادری -	"	ماہ
"	عرس حضرت محمد غوث صاحب -	"	معمد
"	عرس حضرت مستان بادشاہ -	"	معمد
"	عرس حضرت داؤد بادشاہ صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت سید عبدالقادر -	"	معمد
"	عرس حضرت بابا شاہ -	"	ماہ
"	عرس حضرت سید حفیظ اللہ شاہ	"	مار
"	عرس حضرت غلام سرور خطیب -	"	معمد
"	عرس حضرت محمد حسین گیسو دراز بندہ نواز قدس سرہ	"	ماہ
"	نیاز خلاف حضرت سید محمد حسین گیسو بندہ نواز قدس سرہ	"	مار
"	معمول چلہ دتاری قدیل نیاز حضرت سید محمد حسین گیسو دراز -	"	چلہ دتاری ماہ
"	عرس حضرت کمل پوش صاحب -	"	ماہ
"	عرس سید حسین قادری ہمشیرہ داؤد سید علی صاحب	"	مار

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عرف	عرس حضرت حاجی صاحب درچیلہ پورہ -	شوال المکرم	۵۰۰
صوت جنگنا پور	فاتحہ سالانہ نور بائی -	=	۱۰۰
=	فاتحہ سالانہ کریم کنور -	=	۵۰۰
=	فاتحہ سالانہ قادریہ بیگم -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت گلاب شاہ مجذوب احاطہ مقبرہ -	=	۱۰۰
=	میر نواہ صاحب مجذوب -	=	۱۰۰
=	عرس سید مظفر علی شاہ درچارکمان -	=	۱۰۰
=	عرس مودو خان صاحب -	=	۱۰۰
نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
حافظ انور صاحب	عرس حضرت شاہ یوسف صاحب قدس سرہ -	ذی قعدہ	۱۰۰
=	عرس حضرت ابن صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس فخر الدین صاحب مجذوب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت روشندل صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت جمال الدین صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت جانا شاہ صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت الف بیگ دولہ -	=	۱۰۰
=	نذر عرس الف بیگ دولہ -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت حافظ عبد القادر -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت محبوب شاہ سنگ شاہ -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت شہ علی صاحب عطا پور -	=	۱۰۰

نام ہستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تقد اور پیم
حافظ انوار صاحب	عرس حضرت دیوانہ شاہ سدا سہاگ -	ذیقعدہ	مار
الینا	عرس حضرت اوجالار شاہ -	"	صہ
"	عرس حضرت داوود علی شاہ -	"	صہ
"	عرس حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ عنہ -	"	صہ
"	عرس حضرت حیات شاہ صاحب متصل در گاہ بود صاحب	"	وہ
"	عرس حضرت باد اللہ شاہ در موضع کنتور -	"	وہ
"	عرس حضرت امام ضامن رضی اللہ عنہ -	"	وہ
"	عرس حضرت بدو خان -	"	وہ
"	عرس حضرت محمد شاہ نگر در دائرہ سلطان نگر -	"	صہ
"	برسی محمد معصوم باری دار و واخانہ -	"	وہ
"	سالانہ دروانہ بیگم -	"	مار
"	سالیانہ ہمشیرہ الف بیگ دولہ -	"	وہ
"	عرس حضرت کلب علی شاہ -	"	صہ
"	سالیانہ سلیمہ بیگم -	"	مار
"	عرس حضرت حافظ محمد علی صاحب قدس سرہ -	"	مہار
"	عرس حضرت سید شاہ علی عباس صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت ڈھوپر شاہ صاحب -	"	وہ
نام ہستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تقد اور پیم
حافظ انوار صاحب	عرس سید محمد صاحب بکریان والہ -	فرحیہ	مار
"	عرس حضرت اعتبار شاہ سدا سہاگ -	"	مار



نام مختصر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد اور فریب
حافظ انور صاحب	نوروز عرس حضرت شاه یوسف صاحب شریف و محبوب	مار	۱
	صاحب قدس مددگار		
	عرس حضرت حسین بخش صاحب	مار	۱
	عرس حضرت گلزار شاہ کبیر شاہ جہان مرستان	مار	۱
	عرس حضرت شامی الدین شیبلی	مار	۱
	عرس حضرت امیرن خاکسار	مار	۱
	عرس حضرت نامدار شاہ	مار	۱
	عرس حضرت شاہ اسمعیل صاحب کھوری وار	مار	۱
	عرس حضرت حافظ احمد نابینا	مار	۱
	عرس حضرت شاہ انور قاری	مار	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت غفران باب علیہ الرحمۃ	مار	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمۃ	مار	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت تنہیت النسا بیکم صاحبہ مغفورہ	مار	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت بخشی بیکم صاحبہ مغفورہ	مار	۱
	فاتحہ عرفہ قاریہ بیکم صاحبہ مرحومہ	مار	۱
	فاتحہ عید الفصحی بہ نخت نان و کباب	مار	۱
	عرس حضرت نکر شاہ	مار	۱
	پخت انعام نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و خجندیہ	مار	۱
	پخت انعام نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و ربیعہ	مار	۱
	پخت انعام نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و قلعہ محمد نگر	مار	۱

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد روپے
حافظ انوار صاحب	تیار می تقریبہ علاقہ جعفر علی -	فریاد	۵۰۰
	عرس حضرت قدسیہ بنت مکانی -	۲۰	۱۰۰
	عرس حضرت بخشی بیگم صاحبہ مغفورہ -	۲۰	۱۰۰
گو شوارہ و وارزہ ماہ یعنی یک سالہ پانچ			

نام مستم	نام ماه	تعداد روپے	کیفیت
میر ناصر علی	محرم الحرام	۱۰۰	
ایضاً	صفر المظفر	۱۰۰	
محمد اسد علی	ربیع الاول	۱۰۰	
ایضاً	ربیع الثانی	۱۰۰	
بخشی رضا علی	جمادی الاول	۱۰۰	
ایضاً	جمادی الثانی	۱۰۰	
میر مراد علی	رجب المرجب	۱۰۰	
ایضاً	شعبان المعظم	۱۰۰	
صولت بیگ بہادر	رمضان المبارک	۱۰۰	
ایضاً	شوال المکرم	۱۰۰	
حافظ محمد انور	ذی قعدہ	۱۰۰	
ایضاً	ذی حجبہ	۱۰۰	
	یک سالہ پانچ	۱۰۰	

یک است آن پنج هزار و نهصد و شصت و دو و پیمینج آنکه مرثاواس بلده فرخنده  
 بنیاد است حرساندین الفسا و آتاسی و شش هزار و پیمین دیگر برای خود و گل که هر روز  
 ملاقات بزرگان مستعمل است از سرکار عالی و رحمت می شود اللهم ذو فی ذی و لا تنقص \*  
 فصل در بیان کسانی که روزانه بیشتر و حضور حاضر میشوند و مجرای می گردانام ایشان  
 مجمل نوشته میشود تهنیت یاد والدوله بهادر نازولی و مراد علی خان و حافظ منصب علی  
 جغتو نوی و حکیم صدر علی و حکیم شقای خان و حکیم قمر الدین و پیمین و میان و شیو صاحب  
 و بالیاد و غلاوران و وکیل نورالد شاه صاحب قادی و حامد الله شاه مدرک و حاجی  
 امام وکیل شمس الامرا بهادر و حاجی غفور وکیل اقتدار الملک بهادر و حاجی رام پرستاد  
 و بنجی رضا علی و لاله لچهارا و نصرت جنگ بهادر و لشکر جنگ بهادر و بنجی رشید الملک  
 و محمد شکور و مصری خان شکار و رفیع الدوله بهادر و عرض یگی بهادر و مختار بیگ وکیل  
 شاه محمد نصیم عرف حضرت مسکین شاه واکرام الله شاه فقیر و احسان علی و صولت جنگ بها  
 و صادم جنگ بهادر بنجی صدر و شیخ فیض فقیر جنگ بهادر و لاله گو بند پرشاد و ناصر علی  
 سیان و حضرت مسکین شاه صاحب دیگر و حاجی جمال بنجی و حیدر علی کوکا و امان سنگه  
 و لاله منی لال و حکیم نادر و غلام محی الدین و اساز و اسد علی منصبدار و غرت یاور جنگ  
 و رفیق یاور الدوله بهادر و قطب یار جنگ بهادر و سعید الدوله بهادر و صوبه فرخنده بنیاد و حیدر آباد  
 و خورشید جنگ عم و من یگی و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامرا بهادر و  
 عمده الملک بهادر و خورشید جاه بهادر و راجه بنذر بهادر و شکار و قوت جنگ بهادر و فقط  
 پس اگر حضور پر نور بهادر ازین امرا اشخاص چند چیده مجلس قرار دهند و پیش ایشان و  
 روبرو حضور پر نور هر روز یا در هفته یا در دو هفته یا در ماه یکبار مقدمات هر قسم مرتب شده باشد  
 و حضور پر نور خود متوجه شده تقاریر بدی و بدعا علیه و نشود شنیده تهذیب و ترتیب  
 مثل فرموده حکم فرموده باشد یا تجویز امرا خود شنیده فیصله فرموده باشند در چند روز یا

ریاست را باین عدل انصاف رونق تازه حاصل شده باشد و غلبه مستعدی حضرت رئیس  
 بذریعۀ اخبار با کثافت عالم رسد و زکات و فرائد امرای عظامی شده باشد و زبان  
 شرافت گویان و بدخواهان لال شده باشد و بعضی از ازانایان اعتراض میکنند که هرگاه مجربان فوج در از  
 جمعداران اعصاب و یا از صاحبزادگان و دیگر امرای طلب می شوند و ایشان مجرم راننی فرستند  
 این عمل بسیار بد و زبون و خیرگی و شوره پستی است که خود حاکمی میکنند و حکم ناظمان حضوری را  
 بخوبی نمی آرند اگر حضور خود متوجه میشوند به این قباحت مرتفع می شود و کسی را مقدرت نمی ماند  
 که مجرم را نگاه دارد و بعد الت نفرستند گویم منشاء حضور و منظور خاطر دیوان حساب نیز همین است  
 که همه خاص عام و رسم خیاط عدالت گذشته باشند و جمله خرابی ها مرتفع شوند زیرا که غرض  
 همه ازین دو دوا این که سرکار بکثرت مامور فرموده اند همین است اما از قدیم عادت چنین نبود  
 است که کسی نالاش در فوج داری یا دیوانه عدالت نماید بلکه معاملات خود را نرم یا گرم انصاف  
 خواه ظلم هر چه میشد خود می کردند و نالاش بجائی نمی بردند حالا دیوان صاحبین عمل ناپسندیده  
 عدالت یا مقرر فرموده اند و برای آنها دستورات قرار دادند چون این دستورات بر جمعداران  
 و صاحبزادگان و امرا و دامایان و محلات محلات شاق بوده است احکام عدالتها را بخوبی  
 نمی آوردند و دیوان صاحب اجرای قوانین مقرر را بر خود منحصر داشته تجویز فرمودند که از هر جا که  
 مجرم نیاید مابریولت را اطلاع داده باشند تا بذریعۀ عدالت خاص و مجرم را طلبیده لائق محکم  
 که باشد حسب خواست آن محکم در آنجا فرستاده باشند اگر کسی ستم نکند بحکم حضور بر نور تعمیل  
 شده باشد باین ترکیب اجراء کار میشود اگر چه دیر می کشد مگر در چند روز این جمله قباحت مرتفع  
 خواهد شد و درین عرصه سه سال بسیار عادت مردمان درست شده است و غنچه پیر آئین میشوند  
 و این حکمت عملیه خاص مجوزۀ دیوان صاحب است و پس واقعی درین سرکار مفعولیه بختین مناسب  
 بود اگر چنین نمی شد البته فتنه و فساد بسبب بودن خلاف عادت سابقه بر پا بطور نمی شد  
 که نظیر آن دشوار میشد و دیگر بعضی دانشمندان ناآشنای دستورات مفعولیه واقف قوانین

ملک گویند میفرمایند که چون مجربان گرفتاری آیند اگر ایشان ضامن بهم میرسد تا تحقیق برضما  
می وادارد در دوقیدی سپارند و مجرم متوسل امر او صاحبزادگان و محلات مغلات و مایان  
و جمعی از ان اعراب ممتاز را که می آیند در حوالات نمیدارند و با ایشان می سپارند این ظلم و سراسر  
تا انصاف است گویم اگر ضمانت بهم میرسد بر ضمانت داشتن و ضمانتی را بحاجت دار سپردن  
و کسانیکه ضامن آنها بهم نمی رسد تا تحقیق زیر حوالات داشتن و خوراک معتمد ایشان را  
از سر کار دادن سراسر مصلحت انصاف است زیرا که اگر بعد تجویز بفرماندها انصاف انصاف  
خواهد بود یا خوراک نمیدهند البته تا انصافی میتواند شد یا فتوی ایشان طیارست اجراء آن نمیتواند البته  
باشد و الا فلا و وقتیکه دید انصاحب چنان منصف باشند که اگر کسی بالش بر ایشان در کد امی عدست  
کند عافری خود را در جواب بی ناگواری می دهند و شب روز اوقات خود را در خدمت انص و تحریر جوابات  
حکام و نظارت تحت و ملاحظه کافات صرف می نمایند و یک ساعت با آرام نمی گذارند پس ظلم  
که درین صورت اگر حضور خود ملاحظه کار نفرمایند جائز باشد جای عجب نباشد و اگر خود متوجه شوند  
و بار فرمایند نور علی نور و زین شرف رعایا و تجنّب نهیب برای ابدیت و زیری چنین شهر پاک چنان  
جهان چون نگیرد قمری چنان ببارک المثنی بهم العالیه و غایبهم العالیه آیین و دیگر بعضی از اشر  
می گویند که حضور در ملک خود دوره نمی فرمایند تا تحقیق رعایا و برایا و کیفیت آبادانی و  
ویرانی ملک بر حضور ظاهر شود و ستم رسیدگان حکام مفسد را بداد خود و ستمکاران و ستمکاران  
بر زیر و ستان کوتاه گردد بلکه ملاحظه دیگر حکومتها فرمایند تا بصارت کماهی حاصل گردد نمی بینی که  
سلطان روم خلد نهند بلکه و سلطنته بعد ملاحظه شام و عرب مصر علاقه خود سپهر فرانس و انگلستان  
کرده است میکند گویم این قتی میباشد که حکومت نوعی بود اینجا حکومت شخصیست و حضور او  
منظور آبادانی ملک خود و تبیین قوانین است و اجراء دستوران بانصاف بعبد سیر و ظاهر که در دوره  
بادشاه البته رعایا و برایا بهم تکلیف گوناگون میشود و آن منظور حضور نیست البته هرگاه رعایا و  
بعد اجراء قوانین انصاف و حکام دیانت پسند و نظار خردمند فارغ البال گردند چه عجب که آنوقت

عزم سیر و گشت علاقه فرمایند و در صورت گزافی غلّه سر استرکلیف ملازمان و رعایاست و بهر ت علیا که  
 حضور پر نور شب و روز متوجه بازانی غلّه است و مشیر با تیر هم کلیل و نهاردن فکرند و بهر ت از نسل و  
 اندا بر آبا و اجداد مصروف است بارک الله فی افکاره و تدابیره و در نظم و نسق عدالت ها و محکّمات و  
 تعین نظار و دیانت دار و عمال حق پسند و کار گزار مشغول است هر ساعت بدستی سخنة های گوناگون  
 و با احتیاط نقشه کار گزار می های هر حکمه متوجه و مامور و بحصول رضای خداوند نعمت خود میسر  
 و دیگر بعضی مدبران ایجا میگویند که مردم آفاقی را بر عمده های جلیله مقرر نباید کرد بلکه از امیر زادگان  
 این بلده عقیقه مامور باید نمود زیرا که ایشان مستحق بهر نوع هستند که پرورده نعمت اوقدیم اند اگر  
 ایشان محروم باشند و آفاقیان بر مناصب جلیله رسند حیث عظیم و ظلم فحشیم باشد گویم اگر مردم  
 ایجا لیاقت انجام کار سر کار بمانند و دیانت دادن می توانستند چرا محروم از مناصب جلیله  
 بمانند نداین مسئله را من هم تسلیم دارم که بهر نوع استحقاق اول مردم ایجا راست بعد حصه  
 آفاقیان است مگر ملاحظه فرمایند که اگر تا دو پاس و زخمة و باقی روز و شب در سیر و قصبه خود نشین  
 گردانند و طرف دستورات ملک و قوانین و علوم در سیر ضروریه مطلقا التفات نفرمایند و نصیحت  
 مردمان مجربین و سیاح و ارباب علوم و فنون اختیار نمایند و نه ملکه را سیر فرمایند پس چگونه لیاقت  
 انجام کار سر کار کردن توانند و چرا سر کار ایشان کار خود سپار و وزیر که سر کار و انجامی کار  
 خود چیستی و چالاک و دیانت و صفائی و بجز ات تانمه بلاروی رعایت احدی نمی خواهد و ایجا از  
 سفارش و مروت گیر و مفر نیست این آفاقی مغرب الوطنان که دار هستند بغیرت خود میسرند  
 و رضاسند می آقای خود میجویند و بجای یک پاس پنج پاس در محنت بطوری میگذرانند که عرق پیشانی  
 ایشان تا با انگشتان پامیر رسد و تمام روز بکیزانوشسته تا کار سر کار با انجام نمیرسد پهلوی نیز میگذرانند  
 و از کسی متوقع یک جبهه نمیباشند بخلاف مردم ایجا که بخصد روپیه می یابند هر گاه از عمده جد می شوند  
 صاحب ده لاکه و پیه میداشند پس اگر دزدی نکند و نداد بجای این فینه قارون و خزانه غیب یافتند  
 و اگر چند یاق هم در تاجا نیت کنند بداند که آیا در کابل خرم میشود و در اصل بهندوستان هم خان



خواهد بود که گفته اند بهیت خوی بدو طبیعتی که شست به نرو و جز بوقت مرگ از دست به  
 در هندوستان از هنگام نوب سکند جاده بهادر منظور شنیده ام که دیانت واری از هند بهجید آباد  
 وارد شده باشد و از اینجا فارغ البال شده در هندوستان ریاستی پیدا کرده باشند بلکه خاک ویت وار  
 در هر جا خراب است بعضی نظر دارند وستان به هند میگویند بهیت ای دانت بر تو رحمت از تو  
 رنج یافتم و وی خیانت بر تو رحمت از تو گنجی یافتیم دیگر بعضی حسا و اینجا میگویند که هند سان  
 قحط زده آفتی در اینجا آمده مردم را خراب میکنند اگر شمارا در اینجا روزگار بهم می رسد چرا در اینجا  
 می آمدید گویم خیر اند از تقدیر که دانه های رزق هر کس را بهر اطراف انداخته اند که آدمی گردیده  
 مقسوم خود را می خورد و سوا ازین در ملک هند اصحاب جوهر بسیار پیدا میشوند و ظاهر که در کثرت تقدیر  
 میباشد اند از سفر اختیاری کنند و در اقالیم دیگر رسیده اظهار جوهر ذاتی خود می نمایند و خود را به جوهر  
 خود بر تزییات میرسانند این سبب رسیدن بندی حساب جوهر در حیدر آباد و دیگر ممالک میشود  
 و تا وقتیکه خبری از هند و ستانیت و مردم اینجا بوده است اینها باشند مردم اینجا به مردم هند مال  
 محبت التفات و پرورش حکم انجمن سیل الی انجمن میفرمودند و میفرمایند و چرا نباشد که جزو اعظم  
 محالست فیما بین وجود است هرگاه ماده اصلی هند و ستانیت و ایشان نامه به حکم غیریت التفات  
 و محبت بر خاست و مغایرت آمد زیرا که ما مردم هند به چارپایی می خیمیم و کهنی نژادان بر زمین  
 میخسند و ما چارپایی گندم و دال ماش میخوریم و ایشان برنج و زرت و دال تور و مرغ می خورند  
 و ما شیرینی می خوریم و ایشان ترشی می خورند و ما آب سرد میخوریم و ایشان سینه می نوشند  
 ما افیون نمی خوریم و ایشان افیون میخورند و ما میکشند مایک زن منکوه داریم و ایشان بازان  
 چند اقسام یعنی خواص و کمکای و شادی و اله و حرم و کشته بلا تکلف بهنوق تمام بدون حیا و شرم  
 و بلا لحاظ زن جانزه و ناجازه عمر خود میگذارند و ما مردم نماز میگیریم و روزه میداریم و ایشان نه نماز  
 میگذارند و نه روزه میدارند و ما میگذاریم و برکت می تراشیم و ایشان بت میگذارند و برکت می تراشند  
 ما مردم زیور نمی پوشیم و ایشان زیور می پوشند ما مردم بای پوش می پوشیم و ایشان برهنه میگردند



با عمو و کلاه پوشید و ایشان عمو و ستان و پس میان ما و ایشان چگونه موفقت آید و دیگر بعضی نامجرمان  
 گویند که بر ستوار عام و حوالی و مواضع متعلقه شهر همیشه غارت گران و داکه نامی اندازند و غارت  
 می کنند و بدست آن ادر باب پولیس چنانکه باید نمی شود و مجرمان گرفتار نمیشوند و مال آنرا میگرد  
 گویم ملاحظه نمایند که پیش از سه سال چه قدر قاطعان طریق راوی زدند و داکه می انداختند و اندر یک  
 سال هر قدر که بدست شده است و مجرم گرفتار آمده اند و مال آورده شده است گاهی در حکومتهاست  
 اینقدر نشده بود پیش از این بین فریاد و سبیل را در احوال بدنام بوده اند و مال را می انداختند و بدست  
 ایشان جمع در آن و امر از نام و شناس این بلده اعراض و سکمان را نشانیده اند زیرا که هر قدر در  
 گرفتار آمده اند و در شهر این و آن و سک و مولد بوده اند بسیاری ملازم سرکار و امر و اسکنان بلده  
 بوده اند و کمتر بغیر ملازم غول بیابانی شده بعد عصر برآمد و سراغ روانگی مالان حال خانه معتبر بود  
 از شهر برآمد تاخت آورده یا نقب زده مال گرفته بگو ناگوان چیل اخل مشهر میشوند و زیر حمایت امر  
 و بعد در آن گننام می نشینند ادر باب پولیس کمال کوشش سراغ ایشان بر آورده مع مال گرفتار کرده  
 می آند و اخل فوجدار می میکنند و از آنجا بسرای قمر واقعی می رند مگر ادر باب پولیس چه کنند وقتی که  
 ملان حرامیان حامی ایشان شوند و پیشتر این چنین کسان بسبب حمایت و ملاذ و نشان و ستیاب  
 نمی شوند برای گرفتاری ایشان نواب مختار الملک بهادر تیر ابر گوناگون بر کار آورده اند  
 و سرای قید بست و اخراج از ریاست و عبور و ریای شود و تیر فرموده اند و چنین محرم را که اقل  
 عبور در یک شور از اسباب و سک و غیره میباشند و در امشورت سو کو فوجدار و صاحب است  
 اول روزی که بهادر اگر قابل سرای قید چارده ساله می باشد تحقیق فرموده حکم عبور و ریای شود  
 می فرمایند و بر تاریخی که صاحب روزی که بهادر برای روانگی طلب میفرمایند بعد از آن کس  
 کمل و نیم تنه و کلاه در مجلس چچا وانی باست و نواب ناظم فوجدار می رواند میفرمایند و از آنجا حکم گیرند  
 مجلس حسین ساگر سکندر آباد روانه می فرمایند و بزود وقت مقرر از آنجا برای عبور و ریای شور و  
 بمی می فرمایند و این چنین روانگی مجرم در تمام سال کیبار می شود و کمال تاکید نواب صاحب

که اینچنین هجوم ملازقوام مزبور هرگز برای کم تجویز نشود زیرا که ایشان درین ایام کامل سرباز و رسته  
استیصال ایشان بعبور دریای مشهور کردن سراسر مصیبت است اگر امر از او جمیع داران از چال و روستا  
ملازمان خود آگاه شوند و مردم سامی گیرند که ملازوان و کاه دن است و یافته باشند و او نشان  
را گرفتار کرده بار باب پولیس سپرده باشند و نوعی رعایت و حمایت اینچنین کس نمایند و قوع وار و  
بسیار بکلمه فرست ناپود خواهد شد بلکه نشانی از حرامیان در حیدرآباد نخواهد ماند و بلده پاک خواهد شد  
باید که جمیع داران و امر از خبر داشته باشند که آیا ملازم یا امیدوار باشند خلل حمایت ایشان یا اقارب  
مستوسلان ایشان در سینه می نماند و مدک خانه میروید و پانه و آونی اواز که است و خرج اوز زیاده از  
آمدست یانه و یکلام کدام کس صحبت دارد و نزد نیکان می نشیند یا بدان و بلا ضرورت نائب می باشد  
یانه و در جبهه خانه یعنی قمار خانه هم می رود یانه و در قهوه خانه مخبران هم فرستاده خبر آنجا گرفته  
باشند و در قهوه خانه هم می رود یانه و زنان اجنبیه هم نزد او می آیند یانه یا این نمودنشان میروید یانه یا این  
اضول عیار حمله ملازمان خود و یا بنده اگر کامل برآید و صحبت خود دارند و اگر ناقص برآید بوجه موجه  
سپرد ملازمان پولس نمایند و هرگز در رتبه مست خود ندارند از همین جاست که اکثر امیرزاده بصحبت این  
و او باش خراب میشوند و آب و سی خانمان را بر او میدهند بخراشید و او هیچ علاج نمی گردد  
بلکه بعضی از صاحبزادگان اند که بصحبت او نشان خراب شده اند و همراه او نشان و رسید با رفته در سو  
خود را بر و مال بسته بنگامه بایر می بکنند و آب پولس اگر نمی شناسند بترک ادب پیش نمی آیند و اگر  
می شناسند بعزت خاندان می پلوتی میکنند و این تاکی خواهد بود و آخر به حوالی سرخواه کشید و آه منطوق  
اش خواهد کرد و اگر چنین صاحبزادگان حرامیان را ناظم به جبراسی بیجا ظاوب می طلبد و بتوسل  
تاسم نخواهد بخواهد بجا آب آن بقاسم خواهد می بکارند که منصفان انکار چید و آب بپایز ملک ملک محتاج  
شده و ریخته اند و درین وقت عورت یافته اند و قوت انصاف ندارند و عقل رشوت دارند  
این بوجه در عدل و انصاف خلل شده و الا الله کار جوانان را تا که از جنس طلا و نقره و ساج و شوا  
آن رعایا و شیرو تقصیر ثابت نشود و هرگز نخواهد فرستاد گوئیم احتیاج امری است که از آن

کس از کمالات خالی نیست زیرا که احتیاج داخل با هیت ممکن است صاحبزاده صاحب نیز از ممکن خارج بود  
 پس ضرورت محتاج خواهند بود و از ملک ملک در بلده آمدن مامور را عیب نیست زیرا که بزرگان معترض  
 از سفر قند بهندرسیدند و از هندی بکن نقل و حرکت فرمودند چه عرضها یافتند که بوزارت بلکه سلطنت  
 رسیدند و درین وقت چه معنی دارد بلکه سنت الشراذیم بچندین است و وقوف انصاف انقدر است  
 که نیک و بد را می شناسند بنی العلماء و الفضلاء و الحکام معززاند و عقل رشوت که دارند قیاس  
 بر ملازمان خود میفرمایند صاحبزاده را هرگز محبت بصلحان رسیده است ورنه اینچنین نمی نوشتند زیرا که  
 مولوی رشوت خوار در همین جاشنیده است صاحبزاده دیده باشند و رشوت رسانیده و ظاهر که  
 آراشی و المشرقی و الراحش کلمه فی النار آقایی ماهر رشوت جائز ندارد بلکه اگر نام نذرانه دادن  
 بسیار کسی می آرد و مور و جیانه و قید میشود پس کرازه که نام رشوت بر زبان آرد و باین وجه  
 شهره انصاف و عدل و از مشرق تا مغرب است خلل در عدل انصاف وقتی خواهد بود که بهویش  
 صاحبزاده شود که حمایت مجرم خود نمایند و بناظم خوداری نیاورند و چون بصلاح و بهر بیان جوانان  
 صاحبزاده که مقتول شدند مجرم بر ملازمان صاحبزاده عائد شده بود و ملازمان خود بر جرم خویش عالم  
 شده و ریاس افتادند بحایت صاحبزاده و آمده ابله فتری کردند و جواب که دراز عقل است  
 بالفاظ سفاهت تحریک نمایند پس آنچه شد فی است امید که دو گرفتار آیند و حامیان خج و شست و  
 حسرت گزند و گویند که چرا نفر ستادم و مورد لوم حکام شدم و دیگر هر دستوری که قابل انتظام عالم و لائق  
 بندوبست و باعث رفع ظلم و شدائد موجب آسایش خلایق باشند از امور دنیا و اینجا قانون نامیده اند  
 و او را هرگز نمی پسندند بلکه کمال اذان متنفرمی باشند گویم کمال سوی فکر این بزرگواران است  
 که غرور و نفع و نقصان نگروه هر دستوری که مستعمل دانان باشند اعم از آن که مستعمل اصحاب  
 باشد یا دست مال دیگران آنرا قانون گویند و گو استمال آن حسب شرع شریف باشد یا محض  
 بکفر نادانی که این امر قانونی است نیز از دیگرانند و نمیدانند که خدا ماصفا و بیعیست  
 خواه از دلمان عیسی خواه از دلمان ناقوس صاحب دلان شناسند آواز آتش نار +

و اما این را نمی دانند که اگر مسائل شرعی را مستعمل گیران یا بنده از پیش خود بگذارند آری اگر ستم بود که  
 اصل آن در شرع شریعت یافته نشود یا خلاف آن باشد یا مخالف رواج و دستور آن ملک و راسور  
 دنیا باشد قطعاً ترک نمایند و نه عمل بر آن کرده آن را بر صلحت و دلشست و انتظام ملک محتوی  
 محض بر آن است که آن را قانون نامیده اند پس حاکم هر بر وقت و هر بر ملک مناسب اند به موجب  
 آن عمل نماید و مخلوق را از ضرر باز دارد و به نفع رساند و بیکر بعضی مشرقتان ظاهرش گویند که درین  
 بلد و طایفه خصوصاً در حضور پر نور و دریشان اكمال و لوق است گویند از اولیا شمرده میشوند و زیاده  
 از حوصه ایشان که آن حق اهل الحق بود ایشان از حضور پر نور عظامی شود مانند عنایت شاه و متوشاه  
 و متوشاه و سوب شاه و ناچین شاه و دلکار شاه و مشک شاه و دوهوکی شاه و متوشاه و حضرت  
 بکمال صاف و سنج خود با ایشان با انواع انعامات پیش از آنکه و بقدر و نه حضرت ممنوعات شرعی  
 زیاده میشود گویند که فیض الهی ذات بابرکات حضرت او نعم و قائم دارد حضرت عامل اند بیکر آنکه هر  
 گره بر سر بند احسان غفران که این زرق و شینیت و آن کزوفن و قادی مطلق جناب اقدار سحاب  
 گرم بعضی گرم خود آفریده است که فیضانش نیک و بد همه بهر قدر که مقد کرده اند مستفید و مستفیض  
 می شوند که سیه و آن این ندانند که خدام و الامقام صالح و طالح و صاف و درون و بیکار و خدا  
 را نمی شناسند بلکه بنور ایمان بر خطرات همه مشرف میشوند اما به وقت ستاری عیب همه می پوشند  
 و بصفت کریم کس ناگرسا میبازند بقدریکه با اشاره فیض بشارت و قادی مطلق مجازی شوند زیرا که دل  
 فیاض خزانة خداوند کریم است و کلیه آن بدست مظهر کریمی ندانند بلکه در یک قدرت خود داشته است  
 هر قدر که داندین منظور میباشند بجز آنجی خود که ذات مظهر فیاض است اشاره میفرماید آنقدر میاید  
 اگر کسی خزانچی را متصرف و متصرف اند او مشرک است پس مش ایشان انعام خداوند است درین  
 نشود و لکن شاه را حرکات باید و نه نصرا شد را شکایت چه عجب که در هیچ کسان خاکساری عالمی  
 باشد تا بهر چه فرمایند مقبول حضرت الهی گردد و بیکر آن که هر معر قوی داند که درین گرد و سوار  
 باشد و این مظهر فیاض است که جبر کس را ناگرسا و ناخلاق با هر کس ناگرسا و موقوف

با عنایت بقول سعدی شیراز رحمة الله علیه در مشهوره که بختش کجاست حمام که ناله کند  
 بجای بدام به اگر کسی بر نکات و مضامین شان سعدی علیه الرحمة آگاه باشد و حکایت حضرت  
 ابراهیم خلیل الله را صحت الله علی بنیا و علیه السلام هم یاد داشته باشد گاهی درون بخشنه و عترت او  
 بر زبان نیارد بدانکه از صفات الهی رزاقی است منظر او چنین ذات غریب پرور را پیدا فرموده  
 هزار محتاجین بوسیله جمیل آن بر رزق میرسند و فیاض است که بر رویه ظهور چنین فیض رساند  
 از صلاح و طالع و بیرون و باریا بر اوقات و مقاصد میرساند و گوییم است که منظر او چنین شمعش پیشه را  
 پیدا فرموده که عام و خاص اصلاهی عام و خاص که با نعم عام و علما و علماء و عدا و عدا و عدا و عدا  
 جمله کامیاب میشوند بارک الله فی صدقه آئین فصل در بیان شجره طایفه امیر با تو قیود و شجره  
 بر تدریس بعیدیل زمان لا نظیر له فی الدوران حکومت اصفیه را ظهیر و دولت نظامیه را نصیر  
 کافه انام را بر گزیده مقبول خاص و صفات حمیده جناب فغنیاب نواب شمس الامام امیر کبیر  
 غمده الملک محمد رفیع الدین بختان بهادر نامو جنگ ام فیضانه و اقباله و امیر حجلاله و جلاله بدان که  
 آباء کرام حضرت ایشان فاروق حسین بزرگی چشتی شریف فرید نسب بوده اند بنا بر آن آری  
 از حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه میگویم و تا ایشان میرسانم باید دانست که جد ایشان  
 حضرت امیر المومنین و امام المسلمین الذی کان رایه و انتقام لاجی و الکتاب عمر بن الخطاب رضی الله  
 تعالی عنه بوده اند وفات یافتند در چاردهم ذیحجه سال است و دوم جری روز چهارشنبه شهید گرد  
 ایشان را در میان ناد فزاولو غلام مغیره بن شعبه و نام این قاتل فیروز مجوسی بود و دفن  
 کرده شدند و حجره نبویه مع صاحب خود علی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و بود خلا حضرت  
 ایشان ده سال و شش ماه و سی و نه روز و بود عمر شریف ایشان پنجاه و پنج سال و نزد بعضی  
 شصت و سه سال و بود قد شریف و راز سفید رنگ بر مقدم سرش نبوده است  
 سلسله جدی امیر کبیر نواب شمس الامام بهادر  
 سوائی و ام فیضانه و امیر حجلاله

شمار	نام	کیفیت
۱	امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه	
۲	شیخ عبداللہ -	
۳	شیخ ناصر -	
۴	شیخ ابرار اسیم -	
۵	شیخ اسحاق -	
۶	شیخ ابوالفتح -	
۷	شیخ واعظ اکبر -	
۸	شیخ واعظ -	
۹	شیخ عبد اللہ -	
۱۰	شیخ مسعود -	
۱۱	شیخ نصیر الدین محمود سمان -	
۱۲	شیخ شهاب الدین احمد فرخ شاہ کابل -	در اکبر نامہ بدقت دوم است که اورا شاہ کابل گفتندی
۱۳	شیخ محمد -	
۱۴	شیخ یوسف -	
۱۵	شیخ احمد -	
۱۶	شیخ شعیب -	در اکبر نامہ بدقت دوم است که در زمان چنگیز خان این شیخ که قاضی بود بلاهور آمد و در قصه قصه و اقامت کرد
۱۷	شیخ سلیمان کولیوال -	
۱۸	مخدوم شیخ فرید گیم شکر مسعود اچودھنے بک بنی -	در اکبر نامہ بدقت دوم است که شیخ بھتان شافعی معلوم متعارف دیار ہند شتعالی است خواجہ قطب الدین غلیفہ

شمار	نام	کیفیت
		خواجہ معین الدین گھم اللہ الذی بر او افتاد و فصیح از چند درگاہ علوم رسمی و دنیائش معارف حقیقی و فزوده و روبراه ختمند کردند طلبہ افزودند دست از سیمہ باز داشتند دل ملازمت خواجہ بست ۱۱
۱۹	شیخ بردالدین	
۲۰	شیخ محمود	
۲۱	شیخ سوبی	
۲۲	شیخ معروف	
۲۳	شیخ کریم الدین متوکل	
۲۴	شیخ شاہ عبدالحق ساک	
۲۵	شیخ محمد زبشنہ	در رسول خانی محمود دانشمند نوشته است -
۲۶	شیخ داؤد	در رسول خانی در میان شیخ محمود دانشمند و شیخ داؤد شیخ احمد واسطہ کرده است -
۲۷	شیخ پھول	شیخ پھول اور رسول خانی شیخ پھول نوشته است -
۲۸	شیخ فیروز	
۲۹	شیخ بہاؤ الدین	
۳۰	شیخ ابو الخیر	ایشان متوطن شکوہ آباد صنع اگرہ بستند -
۳۱	شیخ ابو الفتح	مخاطب بہ تیغ جنگ شمس الدولہ شمس الملک و شمس الامر شد نہایت رفیق پرور و پاک نواز و ترقی بخش ملازمان بودہ اند کہ آن تاثیر فرود در خانوادہ ایشان موجود است -
۳۲	شیخ فخر الدین	المخاطب بہ نام جنگ خوشید الدولہ شمس الملک شمس الامر الیکیر الیشاہ



شمار	نام	کیفیت
۳۳	شیخ رفیع الدین -	<p>را او بطن شیر الشما بیک صاحب صبیہ نواب محمد خان بک -</p> <p>سه فرزند شدند که محمد رفیع الدین خان بهادر که الحال</p> <p>عمده الملک امیر کبیر شمس الامر نام و جنگ بهادر عسکر</p> <p>بجمله میان اند -</p>
		<p>دویم محمد ششم الدوله محمد سلطان الدین خان سبقت جنگ مرحوم بوده اند سویم محمد فرید الدین خان</p> <p>منفور بوده اند که در حدیث شهاب ازین جهان فانی بار الملک جاودانی شتافتند رحمت شد</p> <p>وسطان الدین خان منفور را دو فرزند هستند یکی بشیر الدوله بهادر عرف شاه صاحب میان</p> <p>سلطان الدین خان ایشان را دو فرزند اسال شده اند اما فقیر را دنام ایشان هنوز اگهی نیست -</p> <p>دویم محمد ششم الدوله بهادر عرف بهوکاری میان سلمه الرحمان و عمده الملک بهادر را هنوز اولاد</p> <p>و دو فرزند شمس الامر شیخ فخر الدین خان بهادر دیگر اند یکی محمد بد الدین خان بهادر عظم الدوله</p> <p>رفت جنگ بود که لا اوله بر حمت حق پیوستند و دویم اقتدار الدوله قارا الامر محمد رشید الدین خان</p> <p>بهادر جنگ ایشان را دو پسر اند یکی نور شید جابه بهادر عرف شلی میان دویم محمد رفیع الدین خان</p> <p>عرف خواهر بادشاه که عمر و ازده ساله الحال دارند و نور شید جابه بهادر را دو پسر اند یکی بنام</p> <p>محمد فضل الدین خان بعمر یازده ساله دویم محمد حفیظ الدین خان بعمر قریب سی ساله نبیسه حضور پر نور</p> <p>سلیم الله تعالی فقیر را در خدمت این بزرگ زادگان مجاست نیست که اوقات و مصالح ایشان</p> <p>بر نگارم مگر دو بار نواب محمد ششم الدوله بهادر را دیدم و مذهب یافته ام اگر صحبت از باب علوم</p> <p>و ادب و سبب قلوب پیشه گیر چه عجب که حکم کتابم که تهودن باز فیضان سلاطین جمع کند اگر چه چیزی</p> <p>روزانه در صحبت عم بزرگوار خود امیر کبیر بهادر باشند بلا رب قابل ملائق شوند زیرا که صحبت را</p> <p>اثر نامست حضرت ابوالبشر صلوات الله علی نیتنا و علیه الصلوٰه و السلام که در صلب خود از ذرات</p> <p>نیکساز و بد سیمه میداشتند اثر صحبت بد افتد شد که در خط افتادند و تاثیر نیک آن شد که بد عاقل</p>

اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم باز نخستین در پیامت خود داخل فرمودند و یقینست که اولاد کرام  
اگر متولد شدند محض صحبت نایب الان سه صحبت صالح ترا صالح کند و صحبت طالح ترا طالح کند  
و از بهر تمام این جهان ندیدم یار پدر جان بر ایمان زنده اگر بچکان همیشه اخلاق محسنین بعالم  
عالم مطالع اند و بزرگان شامل اقتیاد و کیمیا و سعادت و بعد شام جمع خردان کرده بحث دران  
و مجلسیان شنوانیده باشند صحبت که عونه همه رست شود و ضرورتی که در صحبت بچه های خود  
منصبداران عمر متقی و مردمان تجربه کار هر قسم که صحبت ایشان نتیجت نیک فایده بخش دین و دنیا  
باشد مقرر فرمایند و اکثر و مطالعه هر یک تواریخ هر قسم و هر ملک باشند تا اخلاق و عرائض ایشان  
درست شوند و بعد حصول علوم مرفه و نحو و منطق و حساب هند و نجوم و جسط و نقشه کشی و فقه  
و اصول حدیث و تفسیر علم جزئی و فلاحات طب عملی ان فرنگ دارند و هم از کتب شیوخ  
و فن سپهری معطل ندارند و چنان تقسیم اوقات فرمایند که یک لمحہ عمل نگذرد و ضائع نگردد و دوم  
خوشامد گوار هرگز در صحبت ایشان نگذارند که طفل خراب می شود زیرا که در صفات اطفال سبب کنند  
که صاحبزاده در سخن کلام الله شریف زمینان منشعب در فارسی کریم و افشای خلیفه خوانده اند  
و ندانند که اظهار چیست نعمت است یا مذمت و انایان در حق این و صفایان چه خواهند گفت  
اگر چه منقوت نفی سبب قسریات با برکات مصدر الخیر و مظهر الحسنا امیر الامرا و بهادر و ظلم  
را عیب لطیفه عقلیه پیدا نموده است که اوقات خود را از اشتغال افکار و عبادت طریقه و ملاحظه کتب  
حکمیة ندانند که تواریخ علماء و حکام و التزام خیرات و فوائد مشایخ کرام و اوراد شیوخ عظام و می نیکنند  
و فیض لازمی ایشان بخلائق در بند متعبدی گردیده است مقرر است و گاهها که از آداب معمول است بهر حال  
میسانند و در انعام الهی نعم نواله بواسطه خود بدست عالمی را شامل میفرمایند بابرک الله فی اعمالهم  
اگر چه امیر این امیر اند که اتباع شیوخ خود را رضی الله عنهم همیشه عمل خود دارند و گویند خوراک حضرت  
ایشان پنج توله است گویم چه عجب که فردی مشرب اند قدس سره از اینجا که بسبب نجات  
و تقاضای برداشت مشکلات مشکل افتاده با اینهمه ضعف صیاح بر کشتن و در عبادات و اوراد

و غیر مشغول شدن نسبت روحانی ایشان است و نشاندی ایشان را سیمیه کاکم و نشاند قریب  
 پسند فرموده کشیدن آفرین سیرمانند تفصیل این احوال انشاء اللہ تعالی و احوال فخرالملک سادات  
 خواہد آمد و اگر احوال قمار الامر سجاد بنی بکارم سببش آنکه احوال مفصل ایشان را خود رشید الدین خلنے  
 کرتا بیت بسوط شاد و سفت بہت مقابل آن حاجت تحریر فقیر نمائند مگر انیکہ گویم انشاء اللہ تعالی  
 و احوال ایشان قمری جدا گانه همچو قال قول خواہم نوشت فصل در احوال بدہ العطا و سلامۃ  
 الاذکیاء و ان ارباب فہوم جامع اصحاب علوم نواب شجاع الدولہ قمار الملک سید تراب علیخان  
 سالار جنگ بہادر و ام فیضانم و سلاسل آباء و اجداد ایشان مع دیگر احوال کہ در زمانہ مختاری ایشان  
 واقع شدہ بدان کہ سلسلہ اجداد ایشان از خواہد و یس قرنی عاشق رسول مقبول صلو اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم رضی اللہ عنہ شروع میگنم و تا بایشان میرسانم و ہستیست کہ جدا مجید نواب بہا مدوح الشان  
 عاشق رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہد و اجگان سرخیل جماعت تابعان حضرت غیاث الدین  
 بودہ اند رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ سر و کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شان ایشان کہ بیاید  
 مرد و زن و شہا از زمین و آسمان بود و درین نباشد و اوراد و من سوا می مادر و باشد اورا بیاضی کہ دعا کردہ باشد  
 بحضرت حق تبارک و تعالی و صحت بخشدہ باشد حق تبارک و تعالی اورا از ان مرض مگر بقدر و نیاز  
 و در ہم سفیدی باشد پس ہرگز شہا اورا بیند باید کہ اذہ منفعت طلبد برای خود انتہی و در سال  
 سی و ہفت ہجری و جنگ صفین شہید شدند

سلسلہ جدیدی زبدۃ الاذکیاء سلاطین الامرا جناب فضیلت شجاع الدولہ نواب قمار الملک سید تراب علیخان بہادر سالار جنگ لازال شہر و سقا لہ طاعنہ مابرج اقمار فہما لہ طعۃ	
نام	کیفیت مختصرہ
عاشق سرور کائنات مغموم جودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہد و اجگان حضرت خواہد و یس قرنی رضی اللہ تعالی عنہ -	

شمار	نام	کیفیت مختصر	شمار	نام	کیفیت مختصر
۲	علی		۲۰	عبدالرحمن	
۳	عبدالرحمن		۲۱	عبدالملک	
۴	عبدالرحیم		۲۲	عبدالرزاق	
۵	باسط		۲۳	شیخ نفی	
۶	سمعون		۲۴	عبدالمنان	
۷	امارة		۲۵	شیخ اویس	
۸	زید		۲۶	شیخ محمد علی	
۹	تقی		۲۷	محمد باقر	
۱۰	عکری		۲۸	محمد تقی	
۱۱	اویس		۲۹	شیخ محمد شمس الدین حیدر	
۱۲	ابراہیم		۳۰	محمد صفدر	
۱۳	اعمران		۳۱	علی زمان خان	مخاطب سید ریاض خان بہاول
۱۴	شاہ روع				منیر جنگ میر الدولہ منیر الملک
۱۵	باقر				امیر لالہ امداد اللہ
۱۶	اجہر				سرکار آصفیہ
۱۷	ابراہیم		۳۲	سید محمد علی خان	پیش در بزرگوار خود
۱۸	اسمعیل				برجت حق پیوستہ
۱۹	باسط		۳۳	سید عبدالعلینان بہاول	

ولادت نواب سالار جنگ بہاول در سال یکہزار و دو صد و چل و یک ہجری شد کہ ازین مصراع خوش  
 اسلوب ظاہرست ع این گوہر گرے زیب وزارت آمد بحساب چل عدد آن یک ہزار

ار  
 ہز  
 ز

دو و صد و پنجاه سال هجری ولادت با سعادت ایشان است بعد چند سال  
 سایه پدری را از فرق ایشان برداشته بظلم تربیت عم محمد ایشان قضا و قدر در آورده  
 مظهر کمالات فرموده نواب سراج الملک به عروج بعصره است و بیست سال بهر نوع پرورش  
 فرموده بکمالات و کمالات و دستورات مخاری و دیوانه آگاهی بخشید تا آنکه بسبب بیست و بیست  
 سالگی رسیدند و سراج الملک به درازین عالم گذران آنجائی گردیدند ایشان با لطافت خداوند  
 نواب فیضیاب غریب و عدل گستر جناب آهنگر نظام الملک ناصر الدوله بهادر بر عهده دیوانه  
 به شعبان المعظم سال یک هزار و دو صد و شصت و نه هجری مامور شدند که درین اعرافه پانزده سال  
 شده است درین عرصه قلیل عهده خویش ایشان پل هم ساختند و گنج هم بنام حضور پر نور و هم بنام  
 خود دیگر آبادان کردند و دفاتر مال و مجلس مال و تعلقات داران درجه اول و ثانیه و ثالثه تحصیل داران  
 و رصیفه مال و امنا و متمان و عینه فوجداری مستر فرمودند و هم دارالانشاء و هم محکمات  
 مال و هم محکمات معتمد عدالت خاص و دفتر تنقیح و دفتر حساب و محکمات تقسیم تنخواه منصبداران محکمات  
 فوجدار مامور نمودند و هم فوج گوشه محل اکمال قانون آرستند و محکمات دیوانه خود و هم  
 محکمات عدالت بزرگ مقرر فرمودند و نظام را به شاهر فوج پنج صد و پانجاه هزار نفر فرمودند و دارالقضا  
 را کمال و فنق بخشیدند و دو کو تو الیکه اندرون بلده دیگر بیرون بلده مقرر فرمودند  
 وزیر ایشان نائبان وزیر ایشان منصفان وزیر ایشان متمان وزیر ایشان امنای جمعیت کشیده  
 مامور فرمودند و نظم شارع به ترتیب که میسبت باموری چون کیا پیادگان سواران امنای حفاظت  
 راه و مسافران مقرر فرمودند باین ترکیب و ترتیب بیشتر مجربان غارت گران و غیره مع مال  
 گرفتار می آیند و بسزا می رسند در زمانه سابقه مجربان علاقه امر و جاگیر داران گرفتار نمی شدند  
 بحکمت عملیه تدابیر صائبه نواب صاحب مدوح پیشتر در فوجداری گرفتاری می آیند و بسزا  
 و جزای رسند قاتل واقعی مقتول و سارق مجوس متعبد می شود و پیشتر هر چه پال برآید  
 می شد بملک نمی رسید حالا با نظام جناب مدوح اگر کمیجه برآید بشود بملک بعد از رسید داده

میشود و تنخواه هر یک لازم هر قدر که بخواهد و پشاه ماه و بلاتراخی میرسد همچنین منصبداران  
 هر که ماه ماه مقررست ماه ماه و هر که است ماهی مقررست بروقت خود می یابند و مساجد متعلقه  
 دیوانه باموری امام و موزن همه بدارند و یکسے تعمیر نیست بر سر شرب که باشد بیشتر فتوی بر  
 در سبب امام ابو حنیفه رحمه الله میشود و بنده و ان با بعض تقدیرها حصصی شاستر خود فیصله میخواهند  
 برای تصفیة ایشان شاستر بیاستمراند و الا در مقامات خون شفعه فیصله و فتوی بر حکم شرع  
 شایسته میشود و آباء و ان افضل گنج و مختار گنج و بازار پل افضل گنج و پل افضل گنج تمسب در عهد  
 ایشان شد و در الشفا و فضل گنج و تعمیر گنج و در کس در چا و نی چادر گھاٹ در عهد ایشان  
 گردید و جھنڈہ لشکر اندرا حاکم کوٹھی رزیدہ نفسه از بیرون در عهد ایشان نصب و سیر بلند شد قحط  
 در عهد ایشان آنقدر گردید که گندم در پنج پنج سیر فروخت شد و خرج بر تنخواه ملازمان کمتر  
 در عهد ایشان گردید و ارزانی هم در عهد ایشان گشتن بید ایشان شد و با وجود گرنے بسیار  
 کمال فرست و دوانائی خود مرغ کسے ندادند زیرا که می ترسیدند که اگر آرنندگان غله خواهند  
 داشت که این ارزانی غله بکم سرکارست غله در بازارهای بلده نخواهند آورد و بجای دیگر که  
 در آنجا اگر آن مرغ خواهد بود خواهند برد و اینجا فرید گرانى خواهد شد اگر غله فروشان حال گرانی اینجا  
 خواهند شنید و خواهند داشت که مرغ باختیار خود فروخته است بلا تکلف خواهند رسانید البته  
 مروان را در بلده غله درست خواهد رسید و از قحط محض شهریان محفوظ خواهند ماند رزق  
 بهم خواهد رسید نایاب نخواهد شد اگر چه گران بها گردد و ویرش عزابت تقسیم غله در عهد ایشان  
 هنگام گرانی شد اگر از سرکار عالمی آصف جامی اینقدر مدد رعایا نمیشد حال مروان حیدر آباد و بتر  
 از احوال کسان و فریست گردید که رعایای بیچاره آسپار کسے پسان حال نشد و از خزانه عامه  
 سرکار چه نداداگر چه گورنمنت فی الجمله از چنده روسا و عمائد ملک هند پرورشش فرموده  
 درین باب مرا که نواب مختار الملک بهادر بنام حبیب رزیدنت بهادر روانه فرموده بود  
 لائق شنید است از اخبار لکھنؤ که کارنامه است نقل کنم گوش جان بایشنود و ویرا و در خوا



نوشته ملک بهادر که مشعر پرورش عامه خلافت اوربیت است هزار هزار آفرین باید سرود و گویند  
که جناب و لیسری گورنر جنرل بهادر از نامتطور فرمودند اگر راست است هر آئین لون لون  
و جوه غوطلب است که اگر سنگه رحایا و خرابی برای منظور داشتند و بغریب پرور سے نہیں دند  
و بهر چیزه هندوستان رفیع عوایج مردم آنجا بحکم شیخ سعدی جمع کنند فرمودند و خوانه سرکار  
را محفوظ داشتند قطعه اگر گنجی کنی بر عایان کشد یک سر هر گدائے رابرخی چسپا  
نشانی از هر یک جوی سیم که گرد آید ترا هر روز گنجی بد نقل و منسلک گورنمنٹ نظام بنام سر جان  
بول صاحب سی بی اندکی سی ایس آئی ریڈینٹ بهادر صاحب بن گورنمنٹ نظام را با استماع  
این حکم کمال فحوس شد که در میلا اسکانان ضلع اوربیت بنگالہ را که تحت حکم گورنمنٹ برٹس اندیا  
ادب سبب مصالح قحط حال تباہ است و میان گورنمنٹ بنگالہ این است که در ملک اوربیت رفتہ  
زیستش یک مردم بگرسنگه فرزند و قول مستر یون شاه صاحب است که وہ ملک زن  
و مرد از جان گذشتند سواى ازین دست و سرکار انگریزی بر اکثر باشندگان بلاد این مصیبت سخت  
افتاده است کسانیکه جان شیرین خود را بخند سپرده اند پانزده لک بشمار آمدند - این ممکن نیست که  
بشنیدن این حوادث غم اندوز گورنمنٹ نظام را نهایت بیخ و الم و فکر و ترو و غم باشد یا آنکه  
از متوجہ کردن سرکار انگریزی پہلوئی کنند و اینچنین سوانح عظیمہ آشنوند و خاموش باشند  
و فی الحقیقہ این مناسب نیست کہ در ملکهای کہ از سلطنت مانہایت فریب باشند و بد انتظامی  
و غفلت و رآن بود گورنمنٹ ماسکوت و رز و واکر و ارنالطمان ملک ہند خبرے و اطلاعاتی ندیدہ  
خواہش گورنمنٹ مانہایت کہ نہ فقط در خاص قلمرو بلکه در تمام ہندوستان امن و امان باشد  
و رعایا شادان و فرحان ماند گمراہ و قتی کہ سرکار انگریزی چنانکہ نسبت اوفے اسحال عمل نہ فرمودہ  
است قرض انستہ متوجہ با و نخواہد شد و مستعدی نخواہد کہ حصول اینچنین بکات عظیمہ غیر ممکن  
خواہد بود - رای گورنمنٹ نظام نیست کہ قرض اول بر باد شاہ این است کہ جانہائے رعایا  
را محفوظ دارد و چنان حکم رائے کنند کہ بر پایہ آموختنی و بہبودی نوعی سنجے رسیدن نہ تواند



و این سخن باده از حد لای می بخشید که خواهد نمود که گوشت را خیال میکند و که الحال کج و مست  
 برایش انداخته و این امر ضروری نفرموده است چنانچه در میان کثیر در میان سبب است که اگر دیده  
 خبر گیری لگو که مردم کاری است عظیم انسان و قرضی است و حسب الافغان که اطراف خود را  
 عالم است و این سیر و سلطان عهد است اگر رفیق ثابت قدمی همچو گوشت برش انداختن  
 لایحس نیست و این افراد گوشت نیست این نسبت آن چه خواهد گفت سوا اینکه آثار خرابی است  
 بنظر می آید و این نقطه تجربه اولین باشد که بر احوال ملکهای انگیزی و کار برش گوشت  
 چند و ستانی گوشت است و آنچه کرده باشد بلکه چند سال گذشته باشد که باید به جهت قندهار و ستان  
 بخانی این امر توجه شده بود و می گویند که گوشت است و کشتن اندام از جنگهای بیجا و تار و نیست و از بیم  
 و برای باز و بیشترین تاج به نظامی دست و پا بیا فاضی حکومت خویش میان آنیم و حتما کنیم  
 چنانچه بر عیبت و اب مادی جنوبی بند و ستانچه این مسلمان شده و فوج و فادار نامزد و قبض و عباد  
 از و لایکیر شسته شد برین بعضی اید و اما آنچه پای روی با کرده و مالک محروم و خود من و شش  
 و شور و شتر شدن نذر و نیز همین طرح گوشت برش انداختن از نصاب خطرناک محفوظ داریم  
 متعین از و کنایان از جاد و اطاعت قدمی بیرون نهادن نذر است اگر چه در آن وقت و وسط  
 هند هنگام جنگ و جلال بر پا بود و شتر را سواهی قتل و غارت کاری نبوده است لگو که  
 اومی و سبب از زبان شسته بودند و قتل رسیده و ال و اسباب تلف شده بود و رعایا  
 هند و ستان از حکام انگیزی که ابا ناخوش و و بزرگان بود و این گوشت را اطلاع شده است  
 که چند ماه پیشتر ازین هنگامه که بیاخت آن چند و ستان سا اما سال و سبب خوف خطر مبتلا  
 بوده است گوشت برش انداختن و نذر نعمت خود و ملکه معظیه دام اقبالها را نوشته بود که  
 در جمیع سلطنتهای هند و ستانی محروم و نذر نعمت الیها امن و امان است و رعایا و برابا با نصاب  
 شادان و فرمان است و آنکه گوشت برش انداختن و نذر نعمت را مخفی کردند چون درین افراد و غوغا  
 کرده می شود و هیچ یافتن نمیشود و بالاخر بفضل و کرم خداوند کریم آن حاکم جلیل القدر از سزاکی که

عالم بران میشد خلاص نیست دست و ظاهر است که حال عیای این ملک دور دراز و کیفیت  
 باشندگان این کشور بعید سیحیج میخیزد و آن گویزان از باب پارلیمنت ملکه و عظمه را چگونه  
 دست یابیدن می تواند زیاده ازین کدام گناه خواهد بود که اینچنین ملکه و عظمه و الا جایی غریب پروری  
 شقیقه را که دماغش کا شنائ عقل و نورست و دلش بر رسم و شفقت مهور خدع و دیگر لیکن سالها سال  
 بیشتر ازین بقاوت که فی الحال بسر کار انگیزی گردید و فوج و رعایا مخالف گردید و گورنمنت با  
 کار و بار گورنمنت برنش اندر زیاده نهایت خوف و افسوس میگردد و معلوم میشد که انجام بد خواهد شد  
 و مضموم میگردد که گورنمنت برنش اندر آنکه بهلاطین قرب و جوار خود و تمامی جنگد و در خصوصت مصروف  
 بوده است اراده افزونی ملک خود می داشت و کسانی که در حفاظت ملک او میماندند خیال  
 آسایش و آرام آنها کمتر می داشت و قدم بر منفعت خویش می گذاشت و لیاقت حکمرانی که  
 گورنمنت برنش اندر ابرار ملک ماتحت خود بخوب ترین وجه حاصل بود آن همیشه گورنمنت با  
 بخون و روشنی مانند و نماند و اگر گورنمنت ماکمال رنج و ناست دید که گورنمنت برنش اندر  
 را اکثر اراده شد که ملک بمسایگان بی قصور خود را فتح کند و ضبط نماید که افزایش محاصل  
 شود و از تشویش افهام و تفهیم خلاص یابد رفته رفته اکثر چنان معاملات پیش آمدند و ظهور کردند  
 که اندریشه گورنمنت ماست و درست شد و حسب الاذعان آمد یعنی هر علت نیست اندازه  
 که دیگر ملکه قرار داده بودند بسبب غفلت نظام خود و رخاۃ ایشان ظاهر شد و نتیجه آن شد  
 که بر برنش اندر قرض بسیار گردیده و در محاصل نقصان و کمی آمد و لیکو که هر دم را بد گمان  
 ناراض یافتند - در سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و نه عیسو جناب ملکه و عظمه و ام اقبال  
 که نام نام ایشان اعظم و مکرم ضرورت و شهره حمده ایشان و در شهرت استناری بدین  
 مضمون جاری فرمودند که ایست اندر یا کمینی بوجه بد نظامی موقوف کرده شود و گورنمنت برنش اندر  
 از جنگست جدال و غارت و نهیب دست بردارد و حکمرانی بد آنرا و انصاف بر رعایا کند و  
 با بد و شالون قرب و جوار با خلاص و نیک نیتی پیش آید بلکه با بد و خواهان هم چرب زبانی کند

باین طرح گونیمش اندیاز چار ناچار امورت جنگی خود را ترک کردن و رفتن او و هر حال متاع  
 که از ارجکان صلح جو و نیک جو بجز برست می رسد از آن بگذرد و امید آن لازم آمد فلان گونیمش  
 نمی برد آن و کمالی را عادت اختیار کرد و در قحط خبر رعایای مجبور مطلقا نگرفت و غفلت  
 برنش اندیاز پانزده ملک آدمی گرسنه از جان گذشتند حکام مطلقا ندیدند و بست آن کردن نتوانستند  
 تا هم ممکن است که نواب گوزر جنرل بهادر شل سابق جناب ملکه معظمه اکرام نامی شان شیر و آفتاب  
 است نوشته فرستاده باشند که بفلان فلان حکمت تدبیر و لیاقت و تعدادی و مدد گوزران تحت  
 قحط رفع و دفع شد بلکه کثرت شهری است اکنون خلایق مطمئن و ثبات دست هر خبر و اگر رعایا که گوزر خبر  
 و گوزران صوبه با مختلفه زیر ایشان همیشه بنمایند بهشت آن رعایا نهایت خوش و خرم می مانند -  
 لیکن گونیمش را اقلین میشود که گونیمش برنش اندیاز بعد این مصیبت خوفناک که بر لک و کما رعایا  
 او نازل شده این سخن افشیده شد که هرگاه ملک بسیار و قبضه او آمده است بران حکمرانی  
 بجز داری مناسب سعی و کوشش و شواری شده است پس باین وجه گونیمش ما از گونیمش  
 برنش اندیاز خواست میکنند و بیچک پس و پیش نیست که گونیمش مادر و پس کردن صوبه برار گفتگو  
 کند - رست است که از چند سال گونیمش مانند و بست صوبه مذکور را بگوزنیمش برنش اندیاز  
 تفویض کرده بود لیکن بدست ما اول قریب ناخبر گیری رعایاست که غرض و فائده آن را بر عهد  
 و پیمان هر چونکه مضبوط باشد تفویض حاصل است - ما نسبت بر رعایای خود خوف کامل است  
 زیرا که آن بر ایالت گونیمش است که آن نصف رعایا یک صوبه کلان را در گرسنگی انداخته بر  
 در ساخته و ناحق بکجج زوپی و سخرانه پرداخته گوزنیمش فائده رعایای سکته بر استحقاق این امر  
 که خبر گیری آنها در دست اقتدار خود گیر و تا هم گوزنیمش ما بگونیمش اگر نری مطلع میکند که میعاد  
 اقرار نامه که نسبت انتظام صوبه برار بعمل آمده بود و سال بگذارد و ششصد و پنجاه و نه عیسوی  
 ختم شد وقتی که همیکه هندوستان از کمپنی موقوف شد زیرا که اقرار نامه صرف با کمپنی شده بود  
 بعد بر خاستگی کمپنی نوری آن موثر مانده ملک معظمه و کثرت و اقامت آنها که در آن

همیشه در گنجینه استوار فرموده جمله اقسامه اراضی را که انگیزی کمپنی آنرا کرده بود بحال  
 منظور داشته اند که گورنمنت از طرف خود که امی عمد نامیده نوشته بگورنمنت ملکه معظمه در میزند و رسان  
 نداده است بر طبق آن تنظیم موقوفه برادر رسال مذکور یعنی شش شاع بنام منتقل گردید که از طرف  
 مابقیار گورنمنت انگیزی مانده نشاء گورنمنت ما آنست که از طرف هر دو گورنمنت یک کمیشن  
 برای تحقیق و اثبات دعوی گورنمنت نظام بابت معامله اضلاع کرنول و میسور که بر گورنمنت  
 انگیزی واجب است مقرر کنند ساز و وی گورنمنت ماست که نسبت ملک میسور گورنمنت  
 انگیزی را هر چه قصد باشد بان اطلاع بکنند و اگر نشاء گورنمنت انگیزی مثل تحریرات  
 و فائز باشد که سند نشینی متبنی مدارج میسور منظور بود پس صلاح گورنمنت آنست که بعد حلیت  
 مدارج میسور از طرف هر دو گورنمنت برای برابر تقسیم کردن ملک میسور کشتن مقرر شوند اگر موافق  
 رای گورنمنت ما و گورنمنت انگیزی تقسیم شد پس ظاهر است که سه کار این فائده کشیده خواهد شد  
 و درین معامله هر تجویزیکه گورنمنت انگیزی خواهد کرد آنرا گورنمنت ما بماند منظور خواهد کرد که  
 رای گورنمنت ما این است که در تنظیم حال گورنمنت انگیزی را ترسیم کردن بر ضرورت آنکه آن  
 خوفناک مصائب که پیشتر گفته شد بظهور نیاید و که دمی تکلیف فائده کشی بر دارند موافق شود  
 گورنمنت ما ترسیم این است که گورنمنت انگیزی حدود ملکی خود را که درین اواسط وسیع شده اند و با  
 انتظام آمدن نمی تواند کم کنند - گورنمنت نظام را باین جهت نظام ملک اوریس ملحوظ خاطر است  
 تا معاملات آنصوبه یافت زده بر سر آید و مصیبت دزدگان را آسایش شود و در تکلیف نباشد -  
 و ازین امر نوعی انکار نیست که محال آن ملک بعد از اجابت هر قدر که باقی ماند بخراند گورنمنت  
 انگیزی جمع شده باشد گورنمنت ما این همه بخان دوستانه باین لحاظ نوشته است که سلسله ارتباط  
 که اودت و از دست کشیده است قائم و اخلاص و یکجوتی دائم باشد و سو ازین چون پیام غدر سال  
 یک هزار و شصت صد و پنجاه و هفت گورنمنت ما داد و اعانت بگورنمنت انگیزی کرد پس نه دار  
 و خواهد پی تمامی رعایای هندوستانی بر گورنمنت ما واجب شد و مقتضای انسانیت نیز همین

است که مصیبت هرگز برابر داند و تحریک اعلان مرگ و حبس بی پوشی نکند و درخواست  
گورنشت با اذن صاحب است که بنظر مریانی مضمون غیر اسله ابعثور گورنشت هندی و وزیر اعظم  
و جناب ملکه معظمه و کنور یا و ام قبالا بفرستند بی کم و کاست تحریک فرمائید و ستخط سالار جنگ  
گویم در هر خیال ملی عهد بهادور در هند و در فرموده باشند و کاغذ اطلاعها که از گورنشت هندی  
بعثور ملکه معظمه و ام قبالا می رسند همراه باشند و از گورنشت لارن تحریک کار سابق و از عهده داران  
از موده کار خاک هندی از هنگام ورود و چند بمصاحبت باشند و تصدیق مطالب محرره گورنشت  
بهادور بکلی قضیه زمین بر سر زمین شده باشد و نصیحت نوعی مبالغه راه نخواهد یافت و حق بکر  
خود قرار خواهد گرفت و اصل کیفیت محرره بشا بهر خواهد رسید با مضمون باشد که موافق طبع  
نویسنده می باشد چه حاکی اگر از کسی راضی می باشد تعریف او می نویسد که با دیگران نمی باشد  
و اگر از کسی ناخوشنود می باشد مذمت او می نگارد و گوشت و حقیقت و موصوف بصفا حمیده باشد  
و هرگاه تخنی بر سر موقع رسیده بلا در رعایت تحقیق احوال ممدوح یا مذموم کند و صاف ظاهر  
خواهد شد از آنجا که محرم اوراق است که با حکام که پیش از غدر بوده اند نوشته اند که نکست  
نهایت مستعد و دانت وار و کار گزار عیدم الشال است بعده حکام هنگام غدر نوشته اند که مجبور و  
است و بعد از غدر باز نوشته اند که نهایت مستعد و کار گزار است و انصاف پسند و حق جوست پس  
بر تحریک که ام حاکم اعتماد کرده شود اگر تحریک حکام غدریه او ثوق داده اند کثرت را اولین آخرین  
باطل می شود و چگونه میتوان که اجتماع اکثر ثقات بر غلط بود و بر تحریک است سالها سال که  
بمانند و دانت کرده است و عمر خود در خیر خواهی مکار و ظلمات و ابد را یا و بر ایا خرج کرده در کار  
و حال مزاج حکام هنگام غدر که بود و محققان نیکو روشن است که بر پیشانی فرامانی از جان گشته می شد  
زیرا که آن زمانه وقت و با بوده و هم عقل را که عقل فحول حکامی ملازمین باندک با و هم هم منظر آج  
مرده و افسرده میشد که عقل از حکام بوده اند که عقل ایشان آن وقت زنده مانده باشد و نه  
جان عقل خیر و عقل را مرض سکنه عارض بوده است الحاکم هنگام محبت عقل است اگر از او نیست



نفر نمایند و سعی و مشقت بشت پنج ساله نوکری مرادشان کنند و مر از علوفه منصوب باصطلاح زراعت  
 حال نشین گویند معروف و دارند پس انصاف آن بخیر خدا ذکر خواهیم و باعلان اشتها و هم که بر آب  
 ملازمان مستعد و کار گزار و امانت دار انگیزی من یکیک عبارت با ششم حال ملا به بنید و از من عبارت گینه  
 و گویم کسیکه درین سرکار انگیزی کار مستعدی و نیت و امانت و دپستی و چالاکی نموده باشد  
 نتیجه قدر دانند و این خواهم بود که در گرسنگی و احتیاج خواهد مرد و حالش کس نخواهد پرسید فقط  
 دیگر در عهد نواب صاحب بهادر در چاؤنی سترک بطوری تیار شده است که سواربان میان او  
 رونم و مردمان پیاده پا بر کناره آن که سترک سنگین مستقیم فرو ساخته اند روان شوند که چهلش برآ  
 روندگان نشود و دیگر در عهد ایشان بر شامعی عام چاؤنی تا بل فصل گنج برآی روشنی  
 شب روندگان نور چینی ایشان قنادیل آویخته اند که ره روان همچو روز در روشنی آنها بفرمان  
 خاطر خوش قرار باشند و دیگر در عهد ایشان عیسائیانی وسیع و رفیع برای عبادت  
 خدای مطلق قریب سانچہ توپ ساخته اند و دیگر در عهد ایشان چاؤنی فوج آئینه در گوشه  
 محل و فتح میه ان مقرر شد و قواعد آئینی در انجامی آموزند و هنرهای سپاهگری را روزانه  
 میکنند و دیگر در عهد ایشان عهدنامه جدید نوشته شده است خلاصه آن آنکه هر خاطی و خیای خونی  
 از مملکت برنش گور نمیشد که خیمه در ملک نظام رویا ازین ملک اگر خیمه در عملداری انگیزی آید  
 کار پروازان ناظمان طرفین گرفتار کنند و دم طلب ملا تامل فرستاده باشند چنانچه از طرف جناب و ایس  
 نواب گور جنرل بهادر جناب پهل صاحب بهادر مجاز تحریر اقرارنامه شد و از طرف جناب  
 والا خطاب بنده گان عالی حضور بر نور نواب فضل الدوله نظام الملک بهادر بر سر انگیل شراط  
 نواب سالار جنگ فتح المملک بهادر مختار گردید پس این هر دو مضربین با اختیار شد  
 اقرارنامه با اتفاق نوشتند که طرفین را منظور و مقبول گردیدند شراط عهدنامه جدید  
 اول آنکه بر چهار شش اطمینان نامه االیان برنش گور نمیشد نظام دکن بائین دوستی  
 و محبت و موافقت و مرفقت به استقلال و اتفاق عمل پیرایانند تجاوز و تفاوت شدن

بهر دوام اگر کسی خطی که از رعایای برکشیده است به یک نفر در ملک نظام سپاره گیر و در شهر  
 یاد بادیه علانیه مخفی باشد و در صورت طلب اهلایان برکشیده است که در میان ملک نظام آنرا گرفتار  
 کرده و در نزد پادشاه باب برکشیده است هم خطی غیر رعایا نظام است طلب کند و از آن سرکار نظام  
 تفویض نکنند بدان که قومیت و ملت خطی اند که در ملک کد امی عنوان واقع شود و آن صورت حرقی  
 معدلت و نصف است الحافظ کشیده اهلایان طرفین دولت طلب بشود کرده تحویل کردن لازم و  
 ضرور و اندک سوه کسانیکه مقروض شده یا زد و کوب نموده بگیرند یا خطی که از قبیل شرطه یا رسته شود  
 آنها را گرفتار کرده بدون طرفین را ضرر نیست این دستور حسب اتمتیل نباشد چهارم اگر از پادشاه  
 ممالک برکشیده است یا ملکی که در پادشاهان گور نیست است مرکب خطبات مردم الذیل شده در ملک  
 نظام روند یا ملکی که تحت نظام است باشند گان آنجا مرکب یکی از اجزای ذیل شده در قلم و اهلایان  
 برکشیده گور نیست پناه گیرند پس چنین کسان ابر وقت طلب نظامان سگرین گرفتار کرده بجا است کامله  
 حدود و خود را برسانند تفصیل خط یا یا غدر و هنگامه کردن خون کردن اقدام متل  
 زمانی محصنه ایذای جسمانی زخمی کردن ترشیدن عضوی و اگر ذی بھکی کوک کھسب  
 نقب بخت قند گری سترقه زیاده از صدر و بیم سترقه مویشی و داده شکنی بقصد غارتگری آتش  
 جعل سازی و ستادیر جعلی ساختن یا ساختن کنندین سکه قلب ساختن یا تیار کنندین خیانت -  
 اینچنین خطایان اگر پوشیده بادی و بدان هم مجرم متصور شود ضرور است باید پنجم بغیر طلب و خواست  
 و بلا شهادت خطی را گرفتار کرده پسرین سگرین لازم نیست باید که پیش از تفویض خطی در پادشاه  
 کنند که عیث خطای که آن گرفتار شده است اگر چنین خطایان ملک یک و موافق عدل و رواج آن ملک  
 مستحق سزا باشد یا نه ششم تا وقتیکه کسی از متعابدین برای اطلاع است و این عهد نامه یکدیکه اطلاع  
 ندیده آن زمان این عهد نامه جاری و مجال شد کسی و تمیل تا نیکند به فتنه این همه بند و بست کامل  
 و عهد و پیمان اثنی مدام جاری و عمری ماند کسی از عهد و دار قصد ترسیم قبیح آن نکنند فقط و دیگر عهد  
 ایشان نصحاء نامدار و شعری خوش گفتار از دکنی نژادان هندی است و آن در میان و طمان



و ایرانی نشان برین بنده عالی که آمده چینه دامنند و هر یک ایشان عظیم نظیری نظیر  
صفت این عزیزان مفرح قلوب خلایق است و مصداق ایشان که تلامذات الحرمین اند چاشنی بخش  
ذائق جان اگر از کلام مفصل هر یک نوشته شود این کتاب از دیگر دو طبع نقل برداران مل  
و ناسازد و مختصری از کلمات این بزرگواران تحفه احباب میکند از کلام شیرینیه صفت و غلات  
سید علی نقی ضمیمه بقاء الله بالفضل و الکرم

قصیده حب

گشت زخون شفق ما و نوا طلس نقاب  
یافت بتابید صبح رایت شب انتصاب  
بر زنده کماشان آتش تیر سنا سب  
بچو حواسل گر نیت در پرد بال عوا  
جامه کف انخسب کرد سیه چون خضاب  
راست چنان بنمود چون خط ساغر شراب  
چلک بهرام گور در شکم شیر غائب  
شیر فلک کرده نیز بهر سگ جبار ناب  
چون بتولای با و زورق زین بر آب  
تا با بشارت و به مژده عیب از ایاب  
بر لب دریای قیرگاه سپهر اشتهاب  
تنج گهر دارین صندرها چون جناب  
دان که از و میزند لاف شرف انتساب  
سرعت غمض مند در قطب مضطرب  
میرد از دل نشاط در دستار دکاب

دوش چو پنهان شد از سایه شب آفتاب  
چون علم آفتاب کرد فلک سرنگون  
بود چو در و مع ابر لمعه شمشیر برق  
روز که بر چتر سبز داشت های زرد  
چون زخای شفق بنام شد اطلس نگار  
نقطه عیوق در دایره آسمان  
خبر بهرام در پشت اسب خسته چون  
گرگ سحر خسته خوش بودم سنجاب شب  
چرم لال از زمان سوی افق شد روان  
جلوه لال صیام کرد و چو ابروی یاب  
یا که به افکند غسل مرکب صدر دکن  
حضرت مختار ملک آنکه جهان خواندش  
آن که بدوی کند ملک دکن افتخار  
سایه طمش و در چرخ فلک را بر ثبات  
شعنه انصافش از جگر کند بر خواص

عالم تاج دکن  
چون تاج دکن  
سودقت امامت  
دعاست  
مع موت نام عالم  
است که سخن بگوید  
در پیشگاه کشتن  
بسیار تیر و پیکان  
آن شود اطلس  
نام جانوری است  
که در پیشگاه جان پند  
سازد

از کتب دکن

و نوا

نام دکن

در دست

در چه نماید حال با نظر خرم او  
خواب سار و پست و دولت بیدار او  
گر نبرد بر محیط ازل و آخر سخا  
لے بفاتو سخن چون آب و جود و کن  
قافیه بجایه راعده توام المستبری  
برگزین خیمه زنده عمت کبوت  
دور و خلافت تو گردست بآردیندل  
از پے دفع گزند بر غلاف ترا  
چون تو دین عهد کیمت بر عطا هست  
ضمیم تو چون گند آگر بر بروید ز خاک  
بر سر و شسته که از خیل تو گردی ست  
پیش سر که از جنبش ملک تو نه است  
هست تا تو آن کو که در تیغ او است  
از پے خصم تو بر مانده رعب تو  
خشم تو در کوه اگر آتش فتنه زند  
این پے آن تا شود مدت عمرت دراز  
خسینم در رخ چون غول بر گوید دعا  
از فی اصلاح خلق تا بقیامت میباید  
گوشتش نکو خواه تو در شمار احدی

کار قیصیب و کند غاصیت ما بهتاب  
در نه جو بخت عدوش و شست تمنا و خواب  
حقه گوهر کند جیب تنی را حباب  
بر سر اسحاب ملک حکم تو مالک رقاب  
قاسم عقل را روح تو ام الکتاب  
گرد جهان هر کجا حزم تو باشد حجاب  
لحبت دریا شود خشک چو روی سحاب  
مایه نریاک ساخت مار شنج از لعاب  
همچو عطای سحاب بخشش او بحساب  
قطع کند نسل او تیغ اجل چون سداست  
از برن ندان کنند کار شبانان و باب  
نغمه غمت ابو دکم ز طنین و باب  
همچو در آجر اعلی آتش بے التهاب  
گر ببطح نمند از دل شیران کباب  
خون فسوده شود و در گد کاهند آبا  
خضر برون آورد آب حیات از ممر آ  
ناطقه تلقین کند قافیست مستجاب  
عسیر انقطاع جاوه ترا انقلاب  
خلق بداندیش تو تیغ قمار تراب

ما را در این کتاب

در بیان

و دیگر از کلام سحابان زمان دوران فصیح بی نظیر بلوغ و لفظ پر قبول از باب مملوب  
مشایخات علام الغیوب به جمیع پیلا رسول قبول فدای غلامان رضیع قبول صلی الله علیه

و علی آرد و اطمینان به عدد و کثیر او سلم علیه و علیه السلام بگیرد هرگز که زخرو و منظور نظر حضرت  
فرود آید مولانا غلام امام شهباز علیه السلام الجید الحمید وطن ایشان قصیده ای می انداختند که گویند  
لک الشعر ای بنده و سر آمد خور آن آنجا است قصیده مدحیه می نگارم لافق شنیدست قابل دید  
تا ناظر آن برآمد که جناب موصوف را درین زمانه نظیری نیست و مثل ایشان درین ایام  
دیر می نه و آن این است بر وضع شاه خنجر می آید و التور

### قصیده مدحیه

عید است و شیشه شکست ساغر آفتاب	از باده آفتاب ترا و دور آفتاب
عید است ماه نوزده چشمک بر آفتاب	تا نور هر نظر شود از منظر آفتاب
عید است و عیش سایه فلک شد بر آفتاب	تا آب و تاب نور فزاید در آفتاب
عید است و صبحدم چو صبوحی گشت شوق	مستانه سر بر آورد از خا و آفتاب
عید است از کشایش نخت جهان کشا	بر سر و روزگار ز رحمت و آفتاب
عید است و غمای مسرت که از سر و	مرآت صبح رخ شده روشن گرا آفتاب
عید است و از سپیده صبح آورد و بخت	صنل برای چاره در دیر آفتاب
در ساغر بلور فکر آب آتشین	در ماهتاب دیده نباشی گرا آفتاب
یک کاسه کرده است بیکرگی نشاط	شیر سپیده سحر و شکر آفتاب
آه نیست است هر طرف از اوج آسمان	قندیل و لغز و زبانه و در آفتاب
تا دهره را بر قصه در آرد پای شوق	دار و دست و دایره را شکر آفتاب
از بهر خواب ناز و عروسان نو بهار	از نور گستر و چین بستر آفتاب
یا از پی خوام سحر قاتلان بباغ	چید است این بساط طرب یک آفتاب
ناله غلط که پس او بختش نداد	کز دوش غلش تن فکند چادر آفتاب
سر گرم آرد وی زمین بویست و بس	لکاندخت است بر سر به بستر آفتاب

در کمال کمال

در کمال کمال

در کمال کمال

آری بساط سجده می چسبند از نیاز  
 تا بمانند وزیر ملک با جشام  
 سالار جنگ آنکه بلوچ جمین صبح  
 مختار ملک مملکت آرا که هر صبح  
 فرمانروای ملک دکن کز فروغ او  
 لشکر گشته کز و طلبد بهر تاج فخر  
 در یاد لے که آب زخار ابر آورد  
 تا خطبه خواند مع و ثنائیش فلک شود  
 پیوسته بهر طوف و رش چرخ میزند  
 صبح آفتابش تنق نور بسته است  
 از قهر و نشست سخن شفق سپهر  
 افتاده بر درش ز گهر بیشتر نجوم  
 هر قطره دارد از کرش بجز در کنار  
 از خاک هر زمین که بر آن نقش پای است  
 خوانند تا حدیث فروغ رخس بزم  
 صبحی که میر و دسمن از شمع محفلش  
 از بیم تیغ او که خورد خون صد نهنگ  
 بر آسمان ز گرم رو بهای اسپ او  
 آتش نهاد آب خصال و هوا شربت  
 با مبتدا خبر دهد از منتها سیر  
 هم در سبک روانی او مدغم ابر و باد

بر خطه خاندان خطیب و زبیر دارستان ۱۱

چرخ زمین لایزال است و در می ۱۲

در بخت و کسالت شادمانی دارند و در ۱۳

سایه حسین عز سجاد در آفتاب  
 گسترده فروش راه بچشم و سر آفتاب  
 نامش نوشته است باب در آفتاب  
 سر خطش نهاده چو فرمان بر آفتاب  
 هر ذره ره است درین کشور آفتاب  
 با صد نیاز گرد و ره لشکر آفتاب  
 پنهان اگر بجان بند گوهر آفتاب  
 محراب ماه نوشته و منبر آفتاب  
 پیچد هوای دور تا سسل و آفتاب  
 آینه را گرفته به بین در ز آفتاب  
 از مهر او شگفت چون یوسف و آفتاب  
 استاد در برش و سها کمر آفتاب  
 هر ذره دارد از قدش در بر آفتاب  
 گل های افتخار ز مذبر سر آفتاب  
 آینه گشت در کف اسکندر آفتاب  
 پروانه سان زند بهوایش بر آفتاب  
 سرخاب و اربال کشد بر سر آفتاب  
 افغانده است فعل با آتش و آفتاب  
 با خاک پای او نشود بهر سر آفتاب  
 اینجمله داشت است زمین باور آفتاب  
 هم در فلک نوروی او مضمر آفتاب

در باره این صحنه و نظم ۱۴

<p>کان هر دو چشم یافته و اخور آفتاب او گردن افکند بر زمین و نور آفتاب</p>	<p>گرد و غبار ز روی محشی رکاب به میل مرصع او گرفتند کند</p>
<p>دیوانه سان دو دهر کابش گرا آفتاب کز ناخن شعاع بجو و سحر آفتاب مانده شسته دم ز قفا شسته آفتاب از شرق تا غرب شتابد گرا آفتاب نه را بر و زگیر و شب را و آفتاب هر صدقت ست برین محضر آفتاب کابش برات رزق نوید بر آفتاب او شرم آن کشید مرغ معجز آفتاب</p>	<p>همایش محال ز روی سبکسری سپیل و دیدنش زنده فرصت آنقدر او بگذرد ز بهشت و آسمان چو نور در خواب هم سراغ نیابد ز گرو او عذرش و هر چو رابطه اتحاد هم در عهد او بسایه و نور است ارتباط نقاش گرد زگر سنگی شکوه کند شب مطلق چکبید ز کلمه که میم</p>
<p>از آسمان شست بخاکستر آفتاب مثل شمشیر آغ روز شمشیر آفتاب گرد و برای کشتی اولنگر آفتاب او حکم ناجب ارباب حیدر آفتاب ماهش بود شکوفه و برگ و بر آفتاب گرد و چنان بلند که در محشر آفتاب ز انجم سپند و خسته و بر مجر آفتاب رنگ عرض گرفته ازین جوهر آفتاب هم نقش پاکشد برین کیسه آفتاب</p>	<p>ای شمع جامه توره آتش آفتاب پیش فروغ صبح جمال تو می شود گره زداری از حرکت چرخ سفله را شیدا نام تست ازان که تر تافت شمس درایت تو که ماند شمع طور رمح ظلمه طراز تو یک نیزه در نیزه تا از نگاه چشم بداین شوی بهر از پر تو جمال تو کرد اقتباس نور فیل تو آسمان شکوه است و دستکار</p>

کتاب

قطعه

مطلع

کتاب

بهر اهر خود چو سایه فلک را ز جابر د  
 لرزیده از مهابت او پر خور آسمان  
 زنجیر کشتان بودش ماه نو کجک  
 جز نور تو بسجوه ز زمین زرفشان  
 با جلاله بلند تو نازش کند مردم  
 ایوان تو که رشک سپهرست زیدش  
 باره دری بلند ترا زنده فلک که ماند  
 آئینه خانه خانه آئینه دل است  
 تار و نهامی مقصد روشن دلان شود  
 آئینه دار گشت و مهر آئینه را بحسن  
 از یک دو چار گشتن باره دری بود  
 حوضش برنگ آئینه سر چشمه صفاست  
 آرایشی ز معتداله و له یافت است  
 بر فوات او کمال بود و منحصر چنان  
 از بهر پیروی بزمین و زمان نیت  
 هر صبح آفتاب به کف برورت رسد  
 دیوان تست بسکه با فاق نور پاش  
 مهر تو گر بلطف بگردون نظر کند  
 قهر تو گر با وج فلک شعله انگد  
 جمشید چاکر تو بود جام جم جم است  
 آبادیان ز عهد مه آبا و میدهند

بر پایی او اگر چه شود سنگ آفتاب  
 گردیده از صلابت او مضطرب آفتاب  
 اندر ضمیر زنگنه اش مضمر آفتاب  
 مهر را که دیده است در خشان و آفتاب  
 مانند آسمان که بس از دیر آفتاب  
 بر طاق او چو سراغ فروز در آفتاب  
 بر او لین و در سپهر آن ششدر آفتاب  
 عاری بود بر آئینه زمین جوهر آفتاب  
 از صبح زو بر آئینه خاکستر آفتاب  
 هر صفت کرده است زنده گوهر آفتاب  
 در شرف و چار برج فلک ششدر آفتاب  
 کز شرم آب او بقرق شد تر آفتاب  
 کز بارگاه او طبله ز یور آفتاب  
 کز شرق تا بغرب سخیل بر آفتاب  
 بهتر در اسی روشن او بهر آفتاب  
 اسی خیل جا کران ترا چاکر آفتاب  
 یک فرد باطل است از ان دفتر آفتاب  
 پهلو زند بوج من و ساغر آفتاب  
 و شب زار صبح شود داخل آفتاب  
 کامروز بنگر و بکف چاکر آفتاب  
 از نام او نشان کشد من بار آفتاب

کلام از سید زین العابدین علیه السلام در وصف حضرت علی علیه السلام  
 در وصف حضرت علی علیه السلام



<p>برپای پای تو نبدا فسر آفتاب خورشید اختر است و نهرا اختر آفتاب</p>	<p>نازیم خلوشان ترا کنر سدر نیاز بهستی وزیر برتری از نشان هر وزیر</p>
<p>انکار می کنند گنبد باد و آفتاب بر روی خاک سایه پیغیر آفتاب روشن شد از فروغ پیاغم بر آفتاب هرگز ندید سایه پیغیر بر آفتاب در شب ماه دارد و در غنبر آفتاب گو یا کشیده است غم از کوثر آفتاب</p>	<p>روشن دلان اگر ز وجود نطسیر تو زانرو که خود باین همه و شندلی ندید تشبیه سایه مشعر معدومی شبیه ترک ادب نکرده ام از نیک بنگر کیسر سواد نطسیر من از نور رخ نو آب از بیان روشن من میچکد دم</p>
<p>تا چون فتد قسمت جدیگر آفتاب و حصه دم فتاد از ان بهتر آفتاب انصاف جویدار نظر انور آفتاب بر خط من نهاده بصیرت بر آفتاب من آفتاب عشقم و نیلوفر آفتاب سر زود گر ز مطلع دل دیگر آفتاب هر شام و صبح میکندش از بر آفتاب از بهر این کشیده کشد مسطر آفتاب کاک مر که غوطه ز دوستی و آفتاب پاشید همچو نقطه ز پاتا سر آفتاب از لب که تنگ قافیه کردم بر آفتاب</p>	<p>با انوری مقابله کردم فرین زمین هر آفتاب از مسلم او فرو چکید از انوری فروغ گرفت است با زمین یک بوده است و من نیکی کردمش هزار نبود شکفت از دم گرم اگر شکفت زمین بیشتر قصیده شمشیه گفته ام شمس الفصحی که نام بود این قصیده را زیباست که بصفحه صبح از خط شعاع دعوی همسری بدیر فلک رسد زور قلم نگر که به هر صبح یک قلم تنگ آمد و بد اسره چون نقطه کرده جا</p>

خون شد ز کاوشش قلم که خط شعاع  
 فریبند از روی قوای که در لبت  
 امی مدعی بیا قلم اینک بدست گیر  
 پوشیده نیست از تر و خشک تو از دلم  
 از گرم جوشی تو در افشتم بزم مهر  
 آخر ز چکناری ریش است ناگزیر  
 دانی که کیستم تو ندانی که کیستم  
 آنم که در زمانه نیایم بنظیر من  
 آنم که هر سحر بی تعلیم نام من  
 آنم که بر کلام من حسنت می زند  
 آنم که پیش پای من نور و کمر است  
 آنم که شمع طور فروزم در باغ دل  
 آنم که در ستاره صبح بهار من  
 سحر بیان کعب و کجاری مدعی  
 معذوم ار حو و نه بیند فروغ من  
 ادا بر دے خویش بزم و مرا چشم  
 حرف ز طعن تیرگی از کور نشود  
 با طبع گرم من چکند سر و مهرش  
 میخوانم از قصیده شمشیرین و شعر  
 نحسین ناشناس نخواهد که مال من  
 نظم نمیکشد ز سکوت سخن شناس

پوسته پیچور و بیکر زشت آفتاب  
 گشت از نور گرم روی لاغر آفتاب  
 پیشم بیار واری اگر دیگر آفتاب  
 آگاه باشد از همه خشک و تر آفتاب  
 از سر و مهری تو نشینم در آفتاب  
 خاک که که ابلهانه فشانی بر آفتاب  
 آنم که سکه ز دستم من بر آفتاب  
 مشعل گرفت گرچه شود در هر آفتاب  
 خیز و بپای فرق خود از لبش آفتاب  
 روح القدس که سازد از ان فقر آفتاب  
 دارد اگر زیاده میری در سر آفتاب  
 از خانه ام چراغ بردا کثر آفتاب  
 می باشد التماسی برگ و بر آفتاب  
 در پله با حرف نهی گوهر آفتاب  
 آری ندیده است گهی شپش آفتاب  
 که دیده که گشت ز شبنم تر آفتاب  
 باشد درین معامله چون من که آفتاب  
 ز محبت نمی کشد ز دم صرصر آفتاب  
 مشک مکر است که بودم در آفتاب  
 پروای نور و ره کند کثر آفتاب  
 جور که از کسوف نیاید بر آفتاب

صبح آتش د سپید کجای روی شهید  
 بهر دار دست بهر دعا تا بر آسمان  
 وقت دعا خطاب بمذوح کن چنین  
 خالق عطا کند بتو فرزندان  
 و صفش کند اهل بصیرت که در کمال  
 آنهارا بهر در آغوش پروری  
 اقبال باو حلقه بگوش تو با حبس  
 حرم دراز باد و تا بر آسمان  
 سوزنده باد اختر بدخواه چون سپند  
 در بزم بهر دوست بود شمع و لاف  
 هر خشک و تر بسایه مهر تو شاد باد

می دارد انتظار تو در منظر آفتاب  
 آیین کند ز دل صفت اختر آفتاب  
 کاس آسمان چاه ترا اختر آفتاب  
 در حسن ماه طلعت در پیک آفتاب  
 ماه است این سپهر پر و ماور آفتاب  
 تا هست در زمانه گهر پرور آفتاب  
 در باله ماه باشد دور چرخ آفتاب  
 با خط استوار و خط محور آفتاب  
 تا بر کند بجز خویش آذر آفتاب  
 در زم بهر خصم شود و خج آفتاب  
 تا بر تو انگن است بجز و بر آفتاب

دیگر ادا بر کماله بلغای زمان و زبده فصیح دوران غنور کیا شاعر بی همتا ناثر بی نظیر  
 شمس و امیدان فصاحت یکه تاز فیانی بلاغت صاحب ل سخن بسند نظم سخن دلپسند عسلی شید  
 محمد و جلال الدین خان معنی حیدر آبادی سخنان چند بطریق یادگار می نگارم و ارباب هنر را بوجد آورم

### عزل

صبح چکونه در دهر و بهما که به چنین  
 فصل بهار یا سمن چون برسد به چنین  
 گفتش ای کرشمه اناناز تو خون کند چسان  
 دست زوین کشیده ام کفر تو برگزیده ام  
 شنبه چو رنگ غنچه را دست صبا گره کشا  
 پیش مرخص سکنه دم چون بماند بهم

شام چو رنگ سر زلف کشا که به چنین  
 خنده زان لب و سوزن و دیا که به چنین  
 دست سناوه بر میان کردا که به چنین  
 هیچ بستی ندیده ام نام خدا که به چنین  
 از سر ناز و امانا بند قبا که به چنین  
 بر رخ سمن بزم صمیم رو صفا که به چنین

پرسد اگر کسے ز تو شفیقتہ چون کنی بگو  
ہرافق فلک چہاں مہر بود ضیاء  
فتنہ بلند چون شود حشر ہا چگون شود  
گفت کسی ریا مست جان بدین چگونہ است  
رفت چگونہ زمین سدا معنی خاکسارا

بر زوہ چٹکی باو و لبراکہ بچپن  
ای مہ آسمان جان بام ہر اکہ بچپن  
خلق چسان زبون شود خیز جا کہ بچپن  
آمد ناگمان نشست و بر اکہ بچپن  
مشت غبار خاک را وہ ہو اکہ بچپن

و این بزرگ جامع الصفات رساله در و در و در کائنات صلی الله علیه و آله و سلم موسوم به  
بصومه النجاة فی حسان الدعوات تصنیف نموده و یکصد و یک در و در آن آورده و از هر  
تاریخی کمال صنعت بر آورده الله تعالی او را مقبول و خواننده و وارنده و مصنف را ثواب رساله  
و مشهور کائنات عالم گرداند از آن جمله در و در اول و میان و در آخر یعنی نخستین پنجاه و یکصد و یکم را  
در تبه لا حجاب و کتابه للشواب و درین کتاب می آرم در و در اول اللهم صل و سلم علی محمد و  
آله و اجمعین و وجه الدین یعنی بمقابله این مد و در و در چند فائده دار و یکی آنکه شایسته بر نام مصنف  
که وجه الدین است و در و در آن شخص اوست که معنی است سوّم سال ولادت مصنف است  
اعنی سال یکم از و در و در صد و سی و سه هجری و در و در سیانه که پنجاه و یکم است اللهم صل و سلم  
علی محمد و آله و اعد دنی و نقل الدین بالتوابع انصاف و درین سال یک هزار و در و در صد و هشتاد و سه  
هجری است و آن سال عمر مصنف و تاریخ شروع این کتاب تاریخ حیدر آباد است و در و در  
آخرین اللهم صل و سلم علی محمد و آله و اجمعین دعای بد و اقامه ائمه اله و درین سال یکم از  
و سه صد و سی و سه می بر آید فقط و هم رساله بنام جدید التواریخ مشتمل و در صنعت تاریخ جلوس  
نواب سالار جنگ بهادر بر بند و یوانی نوشته گویا اینهم از کارهای نمایان این فصیح الفصحا  
و ابلغ البلاغ است از فقرات اوست سپاس بی قیاس و ادوار واهی را ستر است ۱۲۶۹  
که حکومت معاویه و یوان جزایسار انبیا عطا نموده ۱۲۶۹ و مدار المهای ملک محدوده و کن  
بکوان اقبالی لطف فرموده ۱۲۶۹ عظم جلاله و اکمل نواله ۱۲۶۹ و در و در نامحدود

سالار طایفی بنیاد است ۱۲۶۹ که سرجامش از القاب جلال است ۱۲۶۹ و از اسامی کفر  
 با نور و بدین بول شام ۱۲۶۹ و سلفه قوس سید العلامه و الیه البلیل و اصحاب  
 السلام ۱۲۶۹ و دیگر از سنج طبع محمود باو سخن جام کش شمعانه هر فن عزلت گیر از باب زمامه  
 دست کش از اصحاب روزگار و پادشاه کاشانه عمری تلف کرده در کلام از متوسلان قدیم سرکار طایفه  
 نظام متب بعلی خاندان مضاف بوالاد و دوان دلبوی الاصل میرانش الله خان نسل قانع روزگار  
 و اقدار افکار فقیری گوشه نشین اسیری ترک گزین و سیری خوش تحریر شاعری خوش تقریر و صنائع  
 و بدائع فرید میر احمد علیخان شهید مد ظله قصائد و غزلها بسیار است اما نبدی ازان برای تفنن طبع  
 و دوستان و حفظ خاطر ایشان خواهم نوشت لیکن پیش از شنیدن کلام ترگ این بزرگ عاقل شنیده  
 است و حضرت خود فی زیر که الحال عاقل مطابق این مقال است چون کمان حلقه بیکاریم با چند  
 هزاره زور بازو دست مارا بر قفا پیچیده است و درستی است که این ستوده صفات موسوی حسب  
 و دلبوی موطن است از منصب ازان قدیم شاه هندست در فن شعر و دانش و عروض و قافیه و  
 صنائع و بدائع بهره کافی و بعلوم عربیه در مل و امور مالی و سلک مهارت تامه و حفظ وافی دارد  
 و کیفیت حسب و نسب انجمن می نگارند که مشارالیه فرزند سید جعفر علیخان بهادر و دلبوی خواص  
 نشین و جایگاه و موضع نزایه است و جد و پدر سید جعفر علیخان بهادر سید نواز شخان بهادر  
 منصبدار و جده او شمس النسا بیگم دختر نواب سرلبنه خان بهادر و دلاور جنگ مبارزالدوله  
 مبارز الملک صوبه دار گجرات و بر ووه بوده و جد مادر مشارالیه سید صلابت خان بهادر  
 صلابت جنگ عرت مرزا خانی نیره نواب مبادات خان بهادر و الفقار جنگ محمد شاه می  
 است و دختر و الفقار جنگ محل محمد شاه و مادر احمد شاه المخاطبه بنواب صاحب محل بود و چونکه  
 نواب ذوالفقار جنگ بد فاسد احمد شاه بود در عهد سلطنت احمد شاه بخد مت امیر الامرات  
 یعنی میر بخش گری سر فراد و مخاطب بنانا باشد پنجاه سال می گذرود که میر احمد علیخان شهید  
 و ارو حیدر آباد است منصبدار و مقرب محقران منزل بود و بخلعت و خطاب امیر الشعرا ممتاز

والحال ہی ہم بدستور بعدہ منصبدار ہی سر فرزند اشعار و فارسی دار و وہ ہر دو خوشی کا گار

اگرچہ میرا ست اما عشق جو نمانہ دار و از دست بدہندہ ہی

## غزل

دل کی خبر کو برق کا یہ تار چاہیے  
ترسا بچہ کے عشق میں زنا چاہیے  
موتی سے آنسو نکا مری تار چاہیے  
حائل نہ میرے آپ کے دیوار چاہیے  
جائیدہ سب در عشق کا گلزار چاہیے

انفاس گرم و آہ شہر بار چاہیے  
صنعاں کا شیخ ہوں مجھ اب پھنسا ضرور  
تو موتیان کا بار جو زیب گل کو کرے  
میں اور آپ ایک ہیں جون عکس و آئینہ  
کشتہ ہوں رشک گل کا ہو گل بگل کا کفن

## وازدوست و فارسی غزل مطلع اول

شیشہ بادہ بکف چون یدر بیضا دارے  
در سیر خویش نہ انم کہ چہ سودا دارے  
نہ سرباغ نہ اندیشہ صحر دارے  
آسمان و گریز کف پا دارے  
ساقیا سا غزل در بر میں دارے  
چشم بد دور کہ در خود ہمہ کیجا دارے  
وقت تو خوش کہ جو من بل شیدا دارے  
کن مرا زندہ کہ اعجاز سیما دارے  
قد رخ و زین در شہوار چو دریا دارے  
وقت تو شاد کہ چون بندہ زلیخا دارے  
مگرے دل غنم عشق بت ترسا دارے  
ہمچو غور شیدا ہر افر و ختہ سیما دارے

ساقیا معجزہ حضرت مونسے دارے  
امو دل اندیشہ آن زلف چلیپا دارے  
امو دل از داغ جو طاقوس تماشا دارے  
نعل و میخ ست ز کفش تو بلال و نجم دارے  
غنچہ و گل نہ بد متصل ہم بہ چین دارے  
غمزہ و عشوہ و انداز و ادوار دارے  
دل من شاد کہ چون تو گل رعنا دارم  
تا زلب حزن زنی مرفوہ صد سالہ زید دارے  
مدہ از دست دل خود کہ عزیزیت دارند  
بخت من خوش کہ بیزہجو تو یوسف دارم  
بستہ رشتہ زنا چو شیخ صنعاں دارے  
ہمہ عالم شدہ از پر تو رویت روشن دارے



بسرک کمرش نیست نشانت ای دل  
لب اظهار تو چون غنچه نه از هم داشت  
نظر آنجا که فتد باز نگر و در چشم  
کم ز فردای قیامت نبود فردایت  
دل صد پاره ام البته گلو گیر تو شد  
بسجیه کردی دل مجروح مرا از مژگان  
زنگ و خوشبو گل لاله و نسیم من  
روی تو روشن و آویزه قد و در گوشت

گوشه گیری بجهان شهرت غنچه دار  
سے دل غمزه آخر چه تمنا داری  
همچو آئینه چه دلچسپ سراپا داری  
که بفر و استعلق پس فردا داری  
نه حامل بگلو از گل حمرا دارے  
هنرست به که بگفت سوزن عیسی دار  
جمع در ذات خود ای یار تو تنها دار  
جلوه حسن مه و عفت شریا دارے

ای شهید از محبت عشقت ترا مروتی

نه عظیم دین و نه اندیشه و نیا دارے

باقی حال این مدبوس نشسته عشق بر همه بر نا و پیر این بلده و سپید روشن تر از مهر نیست  
و شیر عند السلطان و الوزیست اما پسری عزیز الوجود و وار که جامع صفات سیده و محبوب  
بعلم و پسندیده است میر کاظم علیخان نام نامی دار و منصبدارست متخلص بشعر تادیت  
پنجبال بقدرست دارالعلوم سرکار آصفیای کسب فنون بکتاب متداوله فارسی و عربی نمود  
پیش امتحان امتحان داده بدست خاص سرکار عالی اعنی امیر روشن تدبیر خورشید رکاب  
فلک جناب نواب مختار الملک بهادر ادام الله فیضاً ثم نیات تامه حاصل کرده سند کامل  
گرفت در عربی نحو و صرف خوانده و در انگریزی بقدر اجرائے کار ضروری فائده برداشت  
و هم در محاوره نظم و شعر فارسی و عروض و قافیه حصه کافیه بدست آورده اول در محکمہ اجرائے  
اعمال جناب فیضآب خرابا پرورد قدردان ارباب فنون نواب مرزا علی محمد خان بهادر  
شوستری مخاطب بجمع الدوله بهادر شهبندر بمبئی دایم فیض مقرر بود و زکریا بای انعام  
ایشان مانده چند سی بلایان محکمہ فوجداری منسلک شد آنجا کار تهذیب و تفسیر طریق

که در ناظم آسجا بدایت یافت انجام داده که دفتر آنجا نموده برای ارباب و فاضلین سرکار عالی و قضا  
 شد و بفرق ریزی این دانشمند و دیگر عزیزان ماهر و مستعدان مستظهر و مستظهر مثل سید  
 حبیب حسن صاحب محافظه و قمر سید غلام علی صاحب و سید احمد حسن صاحب و فاضل  
 محمد رضا صاحب و مرزا مرتضی بیگ صاحب و قمر انجمن صاحب و آراسته گردیده عزت  
 و رونق بدرجه یافت که برای ملاحظه آن خود بنده گان علیشان مختار ریاست سرکار والا اقتدار  
 نظام بدو قمر فوهار می بلده قدم رنجه فرموده ملازمان را عزت و وقار شرافت کرامت فرمودند  
 و بملاحظه آن کمال محظوظ شدند و تعریف تهنیت آن بزرگان مبارک خود آورده ایشاد فرمودند  
 که بملاحظه تهنیت و قمر شما بلکه بملاحظه کل عرق ریزی شما که در کار حضور پر نور بته دل می کشید  
 سرکار از شما نهایت خوش و خشنودم است ناظم آداب بجا آورده دست و دعا کشود  
 و بته دل دعا فرمود و ملت و اقبال سرکار نمود چون ذکر تهنیت و قمر بمیان آمده تهنیت از  
 طریق آن نیز بیان باید کرد و آن این است که اول چند کس محرم و مقرب مردم زیر که دفتر تبر و خراب  
 سی ساله بوده و بهر یک محرم آن گفتم که کاغذ سال وار علیحدگی کنند چون تهنیت بته از اوراق جمع  
 کردند گفتم ماهوار در هر سال مرتب کنند چون ماهوار کاغذ در هر سال شد مثل که متفرق بوده  
 مقدمه وار کاغذ تاریخ جمع آورده بر هر یک مثل فهرست درست کرده نشان کاغذ و تاریخ وار  
 بر فهرست و مطابق آن بر هر یک کاغذ نوشته شده رشته بند کرده شد و بر هر یک قیدیک درست  
 کرده بران نشان و نام مدعی و مدعی علیه و علت و ماه و سال نوشته شد پس ماهوار آشفته  
 را در یکجا برشته گنده بسته دوازده دوازده مجموعه در هر یک سال نگاشته برپاچه نام سال  
 بسته بقلم بر نوشته در الماری داشته شد و بر خانهای الماری هم نام سال نوشته شد  
 بهین طریق جمله کاغذ سی ساله مرتب کرده شد مطابق آن کتاب درست کرده به نقشه

مفصله ذیل مبادات

فاتحه نموده نوشته شد

نقشه مقدار فوجدارى مرجعه عدالت فوجدارى بلده فخره بنيا وحيد آباد و کن اذابت  
رمضان المبارک ۱۲۵۳ هجری لغایت ۱۲۵۴ ه

نمبر شمار نمبر سبب تاریخ رجوع بقید و سنه نام مدعی بقید و لیت سکونت  
علت نام مدعی بقید و لیت سکونت علت خلاصه تجویز تعداد کل کاغذات مثل  
باین طریق اگر کسی را سال مقدمه و ماه یا و باشد بر آوردن مثل بسیار آسان باشد چون این خبر  
درستی دفتر خدمت نواب والا جاه قدردان ملازمان رسانیده شد مقررین شدند که اگر کنه  
را سال و ماه یا و باشد پس چگونه مثل بر آورده شود و هنوز نقص در تمهید دفتر باقی ماند عرض  
کردم که باین نقص از پیشتر التفات می داشتیم و برای رفع آن تدبیری می اندیشیدم مگر در تمام  
ملک آئینی ترتیب دفتر فوجدارى بر همین آئین است و همیشه اهل و فائز اخبار از هنگام درخواست  
مقرر ارباب حاجت بسبب معلوم نبودن سال و ماه در بر آوردن مثل شکل پیش می آید انشاء الله  
تعالی زود آن ملابحت را رفع و رفع میکنم پس امثله را از ۱۲۵۳ هجری تا ۱۲۵۴ هجری به ترتیب  
حروف تبیی نام مدعی درست کنانیدم و بلحاظ حروف تبیی که در اسامی مدعی یافته می شد کتابی  
و درست کنانیدم تا بر آوردن مثال بدون دلبستن و بیان کردن سال و ماه آسان گردد  
و نقشه کتاب دوم که اسامی آن بلحاظ ترتیب حروف تبیی است اینست

نقشه نمبر ۲ - بموجب حروف تبیی بابت امثله مفصله عدالت فوجدارى بلده فخره بنيا وحيد آباد  
من ابتداءى محرم ۱۲۵۳ هجری لغایت ۱۲۵۴ هجری المقدسه

در میان	مدعی علیهم
باب الف نمبر کتاب تفصیل و تاریخ رجوع	نمبر کتاب تفصیل و تاریخ رجوع نام مدعی بقید و لیت
نام مدعی بقید و لیت سکونت علت	سکونت علت نام مدعی بقید و لیت
نام مدعی علیهم تاریخ فیصله	سکونت تاریخ فیصله

هرگاه که دفتر فوجدارى مرتب شد مولوی حبیب حسن محافظ دفتر کیفیت درستی دفتر باطلها

محنت و مشقت هر یک اهل کار باسید قدر خود را خود و دیگران گذرانیدند که در این کتاب می گفتم  
مگر افسوس که دفتر مرتب نشد و نواب عالیجناب آنرا ملاحظه و پسندیدند و فرمودند اما ساعیان که  
اسید و ارتقی خود را با بوده اند بحق خود نرسیدند و مراد از ترقی و پیشرفت این نبوده است که ماهوار  
ایشان در شغله افزوده شود بلکه غرض او نشان از ترقی بخشی آن بود که بهر حکم که باشد بر ترقی  
رسند تا ابالی دیگر محکومات را این دستورات ترتیب بیاورند تا بجا ملاحظه ترستی ایشان دیگران  
هم بشوق در آیند و باسید ترقی خود دفتر خود را منذب چنان نمایند که مثل مطلوب در یک دو  
و قیقه بر آید و عملاً فوجدار می را هنوز در دل این آرزو باقیست و چه عجب که همت علیا و جناب  
آقا تو نامدار بهادر مد ظله بدار آرزو مندان متوجه شود و دفتر بجز قدر دانی آن والا جا به جوش  
در آید و بکناره هر او رسانند

ترجمه کیفیت درستی دفتر عدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد  
سن ابتدای رمضان ۱۲۵۳ هجری لغایت ۱۲۵۴ هجری و کجی اوست ۱۲  
لغایت ۱۲۵۵ هجری

که مولوی حبیب حسن صاحب محافظ دفتر فوجداری نوشتند آنکه بنده بزمره مناصب داران بشاهره  
پنجاه و سه روپیه پنجاه شصت روپیه و تخلفی را به چند دلال ملازم بود و بعد بهر عهده محافظه و قری  
بشاهره هشتاد و روپیه بعد وضع مشاهره مناصب داری بدفتر فوجداری مقبره شد و هرگاه ناظم  
فوجداری مولوی نصر الله خان صاحب مامور شدند بمشاهده اتری دفتر که اگر گدای می مثل مطلوب  
میشد و ستیابی آن دشواری گردید این کمترین را ارشاد کردند که تهذیب دفتر بطوری که برده شود  
که بر آوردن مثل باسانی ممکن بود و بهر مثل که منظور بود به تکلف بر آید چنانچه بنده بتاریخ بیست و نهم  
نویسمه ۱۲۵۵ هجری سال یک هزار و دصد و هشتاد و یک برین کار مستعد شدم و کمر سعی بر میان  
جان بستم و حسب درخواست بنده منشیان تفصیل ذیل که کار کردن هر یک از ایشان باظهار قیمت  
و جاتقشانی ایشان که بنده را در گرفتن این کار و بهر جهت او نشان معلوم شد مقرر فرمودند و منضم بنامند

که هر یک منشی های ترتیب و تهذیب دفتر بانجام کارهای دیگر نیز پرداختند که آن هم بلا حظه کار کردگی  
 او نشان بود بدست بنده سوای اخذ و جوامع منفصله که قریب سه هزار امثله بوده است و گذر نسیدن  
 کیشیات و غیره که اینهم کار سیت و شوار که فرصت یک لمحّه نغید بد ترتیب و درستگی امثله که رسیدیم  
 بدین نقطه که هرگاه حسن و شهر رجوع یا فیصایه معادوم باشد برآمدن و برآوردن مثل سسلتر و یافته  
 شدن آن آسان میگردد و هرگاه بعون الله القوی دفتر سلوار و ماهوار مرتب شد ناظم بالمشافیه  
 اطاع تهذیب آن بسر کار والا التماس نمود پس ارشاد رفت که اگر کسی راسال و ماه یاد نباشد  
 چگونه یافتن مثل آسان گردد و بلکه مشکلی که بود هنوز باقی ماند ناظم عرض نمود که ان شاء الله تعالی  
 باز بطور دیگری دفتر مرتب کرده خواهد شد که این قباحت هم بآن رفع می گردد و هرگاه انجمن این را دوسر کار  
 فرمودند از آن روز ترتیب فهرست اسما بر رعایت حروف بطوری کرده شد که ضرورت داشت  
 ماه و سال ارجاع و تفصیل در برآوردن مثل نمائنده و هر سخن که نسبت منشیان مفصله  
 منقوطه خود معروض داشته میشد و آن بجلیه راستی محو شد از نوشتن و آئینش کذب مبراد و هر  
 که بحصول نقل این کیفیت بکار کردن خود متعلی و مفتخر شود و فخر تعلیش میزید که بد ترتیب و تهذیب  
 کمال عرق ریزی کرده اند مگر افسوس که بمراد ترقی خود نرسیدند تا پنج ششم رمضان المبارک  
 سنه هجری سال یک هزار و دویست و هشتاد و دو که کس از منشیان عسلی محمد امین الدین صاحب  
 و میر کاظم علی صاحب و منشی ابوالفضل صاحب بذریعۀ رقعۀ عدالت خاص در عداالت فوجداری  
 رسیدند و از هفتم ماه مذکور از منشیان مذکور کار ترتیب و تهذیب گرفتن شروع گردید از آنجمله  
 منشی محمد امین الدین صاحب خلف محمد شمس الدین صاحب تا تاریخ هفتم ماه مذکور امثله بسته  
 فوجداری سنه هجری سال یک هزار و دویست و هشتاد و دو که بعد از صد و چهل و دو تا بود  
 مرتب و مهذب فرمودند و بسبب فرط هو شیاری و کرده کاری و فراست و گیاست بد پرشی  
 مولوی حسن رضا صاحب نائب اول سپرده شدند و الحق که ایشان نهایت هو شیاری و بسیا  
 کرده کار اند و اسناد و سر رشته انگیزی نسبت هو شیاری و کارگزاری نزد خود دارند و عباد

نثر فارسی را منشی بکتابی روزگار اند قصیر اللفظ و کثیر المعنی و کثیر اللفظ و قصیر المعنی را تحریر ایشان  
 حاوی است بسیار ذکی الطبع و زود فهم و معامله شناس اند تر سخن آب چشم زدن میسرند و هر  
 کار سترگ که بایشان مفوض شود برای رسا و فهم و ذکا و تجربه معلوم می شود که انصرش بطوری  
 خواهند کرد که موجب خوشنودی سرکار خواهد شد منشی ابوالفضل که هیچ یک کار کرده بفالاج مبتلا  
 نشده بر حمت حق تبارک پویستند انا الله وانا الیه راجعون رحمه الله منشی محمد رضا صاحب خلف الصدق  
 مولوی مفتی خیر الدین صاحب گوپاسوی منصب دار از شاهیه گوپاسوی علاقه لکهنو اظهار نویس عدالت  
 فوجداری بسیار هوشیار فهمیدم و فطین اگر چه جوان اند اما عقل پیرانه دارند اگر بصحبت نیک  
 رسیدند ثمنی باشند هر کار که بایشان مفوض شود سرانجامش با حسن وجه خواهد شد و بجا خواهند آورد  
 سوامی اظهار نویس او خلاصه نویس و عرائض خوانی و احکام نویسی و دفتر فوجداری و تھگی را درست کردند  
 و امشله بستمه سال یک هزار و دصد و هفتاد و سه سال یک هزار و دصد و هفتاد و سه هجری و شعبان  
 و ذیحجه سال یک هزار و دصد و هشتاد و دو و هجری را بموجب حروف تهجی انتخاب کرده اسما را نهج  
 و والیه را از سال یک هزار و دصد و هفتاد و دو یک تا سال یک هزار و دصد و هشتاد و دو و بر کتاب نشسته  
 و تهذیب بستمه سنوات مفصله ذیل نمودند

دفتر فوجداری			
دفتر تھگی			
ششمه هجری ۱۱۵۶	ششمه هجری ۱۱۵۵	ششمه هجری ۱۱۵۴	ششمه هجری ۱۱۵۳
یک	یک	یک	یک
ششمه هجری ۱۱۶۰	ششمه هجری ۱۱۵۹	ششمه هجری ۱۱۵۸	ششمه هجری ۱۱۵۷
یک	یک	یک	یک

منشی سید احمد حسن صاحب بن مولوی سید محمد حسینی صاحب ساکن مدراس تخلص بن سخا از اولاد  
 حضرت بنده نواز حسینی قدس سره العزیز مودی خوشنویس از خدمت ایشان بسیاری کسان  
 تعلیم یافته خوش قلمی حاصل نموده اند و در عربی و فارسی و فن طب بهم دستگاہی دارند



نهایت عظیم الطبع و مروت خوش عقیده اند و دست بکار دارند سوا می صاف نمودن صندلها کافورهای  
مثل قناریات و رقعات و غیره ترتیب و ترتیب چنان کردند

دست فوجدار	دست محکم
۸۵۰ هجری	۸۵۰ هجری
یک بسته	یک بسته

سوا می آن امثلة بسته ۸۵۰ هجری و ۸۵۰ هجری بموجب جدولی انتخاب کرده اسما الف  
و لام و قدیمی از اسما جدولی یا تختانیر راسن ابتدای سن ۸۵۰ هجری تا سن ۸۵۰ هجری بر کتاب نوشته  
و قشیشید حیدر علی صاحب منصبدار و یوانی که امور فوجدار می انداختند محنت گزین شده وین خلق  
چنانکه خاصه شرفایست و مردومی مروت و مسکین زد و نویس اگر چه پیرانند اما هم جوانی میزنند ایشان  
سوی کار روانه نمودن مراسلات و رقعات هر یک بعد از داشتن خلاصه آن و طلب رسید هر یک از  
مرسول الیه که متعلق بنفس نفیس ایشانست تفصیل ذیل تهذیب و فقره ترتیب امثلة فوجدار می  
فرمودند بارک الله فی همه العباد

۸۵۰ هجری	۸۵۰ هجری	۸۵۰ هجری	۸۵۰ هجری
یک بسته	یک بسته	یک بسته	یک بسته

و قشیشید حیدر علی صاحب منصبدار المتخلص بشعله ابن میر احمد علی خان بهادر شهید منصبدار و بلوی  
خلعت سید جعفر علیخان مرحوم مرد قابل به شعر گوئی و بار و وفارسی صاحب استعداد کامل و هم بعد از  
نویسی عربی و انگریزی بهره کافی دارند کتابی عجیب و غریب سیمی بزده فشار جاهی بطوریکه از هر فقره شش  
تا پنج متر و شدن لاک برار می برآید تصنیف کرده است و مملوست بتوصیف نظم و نثر نواب الاجا  
که گوش رسیده عالم است و فخر امت آن مثل گلستان سعدی علیه الرحمة است هر اهل علم را  
بلاحظه اشش واضح میگردد که آن عزیز و تصنیف آن چنان خون جگر خورده است اما افسوس  
هزار افسوس که بنده که بنده قربان سحر کاره این بلا خطه علیه نبوده است ورنه بالضرر

بقدر توانی آن وحید الغیر مبروم از صلہ نماند و ذات مقدس آن یگانه روزگار این محرم را  
 را بصله قدر توانی میرساند چه دست گرم آن فرید الدہر فقط تلنگی و انان را بنزار هزار روپیہ ہوا  
 نواخته است بر شومی طالع چہ گفتہ آید کہ لطیفہ جامعہ السنہ انگریز و عربی و فارسی وارد  
 را محرم ساختہ و این کتاب شامل است بر نظم و نثر و صنائع و بدائع آن کہ گوش زمانیان  
 آین چنین شنیدہ باشد و دیدہ ارباب بصیرت کمتر دیدہ باشد با این بہ لیاقت کار گزار  
 و بہر کار لائق و بہوشیار خوش قلم و دوزگار سوای صاف کردن فتویات بستہ بمفصلہ ذیل  
 را بد فترہ جداری مرتب و مہذب ساختہ بستہ ۱۳۹۹ ہجری بستہ ۱۴۰۰ ہجری بستہ ۱۴۰۱ ہجری  
 و منشی نرسولہ را و نہایت چابک و ستاند سوای صفائی کاغذات و ترجمہ کاغذات تلنگی بستہ امی  
 مفصلہ ذیل تیار کردند بستہ ۱۴۰۲ ہجری بستہ ۱۴۰۳ ہجری بستہ ۱۴۰۴ ہجری و انتخاب امثلہ  
بستہ ۱۴۰۵ ہجری و قدری از بستہ ۱۴۰۶ ہجری نمودہ بد منشی سید اعظم صاحب  
 میرمنشہ فوجداری مامور شدند و منشی مرتضیٰ بیگ صاحب بستہ ۱۴۰۷ ہجری مفصلہ ذیل فوجدار  
 را درست کردہ و کتیونی فتویات کہ بگیرندگان نقول دادہ میشود نمودند بستہ ۱۴۰۸ ہجری  
بستہ ۱۴۰۹ ہجری و مولوی سلطان محمود صاحب کہ عوض منشہ محمد رضا صاحب مامور شدند  
 ایشان برای یک سال مخصس شدہ بودند در بین تہذیب فقر متوجہ گردیدند ایشان صاحب  
 استعداد و جلاوم عربیہ اند کتب درسیہ عربیہ را از مرتب و نحو منطق و فہم و حدیث و تفسیر و غیرہ  
 خوب میدانند ہم در کس دادہ اند و ہم می دهند و عبارت عربیہ را خوب می نویسند قابل مدرسہ  
 اند اسمار را می حملہ و نون را از بستہ ۱۴۱۰ ہجری اتمام و کمال دیار تحتانیہ را از بستہ ۱۴۱۱ ہجری  
بستہ ۱۴۱۲ ہجری بر کتاب نوشتند و منشہ ولی اللہ عرف غلام علی صاحب کہ نائب بندہ  
 ہستند ہر چند از ایشان در بارہ فقر کمتر کار تہذیب فقر گرفتہ شد اما بذات ایشان بسبب  
 قدامت مد و بسیار حاصل شدہ کہ گاہی کماہی بد فترہ جداری میدانستند تعلیم و تفہیم ہندیان فقر  
 و اخذ و جہر امثلہ کہ بعد از قریب سہ ہزار خواہد بود و گذرانیدن کیفیت کہ روزانہ می شد مشغول

و هشتم عهد بدستی و دفتر تفصیل فیل بهم کوشش بلخ فرمودند و اشله بتهای سلسله هجری  
 و سلسله هجری و سلسله هجری و سلسله هجری و سلسله هجری و سلسله هجری  
 را بر کتاب نوشتند و سواى آن گفتا و فی اشله بتهای مفصله ذیل بموجب حروف هجا  
 سلسله هجری و سلسله هجری و سلسله هجری و سلسله هجری و سلسله هجری نمودند و اشله  
 بسته مجرم و صف و ربیع الاول سلسله هجری و ربیع الثانی و جمادى الاول و جمادى الثانیه و رمضان  
 مقابل بهر یک بسته سال سابق نمودند و سواى اسما بر صدره بالف و تاء و قاف و نون و دال و زاء  
 مهملتین و لام و نون و یاء و تحماتی باقی همه اسما دیگر حروف اطلاق بتهای سلسله هجری تا  
 سلسله هجری جمله بدست خود بر کتاب نوشتند و دیگر مشکلات کا هنده جان که پیش متمان  
 آمده اگر مفصل محرومند اشته شود و دفترى ضمیمه جدا گانه گردود و بر اسم جمله کسان واضح و لایح  
 است که این همه امور هر چه بظهور رسند نتیجه محنت و جانفشانی ناظم حال نو جداری ست زیرا که با وجود  
 هجوم کار هر قسم بملایه محنت و مشقت برداشتن و از منشیان و اهل کاران خود کار به محنت و جانفشانی  
 و تسلی و مهربانی بلا عجلت و تراخی گرفتند آری اگر کار گزار لائق نباشد و کار فرمای فائق بود و هم  
 کار درست آید و کار گزار مستوجب آسنت و آفرین شود و در همین ترتیب که دفتر عدالت بادشاهی  
 و دفتر محکمات اجرای اعمال رسیده بود نیز مذهب گردید و شامل و دفتر کرده شد و این کیفیت که  
 متضمن بلیاقت منشیان و محنت و جانفشانی ایشان است و موضح کار کردگی ملازمان و دفتر و  
 کشف عرق ریزی متران و افسرست از برای آن گزارده میشود تا بملاحظه عالی سرکار و آید  
 و حال محنت بهر یک از منشیان برای بیضا ضیاء و لایه کم و کاست بخوبی ظاهرا نماید بوجه طالع  
 ایشان زور کند که هر یک بصله کار گزار می و مشقت کشی خود رسد و با لطافت خداوندی مرتفع  
 شود و بهر جسم قدر وانی معنی گردد و عالی همتان را موجب تحریص و ترغیب و کابلان را  
 باعث اتوین و ترتیب باشد فقط ناظم بهزار الحاح موجود است و متعجب که منشیان و دفتر  
 نیکوکار محروم از ترقی نباشند و خدا کند که هر یک را در حیات خود بر ترقیات خواه در و اوین بلده

خواه در محاکم مفصل بیند و گهای سرور و دامن فل خود چند آیین باز آمد مبرهیل مطلب که  
آن بیان زبان آوری میر شعله است که در نظم و شعر بر اقران خود فائق است و بهر دو شایق غزل  
از آن برای احتیاط دوستان مینگارم و بلا حفظ نهادن مؤام

### غزل شعله

دو زن آراست بر رخ یار گاه رست گاه کج بغش کج امان ساقی مستان غمی گروم تو گاه رست گاه کج بر رخ زلفین را کشا بر آیدین روی تو گرد خانه ات گروم پس از مردن گذاری گردم سوی مزارین بگر آهنگ قتل و غارت آشفته گان دارد اگر انداخته سایه بفرستم آن هما سایه رسد بر تو مباد از خم چشم ای ترک شیرازی کج و راستی را سر و آواز تو آموزد ز پا خواسته نهاد آخر مردنهار در کوش بیا چشم محموت شدم سرست ای ساقی عجب نبود که زهره نیز در وجود و سماع آید گرت پناهی و پیر یچوان از گوش جان بشنو بسا وقت جانان همه شب شعله مخزون	رو بهر گزیدن مار گاهی راست گاه کج گهی مخمور که هشیار گاهی رست گاه کج بر رخ زلفین بکشایار گاه رست گاه کج برنگ سایه دیوار گاه رست گاه کج بجنب سنگ قبرم یار گاه رست گاه کج که سیف آویزد آن خوشنوار گاه رست گاه کج نگشته کو کیم ز نهار گاهی رست گاه کج منه برفرق خود دستار گاهی رست گاه کج خرامی چون بیاغ دیار گاه رست گاه کج بسان سر و خوشنوار گاه رست گاه کج بگردم ره من میخوار گاهی رست گاه کج که رقص آن بت عیار گاه رست گاه کج از ذکر مکرر تکرار گاهی رست گاه کج بسوزد چون شرار نار گاهی رست گاه کج
--	--

فقرات چند از تاسیخ مختار جایی می نگارم تا طلبا عان زمانه بدانند که شعله چگونه شاعر است و چقدر  
زبان زیبا دارد که زبان آوریست ظهوری است بر شک شکاری او فعل و آتش و مقابل نظم شاعر و بیان  
خواججهیدر علی آتش باید شنید و حسن شاید رسانید فقره در زبان هندی و فارسی یعنی ششمین

برز و زبان که ششمن اللسانین باید گفت فارسی قبله عطانیکی جان بخشی قبله عطانیکی جهان بخشی \*

هندی مسیح علاج نیکی جان بخشی - مسیح علاج نرکی جان بخشی

در صنعتی که سر هر سخن منقوح است

نواب سالار جنگ ملک قدرت

باز کار آگاه و جهان را صد رست

در صنعتی که سر هر سخن مکسور است

مهر سپهر علمی سیم و ده رزق مسکینی

چهره رزق دمی که پیش بینی فیل نشینی

در صنعتی که سر هر سخن مرفوع است

تو خود ر موز جو \* \* \*

کل بو و خوب خو \*

در صنعت ر قطار

قابل قرب صفای رب است

که بسند تر نسب است \*

در صنعت لحن و نشر مرتب اندر مرتب

سعد که بزم جمشیدی یازم سهراب

بجام باره عنابی و بصم شعله تاب \*

روستان را دم بدم بوجه محبت

و دشمنان بیگانه را بپای عدولت \*

صلی است نشاط گردانید

و بگذاشت اجسام بر بد \*

در صنعت منقوطه

بیش خشنش بیش \*

جشن بیشش بیش \*

در صنعت غیر منقوطه

سرور و اورس گوهر دل مسوده آرا

و اور و هر و دور و دور و اور و اور \*

در مدح نواب کریم الدوله بهادر

نواب پیر بر جیس شیم باهی دار و بازر و زیبا

باز تران السعدین و بجاوه سقا و انزانی \*

خواهر زاده بود و بلند نشان

انحرافات شد و اقبال توانان \*

<p>در قیصر نسب جمشید ملک دانیال نام و تنگ</p>	<p>و انشمنه نواب کرم الدوله بهادر جاسک</p>
<p>در مدح نواب مرزا علی محمد خان بهادر مقتدر الدوله</p>	
<p>نواب جهانی که وزارت را بنیاید بازا میر که از خوانین ایران خان و بهادر بود و اهل فرنگ</p>	<p>البته او را مصالح دولت اید یابد و چه خان که مصفا ابدی سلاطین طهران مقتدر الدوله و جاب و معتد جنگ</p>
<p>قصیده در مدح نواب مختار الملک سالار جنگ شجاع الدوله که شهید تراب علیخان بهادر و ام فیض انهم از شعله</p>	
<p>ای ز عکس رخ تو گشته منور متاب روی تو بی کلف و ماه خونی دارد گر شبی دعوی خوبی بنماید با تو روز بهیجا که کنی تیغ چو خورشید علم ببهر نذر تو که مدد و جانی برکت و دیده اهل بصیرت یافته جلاوه تو خوبی و خلق و سخاوت بضمیرت مضمیر ای هر چه روز و رایوان تو حاضر خورشید رونق تازه گرفته به ملک آصف و دید آنکس که تر از روز بگفتا خورشید بهر احباب تو دنیا فلک و باد و شفق وز پنهان حاسد تو تیر شهاب ثاقب یک کن چسبیت بدست تو بود و مفت اقلیم در امیران لقب تست و وزیرانم</p>	<p>و می ز لمعان تو یک شمع بود در مهتاب شرف حسن تو زین وجه بود بر متاب در جهان همچو سها با و محبت متاب همچو خفاش بر نیر و فلک پر متاب عقد پروین فلک آورده و ساغر متاب نظر کبک بدانسان که بود بر متاب نور قسسی که بود و تعب اندر متاب و می همه شب بدر قصر تو چاکر متاب پر نور امی ترا نیست برابر متاب و دید آنکس که شب گفت مقرر متاب جام خورشید یکی باشد و دیگر متاب مهر تابنده کشد خنجر و شمشیر متاب چاکر تو شده باشکرا خضر متاب هر شب مطلع رحمت کند از بر متاب</p>

## مطلع ثانی

ای که یک صفی ز صفت تو محور متاب	فرشی از دفتر حسن تو مقرر متاب
بجز وار و زکات جود تو گوهر در جیب	چرخ وار و زرخ خوب تو در بر متاب
در خوراست آنکه بگرد تو گرد و خورشید	همه ساگشته بدرگاه تو یکسر متاب
گر بسجده گداری قبله من از ره خشنه	دور نبود که زنده بوسه بمنبر متاب
تا کجا شرح دهم اوج تو مختار الملک	میناید سه پاپوس تو اکثر متاب
پایه رفعت تو اسرار افلاک گذشت	سنگون پیش تو آید مع افسر متاب
سروایر تو جایون بود این عید الفطر	تا بگرد و بفلاک بر سه محور متاب
یا الهی بجهان حشمت اقبالش باد	تا که خورشید در خشان بود انور متاب
بر عدد و وار تو منصور و مظفر و راء	تا که تلبسته بود با همه اختر متاب
شعرین گریه بسند و شودم روشن نام	تا چه خوب است که قافیه هر متاب
چشم رحمت جو پیشعلیه بکشائی چه عجب	نظر سوی سما میکند اکثر متاب

## بیان مرزا محمد ناصری

از نکات شیرین و خنمای خوش ترین مرزا محمد ناصری سلمه قادری پسر مرزا محمد مسیح شیرازی مولود کاوردی  
 موطن جوانیت خوش و نیکو خصائل پسندیده شامل عمرش بست و پنجساله باشد از دو سال از دایره  
 است بسبب نامساعدت زمانه هنوز بیکار اگر چه خوش قلم است اما بسبب ناپرسیانی و ناکدر دانی مردم  
 اینجا هر دم در اضطراب اند تعالی باین القات اقام بدطنله آن عزیز را اطمینان بخشند

حکم گذر دست تصان نشان باشد	حکم نشانی باشد
شهر یار و کن که دست و دلش	ضامن رزق انس و جان باشد
افصل الدوله کابل حق حکمش	همه بار مطلق العنان باشد
دار و درو رخ کیم مه و کیم	با ماه و در ربانی و از مهر وین



غزل

زلف و رخ یارین دوز و شب تار شد	برقع صبح و خلل نافه تا تار شد
سنبله زلف یار بوج اسد را گرفت	باز بچنگال شیر رفت و گرفتار شد
هر که جهان را بهشت است ز این بهشت	نفس بعین هر که گشت قفس اسر شد
عجب ز خود دور کن تشنه فیضی اگر	حضرت شیطان ز عجب سیه خوا شد
ناصری از جان و دل قنبر قنبر بود	ز آنکه ز روز ازل قنبریش کار شد
سحر و خواب میدم من که یارم حجاب آمد	حجابش زلف و زلف او حجاب آفتاب آمد
ساقی مرا مخور کن لیکن ز صبا مخور کن	تا اگر یه وزاری کنم بر دوزگار خوشین

دیگر در جواب مطلع انوری

بگرفته سنبل تر تو در بر آفتاب	یعنی ز بوج سنبله بر دوسر آفتاب
ساتیام ده که دلبر از برم دل برگرفت	خرم آن صاحب که کش دل ببر و دل برگرفت
چمان گرد چین آید ز چم سر روان فتد	ز رخ گریز برق اندازد و نه خور ز آسمان فتد
هند و بحر خال یار من منتر ل نکو تر فته	یا آنکه خورشید فکاک لعل خضر فته
اطلس خضر ابرو دار و چین از نو بهار	لاله سان بنود رخ راز می گلگون نگار

از کلام صاحب استعداد عقلیه واقف فنون نقلیه نشی بی نظیر در عرصة فصیح بے بدل فارسی نکته شیخ  
 بهمه دان بذله گوی فراوان جر ملی جناب سید محمد بن سید ابوالحسن شستری ملازم دیوانی سلمه  
 سجانی در مدح نواب مستطاب فخر الملک و اوزام الله علیه

قصیده مدحیه

ای آنکه ایت در حکم بقراط و لقمان پود	و می آنکه دستت ز کرم کبی و قاتان پود
کلاکت نگاه و سبب بر دم و بد صد سلت	هم از زده و هم معدلت آتین نزدان پود
در زمینی چون قدم و آنکه برافزای علم	مانا ترا دست همه صد بور و ستان پود

و سلت که از فضال من بزداید از گیتی محن حکمت و انصاف و انانیت و انانیت و انانیت افعال غیر یک جهان از صد ذرات جهان ضیف تو غیب منصرف گرد و بابت متکلف هم در قضایا و جل ظن و قیاس است بدل	هم منطقت گاه سخن در حسن حسان پرورد خلق بطلت در امان چون که گهسان پرورد یحرف فعلت این زبان اسم بیدبان پرورد از عدل تو صفت رون کت غل حسان پرورد هم فکرت امین از زلل تصویب امعان پرورد
---	---

دیگر ذکر فضلاء

الحمد لله در عهد حکومت جناب قدروان آریاب علوم و مرتبه شناس اصحاب نوم نواب فیضی  
بها و دایم فیضانه از ملک ملک فضلامی عرب و عجم جمع آمده این بلده را رونق تازه و شهرت  
بی اندازه بخشیده اند اینچنین مجمع فضلاء و کرامی بلده از بلاد هندوستان درین زمان نیست  
اگر باشد در عهد سلاطین سابقه هندوستان در زبلی بوده باشد مصرع هر یک را رنگ و بو  
دیگر است تفصیل اسمی سالیه ایشان آنچه یادوارم است

شمار	نام	شمار	نام
۱	مولوی سید شرف علی صاحب -	۱۰	مولوی حاجی کریم الدین صاحب -
۲	مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس لایقی	۱۱	مولوی حمید الدین صاحب فرزند مولوی
۳	مولوی نیاز محمد صاحب بدخشان -		حاجی فضل الله صاحب مرحوم -
۴	مولوی امین الدین خان صاحب دلهوی -	۱۲	مولوی فضل علی صاحب -
۵	مولوی سعید الدین خان صاحب دلهوی -	۱۳	مولوی احمد علی صاحب شکر گنجی -
۶	مولوی اکبر صاحب سورتی واعظ	۱۴	مولوی شمس الدین صاحب -
۷	مولوی احمد علی صاحب فرزند ایشان	۱۵	مولوی فضل حق صاحب -
۸	مولوی حید علی صاحب فیض آبادی -	۱۶	مولانا آل حسن صاحب مولانی -
۹	مولوی غنیم الدین حسین صاحب بخاری	۱۷	مولانا حاجی حافظ عبد الحلیم صاحب لکنو و نعلی محل

شمار	نام	شمار	نام
۱۸	مولوی نور محمد بن صاحب -	۳۸	مولوی بدریج الدین صاحب -
۱۹	مولوی عبدالحق صاحب فرزند مولانا عبدالحکیم صاحب -	۳۹	مولوی نور محمد خان صاحب لایقی -
۲۰	مولانا وجیه الدین صاحب مولانی -	۴۰	مولوی محمد مراد صاحب متوطن فتح آباد -
۲۱	شیخ جید الدین صاحب جید آبادی -	۴۱	مولوی محمد یوسف صاحب امیر حاج -
۲۲	مولوی صبیحہ اللہ صاحب -	۴۲	مولوی عبداللہ صاحب ہندوستانی -
۲۳	مولوی ابوالقاسم صاحب -	۴۳	مولوی مظہر صاحب -
۲۴	مولوی مسیح الزمان صاحب لکھنوی -	۴۴	مولوی عبدالحکیم صاحب دہلوی -
۲۵	مولوی انعام الدین صاحب متوطن سلطان پور -	۴۵	مولوی محمد عنایت اللہ صاحب دہلوی -
۲۶	مولوی احمد علی صاحب رامپوری شوق القمر -	۴۶	مولوی حبیب اللہ صاحب ولایتی -
۲۷	مولوی احمد علی صاحب متوطن تبت -	۴۷	مولانا ابرہیم صاحب -
۲۸	مولوی داود خان صاحب ساکن چمبرہ -	۴۸	مولوی سعد اللہ خان صاحب شاہجہانپوری -
۲۹	مولوی وکیل احمد صاحب سکندر پوری -	۴۹	مولوی محمد یعقوب صاحب -
۳۰	مولوی عبدالسلام صاحب -	۵۰	مولوی سیّد محمد صاحب مودودی -
۳۱	مولوی حسن رضا صاحب نگینوی -	۵۱	مولوی مبارک علی صاحب اسلام آبادی -
۳۲	مولوی حافظ نصر اللہ صاحب ولایتی -	۵۲	مولوی جمال الدین صاحب -
۳۳	مولوی عبدالصمد صاحب ولایتی -	۵۳	مولوی مفتی حمید الدین صاحب -
۳۴	مولوی محمد حیات خان صاحب مدرسی مدرس -	۵۴	مولوی خیر الدین صاحب مدرسی -
۳۵	مولوی حسن زمان صاحب -	۵۵	مولوی عبدالقادر صاحب فرزند مرحوم -
۳۶	مولوی محمد زمان خان صاحب شاہجہانپوری -	۵۶	مولوی فضل اللہ صاحب -
۳۷	مولوی محمد حسین صاحب منصف کوتوالی بلدہ -	۵۷	مولوی عارف شاہ صاحب ولایتی -

شمار	نام	شمار	نام
۵۸	مولوی میر حمزہ صاحب ولایتی -	۶۹	مولوی غوث الدین صاحب مدرسہ حضرت شاہ نور الدین صاحب قادری مدظلہ -
۵۹	مولوی ممدی حسن صاحب متوطن اینپور	۷۰	شیخ عمر بن سعید باداوی عمودی از فضلاء
۶۰	مولانا عبدالقادر سرسندی -	۷۱	عرب ناینا شافعی -
۶۱	مولوی عبدالستار صاحب لایتی -	۷۲	سید عمر جلیانی شافعی عرب -
۶۲	مولوی یوسف علی صاحب تاجر -	۷۳	شیخ حسین بصرہ حنفی عرب قاری -
۶۳	مولوی سبحان شاہ صاحب لایتی -	۷۴	شیخ عبداللہ بن خلیفہ شافعی عرب -
۶۴	مولوی سید محمود صاحب -	۷۵	حبیب احمد بن بادوی شافعی عرب -
۶۵	مولوی سید عبداللہ صاحب -	۷۶	شیخ عبدالقادر شافعی عرب -
۶۶	مولوی روضۃ اللہ صاحب لایتی -	۷۷	سید خلیل شافعی عرب -
۶۷	مولوی عبدالمنان صاحب -	۷۸	شیخ حسن کی شافعی -
۶۸	مولوی ابوتراب صاحب -		

ازین بزرگواران بعضی آیتیں است از آیات الہی جلّ جلالہ و بعضے رحمتی است از مراحم رحیم رحم نوالہ  
ببرکت انھاس قدسیہ ایشان اخلاق مردمان اینچار موصوف بنج خلق عظیم گرداند و باتباع سرور کائنات  
شفیع موجودت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عادات ناپسندیدہ ایشان امبدل بصفات حمیدہ فرمودہ بخیر  
محض ساند و بہارت بخشد کہ نیک و بد و دنیا و آخرت و ثواب و عقاب و خوشنودی و ناخوشنودی و  
خدا و رسول آنرا بشناسند و از نام رضیات او شان مجتنب و بامر رضیات شان مشغوف باشند  
فائدہ دہستنی است کہ این بلکہ فرغندہ بنیاد بامر و مروت و درواری کی بد و زخ نماید و یکی بہشت  
گراید اگر کسے درینجا وضع خود را ترک و بد و مقید بقیدی نہ باشد و در غور و نونوشیدن و در  
زندگی کردن و عبادت نمودن و بگفتار و رفتار و کردار بہر مجلس کہ رود رنگ اسنجا را قبول نماید  
و بہر محفل کہ و آید بلا تکلف گردد و در آغوش فراغ باشد اگر فقیر باشد بامارت رسد نہ جا

اور آنگاه باشد و نه بزنان و مردان اینچنانکه بهر جا که رسد همه فرو ریات او را می خورد و  
 هر وقت او را می خورد گو یا زنده جدا می شود بود که همه ناز و نصیب و دوست دارد و بیشتر بهر کشته  
 مست جلوه می دهد و سوار می افتد و زماره هفت جمله لذت و مشغولت عیش اینچنانچه باید گفت اگر  
 کسی وضع خود را از دست خود بد و مقید عبادات باشد و حال از عالم شناسد و از نشانه  
 خراب کن مردان محترم باشد و با کسی ملاقی نشود و از کسی سوال نکند و نخواهد داد و از آنکه باشد باز ماند  
 جانی نرود و کلام کمتر کند و از کسی هیچکس نگیرد و ستدین باشد و از محافل و مجالس و تماشای میل  
 و نمایش و مسابقات پرهیزد و اکل خیر شیعیه و حصر بغیر اختیار کند و صحبت زنان را نه پند و بلکه از آنها محجوب باشد  
 یا بر یک زن خود قانع گردد و از دیگران شرم و حیا کند همیشه عصیان و غلبه و ذلیل و خوار و خست و افسردگی  
 و بعضی جان عوام محقر نماید کسی از او شنایان را پند و نه کسی برین آرد و نه احد از ایشان را و اتفاقاً  
 کند بلکه از صحبت این گریزند و پرهیزند و گو کامل باشد در فنون محموده و دانش باکی کنند همیشه عسرت بریزد  
 مستولی باشد که میراث پیغمبر است صاوات الله علی نبینا و علیهم السلام اگر از نشانه جان در هر قطره  
 در حلقش نه اندازد بلکه هر چه متاع او باشد در عین نزع از او بماند اگر در دل باز آید محافظت خود ظاهر  
 نمایند و احسان بروینند و اگر از آن شد متاع او را شیر مادر پندارند پس هر کسان متوکلین زندگی  
 اینجا و آنجا بود و بچاره مردن خود را به از زیستن خویش شمارد و موات را بر حیات تفوق جوید اگر  
 اختیاری داشته باشد بپوید چه خوش می بود اگر عوام اینجا را به غفیر علماء و فقهائے اند با نخی و کتب اخلاق  
 را مثل شامک الاقیار و اخلاق محسنین و کیمیای سعادت احیاء العلوم و نصایح حساب و رس سیدان  
 و تعلیم میفرمودند باب الهدایه و اهدا متفوح میشد و رسوم فاسق و فجور از نار و دوزی و جهنم جدال  
 و کشت و خون و عدم صفات شرع عام و تکرار ناودانها و تکرار در یکچه کشتن حفاظت مخلوق و آب  
 شجر خوردن و استعمال مذک و دیگر مکررات نمودن و نزاع زن و شومی و دروغ و  
 بدقولی و فریب و خد و ریب مفتی الی النزاع و دیگر متوعات و احوال غیر حقه بهر یک قلم  
 بندی شدند و بیشتر مردم به راه راست می آمدند و کج و پیار می گزاشتند و نمی پستند که

این از رسوم اهل فرنگ است بلکه حکمت اسلامی ازین قوانین مخلو هستند و هرگاه در مدارس  
 درس علم فصاحت و مساحت حساب و سیاق و فن نهنگار و علم جقیل و ارتفاع و سقط الحج و هندسه  
 قواعد سپاه میفرمودند مخلوقی از نه روزگاری بفارغ البالی میرسید و این زمره علیه خود هم فخر  
 آخرت و دنیا می و نیامی برداشتند و صدقات جاریات از ثلثه می گذاشتند و درین شک  
 نصیبت که مردم اینجا قوت آخذ و طبایع قابله می دارند اما مصلحی و اعطی خدا و فی حق شناسی شمر  
 اینجا علم کبریت احمد دار و اگر سبب پیش ما و یان و حاکمان اینجا که بر منابر علیان سینه قصص که موافق  
 مطلوب خود باشد بیان می کنند کسی آن عزیز الوجود را نمی پسندد حال آنکه بر همین بهنگام  
 و هدایت بخشی و اداره الطریق حاتم الوقت فیاض العصر جاگیر است لکن کار و سپه متاع و مرفوع القلم  
 فرموده است اگر سرکار عالی فهرست اینچنین جاگیر داران و وظیفه خواران درست فرماید  
 و دریافت نماید که آیا ایشان اینقدر جاگیر و وظیفه از سرکار والا اقتدار می خورند یا رشاد و هدایت  
 و تعلیم علوم و فنون و تصنیف مجربات خود هم مشغول میشوند یا در منشیات و امور و لعب مصروف  
 و مبتلا میباشند پس اگر اینجا منصب خود که برای آن علوفه معتد بها از سرکار اقدس مقرر است  
 نمیکند و نه تحصیل علوم یتماهند و نه در س فنون مذکوره می دهند بلکه اوقات خود را هم درست  
 نمیکند و روز را بخواب خرگوش و شب را در افعال بیوده بچوش و خروش میگذرانند بر وقت  
 بهت سلطان الوقت واجب آمد که جاگیر و منصب و وظیفه آنها بعد اطلاع و بهی ضبط فرماید تا آنکه  
 باین تنق و تنقی لیاقت علوم و استعداد فنون و مراتب بلکه رشاد و در س تعلیم حاصل نمایند ورنه تا  
 حصول این صفات حمیده از ان همه وظائف معطل باشند و بشیوخ و اساتذہ ایشان بهم تاکید بلیغ باشد  
 یقین که باین امید هر اس کوشش بلیغ در حصول مرام نمایند و فائز به علوم و فنون و طهارت  
 و تقوی شوند و بر یور فنون عقلیه و علوم نقلیه زو و محلی و آراسته گردند و بشوق تمام متوجه تحصیل  
 فضائل حمیده و شائل پسندیده گردند و هر کس از مشایخ و درویش زادگان گمراه شود و بد راه  
 رود یا غاصم زاده باشد یا شیخ زاده و به منومات آلوده گردد و فوراً جاگیر و منصب و معرفت

خیر و مضبوط کرده شود و بشکون عذاب و و چند از دیگران کشیده شود تا خواسته تا خواسته برآید و بهر دست  
 چه بوزن جنگلی را دیده ام که هرگاه در دام افتد آرد می افتد و گرسنه می شود و همه حرکات خود را  
 می گذارد و بهر چاکر معلم او را می آموزد تا بچنان بجای می آرد و آنچه معلم می گوید جان می کند  
 خیل با این همه عظیم الخیال بود که من بهین گرسنگ بقید آرد می در آید و بهر چه او حکم می کند بجای می آرد  
 و مقید امر فیلیان می باشد هر قدر شتر است و جالت و خباثت از بی آرد می بطور می آید باعث آن  
 بهین شکم پر می است بلقعات مفتت شتر می از معرفت بعلت آن که هر سه از طعم تا  
 بسختی به ازین جاست که امیرزا و گان این ریاست عالییه و فرزندان منصب داران این جا که  
 بهر از علوم و لیاقت ندارند عین فارغ البالی و صحبت نا ابلان است که از شانرا متنبی بفسق و فجور میگردانند  
 و بهر قیاس بلوغ خراب و آلوده با مراض خبیثه می گردند و بدولت علوم و لیاقت نمی رسند و بسیار  
 از آنها جاہل می مانند و اکثری دست از جان می شونید یا بقطع نسل می رسند اگر از سه کار والا  
 جاہ اول بچوایشان بدر سه رسانیده شود و بتربیت استاد کامل متقی رسانیده شود  
 و پس از حصول علوم صحیح که نوشته آمده ام بدر سه آموختن قواعد مال و اتمام بندوبست  
 و فوجداری و دیوانی و کار انجام دو و این سه پرده بشکون تعلیم این امور کشیده شود و اتهام و انصراف  
 این مدرسه تعلیم کار سر رشته و وادین مذکور به بقیع غریب الوطن سپرده شود و در عرصه  
 چند روز هر یک را بر سر کوم انجام کار سر کار و قوانین آن مستعد می گردانم و در ویر و سه سر کار  
 عالی به مجلس امتحان می درآیم و این خدمت را بنده دل انجام می رسانم اما شرط این است  
 که مقام اینچنین طلبه و غور و توش او شان و شب خوابی آنها تا وادین امتحان در نهان مدرسه  
 بوده باشد و خدام ضروری هر نوع در انجام مقرر باشند آردی در ایام تعطیل که بعد امتحان  
 برای یک ماه شده باشد نزد خویش و اقارب رفته باشند و دیگر هیچ بچنین تربیت آید که  
 بسیاری بچگان از ایشان قابل انجام کار و الا جناب بر آنند که باز احتیاج به مردم کار گزار  
 ملک دیگر نباشد و اگر محض بقدر شناسی این گروه پر شکوه گردد که آنچنین تمثیل آئی آنچنین



مشهوره است و ضرورت که عند الحضور و التسليم از سرکار عالی بمنصب داران و اولاد تاکید باشد  
که اسباب فرزندان خویش نوشته به سرکار داخل کنند و هرگاه اسماء آنها بقید سال عمر بیا خطه سرکار  
وراید خود مجازاتی آنها مسلم داشته بپردازان و دالیان آنها تاکید شود که مندر زندان خود بار  
که قابل تعلیم بوده باشند بدرسه سرکار فرستاده باشند تا بعد تحصیل علوم بمناسب علیارند  
و رند بسبب جمالت محروم از ترقیات خواهند ماند و هر شخص را باید که خافت خود را رشید گرداند  
اگر رشید نشود ناخلف هم نگذارد فقط و هرگاه بعد امتحان درست تحصیل علوم و محکم که خوشتر  
کار و اوین فارغ تحصیل گردد و بحصول سند فارغ شود از سرکار عالی هر چند است که لائق  
استعدادش و قابل لیاقت او بود بر آن ممتاز و سرفراز گردد و الحال که سسه کار و الا  
منصب داران را بدون آموختن کار تحصیل و غیره بر علقه مقرر و منصوب میفرمایند ناحق  
نا آموختگان را در تکلیف الا ایطاق می اندازد زیرا که هرگاه سرکار عالی ایشان را نزد افسران  
علاقه روانه خواهد فرمود بالضرره بسبب نادانستن ایشان قواعد انجام کار سه اشکایت  
نا املی ایشان و اتیری و خرابی کار سر رشته خود و افتاده ماندن کار بهر کار خواهد نوشت  
زیرا که از معدر تعلقه و ارحال که از سرکار عالی مامور شده اند کمتر کس چنان هستند که جسم  
برین ناکرده کاران کنند و ایشان را تعلیم کار نمایند و کالیف ناکرده کار سه و آموختن کار  
سر رشته بر نفس خود گوارا دارند و خود ساعی بوده بتعلیم ایشان پریازند پس اگر خبر واقع  
پیش از واقع گرفته شود همه این ندامت دور گردد و چون کمزاج مردم اینجا سر و خشک  
ست فلذا پیدایش علماء و اینجا بسیار کم است چه تحصیل علوم بالتیام میشود و بسبب خشک  
مزاجی محصل نه استاد صحبت با مردم اینجا اختیار میکنند و نه شاگرد تعلق دل خود بستاند  
دارد و نه تقوی فلذا کمتر عالم از خاک این حبامی خیزد زیرا که قول امام شافعی است رحمه الله  
تعالى شح سر شکوت الا کتبى سوء حیطی و قأوصانی علی ثمال المعاصی فان العلم  
فصل من الله و فصل الله لا یفیط لعاصی و السلام میگوید و زیوال عمر و پیمان فیما بین

حضور پر نور نظام و جناب نواب سالار جنگ بهادر بوقوع آمده خلاصه کیفیت آن از پرچم اخبار  
 فرستید آن اندام مورخه یازدهم ماه اپریل ششصد و شصت و شش قابل تحسین است لهذا نوشته میشود  
 خلاصه خط صاحب رزیدنت بهادر سر جارج یول کی سی ایس آئی مشعر برین که درباره  
 تقریر قوانین چند بابت مقدمات فوجداری از جانب سالار جنگ بهادر که درین مقدمات  
 چند استدراکات مابین سرکارین نظام و گورنمنت انگلشیه در آمده پس درین باب رد  
 و قدح بسیار میان سرکار نظام و وزیر بابتی گردیده که بان ناخوشی حضور پر نور ظاهر شده  
 بهمین باعث بودیر خود بنا بر تجدید قوانین خفگی خود ظاهر نموده درین باب وزیر جوشیا  
 شده بنا بر رفع شکوک و خطوط حضور پر نور مشغول شد پس صاحب رزیدنت مسوده دیگر تیار  
 کرده که بعد منظوری حضور والا باستقواب سالار جنگ بهادر عهده نامه جدید منعقد گردد و درین اثنا  
 حضور پر نور لشکر جنگ را بر کار سفارت خود مامور فرموده نزد وزیر خود فرستاد و پیش سالار جنگ  
 بهادر بران راضی نشده است عفا خود پیش حضور والا فرستاد و حضور پر نور هم درباره منظوری  
 آن پامی خود را در آن فرموده فقط از انجام مطلب خط رزیدنت شروع میشود و عسلی  
 رزیدنت چنان ظاهر میازد که ملکی کل امور سلطنت نظام سوامی روز در بار و میان حضور پر نور  
 وزیر اعظم که میشوند معرفت دو وکیل خاص حضور پر نور متفق در اکثر اوقات می شوند - بنا بر  
 تکمیل همچو مقدمات و کالت که عهده جلیله است ضروری است که در کلاس و فهم و بسیار متعبر باشند  
 و ریوالا باعث فوت شدن و کیلی بر جایش نظام لشکر جنگ را مقرر فرموده نزد وزیر  
 خود فرستاد و وزیر بران راضی نشده است عفا خود بحضور روانه ساخت - لشکر جنگ  
 آدمی مشهور و عظم سازش است پیش ازین دوبار در سرکار نظام بر پر کرده خود لازم  
 شده است بار اول در تعلقاتی که بموجب عهده نامه ششصد و شصت و شش آن بمس کارانگریزی  
 تجویز یافته بود و غارت و تاراج کرده باز دوم در تعلقه کمرت خامخ و در اسپهون نام دارد  
 افعال شنیعه عظم بر رعایا نموده لهذا حضور پر نور را از حکومت آن عزل فرموده

تعلقه را از او برآورده بود و پیر یا تدبیر خود سپردند و در باره عدم پرورش لشکر جنگ بوزیر خود حکم  
محمک صادر فرمودند تا بهم سالار جنگ آن را در غیر عدم رضا انداخت از اینجاست که لشکر جنگ  
نقطه آدمی رخنه افتاد است بلکه آن بنات خاص سالار جنگ خصومت سخت دارد پس در ماموری  
چنانچسب بر چنین عده را از داری تو بهین و بهتک و وزیر مامور بود لهذا عرت و جاهد وزیر  
نداده که لشکر جنگ برین عده جلیه مقرر و مامور شود و ثمره باین حاصل گردد و اجر کے کار و یا  
سوال و جواب فیما بین وزیر و لشکر جنگ که خصم مشهور است غیر ممکن بود فلذا وزیر یا تدبیر خود  
پرنور و خواست گذرانیدن استغفار نمود و حضور پرنور بعد چند روز چنان ارشاد فرمودند که استغفار  
خود حسب دستور بگذرانند - من به تمامه احوال مانع و حال سلطنت آگاه که کما بهی می داشتیم  
و مطلع بوده ام که در زمان گذشته چگونه بوده است و حالیا چنان است و نیز بپشت تخفا و این  
سالار جنگ آینده چقدر تباہی سلطنت خواهد شد - پیش از تفرس سالار جنگ بر عده حال  
و بعد ماموریش بر عده مسطور چند سال کے درین سرکار منصفی نبوده است که در انصاف سودی بهمان  
یا ستم در ہرنفی و دیگر ممنوعات را از بی انصافی از خلالت باز میداشت و بہر کہ رشوت و نذرانہ پیشتر  
میگذاشتند و اجارہ تعلقات می یافت و مقرری شد و این تعلقتہ واران سوا کے  
مصول بہتسم وزیر کسی بہر عجلت کہ می توانستند و بگرہ وای نمی داشتند زیرا کہ خوب یقین  
ہی داشتند کہ این حکومت ما چند روزہ است چنانکہ ایشان در چند ماہ بہمان ایام مہدل می شدند  
زیرا کہ ہر کس کہ زاید نذرانہ می گذرانید مامور و مقرری شد و کسی نمی پرسید کہ باین تبدیل  
و تغیر بہت تغیر می گذرد و گرفتار و پیہ ضرری می رساند و وزیر این عمل را بند نمی کرد و در تعلقات  
نہ محکات بودہ اند و نہ عہدہ واران منصف بلکہ مولویان چند در علاقہ و بلدہ بودہ اند و ایشان  
طریقہ عدلت و نصفت بہرگز نمی دانستند اما ہر چہ می نوشتند موافق مذہب خود می نگاشتند  
و اکثر اوقات بجای تعلقات سابق کسی و دیگر کہ از سرکار بہر تعلقات میرفت فیما بین این و آن  
جدال و قتال بنا بہر متافضت یکی بر دیگر کے واقع می شد و ہر یک از فرقی از و اہل و اعراب

و بد معاشان نرود خود با جمع آورده بر ویرانی و تاراج و خاکسپاری تعلقات بلای رعایت احدی  
 که خود چیست می بست و این آفت شیب و غارت و تاراج سالها سال باقی می ماند تا وقتی که  
 حکم روانگی فوج کنتی جنت که برای حفاظت مامورست نمی رفت - در آن زمان بلده ای بد معاشان  
 در واهل و اعراب پیر و معمر بوده است و هر کس که از ایشان را مان وادون می توانست برای  
 اطاعت او حاضر میشد و این لوندان بحکم و بغیر حکم خاوند خود برای بخرن نعمت خویش ملک را  
 تاخت و تاراج می کردند - سالار جنگ بعد ماموری خود این قانون تعدد را رد و منسوخ  
 فرموده و علاقه را از دست اعراب و غیره تعلقه داران و اجاره داران بیامداد می قرصه گوشت  
 بر آورده بدست خود آورده و بنا بر تحصیل زر مالگزاری از طرف سرکار عالی تعلقه داران ملازم  
 معین فرمود تا که طریق انصاف را رونق تازه دهند و قرص واجب ادای سلطنت را رفته  
 رفته ادا نمود و کرده اعراب را که پیشه سرکشی اختیار کرده بودند در تحت فرمان و حکومت  
 و تابع داری خود آورده پیش ازین در ممالک محروسه واهل که بشدید القلب و وطن الم بود و اندک  
 بعد گسری سالار جنگ همه عاجز آمدند و این هم جاری شد که هر کس از گروه واهل در  
 جرم غارتگری بگیرد و در جرم واکه نه گرفتار سرکار نظام شد آن را حسب قرار داده  
 قانون مجوزہ کرنل شی و دیو دسن صاحب رزیدنت سابق بحکم گوشت بعبور و ریای شور و آه  
 کرده شد که با اجرای این قانون ظلم ایشان کم گردیده و دیگران را عبرت شد و از وقتیکه در اینجا  
 آمده ام کدامی علاقه بغارت واهل نیامده است قریب است راجز رفت و نیز بر این بنیاد ایشان  
 لشکر سکاری از کشتن جنت روانه نشده است - پیش ازین بجز ترغیب رزیدنت استغاثه و دعوی  
 احد در تمامی عدالت های سرکار نظام سموع نمی شد و هر قدر که سموع می شد بطریق عدل  
 و انصاف فیصله نمی یافت و بر عکس رای رزیدنت فیصله می شد و از یک سو زمین بلده رسیدیم  
 بسیاری از عراض عرضی گذاران پیش من هر روز میگذاشت و مضمون اکثر از عرضی گذاران  
 که غله فروش بوده اند آن بود که محصول خواهران پربار غله ما را بدعوی محصول مزاحم و مفسد

میشوند و عاجز می گردند و نیز بسیاری دعوی ازان قسم بوده اند که در مقدمات مابین انصاف  
 شده است و بدو خود ترسیده ایم پس بموجبی محصول غله همه پنچین شکار تها بند و موقوف شد  
 باقی عرائض و در محکات پیش حکام و بعضی را پیش سالار جنگ بنا بر دوا و خواهی آنها فرستاد  
 حال و جمله عدالت و عدالت و در طریق در یافت بخوبی صورت بسته است و پایانه انصاف  
 مستحکم گردیده حالا پیش من کتبه عرائض میگذرود و اگر میگذرود و دران پیشتر عرض می گذارند از نهادن  
 خود بر قنوجات چند محکم ظاهر میکنند - و تحصیل زر مالگاری اینجا مثل ملک برادر پستی و در پست  
 وسط هستند میشود و فرق بین است که افسران اینجا هندوستانی اند و علم کم و این قسم  
 گویم که بسیار کم است به نسبت موبجیات ما - الحال توابع حکومت و انتظام بهترین عنوان مقرر  
 شده اند و دلیل بهتر بودن آن این است که غله خودی آن چند ماه در اینجا بطور سه فرخسته  
 میشود و کم پیش ازین نبوده است و به نسبت فرخ صوبجیات بنگال و مدرکس که در اینجا قوط درین  
 ایام بوده است فی الجمله غله در اینجا از ان است و این همه دال بر غنای کارگزاری سالار جنگ  
 است اگر بایا او شان کناره کش شوند پس چه شد فی ست و درین بلده غیب را نم کس  
 که قائم مقام ایشان شدن تواند میری باشد یا عمده واری جلیل و در سر کارین میباید  
 می شود و حفصه که قائم مقام سر سالار جنگ شود و در واقع نیز کسی همچنین نیست بجز چند شخص الا آنکه  
 وضع و رعب او مقابل علم حکومت و فطرت سالار جنگ باشد نیست - و کسی را آنقدر  
 تاب و توانائی و قدرت و رسانی نیست که جمله قوانین ماضیه را که دران سر اسطر طبقه  
 تسلیم و بیا دو نقصانهای رعایا و بر ایاست یکسر رفع سازد - کاشیکه خیر خواه سر کار  
 نظام اند ایشان را اجرات اجراء کار نیست و کسان را که اجرات اجراء کار است خیر خواه سر کار  
 نیستند و یقیناً این که جمله باشندگان شهر و معرزان مواضع و همه تاجران  
 و سایر بان و عمده واران هر دو سر کار و راقم بهم بگذرانیدن استغفار سر سالار جنگ  
 بهادر همه تن ناراضی هستند و یقیناً می کنند که طریق مصالحت و انتظام خراب خواهد شد مگر

چند کسان که بدخواه سلطنت سرکار نظام اند و آنها را قواعد ناصیه که طریق حکم و عسیره بود و از پیشتر فانی و چاشنی گیران بوده اند بشاوان و فرمان باشند و این همه کیفیت قابل عرض کردن حضور پر نور بود و خواستم تا برای انعقاد و ریار خاص حضور پر نور عرض کنم لیکن او خود را تا مدت مناسب ملتوی داشتیم تا امید آنکه حضور پر نور خفگی خود را بدون دست اندازی رزیدنت مبدل بههربانی فرموده سر سالار جنگ بهادر مشمول عواطف خود فرمایند و چون خیال خود بدون تحریک و رینقده محض بے فائده یافتیم و دانستیم که بدون تحریک من درین مهتدمه هیچ شرفی نیست لهذا قطعه عرضی چند سطر برخواست حصول ملازمت و انعقاد و ریار خاص نوشتیم و این عرضی در میان آن جناب ثبت گردان حضور با مروت و توجه نمی شود تا هشتم فروری بملاحظه علیا در نیامده بروز دوم آن حضور پر نور بر سالار جنگ چنان ارشاد فرمودند که من پیش از مقرر کردن در بار امیر کبیر را نزد رزیدنت میفرستم تا بوقت ملاقات امیر کبیر بپارزیدنت حاضر باشند و امیر کبیر مطابق آن ترموم تشریف آوردند اما هیچک نفر نمودند بجز آن که مرضی حضور باچانست که محبت فیما بین سرکارین باقی ماند من هم با امیر کبیر جواب دادم که سرکار ما را نیز همین منظور است و امید میدارم که حضور پر نور زود حکم در بار خاص نافذ فرمایند فقط پس از حضور اینقدر توقف شد که مراد و باره بطور یادداشت ضرورت نوشتن شد و بر عریضه آخره من حضور پر نور تا پنج هیچ هشتم فروری در بار مقرر فرمودند و من همراه خود کرنل بریکس میشری سکری یعنی لشکری کارن را و کپشن ژویدی کنتونمنت مجسرت پمهاونی سکندر آبا یعنی لشکر کو تو ال سکندر آبا و همراه خود گرفته هم زیرا که پیشتر در زمان کرنل چارلس بویو و سن صاحب که همچنین معامله فیما بین حضور پر نور و سالار جنگ واقع شده بود و آن وقت نیز همین دو افسران همراه رکاب صاحب مدوح بوده اند همین لحاظ او شان را همراه خود گرفته بروم و موافق دستور قدیم طرف حویلی رفتم و دیدم که مجمع خلایق ست خاموش با قاعده امیر کبیر بهادر و نیز وزیر که بدون طلب حضور پر نور آمده بود و مرا استقبال مطابق معمول فرموده

اندرین محل در بار برودند که از جوی خرد جدا ماندیم و چون از اینجا پیش قدمی نمودیم وقت حضور  
 پر نور از دروازه باز برآمدند من خوشیای شدم و بر دینیه برآدم و کفش خود را بر همان زمین  
 از پای خود کشیدم و در وسط مکان با حضور پر نور ملاقی شدم و بغل گیر گردیدم و حضور پر نور  
 بر سندانک خود زین اجلاس فرمودند و من مع همراهمان خود بر یک چاندنی که بسیار  
 سفید بر بازوی مستند گسترده بودند نشستم همان وقت جمله کار پردازان حضور بر بیرون حجه  
 و بار رفته بر اندازده فاصله ستاده شدند که خطی از ما شنیدند نمیتوانستند پس من بکنه و بر توبه  
 عرض کردن شروع کردم که چار سال میگذرد که برین عهده کار گزارم از ابتیاس ماموری  
 خود تا حال بهتری و ترقی سلطنت حضور پر نور و حفاظت دوستی سرکارین می خواهم و عرض  
 من از حصول ملازمت حضور پر نور و و عرض بوده است و آن اینکه بیان کنم دستور بود که ملکه معظمه  
 بموجب آن بمر و مانیکه قابل خطاب استار اند یا انتخاب فرموده اند خطاب عطا میفرمایند  
 و هم حضور پر نور را ملکه معظمه خست یا اعطای آن خطاب بموجب آن مرحمت فرمودند و نیز  
 ملکه معظمه اعتماد بران دارند که حضور پر نور آن خطاب را بعتیم تمام مرا و وزیر خود را عنایت فرمایند  
 فقط همین که این عرض در میان آوردیم حضور پر نور خنک خود را نسبت بوزیر خود بمن ظاهر  
 فرمودند عرض نمودم که وزیر حضور پر نور امور سلطنت بندگان عالی را بجه خوبه  
 و حسن تدبیر بجای آورد و مراتب دوستی سرکارین بجه خوبی نگاهدارد و از ناخوشی و غیره چنان  
 لرزان و ترسان میباشد هر گاه این چنین عرض میکردم حضور پر نور بار بار قطع کلام من فرموده  
 اند سالار جنگ ناخوشی خود ظاهر میفرمودند و رفته رفته تا بمن رسیدند و فرمودند که وزیر من  
 بسیار متکبر و مغرور شده است و هر گاه مطلب او نمی برآید همیشه باستغفای گذرانیدن میسر است  
 تا بعد از آن است که احکام آقایی خود را بجا آورده مورد حسنت و آفرین گردد و گاهی گاهی  
 بر احکام و فرمانهای مای خند و مضحکه می کند و صاحب معلوم نیست که پیشتر از چند سال  
 سالار جنگ معاملات را چنان تنظیم نمیکرد آن همه کار لائق انجیام ما بوده است عرض نمودم که



هرگاه حضور پرنور لشکر جنگ را برای پیام رسانی نیامین خود بدولت و وزیر مامورست نمودند  
 فلذا وزیرتختی شد و لشکر جنگ قابل این عده جلیله نبوده ماورای آن دشمن مشهور سالار جنگ  
 است پس ریت آن کار و بار باز بخوبی انجام نخواهد یافت حضور پرنورست نمودند که لشکر جنگ نک  
 سن است و فرمان برادر این هم فرمودند که در بلده عدالتها یک وزیر اسباب کرده است بسیار بون  
 کرده است عرض نمودم که پیشتر ازین قطعاً محکم نموده است سالار جنگ آنرا مامورست و فایده  
 آن دقیقه حاصل نخواهد شد سالار جنگ هرگاه اشخاص فهمیده و سنجیده یافت مامور گردید  
 اقرار میکنم که اگر حضور پرنور وزیر خود را اعتماد می بخشند و معتقد علی می نمایند باز گاهی استغفار  
 بملازمان حضور پرنور نخواهد گذرانید فقط اینجا در باره خلعت و بی از حضور پرنور عرض نمودم فرمودند  
 که مابعد دولت بشما بخشیش تمام خلعت نخواهم داد و همچنین بوزیر خود اگر چه از ناخوشیستم وزیر فرمودند  
 که مابعد دولت بعمده پانزده روز با اوقات بشما خواهیم کرد و درین عرصه هر چه شما را گفتنی باشد  
 بنویسید یا انیسر کبیر رانزد شما بفرستیم شما با اوقات او شان نامخوش نشوید و ملال نکشید و بران  
 عرض نمودم که برای انتظام امور سلطنت مهلت پانزده روز بسیار است اگر در عرصه دوسه روز  
 و بار ثانی تقرر فرموده شود عقیدت خواهد بود اما حضور فرمودند که چندان صحت نداریم که زود  
 و ربا گویه شود پس قریب بود که عطر و بان عنایت فرمایند که باز تا مل فرموده ارشاد کردند  
 که آیا این خبر صحیحست که شما و کونسل کلته میر وید بجواب آن هر چه عرض کردم شاید آن حضور پرنور  
 چنان یافتند که رزیدنتان را تا عرصه دراز در اینجا قیام نزنون از سر کار ممنوع است  
 و فرمودند که شاید سبب می وید مامور سرکاری حال شما را خوب واقفیت حاصل شده بود  
 اگر ده و دوازده سال دیگر قیام میکردید زیاده تر در معاملات اینجا واقفیت حاصل می کردند  
 پس بان وغیره عنایت شده و ما مخلص گردیدیم و این همه معامله در چهل منٹ که دقیقه باشد  
 طرشد بعد ازین تا چهار روز هیچک صورت انعقاد و در بار بطوریه پیوست انداب لار جنگ بان  
 مضمون خط نوشتم که انچه در باب انعقاد و در بار حضور بمن وعده فرموده بودند بحضور پرنور

یا دوی نمایند درین هم عرصه چار روز گذشت و هر قدر که دیر می کشید سلطنت حضور پر نور را  
منی بخشید و سرکار انگیزی که دوست قدیم این ریاست است تطویل این محاله را نمی خواست  
تا پنج بست سوم بازمی گیر نزد تمشیر آفرینند من با میز میوه گفت که حمایت من بسا لاجنگ  
مخلص برای آن است که با نظامی های سابقه رافع نموده امور سلطنت را با حسن انتظام و خوبی  
تمام انجام می دهد و نیز فیما بین سرکارین پایه اتحاد را استحکام نموده است و سوا آن امیر کبیر که  
نمی داند که سالار جنگ امور سلطنت را چگونه با مانت و دیانت خود بجا آورده است و نظیر  
سالار جنگ نیست که درینجا پیدا آید و اگر آید با تحسین به و دوازده ساله او که برابر باشد و امیر کبیر  
از بی انتظامی های سابقه هم خوب آگاه و واقف اند که بسبب آن ماموری کنتیننت و ادون  
ملک برار بوقوع آمده و اگر چنان که انتظام این ریاست فی الحال است بزمانه سابقه می بود  
و قوع این هر دو امیر آینه دشواری نمود و اگر حضور پر نور قوانین سابقه را رواج و ادون  
خواهند ممکن نخواهد بود بلکه ضروریست که حضور نظر بر ترقی انتظام حال داشته همین طریق انصاف  
را در اطراف و اکناف ممالک خود رواج فرمایند و رونق افزایند و این هم حضور پر نور را مناسب  
نیست که از قوانین ضروری که برای درستگی ممالک و فائده سلطنت لابد باشد ناخوش بشوند و  
جوابش امیر کبیر فرمودند که حضور پر نور با اجرای تجدید قوانین این سالار جنگ خفایت ندارد و شکایت  
است که ایشان ناخوشند و گردیده اند و حضور پر نور تحمل آن شدن نمیتواند و میفرمایند که سالار  
براهم مراد ادون استعفا می بخود میسرساند باقی باعث و ادون استعفا می سالار جنگ را معلوم  
میت باعث آن فقط یا حضور پر نور را واضح باشد یا سالار جنگ را معلوم بود و اگر انقید معلوم  
است که حضور پر نور به ادون استعفا بسیار ناخوش هستند گفتیم آن سالار جنگ البته بگذارد و  
استعفا عجلت کرده مگر حضور پر نور را مناسب نبود که لشکر جنگ را مامور مندر مونس  
هستم که این مقدمه بهر طوریکه شدن تواند بخیر و خوبی طے یابد و مغرض سالار جنگ از عهده  
خود سرکار انگیزی پذیرا و منظور نخواهد شد چرا که در مقدمات سرکارین اتحاد ایشان خلل

تصرفه خواهد رسید خرابی انتظام و در آن سابق که حضور پر نور را در حالت بد انداخته قدری اثر  
آن بجا هم رسیده الحال مقدمه دیگر است که با انتظام بد بملک حضور پر نور دیدن نخواهیم توانست  
اما اثر این بد نظمی در سرحدات سرکار انگریزی نرسد بلحاظ این جمله مراتب و ابواب می گویم که  
حضور پر نور را بسیار مناسب است که مانند سالار جنگ وزیر می پیدا فرمایند که با انتظام امور سلطنت  
را سرانجام دهد این گفتن من بر مزاج امیر کبیر سخت آمد و تلخ گذشت و سوالاتی که امیر کبیر فرمودند  
بآن معلوم شد که هنوز ایشان اثر بد انتظامی سابق را نفهیدند و کار حال را که حسن عنوان  
انجامش میشود هم ندانستند پس من واقعات سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و  
هفت را یاد دهم و نیز گفتیم که اثر بد انتظامی های علاقه حضور پر نور که در سرحدات  
رسیده بود قدری دشواری شد گورنمنت انگریزی با انتظام و دوستی آن مصروف است  
و سالار جنگ هر قدر که خائف است از ناخوشیهای حضور پر نور همان قدر خواهند است رضامندی  
حضور پر نور را زیر که من مراسله که برای گذراندن حضور پر نور روانه کرده بودم او نهایت کشاده پیشانی  
بمن فرماید که اگر این مراسله بحضور پر نور بگذاریم البته از من زیاده ناخوش خواهند شد  
و من مضمون مراسله خوانده با امیر کبیر نشانیدم بعد از گفتگوی بسیار در مقدمه بالا  
امیر مدح فرمودند که هر چه شما را کردنی بود کردید و هر چه ما را کردنی بود کردیم پس  
بگذارید سالار جنگ را تا به بنیام که چه می کند - سالار جنگ سابقا عرضه بحضور پر نور روانه  
کرده بود و در آن الفاظ چند بود آنکه آن را حضور پر نور نامنطور فرمودند فی الحال کتاب  
ست که عرض داشت دیگر بر وضع معالی سالار جنگ روانه نماید گفتیم که سالار جنگ را در نیاید  
عذر می نیست مگر فاهیت رعایا و انتظام ملک را خواهد بود و امیر کبیر فرمودند که  
که بدخواست خود اینچنین ابواب را داخل نکنند زیرا که قوانین جدیدی برای سلطنت فرمودند  
و لازم است بر آن حضور پر نور اعتراضی نمی فرمایند بهتر است که سالار جنگ درین باب هیچکس  
ذکر نمی ساخته عرض داشت بنویسد بر آن گفتیم که مطابق فرموده سامی سالار جنگ

صلاح خواهیم داد و بعد از آن در باره عطای خلعت و سماران اژدها و غیره گفتگوی دراز  
ماند آخر التماس کردیم که بحضور پر نور برای ختم فرمودن این امر ضروری نبود و می یافید  
شود پس امیر کبیر برخاست فرموده مخلص شدن فوراً بنواب سالار جنگ خبر دادیم با آنچه  
امیر کبیر اطلاع یافته بودیم که عرضداشتی بر وضع منتهی مشتمله بر عفو تصور خود بسیاری ملکیت  
و عاجزی بمضامین رنگین بحضور پر نور بگذرانید و جواب آن سالار جنگ بهم بذریعہ مرسله  
و هم زبانی بالمشافه ظاهر نمود که برین راضی هستم و فرستادن عرضداشت مذکور بحضور پر نور  
ضرورت فقط (این مقوله صاحب ریڈنت بهادرست) و چنان معلوم میشد که حضور پر نور  
بسته فرمودن امیر کبیر نرم شدند و شاید که بر خطای ذاتی سالار جنگ بابت گذرانیدن  
استغفار چیری ضمان گرفتند که بآن امید عفو یافته شد که صلاح برای گذرانیدن عرضداشت  
مطلوبه سالار جنگ و آدم و سالار جنگ فوراً عرضداشت مذکوره را معرفت و کلام بحضور پر نور  
گذرانید حضور بعد سماعت مضمون عرضداشت بوکالاتی که آنرا آورده بودند برای نوشتن فقرات  
چند حکم فرمودند و خیال نمودند که در راجع آن کمال قدرت و حکومت و جلال مابدولت  
نابیت میشود و کلارا ارشاد شد که فقرات مذکوره را در عرضداشت درج کنانیده به تبدیل آن  
و پس اند پس و کلاً حسب الامر اطلاع دادند سالار جنگ اندیشید که بدون بجای آوری حکم  
حضور پر نور چاره نیست فوراً فقرات مطلوبه حضوری را درج نموده عرضداشت بحضور  
پر نور روانه نمود بعد رسیدن عرضداشت از حضور پر نور چنان ارشاد شد که درین مقدمه  
بعضی پنج چار روز حکم خواهیم کرد - چون اینقدر مهلت برای من بسیار عرصه دراز بود  
لذا فوراً یک مسوده مرسله بنام حضور پر نور بکار طول طویل تیار کردم لب آن اینکه اگر  
تا این مهلت دراز بکارهای سرکار تامل کرده و غفل بسیار رو میدیدم - مگر قبل از اینکه  
ترجمه آن کرده بحضور پر نور گذرانیده شود سالار جنگ مرا مطلع گردانید که شما باین مضمون  
بامیر کبیر اطلاع دهید که بموجب فرموده سامی من سالار جنگ صلاح و آدم و همچنان قبول

عرض داشت گذرانید پس باز حضور پر نور که مملکت پنج چار روز بنخواستند این مملکت خواستن  
 خوب نیست اگر چه در میان مشران حضور پر نور و مضامین امیر کبیر تفاوت بسیار بوده  
 است تا هم آن رسالار جنگ قبول کرده بجا آورده پس برای معافی جهان و دیر سی خوب  
 نیست من بعد حضور پر نور فوراً و کلامی خود را دوباره فرستادند که سالار جنگ بنویسد که  
 من بر عهده می و بیوفائی باز نخواهم کرد این سخن بر سالار جنگ بسیار شاق گذشت بدل  
 او قلمت رسانید مگر فرمان بجا آورد و درج کرده فرستاده پس بتاریخ دوم مارچ دربار مقرر شد  
 که حاضر شده نذر گذرانید که منظور شد و جواب سلام بخشیدند درین اثناء بحضور پر نور اطلاع  
 کرده شد که گروه غارتگران سمست جالنده جمع شده اند بتدارکش ارشاد گردید و دربار بر سخت  
 گردید و بتاریخ چهارم سالار جنگ بر کوتهی من آمده تا بدیر گفت گوی گوناگون کرده ماند  
 مانند گفت گوی اعطای خلعت و خطاب ستاره هند که بران ختم تحریر نمودم فقط  
 فصل در مختصری از احوال چند امرای زمانه حال که در اینجا موجود اند می نگارم و یا و از اصحاب  
 ایشان سید هم و تفصیل را فرصت نیست که همه حسب و نسب ایشان را بیان کنم چه کتاب  
 سه بطول میکشد و زمانه فرصت نمیدهد و کسانیکه قدیمی اند ذکر اصول ایشان و کتب سابقه  
 مثل سوانح و کن و رسول خانی و تنزک آصفیه و حقیقه العالم و تجلیات جوهر موجود و بزرگانیکه  
 نو دولت اند و شان را همه میدانند و سینه الله چنین است که در هر دوره فلک سرخیان جدید  
 سر بر می آرند و فقیر که غریب الوطن و ارواح حاتم از کجا و قون یافته باشم که نام همه که  
 حضرات بزرگوارم چه امرای اینجا زیاده از شمارند نواب و راجه و جمعدار و سر رشته داران  
 اینجا را همچو ادوار فلک حسابی و شماری نیست بدانکه سوا می بزرگانیکه حال ایشان پیشتر  
 شد ازها خیر و دکان نواب همصام الملک بهادر اند که جامع علوم معقول و منقول اند  
 جناب نواب ذوالفقار الدوله بهادر که حاوی فنون شروع و اصول هند الله تعالی  
 فرزندان ایشان را نیز صاحب اقبال و دولت و دیر و سعادت و شمت گردانند

و پسران نواب مبارک الدوله بهادر مرحوم اند و از متنبان این سرکار عالی نواب معتد الدوله  
 علی محمد خان بهادر شهنشاهی اند و نوابوه خوبی و اقبال نواب مکرم الدوله بهادر و والد  
 این سرمایه نقل و حشم جناب نواب قیصر الدوله بهادر و پسران فتح الملک بهادر مرحوم  
 نواب اشجع الدوله نیز جنگ بهادر و نواب زور و جنگ بهادر و نواب شمشیر جنگ بهادر  
 و نواب امداد جنگ بهادر پسران شاد الملک و نواب رونق علی خان صاحب مرع  
 و نواب عسکر جنگ بهادر و پسران نواب بی نظیر جنگ بهادر که نام نامی ایشان را  
 یاد ندارم و نواب سعید الدوله بهادر صوبه حیدرآباد و نواب شهریار جنگ بهادر صوبه  
 اورنگ آباد و نواب منصور یار جنگ بهادر و سیره زادگان نواب رکن الدوله بهادر  
 مرحوم اعنی نواب حسین الدین خان بهادر و نواب اشرف الدوله بهادر و نواب  
 محکم جنگ بهادر و نواب مهدی حیدر خان بهادر فقط و نصیر یار جنگ بهادر و نظام نواب جنگ  
 بهادر و محمد نواز جنگ بهادر و پسر حاجی ذرا ب جنگ مرحوم و نواب عزیز الدوله صاغر جنگ  
 بهادر صدر بخشی صرف خاص و نواب محترم الدوله اءتصام الملک عرض بیگی بهادر  
 نواب رشید الدوله بهادر و مهدی یار جنگ بهادر و یاد گاه حسین پسران نواب شید الملک  
 بهادر و میرنشی سرکار آصف جاه بهادر که سرباز اند فقط و بنام ایشان آشنائی دارم  
 و نواب تهنیت یاور الدوله بهادر نازولی و نواب لشکر جنگ بهادر و نواب حاجی  
 ارادت جنگ بهادر و نواب مشید جنگ بهادر و نواب هشتم جنگ بهادر و نواب  
 اعظم جنگ بهادر و نواب محمد اکرام الدین خان بهادر و نواب حسین و عت خان بهادر  
 و نواب حاجی محمد اسلم خان بهادر و نواب معظم جنگ بهادر و وار و ننه توشه خانه و نواب  
 قوت جنگ بهادر و وار و ننه شکار خانه بیرونی و نواب قادر الدوله بهادر و نواب قدیر جنگ بهادر  
 و نواب تنویر جنگ بهادر و نواب نصرت جنگ بهادر و نواب بهرام الدوله غلام نبی خان  
 بهادر و نواب جعفر علی خان بهادر و عرف شیو صاحب و نواب مولت جنگ بهادر و عرف

محمد و میان و برادر ایشان ناصر میان و نواب رفیع الدوله بهادر و نواب نظام الدوله بهادر  
 جواهر جنگ پسران علی الشدخان حیدر الدوله مرحوم و نواب ببر الدوله بهادر خال عرض یکی  
 و نواب دلاور الدوله پسر نورالامرا و مرحوم مندرهل ساداتی خواجہ حسیم الدین خان پسر نواب  
 عظمت جنگ بهادر مرحوم و نواب عزت یار جنگ بهادر متولی مکہ مسجد پسر جبارت الدوله  
 مرحوم و ارونه گر و حضور پر نور و نواب حیدر علی خان بهادر و ارونه تبت خاتہ حضور پر نور و از  
 ہندوان کہ ملقب بر اچہ اندر اچہ نیکٹ راؤ بہادر پسرہ راجہ اور پنجہا بہادر و راجہ  
 ارجن بہادر پسرہ راؤ موصوف و راجہ ہری ہراؤ بہادر پسر راجہ نامست گوبند ناراین بہادر و ارونه  
 جواہر خانہ و راجہ نانک بخش عرف راجہ بہادر پسر راجہ چند و لال بہادر و راجہ رام بخش بہادر  
 برادر زاوہ مہاراجہ چند و لال بہادر یعنی پسر راجہ گوبند بخش بہادر برادر خسرو مہاراجہ  
 چند و لال بہادر و راجہ نرندر بہادر پیشکار پسرہ مہاراجہ چند و لال بہادر حاتم و کن و راجہ  
 شکر راؤ برای رایان امانت و نت بہادر و راجہ اندر جیت لالہ بہادر مالکان و فاتر سرکار  
 علی آصفجہای و راجہ مرلی مشہور بہادر پسر راجہ شنبہو پرشا و عرف غلام رسول و راجہ  
 گوپال راؤ بہادر پسرہ راجہ اندر و راجہ گنیش راؤ بہادر و دیگر از مغرزان جمہداران مثل سیف الدولہ  
 بہادر و برق جنگ بہادر و مقام الدولہ غالب جنگ بہادر و رفیق یا و الدولہ بہادر بہادر  
 اند برای اقتصار و اختصار بر ہمین کفایت رفت و السلام و رنجباختی دیگر ہم لائق گفتار  
 و قابل نوشتن است کہ نواب معتمد الدولہ مرزا علی محمد خان بہادر بن نواب مرزا محمد علیخان بہادر  
 متوسل آبائی این خاندان آصف جاہی اند کہ ہمیشہ ترقیخواہ و خیرخواہ این سرکار والا اقتدار  
 بودہ بہمین ذریعہ قدیمہ و خیر اندیشہ و نیک سگالی از حضور پر نور سلطان البرٹ خان البرٹ  
 سلطان بن سلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الشد ملکہ و دولہ متحدہ امور و عوطف شایانہ و طبع  
 الطاف خسروانہ شدہ چنانچہ این تجدید بموجب خط صفوت پادشاہ کہ بزبان ترکے بودہ است  
 بلسان فارسی ترجمہ آن کردہ می شود ہم واضح نقل آن این است نقل صاحب قوت



شهبند برنجی بیاض جلیوس همایون سعادت مقرون جناب بادشاه جدید و مطابق اشاره که  
در باب تجدید نمودن امر عالی عمده شهبندری واقع شده درین کت یک قطعه امر عالی مجدداً  
تحریر یافته بطرف شریف شمار سال کرده شد و نیز بعد ازین امور مصدره بحسن استقام و غیرت  
تمام سرانجام خواهند نمود و درین سیاق این نمیده اعتمادی ترقیم کرده شد صفوت و ترجمه ما  
سلطان البرین و البحرین السلطان بن السلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الله ملکه دولته  
بنام قدوة الامجد والا کادم مرزا محمد علی خان زید مجده این است چونکه استیفاء اسباب  
لازمه حمایت و صیانت های تجارتی که در ممالک و دولت علیه مآد و رفت دارند کرده می شود  
بهمچنان و قایم حقوق ممتازه تجارت و دولت علیه مآد در ممالک اجنبیه آمد و رفت نمایند از لازمت  
ست بنا بران بهر تسویه نمودن و نظر کردن در امور و خصوصیت های واقع تجارت و دولت علیه  
ما که بهر سال از اقطار حجازیه به بندر برنجی آمد و رفت می کنند قدوة الامجد والا کادم مرزا محمد علی خان  
زید مجده که تجدد عالی شهبند عثمانی شهبند برستند و بسبب جلیوس همایون میامن مقرون ملوکانه  
ما و خصوص تجدید ماموریت و برای اجرای نمودن خصوصیت های که تجارت را لازم خواهد شد مطابق  
اراده سنتیه ملوکانه امر همایون شاهانه سنوح و صدور پذیرفته بمقتضای منیف آن از ویوان  
همایون ما این امر جلیل القدر متضمن القوا و ماموریت مومی الیه صادر و ارسال کرده شد  
پس مومی الیه بعد ازین من کل الوجوه حمایت و صیانت تجارت با بجان دولت علیه مآد از اقطار  
حجازیه به بندر مذکوره آمد و رفت نمایند در واقعات مخصوصه موجب قایم جمیع استحقاقات امتیاز  
شده اسباب و وسائل آنرا استحصال و اشکال کنند و در حسن تسویه و کامل نمودن مقدمات  
ضروریات تجارت نیز با اقدام و بعثت تمام اجراء لازم کارگزاری نمایند و بستمقامت صدور  
مقررات چنین و چنان کنند و بر علامت شریفیه ما اعتماد سازند تحریر و اوایل شهر شعبان الحظم  
شکله هجری سال یک هزار و دصد و هفتاد و هشت نبوی درین مان بحکم الولد سر لایحه ذات  
گرامی ایشان را بنام نامی والد ماجد ایشان نام فرموده اند که داب سلاطین است که بیشتر

فرزندان نامی را بنام والد گرامی یا دومی فرمایند یا بکلمه کجی علی محمد باشد و محمد علی ای حاصل بجای  
 ایشان و در قدروانی و کارشناسی و تجربه کاری و سیاحی و زبان دانی و ابلت و لیاقت و وضوح در  
 افرو و اوحد اند و ایشان یعنی معتقدالدوله مرزا علی محمد خان چهار از طرف ملکه مختشیره انگلستان  
 عمده و از حفاظت معدلت عامه رعایا و دراز حکومت بمبئی و وکیل مختار سلطنت علیه عثمانیه یعنی  
 قسطنطنیه در شهر بمبئی و هم رکن مجلس راتل اشیا تک سوسای در لندن هم مجلس جغرافیائی  
 راکنی و یک رکن مجلس بادشاهی دریافت احوال سمت شمالی کوپن سیگن و نمارک شهبان الله پیر  
 فرزندان ایشان را تا بنصاب علیا و مدارج قصوی رساند فصل چون این بلده فرخنده نبیا  
 مجمع مردم هر زبان گردیده است چه بسبب قدروانی رئیس این جا و ام اقبال هم مردم هر ملک و یا  
 جمع آمده اند لهذا زبان اینجا مجموعه السند گردیده است زیرا که در اینجا انگریزی و رومی و ترکی  
 بخاری و فارسی و هندی و اردو و پشتو و بنگالی و تنگی و مری و واروی و کشری  
 و کسری و پوری و حبشی درین بلده بکثرت شایع است اما در ملک نظام بیشتر چار زبان  
 جاری است که بآن حکام و ضرورت می افتد اگر حاکم دانی آن نباشد ضرورت بر جهان می افتد  
 یکی مری و دوم تنگی سوم کشری چهارم اردو اگر تفصیل آن در اینجا نگارم کتاب دراز میشود  
 و زبان اردو را مردم و بی اینجا زبان سلمانی نامیده اند هر گاه از دیهقان این ملک می پرسند  
 که تو زبان سلمانی میدانی پس اگر چیزی می فهمی بگو که فی یا بان و اگر هیچ نمیدانند هیچ نمیگویند  
 یا اگر کسی در زبان دومی پرسد که زبان سلمانی میدانی او در زبان خود جواب میدهد که نمیدانم یا میگوید  
 و چنین سخن را رسم الخط ایشان فرق بسیار است که بدون حصول مناسبت و انسته و خوانده نمیشود  
 الفاظی که مخصوص این دیار است و محاوره است صواب بمعنی ذریعه و همراه و معرفت تقصیر لفظ  
 تعظیم است که خود پیش بزرگ قبل از عرض کلام میگوید تقصیر بنده چهره و باز از خود بدولت خواسته  
 بود و پس بجای لفظ جناب و حضرت و حضور و کرامات بیان می کند آنجا بعضی مطلق آنرا  
 و چهار مطلق درخت را گویند گر که زیر جامه مخصوص باشد کفچه نیم تنه را گویند یکی بگویند

موحده و یا مجهول و کسر کاف فارسی و یا معروف و بمعنی زود و نگویند ففتح نون و ضم کاف تازی  
 و و او مجهول بمعنی نیست و انکار و نه که حرف نفی است پس یکا بکسر بار فارسی مخلوط الهاء و یا معروف  
 و فتح کاف تازی و الف بمعنی حلوانی که برای فاستحه موقی سازند آنگاه بالف ممدوده و نون  
 غنه و کاف فارسی موقوف جسم را مانند بدن بفتح با موحده و الف معمله و سکون نون شمرگاه  
 نامند آنگاه کی بجای ففتح همزه و سکون نون و فتح با موحده و الف ساکن و فتح را رهندی  
 و یا مخفی نام درختی است که آنرا در رهندی پسن نامند و بجای بمعنی تیره و برگ چمن  
 ففتح با فارسی مخلوط الهاء و تشدید النون مع الفتح و سکون سین طلمه نام باریکه در رهندی آنرا  
 کسل نامند تا با ففتح با موحده بمعنی نمانیدن و فمانیدن و بهو بفتح با ممدوده و سکون و او  
 حرف ایجاب است بانی تمانا بمعنی غسل کردن نان کی روئی بمعنی نان خمیری تنوری است  
 آب زعفران کافنی بمعنی آب زعفران کھانا بمعنی خشکه برنج باشد زندگی و زندگانی روید اندوخته  
 باطنی بمعنی خبر و باطنی والا بمعنی خبر رسان که منجر باشد بوم بضم با موحده و و او مجهول  
 و سیم آواز و ادون و غل کردن و شور نمودن معمله بمعنی ربوا و دوست عرب اینجا می گویند  
 که برپا احرام است و معامله دیگر است که حرمت آن را در قرآن بیان نفرموده اند فعوذ بالله منها  
 یکا بکسر بار فارسی مخلوط التلفظ بهار و یا معروف و کسر کاف تازے و یا سی معروف  
 و زخته باشد که در رهندی آن را دهنتر نامند کار بفتح کاف فارسی و الف و را معمله موقوفه  
 بمعنی زاکه که در رهندی اوله نامند موز بمعنی کیلا اسمی بکسر بمعنی ذاکه انداختن جسم  
 بمعنی امر و آنگاه از بفتح همزه و فتح کاف فارسی مع الهاء و الف و فتح را رهندی  
 و الف و رخته باشد که در رهندی آنرا چپه نامند چفر و چکر بضم حیم فارسی و ضم غین معمله و سکون  
 رای معمله بمعنی برگ ملایم و نرم از درخت املی مقطعه بمعنی موضع حشر و که در رهندی  
 نگله نامند بچلا نام و رخته که در رهندی آن را پوس نامند گچگاه بفتح کاف فارسی و  
 سکون حیم عربی و فتح کاف فارسی و الف و با ممدوده بمعنی کرجه که شمرے باشد

گوڑہ بضم کاف فارسی و واو معدولہ و فتح راہ ہندیہ و ہا م مختفیہ بمعنی وہ خرد از آباو سے کلان  
 جدا کہ انرا در ہندی پورہ نامند خورہ بمعنی فلوس و طن بفتح واو و طاء مملہ و سکون فون  
 بمعنی حق و رسوم کو لا بضم کاف تازی و واو مجہول و فتح لام والٹ بمعنی شغال پوٹا بمعنی  
 گوشت نر کہ ہندی بھیڑا و میدھا باشد و چھیل بمعنی بزرگ ہندی بکر نامند برسوں بمعنی ساہا  
 باشد کھلگا بضم کاف عربی مخلوط الہا و سکون لام و فتح کاف فارسی والٹ بمعنی نر گاؤں  
 کہ ہندی بھیڑا باشد کھلی بضم کاف عربی مخلوط الہا و تشدید لام مع کسرہ آن و یا بر معروفہ  
 بمعنی کاہ کہ نجی و ہندی باشد لاند کا بمعنی گرگ کل نیل بمعنی کلو کہ درختی باشد لیلانی کھلا  
 بفتح کاف عربی مخلوط الہا و تشدید لام الٹ بانسج بمعنی خرمن کوٹا درخت تال کہانہ برگ  
 اورا کوسی کی بھاجی گویند لوٹ بضم لام و واو مجہول و تار ہندیہ موقوفہ بمعنی سیلاب  
 گامونی غب الشعلب را نامند کہ ہندی کوی باشد بد نال یا دیوانہ گاندا درخت سے کہ در  
 ہندی آن انرسل نامند پلا بکسر بار فارسی و تشدید لام الٹ مع فتح آن بمعنی بچہ اورا قسم  
 کہ باشد از آدمی یا از چرند یا از پرند شک بکسر سین مملہ و سکون بار فارسی و فتح لام و  
 سکون کاف تازی بمعنی عفر فوٹ است کہ آن را در ہندی پھسکی نامند و رکم بہ فتح واو  
 و سکون را مملہ و فتح کاف تازی و سکون میم بمعنی مشقت قید بر شائع کہ در ہندی  
 انرا را چالی نامند کہ وچوب فروش بمعنی سپاری فروش چم کوڑہ بفتح جیم فارسی  
 سکون میم و ضم کاف تازی و واو معدولہ و فتح راہ ہندیہ و ہا م مختفیہ بمعنی برگ درخت  
 ست کہ آن را در ہندی بھنڈہ و کچالو نامند گمائی بمعنی بیلدار و کاروڑی بازگیر یعنی مدار  
 کچاکنڈی و واو ای مند و عقا قیر فروش و سینڈا بمعنی کشیدن گوئی بفتح کاف فارسی  
 گھوسی و بھوئی کھار باشد و چاپ و شاب کوٹھی سوواگر ان باشد و چاڑھی تھانہ  
 و چوکی و نا کہ را گویند و عاشور خانہ امام باڑہ را نامند و چپ بمعنی پھنچن کہ ہندی یون ہی  
 گویند و سٹش بمعنی آمدنی و تنخواہ گوٹم بضم کاف فارسی و واو مجہول و میم موقوف

ہزار ہا کہ لکھ ہوا باشد و گنتہ بضم کاف فارسی و سکون نون و فتح تاء ہندی و ہاء مخفی تالاب  
 و کوری بکسر وال ہندی و ضمہ کاف عربی با و او مجہول و یاء معروف کر کے پرنده است  
 کہ از گل خانہ سے ساز و آن را در ہندی انجمناری و ہینی و کو محار سے ناست و  
 فارسی اینجا از فارسی تمام دنیا جداست و این حالانہ شدہ است بلکہ تغلیط آئی ہے قدیم معلوم  
 میشود چنانکہ انکا غذا کتہ یافتہ میشود و حال ارووی اینجا رانیہ ہچنین باید شمر و پس  
 فقرات چند در ارووی اینجا می نگارم تا و ستور ارووی اینجا معلوم گردد و بدانکہ صاحب چار گلزار  
 شہدادی نگار و فضیلت بخاری اور مسلم ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے روایت کرتے ہیں کہ  
 فرماتے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ایک شب کو خواب میں دیکھا میں کہ ولو یک  
 چاہ پر رکھا ہوا ہے اوس چاہ سے جس قدر خداوند تعالیٰ چاہا سنید امین پھر ابو بکر رضی اللہ عنہ  
 اوس کو کو لیے ایک یا دو مرتبہ سیندی اور اونکی کشش میں ناتوانی تھی حق تعالیٰ اولیٰ کو  
 مغفرت کرے پھر عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ اوس کو کو لے بہت سیند ہی کہ تمام لشنہ لوگ  
 سیراب ہو گئے تو وی کتاب تہذیب میں لکھے ہیں کہ اشارہ خلاف سے ابو بکر رضی اللہ عنہ  
 کی اور ترقی اسلام و حصول فتح و فتوح ممالک اعلیٰ کلمۃ اللہ زمانہ خلافت میں عمر بن خطاب  
 کی ہے فضیلت ترمذی حاکم اور ابن ماجہ مرۃ بن کعب سے روایت کی ہے کہ رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم فتنہ ماجہ ظہور میں آوینگے اسکا ذکر الہام غیبی سے ارشاد فرما رہے تھے کہ ایک  
 شخص چادر اوڑھے ہوئے اس جاسے گزرے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمائے کہ اسوقت  
 یہ شخص حق پر ہو گا اور اوس سے اشارہ طرف بلوا اور شہادت ذوالنورین سے ہوا روای  
 کرتے ہیں کہ میں جا کر تلاش کر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے حضور میں عرض  
 کیا کہ وہ شخص عثمان رضی اللہ عنہ ہیں در جواب رسول اللہ نعم فرمائے فضیلت طبرانی  
 ام سلمہ رضی اللہ عنہا سے روایت کی ہے کہ فرماتے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 جو شخص علی کو دوست رکھا گو یا مجھ کو دوست رکھا اور مجھ کو دوست رکھا گو یا خدا کو دوست

از کما اور چشخص کہ علی سے عداوت و بغض کما گویا مجھے بغض کما جو مجھے بغض کما گویا خدا  
 سے بغض کما اللهم اجعلنی من محبیه آمین **فصل** در بیان لباس مردان اینجا و سایر ایشان  
 و در ذکر البسه زنان اینجا و زیور ایشان بدانکه هرگاه مردان اینجا بدر حضور پر نور حاضر میشوند  
 عام لباس جامه دستار منصب داری که بر وضع دربارشاهیست و دوست که در و مالی یا دوست  
 و دیگر و پیر که قبضه دار و شمشیر یا پیش قبض و زیر جامه سفید یا از مشرّع یا کتخاب یا گلبدن  
 و کفش و کفنی یا لاهوری پوشیده حاضر دربار می شوند اگر دستار منصب یا عامه نباشد  
 بزرگ و دستار دستوری حاضر شدن بدربار حضور پر نور نمیدهند اما حکام انگریزی بگلا و لباس خود  
 حاضر میشوند اما سوز لب فرش از پایرون میکشند و عموماً مردم اینجا را همین لباس است اما  
 اگر که حین دار با کلیهای بسیار و دراز که از کعب هم گذشته زمین را می بوسد میشوند و در جا  
 رسم سنجاب نیست و هم پات جامه بسیار نمی باشند بلکه جامه اینجا بطور نیمه هندوستان میباشد  
 و هند هم نسبت هندوستان کمتر دارند و چولی آن قریب به سینه می دارند و زیر جامه مردم اینجا  
 اکثر چیت و تنگ می پوشند و رمال رنگین از دیور کنند و یا از چرنال یا از منگل گریه دست  
 دارند و رمال پشمی سفید یا شال یا دوشه بنارسی یا نادیتری بر هر دو دوش همچو بالابند  
 می پوشند و بعضی از دلاوران و شجاعان اینجا چلته و جوشن و زره و دستانه آهنی و خود  
 و چار کتینه می پوشند و تفصیل سله اینجا این است قرابین و بشدوق با قیام و تنجیم  
 و پیش قبض و شمشیر بانوع خود و کتار و جلیه و خنجر و بانگ و قرولی و چچوا و گتی و بانگ  
 و برجهی و نیزه و تبر و کمان و تیر و سکین و سنگین و تپانی و چچورا و شیرچه و کتا و بانگ  
 و بلم و سیکابه و اینجا و لباس زنان اینجا بیشتر کرتی و چولی و زیر جامه بسیار تنگ و دوشه  
 بسیار از آنان شرفا را کمتر پوشند اما سنگه بسیاری پوشند و پیشوا را پوشیدن  
 رسم کتست و تفصیل اسمازیوریانی که زنان اینجا می پوشند اینست نتمه یعنی حلقه منی  
 و تیکا و تعویذ و چوئی و چاند یعنی سبیس بچول ستاره سورج و باولیان و چاند باولیان و بته و

و بچلیان دو و مرکبان دو و دو لگا دو و چکران و چندن بار و چو کران لهر یا و چنناک  
و گنجی دوال و تشی و چنپا کلی و بالا و کرن پھول و و گدگی و بدک و لچھا جزا و سے  
و ست لڑا و بدی و مرزانی پرواہ و جھل ملی و جودائی و چکران کہ مد گوش و اتی ہم  
دران می اندازند و باز و بند و بھج بند و دست بند و نورتن و کرہ بازو و پیری و گنگر  
و پھونچیان بدان اکھ یا بدانہ گندم یا بدانہ کو تھہ میر و بدانہ پی چھلے انگشتان ست و انگلی  
و آری و پای زیب و توره چشم کبوتر و پاتل و کو کھر و ویری و لول و بضم لام و و  
معروف و گنجری با پای مجبوله مثل بفتح میم یعنی چھل انگشتان پاشت عدد و برنج  
و لریک و مچلیان پس گوش و بلاق و دُر و چھوی و جھانوری و جھانجن فقط و اگر زن میوه  
میشود چوری طلای پوشت **فصل در بیان خوش مردم عوام و خواص**  
بدان کہ خوش مردم عوام اینجا از غریب تران زرت زرد یعنی جوار را میخورند و نیز از آن  
و لیا ساخته باترشی و است میخورند و نیز از زرت سفید انبل می سازند یا لچھت را کہ منڈ و  
بشد سائیدہ و آب انداختہ می جوشانند ہر گاہ ہچو آتش غلیظ میشود در آن نمک انداختہ  
ہمچو کرھی می نوشند و نان باجرہ می خورند و خشکہ برنج را با دال یا شور یا یا گری املی خام یا پختہ  
می خورند یا با بقول یعنی بھاجی استادہ کہ سن باشد یا ترہ خرفہ یا چولائی یا ماٹ یا پاک یا چوکا  
یا سو و یا ہوتی کہ نین پتیا باشد یا چندن تھو می خورند و آملہ نان گندم یا خشکہ برنج را  
با دال یا شور یا می خورند یا با ساگ میتھی و ترہ برگ ملائم املی پختہ کہ چھر باشد میخورند یا آن را  
با گوشت پختہ با نان میخورند یا نان با ترہ انبارہ یا توری یا کدوی سفید یا بھندی یا ولپندہ  
کہ ڈھینڈس شد یا با ترہ چولائی یا خرفہ یا ماٹ و پاک و چوکا و ترہ سو و یا ہوتی  
بود یا ترہ چندن تھو و یا چھوٹا کہ چھینڈہ بود یا با ترکاری پھول و شکر کہ و کہ آن اکہ و شیرین  
ہم نامند و یا با کرلیا و یا با پتیا سمجین دیگر ترکاری ہاسے خورند و نیز پلا و یا بریانی یا خضر  
یا شیر و برنج و کباب ہر قسم و ترشی ہر قسم با فراط و مرج سدرخ بکثرت میخورند خصوصاً



مردم خواص و عوام اینجار را بهاجی اندازده بسیار مقبول و مطبوع است شیرینی البته در ملک اکثر مردم  
که باشد مردم اینجار را بسیار مضرست فلذا که می خوردند که از نوات شیرینی هر قسم از لوزیات  
و حلویات بسیار بخورند و چنانکه در خالواده ایشان کثرت مٹھائی خصوصاً از بادام مستعمل است  
و دیگر قوم کمتر باشد و مردم اینجا از اچار و چینی هر قسم که باشد رغبت تمام دارند و با مریات  
کمتر خواهش دارند و مردم اینجا املی را بچند طریق می خوردند فلذا که انسان اینجا با مراض گوناگون  
مبتلا میشوند یکی آنکه مرض قف منی ایشان را عارض می گردد و دوم بیشتر ایشان را و خت پیدای  
میشود سوم از زن عاجز میشوند چهارم اکثر ایشان را مرض طحال عارض می گردد و پنجم بسا  
اوقات ایشان را ضعف معده عارض میگردد و ششم همیشه بهر شخص شاکی نزله میباشد و سوم  
راشکایت مردم بر زبان است بیشتر از خانه پروران اینجا پلاؤ را که کهارا نامند می پرسند که در  
هند و سستان هم پلاؤ می شود گفتیم که نه باز گویند پس چه میخورد گفتیم که خاک یا باد سجان الهند  
خبر بچ که در ملک ما غرابا میسرست متولان اینجا گاهی در خواب هم ندیده باشند و ستو  
اینجا در تقسیم شیرینی فاتیحه این است که الایچی و انه یا تاباشم و غیره را در سبک گرفته پیش هر کس  
سبب شیرینی را می نمایند و آن کس یک یک دانه از آن میگردد پس گو یا و ستو اینجا بمصدق مثل  
مشهور است که تبرک آن باشد که از خلق فروزند و چون که از کویت که کیت باشد بسیار چینی  
می سازند و از زن و مرد و بچه و جوان آن را میخورند فلذا در شکم اکثر مردم این خراطین  
و حیات و حب القرع پیدا می شوند و بدان می میرند و نیز ماده پیدایش این مرض خون  
که بگل است بکسر کان فارسی و یا بهجول و نون موقوف و ضم کان فارسی و سکون لام  
بج نوباوه و رخت تاژ و نیز خوردن متخل است بضم هم و سکون نون و فتح جیم تازی و سکون  
لام که ثمره و رخت تاژ است پس علاج مجرب خراطین آنکه دو اسین قی نین بخشیم جوهر دوا  
ست و در شفاخانه انگریزی یافته می شود و بر اسب جوان بقدر دوسرخ و برای بچه یک سرخ  
یا نصف یا ربع آن در شکر سرخ آمیخته حب بسته صبح بخوراند تا پنج روز بخورد و اگر

دارند که همه خواهند برآمد بعد سسل بر دهن بیدار بخیر و شربت یا شیر بدست تا بقیه ماده آن  
همه برآید و همچنین اشیا خوردن سبب پیدایش بیماری رشته درین ملک ست پس باید که  
بند کجور خورده باشد که واقع بیمار سه رشته و قاطع ماده آن ست و السلام  
**فصل در بیان دکانهای مهاجران که درین بلده و حاکم آن نامی گرامی**  
اند و در سر کار حاضر می شوند مغز اند تفصیل هم از آنها از هندوان  
در کاروان دکان گهی داس و چمن داس گجراتی و در یکم بازار دکان یکی هر گوبال  
و پورن مل و دوم دکان شیوالال و جیسی رام ستوم و کان کشن لال و موهن لال چهارم  
سورت رام و گو بند رام هیسری پنجم دکان آمری و سوبان مل و در چنال بنده و کان لاله  
مدن گوبال بهید و در باغ شمت گنج متصل کو نھی شیکه و کان گو بند رام و متطر داس  
و دوم دکان پدم سی نین سی ستوم دکان فتح چند و گردو هاری لال چترام دکان  
موتی لال و رام دهن خشم و کان رام دهن و گناتته و ششم دکان همنت ام سد آله  
و در ترب بازار یکی دکان جننا داس و بال کرشن و دوم دکان گو بند رام و کشن لال و  
در جابر کمان و حوض چار سو که مشهور بسو کھا حوض که حوض شک هم آنرا نامند یکی دکان  
ننھل و گو روهن داس ست دوم دکان موهن لال و تیکت لال سوم دکان پریم که  
داس و چنی لال که قریب بازوی مکان نصرت جنگ بهادر ست چهارم دکان گربار رام  
لکسالیست و در چوک تاکسار هتھ یک دکان ناراین داس ترکبه داس که در موتر  
گلی بوده که حالا دیواله اش برآمده و دوم دکان شیو کرن و در چند ستوم و کان فز کرسی  
و رام رتن که قریب که مسجد متصل در وازه نصرت جنگ بهادر واقع ست چهارم  
دکان شیو پرشاد و در چند ناویریا و کمان شمس الامر بهادر یکی دکان گلاب اسر  
و کنیش داس ست دوم دکان بھولارام باکریا ستوم و کان جیسی رام و موتی رام  
و در بازار دکان بهیر چند و حکم چند و دنی ست و از مسلمانان دکان مزن ثابت علی بیک

در سینی علم که خانه ایشان در کوچه جلال است باقی دیگر بسیاری از مهاجران گرامی باشند که  
از نام و نشان آنها هرگز آگاهی ندارم حال ایشان در پرده غیب الغیب باشد والله اعلم  
**فصل** در کیفیت اکنه و مقامات بلده و حواله آن که قابل دیدن اند اینک بهر سه  
پل یعنی پل کهنه و پل افضل گنج و پل چادر گکات و چادر گکات و چارکمان و حوض چارسو  
و مکه مسجد و درینه مسجد و جامع مسجد و مسجد چوک و جهان نما و گوکه آنها و قلعه گلکنده و کوه سوله  
و عمارات آنجا و گنبد های سلاطین قطب شاهیه و کوه شاه شرف الدین قدس سره  
و کوه سید محمود قدس سره و درگاه یوسف صاحب رحمهما الله تعالی که پاره از ریاض جنت است و  
تالاب میر عالم و تالاب میر حله و باره دری میر عالم و چینی خانه و آینه خانه سرکار عالی و درگاه  
حضرت برهنه صاحب رحمه الله و درگاه حضرت او جانی صاحب رحمه الله و درگاه حضرت  
حسین شاه ولی قدس سره و کوتهی صاحب عالی شان رزیدنت بهادر و باغ سرور و زکرو  
بادشاهی عاشور خانه و تمام نخل صاحب واقع پتھر گشتی و مکان علم حضرت عباس رضی الله عنه  
در سینی علم و چشمه بی بی و باغ سنگم بی بی گویم غیر مثال است اما میگویم که بیش از ده هریک از این  
سباج را بصیرت چشم عبرت او زیاده میگرد و میگوید که ربا ما خلقت هذا باطلا سجا یک  
ربنا والیک المصیر **فصل** در بیان آنکه در ایام تحریر این کتاب سوانح که پیدا شد لائق مرصع این  
کتاب است بدانکه در هنگام نوشتن این تاریخ صاحب رزیدنت بهادر یعنی مستر سر جارج یول صاحب  
بهادر سی بی اندکی سی ایس آئی از حیدرآباد مبدل شدند و ممبر کونسل گردیدند و بجای ایشان  
مستر سرری چار و تمپل صاحب کی سی ایس آئی تشریف آوردند و نه ماه تشریف داشتند و با هم  
ملازمین و جعداران اهل و قاتر و مولی عدالت با و امیر کبیر بهادر و پسر قارالامرا و بهادر ملاقات  
نمودند و بحضور ملاقات چند نمودند و با خبر سال تمام سنه یک هزار و هشت صد و شصت و هفت  
کیفیت اجرای کار جمله و ادین احوال انتظام مالی و ملکی و فوجی را نوشتند و خود سکرتمار قان  
و پارنمنت آف اندیا شده بملکه تشریف بردند و مستر جم بن صاحب و اکثر بهادران مسموم شده

مروند و سبب زهر خوردن ایشان معلوم نشد بجای ایشان داکتریس جی وند و صاحب بهادر  
تشریف آوردند و لفظنت کرنیل جس استنبر صاحب بهادر نائب اول صاحب رزیدنٹ بهادر  
هم با لچ پور سیدل گردیدند و بجای ایشان مسر جی جی کاروی صاحب بهادر استنٹ اول شدند  
و مسر تویدی صاحب بهادر نائب دوم صاحب رزیدنٹ بهادر برجم حبش تشریف آوردند  
حالا بجای ایشان مسر جی لچ پور صاحب بهادر تشریف آوردند کار فرما اند بروز عید الفطر  
سال یک هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری نواب علی القاب قدردان از کیا جناب نواب  
میر تراب علی خان سر سالار جنگ فخر الملک بهادر کی سی ایس آئی برای گذرانیدن تذکره پور  
تشریف می بردند که برگشته نصیبی کم بخت ازنی روششن علی نام کنیز که زاده سید عمر خان  
عرب گلوله بندوق برایشان سر کرده که خطا نمود و دران سیاب پر کرده بود که نواب مدح آگاه  
شدند و مردمان جلوتهمه تمام نمودند که او فو اتمنجه دیگر بار سر کرده و گلوله آن یک سپاهی بندوق  
همراهی رسید فوراً جان شیرین خود را بر آفتابی خود قربان نموده بر زمین افتاد و گلوله مذکور  
از کله آن سپاهی گذشته آئینه بوجه را بطوری شکسته که صدمه آن بنواب والا شکوه سید سپاهی  
همراهی نگاه خواستند که او را بقتل رسانند اما نواب والا جاه مردمان همراهی را از قتلش منع  
فرموده ارشاد کردند که نرسید نکشید بلکه زنده او را بگیرید و در بنجر صده او را بدست سپاهیان  
همراهی چند ضرب خفیف رسیده مگر او را زنده بدست آوردند که هنوز زو قید کو تو ایست  
و زخم او بعد بنجید درست کرده میشود هر چند از وی پرسند نشان از مغوی نمیدهد خداوند  
زمین باستماع این گستاخی آن بی ادب کمال بر هم شدند و حکم قتل دادند و بسیار عافیت و خیریت  
نحوه خود کمال عنایت پر سیدند و فرمودند که امروز بسبب سماع این سانس که دور از  
هوا خوانان با و در اینمیکر تا وقتیکه آن مردود بقتل نمیرسند نواب صاحب عرض نمود  
که قربان حضور شوم بکنخوا بهر طور باقبال حضور سلامت ماندم و بدون تحقیق حال قتل متناوب  
نیست عرض پذیرا فرمود و حکم تحقیق را وند و در بار فرمودند و چندند و خود بدولت گرفتند

و باقی را بدیوان مختار خود بدولت ارشاد فرمودند چنانچه ایشان تا سه ساعت آنجا حاضر بوده ندو  
گرفتند بعد برخواست فرموده بر فیصل ششستہ بکشاده پیشانی و فراغ مالی مبالغ خیرت بفرستیم  
فرموده آهسته آهسته تا بدولت سری خوشی نزول فرمودند و شکر حق تبارک سبحا آورده حضور  
و والدہ ماجدہ حضور و امیر کبیر بہادر و دیگر امار و ملازمین حسب مراتب تصدق فرستادند گویند  
فی صد سے روپیہ بآئندگان انعام شدہ هنوز علاج آن بی ادب میشود و ہر گاہ از احوال تعیت  
پرسیدہ میشود خود را بر جنون زدہ کلمات واهی بی سرو پا بجواب سوال بر زبان می آرد  
و هیچک راست و درست بیان نمی کنند از حضور ارشاد است کہ بالوان اطعمہ و انواع انعامات  
و عفو قصود دل اور ارشاد و خوش گفتند تا آنچہ فی الواقع حال بود راست راست بیان سازد  
مگر آن گمراہ ہرگز براہ راست نمی آید آئندہ ہر چہ بظہور رسد واقعہ نگاران اندون بنگارند یا بدار البوا  
رسانند گویند این ہمہ خرابی و دلیری عوام کہ پیدا شد محض بسبب عدم التفات آقا سے  
نامدار گردیدہ اگر ہمیشہ در باہمی شد و دوست شفقت بر سر فدا تیان مالیدہ میشد ہرگز کسی را  
بجال اینچنین دلیری و گستاخی نمی شد گوئیم این سخن نا فہمان است زیرا کہ خداوند نعمت ابا نمکھواران  
خود ہمیشہ الفت معنوی میباید گوہری را ربط و ضبط خود ربطا ہر ششم می نوازند اما و باطن ربطا  
الطفا و اعطای تربیت می فرمایند نمی بینند کہ بروز وقوع این واقعہ آقا می نعمت رحمت  
نعم و اضطراب بصدقتہ چاکر خود بودہ است کہ بار بار بلا حلقہ ترو و مختار خود می فرمودند کہ امر  
در بارہ شما ہم کردہ کہ نواب صاحب مدوح اطمینان خود بجناب مظاہر کرد و ملاط خاطر حضرت  
را توحش خاطر جا کران بعرض رسانیدند تا آنکہ طبع مبارک حضرت تسکین و اندیدہ بدربار آوردند و ندو  
حسب سب تو گردانیدند تا حضرت عالمیان فوج گردید الحمد للہ علی ذلک فصل فرمایان انیکم  
نیکو کری بلکہ بہتر است یا چاکری مفصلات بدان کہ بنظر حضوری سرکار  
و بودن رور بار و دانستن احکام و قواعد جدیدہ بیش از دیگران رسیدن بانواع  
ترقیات و بودن مورد انعام و اکرام و بہمتری جلالتی بسبب بودن ارکحکومت و سلطنت

و ملاقات احرار و علماء و فقراء و صلحاء و برآمدن اکثر حاجات و محبت ارباب فنون بودن موجب  
 احتیاج دیگران و ملاحظه مجامع و میل باد مصاحبت حکام صدر انگیزی و حضوری رئیس و  
 ملازمت و مکالمات مختار ریاست چاکری بلده رجحان بر چاکری مفصل دار و مگر بلحاظ اینکه  
 در بلده همیشه گرانی غله و اجناس میباشد و تنخواه و مفصل بحساب روپیہ جاری است و در بلده  
 بشرح چلنی است و آب و هوای بلده خراب و آب و هوای مفصل بهتر از بلده است و صرف  
 نوکر و بلده بسیار و در مفصل کم است و آب و بهیمه و بهیرم و اکثر مالکات و مشروبات و سیوه جاتا  
 و ما یحتاج سحاش در بلده بقیمت میسر میگردد و در مفصل بیشتر قیمت با بقیه از آن است میسر میگردد  
 و مفصل غله خریده ذخیره دارد و مگر آنکه نخج خود آورده باشد و نفع باشد و خدام مانند گاؤ  
 و بهشتی و بهوتی و کناس در اینجا باندک صرف بهم میسرند و در اینجا بدقت تمام میسر میگردد و چاکری  
 بلده و بیشتر معاملات جوابدهی بسیار عاقل میگرد و هر کس در معامله خود مالش و شکایت  
 تا بسر کار میسرند و در بیر و نجات جوابدهی کمتر است زیرا که از بیر و نجات در بلده برای شکایت کمتر  
 می آیند و در مفصل چاکری آنجا را حکومت تمامه حاصل میگردد و در بلده حکومت ناقصه بدست میسر  
 و ما هوای چاکری آن مفصل در صیغه مال و فوجداری و دیوانی نسبت چاکری آن بلده و اکثر احوال  
 بیشتر است پس بوجه مذکوره چاکری بیر و نجات بر چاکری بلده فوقیت و غلبه وار و  
 فصل در بیان کیفیت روانگی قافلہ حجاج بدانکه قافلہ حجاج همیشه از بلده فرخنده  
 بنیاد حیدر آباد بیشتر در ایامیکه آفتاب در برج دلومی آید یعنی شروع ماه بهمن و آنه سمت بهمن  
 میشود و درینو لا پانزدهم شعبان است سکنه هجری مطابق دوازدهم و سیمه سکنه هجری و یکم پوس  
 است و از آنجا روانگی جهازات بنوز دهم اسفند و یکم که آفتاب در برج حوت میباشد  
 الحال تاریخ سوم شوال سکنه هجری مطابق بیست و نهم جنوری سکنه هجری است و تقسیم  
 چشمی که بنام حجاج از سر کار نظام طبع شده میشود و در آخر ماه جب میگردد و تا آخر رمضان المبارک  
 ایامه موقوف میگردد و صد با چشمی داده حصول حنات میسر نمایند اسیر حجاج جناب لانا

محمد یوسف صاحب اندک ظلم که چل دو بار نشا کسب را ادا فرموده اند مگر افسوس که با وجود همه سستی  
سفارش کامل هنوز از سر کار عالی نظام بنام نامی ایشان ما هواری مقرر نشده است این اجز  
شومی طالع چه باید داشت زیرا که اگر در عهد چنین حاتم لاثانی معنی مصدر فیوض ربانی جناب  
فیضات اب افضل الدوله بهادر دام اقباله بنام ایشان چیزی از وظیفه مقرر نشده پس  
شدنی است امرای اینجا البته از طرف خود چیزی بخیزی خدمت ایشان میفرمایند اگر چه  
اینجا را توغیق رفیق عطا فرماید تا ایشان هم از وظیفه خواری این سرکار والا اقتدار محروم نباشند  
بلازمان سلطان که ساند این عار به که بشکر پادشاهی از نظر مران گدازد و صد بام مردم را  
هر سال از پیشگاه رئیس عظم و امرای ایشان سامان سفر حج از نقد و جنس و چمنی بهار عطا  
میگرداند و دیگر وسای هند و سبب حصول آتقد و شوارست بلکه غیر ممکن و محال الله تعالی  
این خطه طیبه محفوظ و مصون از **فصل** در بیان کیفیت مجلسیلا و رسول مقبول صلی الله  
علیه و آله و سلم بجاه ربیع الاول منی خایه که عمده المحدثین قدوة المحققین بده المفسرین فصاحت بجاه غایت  
مناظر الدوله فی الملک اعجاز المدین محمد اکبر خیا نصیب حبش جنگ اعطاسوتی عیشیه میفرمایند اینک  
مکان ساخته خود را بقناویل و فانوس و جها و کنول کلاس و دیگر شیشه آلات آراسته و پیراسته میفرمایند  
و دعوت غامه میدهند و جوق جوق از عوام و خواص و از امراد و غراب و علما و فضلا و فقرا و شعرا  
می آیند و بپایان احوال قدسیه و خصال بهینه آن سید البریه میفرمایند اما اول قعات طبع فرموده  
تقسیم میفرمایند و ورقه در اینجا نقل کرده میشود که با نجله کیفیت اضع خواهد شد کمی قوه در سال یکبار  
و دو صد و هشتاد و سه طبع شده بود.

الله

عمت الایه علیه علی آله و صحبه صلوات  
وسلامه عنایات بیغایات حضرت  
و اهب العطا یا اطفیل فیات ابرکات

بسم الله الرحمن الرحیم  
من الخانیة رکن غیر منقسم  
اینها اصول فایده فیض مایه است

اینها بایک مصلحت است  
بایک مصلحت منقسم  
اینها بایک مصلحت است





جناب سول البرایا کافه حسیق  
چنان شامل که کافر میداعنی

استغفر الله ربی  
یا ربی یا ربی یا ربی

ابی لهیب عنید را هم بیاعت فرحت و سرور که در شب میلاد شافع یوم النشور از آن منطوق بطور  
رسیده تخفیف و عذاب و خذلان حاصل گشته پس با معشر الاسلام اگر برای مولود سعادار بدان خیر الانام  
و رقبای سجت و ایتسام گنج البته در استحصال مراتب فیه اکتساب مناسبت بدیعی بلیغ کرده  
باشیم اند چون مهو و هر سال قمر و شب غره شهر پر آمال لغایت آخر لیالی هفتگانه آن محافظان  
ممد و حه الشامل برای تبیین احادیث میلاد و جناب سرور امجاد منعقد می گردند و مشتاقین بنابر  
استسعا و از تکیه احوال قدسیه و خصائل بسیه آن سید البریه حاضر میشوند اگر آن احسان شمر را هم  
در شبهای سوخته بعد از غروب چهار گهری گذشته در اینجا تصدیج کشیده از برکات صلوة  
عشاء جماعت کثیره و سماعت احادیث شریفه و سیر نفیسه استغاضه مندر مانیدر جاکه و در مفهوم  
و اکثر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم داخل خواهند گردید و زیاده عنایت  
سید افاضات شامل اهل حاجات باد و السلام حسن التمام المستغنی بانوار التجلی کتبه ابو الفیض  
سعید الدین خادم الطلبة محمد اکبر علی بابا و این قصه در اینجا چند فوائد بر می آید کمی آنکه بنویسند  
بزرگ سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم درین ملک موجود اند الحمد لله علی و ملک که  
خود مستغنی میشوند و دیگران را نیز شامل فیضان می گردانند و دوم باین تذکیر کثیره جماعه و  
اجتماع صلحای و مواخات و محابه میشود و سوم ایجاد نبی خانه در حیدر آباد و مختص باین بزرگوار  
تجیه الصلحای است که اتبع شیخ عظیم علی بریلوی مرحوم فرموده است باقی در تمام هند و ستان  
مکانی مخصوص باین نام نیست چهارم به جماع بزرگان مضمون خیر الناس من یفیع الناس بطور  
میسر پنجم یقین که این بنابه فرخنده را از اوقات فرموده باشند که در هر زمان ثواب ساز  
در حجت بخش مردمان باشد ششم بملاحظه این قصه روزمره فارسی بلده فرخنده بنیاد  
بر متفرسان واضح دلالت خواهد بود چه این تحریر از اجل فارسی دانان اینجاست که بنظر عیبت آلا

لطافت الفاظ و اسب العطا با سید اخلاصات شامل اهل حاجات با ذوالقدر بخش مذاق ادرک است  
رقعه دیگر که در سال یک هزار و دویست و هشتاد و چهار طبع گردید

ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه  
و بارک و سلم لانی سباسب  
شمار بارگاه حضرت منور شعاع خورشید  
جمال محمدی و منور شعاع بر مضمی  
جلال احمدیست که بغنیات بیغایا  
کلمه حسن ان تار یک حصیان به شعله آفتاب چنان تاب

ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة  
ایضا در روز نهم ذی القعدة

مصدق انما انزلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله یوفی و سر اجابته جلوه گرد و قیامت  
نور و نامعد و درگاه آن نور الانوار صمدیت مصباح مشکوة احدیت بدر الدجی نور الهدی  
چراغ شب که هست صبح روز قیامت افشان است که از بوارق عظمیا و قلوب مظلمه گناه کاران  
منور پس مستفیضان لمعات ضیای کرم است سراج نیر مجلس عظمت و جلالت اضواء که مهر و بیت  
شمع الشموع محفل اعتبار امدادی راه مغفرت ساخته بفران اجب الاذعان یا ایها الذین آمنوا  
صلوا علیکم و سلموا تسلیما محکوم باشیم لهذا امید قوی که آن مهر الفت را فتی سحر موفوره فرموده  
به چو تقصیر هر سال من ابتدای شب ویت بلال افایت تنی روز بدر کمال از سماعت حادثات  
شرفیه میلاد آن سرور امجاد و سعادت و افروز خسته دعا گو را ممنون احسان و مشکور امتنان  
فرمایند فقط المستفی بانوار التجلی ابو الفیض سعید الدین عفا الله عنه خادم الطلبة محمد اکبر علی  
اگر چه در اینجا در اکثر مقام بزرگان عقد مجلس میلاد شریف میفرمایند و حاضران را به الطاف  
ظاهری که اعطای بریانی باشد می زند و به هدایت صوری و معنوی میسرسانند مگر لطف شیر و برنج  
و شیرینی بیان پر گنج اینجا و اینجا که مفرح حاضران و فیض بخش غائبان باشد و هر کس شریک  
فیض ظاهری و باطنی گردد و خدای تعالی در عمر و اقبال این بزرگ بفرماید و تلاحق با امام خاندان

قریباً این بقیه فضلمای آخرین زمان است و تحویه اعظمین ختم دوران است مد ظله مولانا شمسیدار که  
 عاشق بیان میلاد رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم هر کج طریقه میلاد بهند است  
 اگر چه بدین طریقیست مگر نه انتم بکدام مصالح عزت گرفتند و مهر سکونت زدند شاید بکمال آنکه دو پادشاه  
 و قاضی نیکبند باشد مگر اینجا و در ویش در گنجی پند چنان باشد و این بلدة فرخنده بنیاد  
 طریق خواندن مولود شریف طرز دیگر و دیگر که باعثها بهم مقابل شسته بالمان خوش  
 آواز و گلش قصاید مدحیه بخوانند و در بند شهر شخص فردای فردای می خواند مگر افسوس هزار  
 افسوس که مداحان اینجا اکثر بی ناز میباشند بلکه سیند می خورده بزبان ناپاک میج سهر را  
 میکنند حقتعالی ایشان را هدایت و تقوی بکرت آن میج بخشد و ازین نجاست او شان را  
 طهارت عطا فرماید اگر ارباب مجالس این ناپاکان را نطلبند و متقیان اقدرا فرستند یقین که  
 اینها هم بشهر و جیاد آمده ترک خجاست نمایند و ازین جنایت فحش و خجاست فاش باز آیند و  
 الله موفق و الهدایت امرن لدیه و کل شیء یعود الیه **فصل** در بیان فرار کردن کماران  
 و موسم گریختن آنها بدان که بجهت بیان اینجا هر کس که ملازم دارد باید که ضامن معتبر از و نشان  
 گیرد و از و نشان بچکه بشواید بگیرد که هرگاه مامور را نوکری گذاشتن منظور بود پیش از یک ماه  
 اطلاع نماید اگر چنین نکنیم مجرم سرکار باشیم و باید که نام آنها بقید ولایت و سکونت نوشته  
 پیش خود دارد و قصد بق سکونت آنها معرفت چو و هری آنها کرده گیرد ورنه چون هنگام و با  
 میرسد یا موسم گرمی آید بلا اطلاع و اذن آقا خود میگزینند هر چند دران وقت او شان را  
 تسلی و تشفی داده شود اما هیچکس نمیدهد اگر کسی که از آنها بگریز مناجات مرد و فوراً میگزیند پس  
 اگر بلا اطلاع بگریزند باید که نا شن آنها ب دستور ملازمان در فوجدار می کنند تا آنها را در عدالت  
 طلب داشته در صورت اثبات جرم گریختن آنها از عدالت فوجدار می بآنها تذکر بقیه و جرمانه  
 تعزیر کرده خواهد شد و این عمل را فقیر بوجای واده ام پیش ازین برین عمل کسی کار نمیشد  
 و کماران همیشه مکرار برافزایش تنخواه میکنند این شرح تنخواه را هم صاف در سر خط ایشان

نوشته بآنها دار و باشند و بابت وصول تنخواه یا رسید جداگانه گرفته باشند بابت  
 هر خط نوشته شهادت و در کتب ان نوشته باشند قسمی از ایشان که اران پوری اند و ایشان  
 اکثر با وفا میباشد اما تنخواه نسبت بهو تیان زیاد میگردد و هرگاه خانه داری از رفت و رفت  
 آب کشی و چراغ افروختن و و ساختن میکنند تنخواه اگر بیوفی و بیوالتش و بیحالی می یابند که اران  
 بند و ستان هشت و پیمه بخوانند و هر وقت همه حاضر میباشد بخلان بهو تیان اگر کش کس نکند باشند  
 چار اگر حاضر باشند و از ان همیشه غائب باشند و تنخواه حاضر و غائب یکسان می طلبند و میگیند  
 آب نمیکشند و کارهای مرجوعه آبجانی آرد و هنگام رفتن با می و هو می بسیار میکنند و سوار را  
 جنبش بسیار میدهند که بیشتر سر شیف و استخوان جسم سوار بر روی آیند زیرا که اکثر قدم دست  
 نمی اندازند و لحاظ برابر می دوش نمیدارند بخلان که اران که نه آواز برقرار میکنند و نه سوار را  
 میدهند سوار ایشان مفرح القلوب و آرام دهند و جسم و جان سوار است و سلوک کردن با بهو تیان  
 را بدین انداختن است **فصل** در تفصیل میوه با اینجا و بیان اشعار که بیشتر درین ملک میشوند مع بیان  
 موسم آن بدانکه خربزه در نیمه یک و قتی که آفتاب برج دلو می آید میکارند و قتی که آفتاب برج ثور  
 میباشد اما آن بخوبی تیار میگردد و فصل آن مراد میشود اما خربزه اینجا شیرین نمیشود و موسم آن  
 در اینجا قتی میباشد که آفتاب برج حوت و حمل میباشد لیکن انگور در بعضی باغ مثل بوستان مرزا  
 شهسوار بیگ صواب در تمام دکن بلکه هندوستان لطیف شیرین نمی شود و مقابل انگور کابل در  
 مرز و حلاوت و طعم میگرد و در نزد خیار در اینجا بهتر و حلاوت و کبر نمی باشد و از خربزه که آنرا  
 در اینجا پیچنی فتح هر و با می فارسی و کسر عمره و سکون یا معروف گویند بکثرت می شود  
 شیرین میباشد اما بومی دارد که بسبب آن بعض طبع متنفر میگردد و ناچیل بسیار پیدا میگردد و فصل درخت ان  
 باشد که آفتاب در برج دلو می آید و انجیر اینجا برابر انجیر کابل پیدا می شود بسیار کالان و شیرین  
 و خوش مزه میباشد و در موسم آخر برشکال بسیار فروخته میشود و فصل امر و که آنرا اجام گویند  
 در تمام بھل که قسمی از شریف است هر دو در موسم آغاز که آفتاب برج ثور باشد فروخته میشود



اما در محل مغلفه است و فصل شریفه درین ملک محالی میشود و بکثرت تمام وقتیکه بشکال آخر  
 بیکر دینی و قتیکه آفتاب بر هیچ عقرب می درآید فروخته میشود و عالمی آنرا خورده شکم خود را  
 پر میکنند که بیک بول چاره در بلده فروخت میشود و در قریات یک سبد درازانی بیک  
 بول خریده میشود و شریفه که عمده و کلان باشد قریب سه پونیه باشد نهایت شیرین و خوش  
 طعم می باشد بنابر اماره و م راگزرا آن بر خورش آن موم آن می باشد اما عیب در آن آنست  
 که یک اید بان انداختن میشود یعنی تخم سیاه بسیار دارد و بخورون اکثر پاره عارض میگردد  
 و فصل کجیل هم در مومم بر شکل درینجا میگردد و در موممیکه فصل آن به میباشد آنرا پهن تر نامند بسیار  
 کلان می باشد یعنی زیاده از بست سیر ندیده ام و آن به درینجا بانواع و اقسام میباشد زیاده آن  
 یک سیر عمر آن درینجا ندیده ام و این بیان نمی است اما در اقسام قلمی از افسوس حیدری و آن به بی  
 و آن به گوده بندر و الفن و لپسند و مغلوبه بسیار خوب میشود و اما بهتر از بند و ستان درینجا نخورده ام  
 و عجب است که درینجا سبد آن به بر یک بخور عاده و سمبر سیده فصل عالم نه پنجه درین ملک وقتی میباشد که  
 آفتاب برج جوزا می آید و تا آخر آن فصل آن میباشد اما آن به درینجا ازانی نیست چنانکه در ملک هندستان  
 است که بیک آن به یک خرابی آید و قلمی وزن کرده فروخته میشود و تخم و بشمار و عمده آن به درینجا آن  
 که همیشه سورت و از سر کار عالی بر همه عماله ای محکما تقسیم میشود زیرا که بنام هر یک سر کار عالی است  
 مقرر است این بتوز فیض عام در کد می سه کا اند و ستان اگر کسی جائز مقرر نیست ام فیضیه  
 فصل بیان اینکه بعضی ابواب پرورش میباشند بندگان خدا درین سر کار باید با دانه خفیه  
 دام اقباله و ناله چنان مفتوح و مقرر است که شاید در عهد بعض سلاطین انار اند بر انهم باشد  
 یا نباشد و در همین باب این سر کار و الا اقتدار را بر همه یاستهای دو صد ساله هندوستان بلکه  
 تمام جهان تفصیل کلی قطعی است و در بعض این امور قطعا بر جمله یاستهای گذشته و موجوده است  
 دارد و این اظهار فقیر ناز راه خوش آمد و چایوسی باشد بلکه بیان حق و ادوات شرط نمکخوار می زد که  
 تاریخ است و این امور فقیر نو وارد را به نظر سر سری است که چندان در پی و معلوم مومم این

سرکار عالی ندارد و در نه فصل نمی نگاشت حالا بطریق احوالی می نگار و تفصیل و تحقیق امری  
 و دفتر می می باید اول اینکه برای صد امور واقع بلده و ممالک محروسه و زوایا و سالانه  
 برای عود و گل از احاد و معاشرت مبالغ مقرست و دوم جارب کشتی مزارات و قبور و امور و  
 چراغ و بستی انجا از سرکار مقرر سوم مرت اعراس و غیره از پیچیده ملک روپیه از سرکار عالی مقرر  
 چهارم و رعد با مساجد بلده و قصبات و قراهی ممالک محروسه و موزن و خطیب بیومیه و  
 مشا بهره و غیره مقرر پنجم خدمت های قضا و احتساب هنوز مقرر و علوفه و وظیفه ایشان بصدور  
 جاب ششم نوکران عمده و اصف جاه اول مغفور هنوز تا عهد جناب نواب الفضل الدوله پادشاه  
 ملکه اکثر وفات یافته اند و منزع الخدمت شده اند مع هذا جاگیر و غیره ایشان چه از نقد و چه از  
 اراضی اگر چه تخفیف رسیده باشد الی یومنا بذا برای ورثه ایشان جاری و مقرر است هفتم  
 بلازم ویرین هر چند مصدر جرات هم شده معذور بلکه سزا یاب هم شده باشند تا هم در سرکار و الا انجا  
 دستور قدیم حضوری است که حسب حیثیت و عطیه سرکاری نسبت با و جا که میماند انصر من  
 هر که را تو سکه تا زمانه معتد به بدین سرکار باید پدیدار دست او و ورثه او گویا بدی گردید  
 و مقطوع الرزق گردیدن او و صرف حاصل این سرکار عالی همانا از محاللات و سیت ویرانه و سب  
 ریاستها و شکم میزنند و ورین وزارت برشت نوکر میزنند بر شکم آنکه قانون انجا همین است هشتم  
 آنکه در ایام موتمانه هزار سانی و چکله انبه از علاقه نظام می آید خصوصاً از که به سیر که انبه انجا بسیار  
 لذیذ شویست و انشارش از انجا بکثرت می آید بر هر متنفص اند ملازمان صغیر باشند یا کبیر و هر چکله که  
 باشد حسب حصص تقسیم میشوند و غبار از امر او ملازمان تبصدق سرکاری بمرا و خود میسرند و این  
 تقسیم تا عود از جاری می ماند اما اگر درخواستهای متحقان از اغاد فصل نمی رسد باز یافتن  
 مشکل میگردد و هم همچنین تقسیم گویند ان وزیران حسب مرتب ملازمان بتعداد استاب برایشان  
 در ایام عید الاضحی میگردد و این همه جانوران از علاقه بقیمت و حب خرید می آیند و قسبیل از  
 روز عید الاضحی تقسیم میگردد و همچنین بسیار از مراسم و قوانین خاصه این سرکار عالی جاه تفصیل خواهد بود

که بران اطلاق سبب قرار نگیرد و در این حکم وادام ملکه فصل در بیان ایام تعطیل که ملازمان محکومات در آن روز سبب اعیاد و محفل واده منتهی شود و محکمه نه می شود و تفصیل تعطیل بنده

یا مسلمان یا هر دو

ایام تعطیل مسلمانان که در آن بنده و آن بیوان حاضر باشند و مسلمانان -	نام عید	تعداد ایام
	شب برات	یک یوم
	عید الفطر	سه یوم
	عید الاضحی	سه یوم
	دوازدهم شریعت	یک یوم
ایام تعطیل بنده و آن که در آن مسلمانان بدیوان حاضر شوند نه بنده و آن -	شیرازی	یک یوم
	هولی	دو یوم
	اوکادی	یک یوم
	راکھی پونم	یک یوم
	چم اشمنی	یک یوم
	دسره	دو یوم
	دیوالی	یک یوم
	مهر نهم پنجم و نهم و دهم	سه یوم بعد از عید
ایام تعطیل بنده و مسلمان که همه میشود -		رقعه عدالت خاصه
		چهارم محرم ۱۲۰۰ هجری
		پنجم تا دهم تعطیل مقرر شد
	عید حبیب المرحوب	دو یوم
آماره عدالت خامس است ۲ - حبس ۱۲ هجری که در تعطیلات اهل اسلام و غیره منظور کرده ملازمان		



سرکار عالی بلیف هذا منزل نظر بر مسئله معتد عدالت سرکار شنبه نشان ۲۸ ترقیم است که سرکار  
ایام جمعه و عیدین و عاشوره در ایام معتد ضرورت است که از ناظم و هر دو نائب یکی مع کید و منشی  
یکمهری حاضر مانند اگر که امی کار بر روی پیش آید یا هیچکس تحریر ضروری از طرف صاحب عالی نشان  
بناور رسد و از نظر امش تراخی واقع نشود فصل سیان میعاد و مرافعه هر یک محکمه بلده و تعلقا و غیره  
بلکه میعاد و مرافعه برای محکمت بلده یعنی مرافع کو توالی بلده و بیرون بلده که در فوجدار میشود  
و مرافع عدالت دیوانی ضرور که بعد از الیوانی بزرگ و اتر میشود و مرافع عدالت فوجدار و عدالت دیوانی  
بزرگ و عدالت که مجلس مرافع صدر و اتر میگردد و از روز فیصله میعاد و یکماه مقرر است و بر مرافع تجویز  
مجلس مرافع صدر که بسر کار اتر میشود و میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است و بر مرافع مقدما  
که بنا بر ارضی فیصله تعلقه و از آن بعد از عدالت صدر تعلقا اتر میشود و میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر  
است و بر مرافع مقدمات صدر تعلقا که مجلس صدر مرافع و اتر میشود و میعاد دو ماه از  
روز فیصله مقرر است بموجب مراسله سرکار و اتر میشود و مرافع صدر مرافع سوز خنجره رجب ۱۲۸۳ هجری و  
اگر بابت مقدمات هر دو کو توالی میعاد و مرافع بسببی گذشته باشد و امی ناظم عدالت فوجدار طریق  
گذشتن عرضی مرافع قابل سماعت مرافع معلوم گردد و پس وجوه آنرا نوشتن حصول اجابت تحقیق  
آن از عدالت خاص سرکار عالی کند بعد یافتن اجازت از عدالت خاص سرکار عالی تحقیق آن نماید  
و هر چه مناسب باشد اصدار تجویز کند و هر گاه مرافع فرحت نماید باید که نقل حکم و تجویز حاکم زیرین  
بهمر و دستخط حاصل کرده شامل عرضی خود نموده باشد و در عرضی وجوه ناراضی خود مرقع کرده باشد  
بموجب فقره یازدهم دستور العمل مجلس اگر در امی اراکین مجلس تحقیقات هیچکس مقدمه نقص و نام  
متصور خواهد شد بمراکبیل تحقیقات بعد از مرافع اولی برای تجویز مکرر نمیتواند فرستاد اگر نقصان خفیف  
باشد ارباب مجلس امیرسد که خود تکمیل آن پروازند و بعد از مرافع اولی و پس نکنند و هر تجویز که خلا  
نزدب مفتی به یا منجاف فقه تحقیق مخالف ام و عرفیات و یا عکس رود او مثل باشد یا آن که طعن  
عدالت مرافع اولی سهوا که امی دست آور را ملاحظه نکرده باشد و یا بر کد امی دلیل قوی

غیر کرده بانفصال مقدمه پروا نخواهد شد آن تجویز مسوخ خواهد شد و در مقامات هنوز و در مقامات  
دیوانی ضرورت است که بعد تکمیل مثل مجلس مراجع صدر مثل مرتبه مراجع اولی و مرتبه ثانیه را نیک  
الاحاطه کرده صورت مقدمه بطور سوال با چند سوالات نوشته از شاستری مجلس مراجع صدر نوشته  
گرفته حسب نوشته شاستری بانفصال برد از شاستری را اجازت تحقیق و دریافت دادن ضرور  
نمیت بلکه مدام ترسل سوال و جواب میگرفته باشند و مدام تحقیقات ناظران عدالتهای مراجع  
اولی اگر در آن خللی از خللهای مفصله صدر دریافت نشود مقبول و مسلم خواهد ماند و هر شهادت  
را که بنظم عدالت مراجع اولی بسبب عدم مطابقت یا دعوی یا بسبب تزلزلات شهادت  
یا بدین سبب که نشود در گواه بروقت ادای شهادت تعلیم مینمود و جواب و سوالات با و  
تلقین میکرد و در خواهد نمود و مراجع ثانیه آن شهادت مبرور و اصله مقبول نخواهد شد بلکه  
چنین گواه که در عدالت مراجع اولی مخالف دعوی مدعی بیان کرده بود ثانی الحال اگر تعلیم  
و تلقین مدعی در مجلس مراجع ثانیه موافق دعوی بیان کند لائق مواخذة سرکاری و قابل رجوع  
بعد است فوجداری متصور خواهد شد و همچنین اگر مدعی علیه عدالت مراجع اولی جوابی داده بود  
در مجلس مراجع ثانیه از جواب اول اعراض یا رجوع نموده مخالف جواب اول جواب دیگر تر شد  
آن جواب اصله مقبول نخواهد شد و همچنین هیچ وجه ثبوت جدید بلا وجهه موجه گرفته نخواهد شد  
لیکن اگر مدعی شود و مقدمه بعد است مراجع اولی حاضر کردن نتوانسته آنها را بجمع مراجع ثانیه  
حاضر کند مسموم خواهد شد فقط فصل در بیان زخم چشم بدو سخن که در اینجا بسیار است بدانکه مردم اینجا  
را چیه عام باشند و چه خاص هنگام خوردن طعام از انظار مردم چه خویش باشند و چه بیگانه بسیار  
احتیاط است اگر شوی طعام میخورد در مکانی پس زن در آنجا در هنگام خوردن نمی رود و او را  
اجازت آمدن نمیدهند و همچنین اگر زن میخورد و مرد در آن زمان نمی رود و اگر کسی بر طعام شسته باشد  
تا کسی دیگر از احباب او در آید فرصت آمدن نمیدهند تا فراغ بجای علی نه شسته باشد و  
پنجمت خانه نمی در آید و هرگز و بروی کسی که محال اطمینان نباشد نمیخورد الا با شریکان

هم سفره باشند البته میخورند و الحق زنان فرود که طعام می آرند بشکل میخمش میشود بار بار دیده ام و  
 خورده ام که در آن مطلقاً ذائقه نمیشناسد این یاد هم با هم و م باشد یا فی الواقع اثر نیست باشد که نما اعا  
 بالنیات و بموجب حدیث شریف نیز تاثیر نظر ثابت است که در باب دفع آن ادعیه ثوره اند و عقلاً چیزی  
 تاثیر نظر نباشد که قوت متعاطیست بعمل مسمریم از نظر ناظر شخص طلب می رسد و نظر خشم غضب  
 و منظور الیه قابل مجرب است که اثر می کند و در اینجا کتاب مطول نوشته اند هر گاه و یا ده قابل  
 قوی روح اثر می کند که ادراک میکند اگر در غیر ذی روح که ماده قابل داکشته باشد موثر باشد  
 چه عجب که نادر و غریب نبود و مشاهده شد که خوابان عالم بیک گردش چشم کار نامزدان تمام میکند  
 و انظار پاکان و منظور آن هر گاه پاکیزگی و لطافت پیدا میکند پس اگر نگاه تا پاکان و خباثت  
 و نگاه اقنا و گان بدی و خباثت پیدا نمایند چه عجب پزنده باشد که مرما گرفته و رجائی بند میکند  
 و جندی بران نشسته تاثیر نظر خود بران می اندازد که همه دیدان بشکل او پیدا میشود و می پزند و پز  
 غصه اگر کسی او را میکند همه دیدان که دران بند می باشند می بیند و هیچ دران پیدا نمیشود بان  
 تقاریر تاثیر نظر ثابت گردید و سحر اینجا بانواع و اقسام است هنوز ماهیت سحر اینجا را تمام کتاب  
 را به تحقیق معلوم نشده و تجربه نرسیده که آیا از قسم نقوش است یا الفاظ یا ادویه یا مرکب بود و چه بود  
 گمانیدن بعضی را و او از شکم برآمد و به نشان دادن بعضی مخبر یا خود مجرم نقوش آمدند که در جای  
 علحده یا بالین سحر دفن یا پوشیده زیرین نگاه داشته بودند و بعضی سحران الفاظ شنیده شده  
 اما بر کتب آن معلوم نشد و نه نام و او و نه عبارت و نه نقوش و نه ریاضه شد و کم اثر کردن الفاظ و  
 نقوش که سحران را ندیده و نشنیده باشد هنوز معلوم نگردیده و درین بلده پیش از رسیدن  
 فقیه شخصه جوگی طفلی را بسحر خود و دختر کرده بود که مقدمه آن به فوجداری و اثر شده بود و از اینجا  
 سزا یافته که نقل رو بکاری فوجداری در اینجا مینگارم تا مردم از حیرت افزاید آن است  
 رو بکار کنگارام ولد ایاسنیاسی مدعی علیه واقع  
 بدار التما فوجداری بلده فرخنده بنیا وحید را با و

مقدمه نه به موجب قعه دارالانشاء سرکار محرمه نهم جادی الثانیة لغایت ستمه هجری رو بکار  
 گردید و کوفه منتظمه مرتبه شش بملاحظه رسید خلاصه اظهار مسامهت و یلما مدعی اول اینک قبل از ستمه  
 سال پسرم سمی بچمن حاضر و ابعموده سالگی در صحرا مویشی بیجا اندک گنگارام مدعا علیه و را بسم  
 و غیره سخن کرده بجهاد خود برده یکسال در موضع آنا پورده خودش و شش و دو سال همراه خود  
 رده برده گردانید برای تحصیل معمول خود باز بده من مظهره آورده بود که بلانامی و بهیرا و را  
 دیده شناخته بخوار هم مسامهت رکنما اطلاع کرده خواهرم بانکت را و ایا نمود پواری مذکور بسم  
 را طلبیده ستمه گردید پسرم نام من بدروخال غیره اهل قرابت خود را بهر یکدیگر گنگارام مدعا علیه  
 دستیده دست بردارام پسرم گدشته عمل تازه نموده گفت که این پسرنیت دختر من است  
 به پیشد اگر پسرباشد از آن شناسست و اگر دختر باشد از آن منست پسرم افور گدشته بن بستش زن  
 گردیده و کرده انشین غائب شد چنانچه مسمیون انگت را و پواری و کشنیا کنبی و پاپرو بهونی  
 و کاشاکوئی و پایا و چند ریاجو سیان بچشم خود با این واردات دیده اند فقط خلاصه اظهار  
 بچمن مدعی دوم اینک قبل از ستمه سال گنگارام مدعی علیه باتفاق شخص دیگر مراد در صحرا تنها  
 یافته عرق کد ام برگ در دستم انداخته و در هر دو پرتی و در هر دو گوشش سوراخ کرده  
 چیری عمل نمود که من مظهر سخنش گردیده بهر ایش شدم مدعی علیه مرا یکسال در موضع آنا پور  
 داشته و دو سال همراه خود رده برده گردانیده و با عرق کد ام شجر مرا نوشانید باتفاق ایرپا  
 و دو طفل مسمیان تیکا و کوپیکا باز برای تحصیل معمول خود آورده من شد بلانامی و بهیرا  
 شناخته بانکت را و پواری اطلاع کرد پواری مذکور مرا و مدعا علیه طلبیده تکار سیکر که مدعی علیه  
 نگوت من آورده چنانچه برای بستنم داده سبزه دست اندام فرود آورده گفت که اگر این پسرباشد  
 از آن شناسست اگر دختر باشد از آن من است من مظهر که مرد بودم مجبور فرود آوردن  
 و شش زن شدم و کرده انشین غائب گردید و این داغ سیاه که بر من است مدعی علیه  
 بعد گرفتاریم بدست کد ام زنکه و مانیده است و این هر دو طفل پیش ازین همراه مدعی علیه بودند فقط

خلاصه اطهار گنگارام مدعی علیه اینکه دختر حاضر از اصل بی منت است از دو جام ساقه ملی و در موضع اما پور متولد  
 شده است چنانچه مسیون اول پامپا و پوپا یاسن کوگیرلیا بقال گوشتما کلال با سارام پایکلال و غیره  
 گواه اند خلاصه اطهار ایرپا گواه اول مدعی علیه اینکه مدعی علیه تحویل محمول خود از عرصه شصت ماه همراه  
 خود داشته است و دو ماه به همراهی او شده بود که گرفتار گردیدیم و کوپیکا طفل بی منت است و یکسانیز همراه  
 گنگارام میباشد طفل متنازع فیه اسن اکثر دیده ام که مرد بود و ذکر و انشین میباشد و در موضع کرنی که  
 نیز مرد بود همین که مدعی علیه لای بد نش دست مالید طفل بی اذن شد فقط خلاصه اطهار کوپیکا بعد از ده  
 ساله گواه دوم مدعی علیه که جدا و رسمی ایرپا که مدعی علیه بقرار دادن ده روپیه و طعام چهار  
 خود از اما پور آورده است من بظهر همراهش آمده ام و طفل حاضر نزد سمس لچچمن این میگفت که مدعی علیه  
 مراد صحرا یا فتمه عرق برگ نوشته اند بهوش کرده همراه خود آورده است و من بظهر لچچمن اکثر دیده ام که حکما  
 و کوریت میباشد و در موضع کرنی رسیده علامت انوثیت پیدا نمود فقط خلاصه اطهار قیکا بعد از ده ساله  
 سوم مدعی علیه که من بظهر از عرصه شصت سال نزد گنگارام مدعی علیه مدعی علیه عرض کرده خودگی پدرم  
 مرا از عم من گرفت است و طفل متنازع فیه سمس لچچمن از عرصه شصت سال نزد مدعی علیه طفل مذکور مرد بود و ذکر  
 و انشین میباشد و در موضع کرنی زن گردید فقط خلاصه اطهار شیخ مدین گواه چهارم مدعی علیه که من بظهر طفل  
 مس لچچمن اکثر دیده ام مرد بود و ذکر و انشین میباشد مادرش حاضر بود و پدرش بیامتنوفی بود و قیکیرخانه  
 انکت او پواری شور و غوغا شدن بهم رفته دیدم تا آنوقت نیز طفل بی علامت کوریت میباشد همین که مدعی  
 علیه دوست خود از اندام طفل بیافرود آورده علامت کوریت پیدا انوثیت گردید مدعی علیه میگفت که این کوریت  
 دختر نیست که پسرها باشند از آن شاست اگر دختر باشد از آن نیست چنانچه چپوئی قتال نبی حسب واکا  
 مخی و هم حسب و گهور و بجاتی محمد حسین انکت او پواری و برثی ملیا و گنگا پوب چلیا چشم خود با این  
 دیده اند فقط خلاصه اطهار عبدالنبی گواه پنجم مدعی علیه که طفل مذکور مس لچچمن مرد بود و ذکر و انشین میباشد از پواری  
 من میچرا نید و همراه نمیره من می بازید فقط خلاصه ترجمه عرضی انکت او پواری و وضع کرنی مراد منصر  
 بهادرا اینکه لچچمیانامی طفل را که قبل چهار سال سنیا سی سحر کرده همراه خود برده بود تا پنج بستم



ذمی قعدہ شدہ بجزی بجزی تحصیل معمول خود مع طفل مذکورہ باز وار و موضع مذکور گردیده  
 مردان و طفل مذکور را دیده شناخته از سنیا سی مذکور مباحثہ کردند سنیا سی مذکور گفت این طفل پسر  
 نیست دختر من است اگر پسر باشد شما بگریید و اگر دختر باشد من بیگیرم ام ای طفل مذکور را کہ چہ بیان کرده  
 دیدند علامت انوثیت یا قند فقط خلاصہ ظہر و کتف ام کو پال نبیرہ اش را با دینک و سکہ بہاد  
 مذکور انیکہ طفل را ہر دو ذکرہ انہیں میداشت فقط بعد از ان بتاریخ ہستم جمادی الثانیہ ۱۱۸۵  
 مدعی مدعی علیہ طفل تنانغ فیہ را مع مثل مقدمہ بدرقہ جوانان عدالت روانہ نمکندہ نمود  
 بقاسم یار جنگ بہادر نوشتہ شد کہ گواہان قرار دادہ مدعی علیہ از موضع انا پور طلبانیدہ  
 پیش مولوی محمد نصر اللہ منصف رجوع کنانیدہ و چند کہ مولوی صاحب مذکور بمقابلہ تخاصمین از حکما ت  
 آنہا گرفتہ شد یک مثل نموده درینجا خواهند فرستاد و مولوی صاحب مذکور نیز ہمین مضمون تحریر فرست  
 قاسم یار جنگ بہادر گواہان مذکورین را انا پور طلبانیدہ پیش مولوی صاحب مذکور رجوع  
 کردہ و از مذکور صاحب مذکور اظہار مات آنہا بمقابلہ تخاصمین گرفتہ روانہ حکمہ ہذا نمودند  
 خلاصہ اظہار مسماۃ ملی زوجہ گنگا رام انیکہ عرصہ سیہ سال شد کہ شوہر من پسر ہزارا گرفتہ آورد و  
 این دختر بطعن من نیست فقط خلاصہ اظہار مات سمیون را اول با پایا و باسن بوجیا و کوٹکر لیا  
 بقال و پنڈانگو و باسارام ابیا کلان آیر پاکر غم و تہجواتی و بازاری ویلی و بوندی سنیا سی  
 ساکنان انا پور گواہان قرار دادہ گنگا رام مدعی علیہ اینکہ مانان دختر نزدہ اگا ہی بحشم خود با  
 ندیدہ ایم زوجہ گنگا رام مدعی علیہ در موضع انا پور و دختر زائیدہ کی شیر خواست و دیگر ہشت  
 سا کہ کہ بود مدعی علیہ قبل یک سال او را گرفتہ برد و باز نیاورد و اہالیان محکمہ طفل تنانغ فیہ را  
 بذا کتر معاینہ کنانیدہ نہ نامبروہ علامت انوثیت مذکور دیدہ گفتند کہ در علامت از انواع شکست  
 بالیقین گفتہ نمیشود کہ این مذکور است یا مہونث چون کہ لیا مدعیہ عمومی گردانیدن پسر خود را  
 و دختر از عمل سحر بر گنگا رام گوشائین مدعی علیہ نمود و مدعی علیہ ازین معنی انکار کردہ ظاہر کرد  
 کہ دختر مذکور صبیہ من مظهرست برین معنی ملی زوجہ خود را اول با پایا و باسن بوجیا و کوٹکر لیا

بقال میبذال انگلو و باسارام اپیا کلالان ایریا کریم و بجوانی و بالاری و ملی و بوندی سنی  
گواه هستند و کسان مذکورین تکذیب قول مدعی علیه کور نمودند و شیخ میران و ایریا گوان  
متفق اللفظ و المعنی حسب دعوی مدعیه گواهی دادند و گواهی عبد النبی و دو طهسل همیان متشکیکا  
و کوپیکا تنوید دعوی مدعیه است و وضع شهادت برای اثبات امر عارض خلاف ظاهر و سحر امر عارض  
خلاف ظاهر پس انشهادت آنها الزام گردانیدن پس مذکور را دختر بحر حسب الدعوی مدعیه بر  
مدعی علیه عائد گردیده مستوجب عقوبت گشت و طفل مذکور عاقل مقرر تکذیب دعوی مدعی علیه نموده  
تصدیق دعوی مدعیه کرد و ثابت تصادق با نذ ثابت بالمعاینه است و تصدیق شرط صحت قرار  
پس حسب تصادق دعوی مدعیه ثابت گردید و هرگاه که سارق و قاطع الطريق و فحاح و ساحر  
فعل کر نمایند اگر حاکم و قتل آنها مصلحتی و از قتل آنها سیاسته جائزست و در خصوص تکلیف فعل اگر  
اقرار یا گواهی ثابت نگشت شرعاً مدعی علیه مستحق قتل نیست مگر عقوبت لازم است از حکم داده شد  
که پس مذکور را تفویض مدعیه کرده شود و نگارام عقوبت و سیاسته و اتم المجلس با بچوانه مقید است  
و کوپیکا و متشکیکا و ایریا مخلصی داده آید فقط المرفوع است و نعم ماه جب المرجب شش ماهی و شخصی  
را دیدیم که چشم شخصی سرکه کشیده که او مبتلا می گشته سرکه گردیده و همراه رفت و چند ماه مانده  
هرگاه والد آن مبتلا عامل و معمول را پیش مرآی و در دوازده معمول پرسیدیم که حالا دل تو همراه ما  
با والدین خود میخواهد یا با عامل گفت که با عامل آنرا عامل را قید کردم و معمول را والدش برد  
همچنین بسیار عجایب غرائب اعمال از زن و مرد اینجا دیده میشود و بمشاهده کثرت مقدمات  
اعمال در و هم فقیر چنان موهوم شده است که فی در اینجا نباشد که از سحر خالی باشد اما مردان نسبت  
زنان کمتر سحر هستند اگر هستند در عوام غیر مسلم الله تعالی از شر نقایات محفوظ دارد و انشاء  
الله تقدیر بعد تحریر کتاب جدا گانه در سحر خواهیم نگاشت تا این کتاب از نگارام فصل دوم جو فر  
گندم نمای اینجا و آن بر چند قسم هستند یکی آنکه بعضی مردم اینجا هستند که هرگاه مردم بی روزگار  
رامی بایند و آماوه میکنند که من پیش فلان و فلان امیر یا جمعدار یا رساله دار میسلی یا ما



یا در دیار و سرکار سوخ میدارم اگر شمارا منظور بود ملاقات کنانیده و هم آن بیچاره بکام حساب الفتن  
 همچون قبول میکند و خدمت ایشان مینماید آخر نتیجه جز حسرت نمی بردارد و زیرا که با ملاقات نمیرساند  
 یا نمیرساند اگر نمیرساند ترکی تمام نشد و اگر میرساند آنقدر انتظار و امیدواری نمی کشد که بایمی سیر و  
 یا محتاج محض میگردد و که نان شبینه هم میسر نمی گردد و درین قسرت هزار مردم تباها شده اند و میشوند  
 چه فردای اینجا فردای قیامت است و دم بسیاری مردم هستند که در تلاش صاحب معاملات  
 میباشند و در هر کجری و دیار و نزدیک و دور هر یک از حکام حاضر میشوند و لاغرضی خود ظاهر نمینمایند  
 و چون تبار با معامله می پیوندند میگویند که با فلان حاکم یا فلان میر یا فلان اهل قلم آشنائی میدارم در  
 حق شما سفارش احم که باین تقریر یا اهل معاملات احمی و حق الشفاعت مقرر میکنند و منتفع میگردند  
 بطوریکه حاکم یا اهل قلم اخیری اذنان نمیباشد اگر نریزد یا دیکه نمی یابند و ستانی اگر خبری هم بشد بطوری  
 تقریر سفارش می نمایند که آن شخص را فی الله معلوم شود نه بغرض و اینجا مسلم است از خود یا کلان بپسند و یا پسند  
 که سفارشش در آن اتفاق نمیباشد گویند مضمون این حدیث را خاص مردم موجود اینجا خواه ازین زمین  
 باشند یا از دیگر جا فهمیده اند که اشفعوا توجروا و سفارشی بدون اجرت نمی باشد و حاکم عاقل  
 چگونه سحر زنگر و هرگاه سفارش نشود و در حق بود یا در باطل و مقدمه نخواهد بود که خالی از سفارشی  
 باشد اگر فرشته هم در اینجا حاکم خواهد بود ازین مرض بای اینجا هم نجات نخواهد یافت از سلطان  
 عصر تا چو بد خالی از سفارش کردن یا پذیرفتن نیست و میانجی خالی از انتفاع و نیوی نیست و  
 نباشد لا اله الا الله سوم بعضی مردم هستند که خود را عامل قرار داده اند زنمان و مردان انواع  
 انواع قریب حصول اولاد و مفارقت و مواسلت میان زن و شوئی و طمع نوکری و غیره و او  
 زیر میکشند و مردم را و دام قریب خود آورده تمتع میشوند و هزار بار و پیه و بال و متاع می کشند  
 چاره هم کمی اگر که خود را در ساز قرار داده بمردم قریب میدهند بیشتر از خواص عوام اینجا این مرض پیدا  
 و بدام قریب می آیند آخر نقصان شمرندگی میکشند و این صاحب خورده و متاع برده کافور  
 میشوند یا نوبت نبالش فوجدار می رسیده کمی اگر صاحب قید کرده می شوند اگر سامانی داشته

باشند نالش و پیچ آید و بر متوسط او و آید و پادشاهی میگرد و چونکه رئیس انجمن را پرورش غیب و مسافر  
از بهر قسم که باشد مجبور الطبع است عوام میدانند که شوق کیمیا میدارند اما غافل از نیت بخیر ایشان  
اند و برین مغلطه افتاده جوق جوق با ظهار کیمیا بر در دولت بواسطه و آن گرفتگان حاضر میشوند و  
فیضیاب میگردند و حاضر با نشان حضور یا غافل ازین مزیای عارت با سلسله سلطانی پیشتری را بحضور  
میرسانند و داخل حنات میگردند که گفته اند که هر بر سر بند احسان فزن که این حق و شید است و  
آن کرد فزن به و این نیست که حضور از نیک بدارگاه نباشند ورنه چرا صابر علی شاه کیمیاگر را قید میفرمودند  
و بجا آنکه نشان که یکم است چرا اطماع و تنخواه و افر عطا میفرمودند مجرم را نواختن کار کار و در حیات  
چشم فرقه دلاست و آن بر چند قسم هستند بعضی هست که اسباب و اسب کسان بوعده مندر فتن  
از مالک می آرد و میگوید که نمائیده می آرم و مردم هم را می آید که بفریب فرود رسد یا نوکری چهارم  
مقرر کرده می آید که جای که میروم و انجمن را نوکری کنانیده خواهیم داد و یا ازان جا اسباب بدست تو  
خواهم آورد و چیزی فرو دار امید بند و میگویند که خاموش نشسته باشی و مالک مال هسته میگویند که  
آدم من نشسته است من از بهر قسم و اسباب گرفته بوده خود کافور میشوند و مالک اگر آدم نشسته ماند و اما  
گرفته بگو تو آلی میرسانند یا بفوجدار می می آید و دشت گلوی او میگردند و مال خود میطلبند و آن بچاره  
هر چند بوعده او را بیان میکنند کس نمیشنود و آخر این بیخ منجر بفساد میگردد و دیگر که چنان میباشد  
که اسباب را مستعار بتقریب شادی و غیره می گیرند و آن را فروختند یا رپوش میگرد و یا بوعده  
اینکه حاضر میگرد می آرم ما بهما و سالها میگذرند یا میگویند که مال تو افتاد و یا گم شد و لوبت بهاش  
میرسد و ما خود می گرد و بخیل از کاش می افتد و بسیاری را از مالکان بخر حیرانی و پریشانی بیخ  
بدست نمیرسد و مال هزار بار و پیمت میگرد و و گاهی بعون الله می بر آید انیکس بفریب بسرا  
میرسد و بعضی از مردمان دلال از زمان دلاله با هستند که هنگام شام خانه بخانه میگردند و زمان  
و مردمان مجروحان را میجویند و بجام شادی و وصلت میرسانند و تمتع میشوند و میمانند و دیگری  
و بنگل میرسانند و یکس و اینچنین زمان را در اینجا مشاطه نمایند و این سه اسرعت نذره و مکاره

بیاید اول آید میگوید کسی هست که نکاح خود کردن میخواهد اگر کسی اقبال میکند و از خانوادها  
 و بنای او میسر میگوید که از عالیه خاندانست که مثل او کسی نباشد و کسی او را سوا می نامد  
 نمائده است و بسیار حدیثی و سال است اگر چه سیاه چهره و شصت ساله باشد و بسیار بالدار و زیاده  
 و میان و فیل و اسب خواهد داد و دزد و دنگل میسر نام و بعد خطبه بوصول می در آرم و جان و غن  
 قادر میمالد که مرد فریفته بر تفریر او گردیده آماده خطبه و نکاح میگردد و در میان اینجا بجای آرد و  
 زیر بار میگردد و آخر بمرد میسر و اگر نکاح هم بعد سالها سال می در آرد و بسیار از ما و و پدر و  
 برادر و اعوام و خالات او بهم میسرند که آدمی از خراج آنها خراب و تباہ می گردد و اکثر مال و  
 متاع تا که قبل از نکاح و بعد از خطبه می گیرند و میخورند و جواب صاف میدهند ششم بعضی  
 خود را بلباس حکم آراسته علاج میکنند و هیچ ناخوانده و نا نوشته نام خود حکیم محمد فاضل  
 و همچنین سنگه بید یا قربان علی شاه ظاهر و منور و اکثر میگذرانند و هر کس او را قوت باه و اسب  
 یا امراض خبیثه میدهند و میخورانند و بهیر می خود مردمان را بلایک بینمایند و اگر امرار بدام فریب  
 ایشان در آیند خوب بر میکشند و تمتع میگردند و حواشی نشینان خود را میخورانند که پیش هر آئینده  
 در روزه و صاف حکمت علی او باشند و مردمان را در غلانیده حکم الدنیا و در لا تحصل الا بالثور بدام  
 فریب می آرند و هفتم بعضی کسان هستند که دکان بندی جاری میکنند و زیورات را گرد میگیرند  
 یا زیورات کلی در صره بسته بعضی و پیه ایشان میگیرند که از ابا عطلح مهاجران این جا گشویان  
 نامند بفتح کاف عجمی و ضمه تاء میندی با اتصال بار هوز و سکون و او مجهول و فتح یای هوز و  
 سکون فون بعده از زیورات جلوه رات را بدل کرده میگیرند و حکمت علی از گشویان مال می بر آرد  
 یا بعد چندی دوا می بر آرد یا مال گرفته از نجای گریزند و مالک دست حسرت بر سر و سپینه  
 میزنند و بای های کرده می نشینند و همچنین مردم که سواد که حکاک باشند الماس و ز مرو و غیره را  
 بدل مینمایند و همچنین زردگر هستند که گینه بای الماس و مرو و باقوت را تبدیل کرده نگینه کم قیمت  
 و ران نصب میکنند هر چند که نا شن آن هم بفرج جاری میسرند اما اثبات رسانیدن شوار می شود

فلما این فرقه ضاله بر درویشان تاخت و تاراج مال مردم می کنند و عالمی را با پند می رسانند  
 فصل در بیان نظم وزن غله فروشان و پیمایش پارچه بزازان اینجا چون گرد و تر از دوازده دان  
 آن در اینجا از سر کار والا اقتدار در بازار با مقرر نیست فلما در وزن مساحت بسیار عین قاش  
 است دیده ام که بیشتر کسان که در بازار برای خرید غله می آیند سنگ و تراز و خانه خود همراه خویش  
 می آرند اگر چه معدن آهن در علقه سر کار عالیست و هزار تا توپ آهن بکار درین سر کار افتاده  
 است می تواند شد که از آن گرد و از آن ساخته شوند و از آن گرد و تراز و بعلامت سرکاری بسته  
 بخله فروشان و بزازان از سر کار عطا شود و قیمت آن از خریداران گرفته شود امتحان این بعمل  
 احتساب نخواه فوجداری سپرده شود و آسایش بسیار بخلاق رسد و انتظام مملکت گردد و در هر  
 مطفف در اینجا بسیار اند که غله بوزن زیاده می خرد و بسنگ کم می فروشد و صاحب غرض بهر دین  
 و سنگ و میسر که میدهند می خرد و ضرری بر و دارند و کسی نمی پرسد **فصل در بیان نظم گوشت**  
 و شیر اینجا بد آنکه قصابان اینجا بیشتر هندی هستند اگر فوج جانوری را می کنند خود و گرفت و گیر  
 جانور مذبح هنگام فوج شریک میشوند و چون با سلم و غیر سلم که صاحب کتاب نباشد هنگام  
 فوج شریک بود و یا فوج غیر عالم مسائل فوج باشد و شرایط فوج را بر وضع شرع شریک بجا  
 نیار و حلال شدن مذبح معلوم و معنی قصابان اینجا جانوران بیمار و لاغر و مرده را گلو تراشیده  
 می فروشد فلما در گوشت آن ذائقه نمید باشد بلکه موجب بیماری عوام و خواص میگردد و بدست  
 آن ضرور که در مسالخ طبیب معین کو توالی یا شفاخانه اکثر اوقات زفته جانوران را که برای فوج می آرند  
 مع عالم مسائل آنجا مذبح جان را بلکه در عالم حیات آنها دیده باشند اگر جانور بیمار یا لاغر و دیده باشند  
 هرگز اجازت فوج نداده باشند اگر کسی اینچنین کند او را بمصاوه رسانند و چنان گوشتی را که  
 و بندگان بازار تکاب چنین حرکت نکنند و نیز فوج جانوران که مسائل و شرایط فوج ندارند  
 باشد او را بقاضی یا مجتنب یا بعلما سپارند تا مسائل فوج او را بیا موزانند و امتحان کنند گرفته  
 اجازت فوج داده باشند تا لحم طری و مطهر بهر کس رسید و باشد از حرام و گوشت ناقص و کرب

محموظه در این باشند و ثواب این نظام در جریه اعمال حاکم وقت ثبت شود و بنشیند شیر و شکر  
 اینجا گاو و آن اردو آب و گاو میشان اردو فیل میخورند فلاندا و شیرینیا مطلقا و بنشیند  
 و نه ذائقه شیر در آن میماند و طهر بر آن نیست که در آن شش چند آب می آمیزند اگر عکله پولیس را  
 یا طبیان یا محتسب اگر دریافت شیر داده شود و در آنجا امتحان شیر شیر فرشان شده باشد  
 و لائق فریب و شان را سزا داده شود و امید که این فریب و شان موقوف گردد و نیز تاکید کرده  
 آید تا اردو چیزی بجا فوران نخورانیده باشند چه شیر این قسم جانوران مرث امراض سودا و میگردد  
 چه عجب که اگر اسباب مواد سودا و امراض سودا و یه یکی این هم باشد همچو آتشک و جذام  
 و قوبا و سرطان و غیره پس بند که در این فصل بر ذمت بهمت علیای حاکم زمان الزم و دوست  
 فصل در بیان کنایه و تمایز خانه این بلده فرخنده بنیاد بدانگونه درین بلده چند کنایه و تمایز خانه اند که  
 بسبب چون آنها انواع انواع قصه و فساد میشود و در اینجا بیشتر بد معاشان جمع میشوند اگر چه ز طرف  
 ریختن و ناسب نیست اینجا بر کوه توال قدغن تمام است که تهیصال و قلع آنها کرده شود و کسانی که متمم آنها اند  
 گرفته پانزده پانزده روز قید کرده شوند و بسزای وقتی رسند و عکله پولیس هم میخورند و میگویند که فیل  
 حکم قطعه سر کار تبدیل کرده شود چه بامضای این حکم قطعه نوعی فساد است زیرا که حامیان این  
 مهتمان اشخاص قومی هستند که زود میخورند اما در امضای این حکم ویرناید زیرا که دیگران  
 که ازین عمل باز داشته شده اند میگویند که فلان فلان را چرا منع نمی نمایند و کان و خانه آنها  
 بند نمی کنند و بنصورت امضای حکم مشکل پس کسانی که زود طلب باشند فوراً اطلاع آنها کو توال حساب  
 مفصل بلار و رعایت بسره کار عالی نمایند و نخواه حامیان این مهتمان ضبط کنند تا فوراً تعمیل  
 این حکم سر کار نمایند و عجب مسلمان اینجا هستند که فعال غیر مشروع را خلاف حکم خدا و رسول او  
 با وجود دعوی اسلام محض برای قدری از نفع خود جانزوارند و نمیدانند که دنیا روزی چند است  
 آخر کار با خداوند است بلکه در اجرا داشتن این برای چه منفعت خود کمال کوشش و سفارش میکنند  
 و نافعین را به سبب و شتام یا دمی نمایند الله تعالی او شان را هدایت فرماید که خود شان مستعد

برای قلع و قمع آن شوند و ارباب پولس را واجب است که خوشی آقامی خود و رضای ارباب  
اولی دانند و بر سماجت و لجاجت موبسوسان هرگز التفات ننمایند و بدانند که سب و جمل و کشتن  
هر چیز از گوشت و چون از گوشتی همه چیز از گوشت و بدین پس خاطر اهل دنیا و دنیا آخرت  
به درو خراب میکنند چنانچه درین مقدمه اگر علمه پولس تعمیل حکم حاکم مجازی نمیکند مصداق ازین  
سورانه و ازان سومانده میشوند و مورد عتاب حاکم حقیقی هم میگردد و بداند که پادشاه سایه  
خداست هر که اکرام و تعظیم او میکند خدای تعالی او را می نوازد و بزرگ می گرداند و هر که امانت  
او میکند خدای تعالی امانت او می نماید اگر چه تدبیر استیصال این فعل شنیع با فزونی محصول اتم  
ممکن بود و دیگر می کشد ع ای ز غفلت بخیر در هر چه باشی زود باش و باقبال سحرکاری نظام  
حصول این مرام زود با انجام میرسد کیفیت مدکخانه و قمارخانه هر قدر که معلوم فقیهین است  
و این کیفیت تقریبی است نه تحقیقی زیرا که در تحقیق این یاده از نگاشته خواهد شد فقط نظم مدکخانه  
بیرون دروازه علی آباد علاقه شرف الدین خسر پوره و قارالامه بهادر آمدنی فی یوم شنبه پرچ  
مدکخانه متصل خزانه جل پئی علاقه شمشیر علی دکاندار و رگز سلطان شاهی آمدنی فی یوم یک روپیه  
و هشت آنه متصل باره راجه اندرگز علی آباد علاقه کالی نواب مدکخانه عظیم الدین دکاندار آمدنی  
فی یوم شنبه روپیه قمارخانه محمد نظام آمدنی فی یوم دو روپیه و دو یورهی خورشید علیخان بهادر  
گز علی آباد مدکخانه قاسم علی آمدنی فی یوم دو روپیه قمارخانه گماشته آمدنی فی یوم چهار روپیه  
متصل یورهی رفقه الملک مرحوم گز اتوار چوک علاقه مساهه راجی دکان دار مدکخانه آمدنی  
فی یوم یک روپیه و هشت آنه و دیگر گنج متصل مکان تجار ام خزانچی علاقه محمد شکو رحبه دار مدکخانه  
حیدر علی آمدنی فی یوم یک روپیه و هشت آنه و قمارخانه آمدنی فی یوم یک روپیه و دوازده آنه و بیرون  
دروازه غازی بنده علاقه محمد شکو رحبه دار مدکخانه بنده علی آمدنی فی یوم دو روپیه و بیرون  
منته دروازه در صالح کوثره علاقه محمد شکو رحبه دار مدکخانه بنده علی آمدنی فی یوم شنبه روپیه  
و در خورشید گنج علاقه خورشید جابه بهادر مدکخانه اتجا پائی آمدنی فی یوم شنبه روپیه و قمارخانه



گماشتہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و در شاہ گنج علاقہ مردہ بہ جب غیرہ مد کخانہ میں حسب  
آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و قمار خانہ معصوم آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و در  
کسارٹھ علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک بہادر مد کخانہ فاد حسین آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ  
متصل پٹہ موہن لال گز حسین علی آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در بازار گھاسی میان  
علاقہ امیر کبیر بہادر مد کخانہ کلثوم آمدنی فی یوم سہ روپیہ و در بازار غیرہ مد کخانہ گماشتہ بابو خان آمدنی  
فی یوم دو روپیہ و چار آنہ و در گاؤںی خانہ قریب دیوڑھی راجہ غنیمت پر شاہ علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک  
بہادر مد کخانہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و قمار خانہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و در شکار خانہ عقب دیوڑھی  
مشید جنگ بہادر مد کخانہ ہریان صاحب آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در ارشاد قریب  
طلوہ تختاریک مد کخانہ عنبر علی آمدنی فی یوم یک روپیہ چار آنہ و متصل چاوڑھی حسین علی آمدنی  
انبہ پر شاہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در دروازہ یا قوت پورہ علاقہ بندہ علی اخباری مد کخانہ  
عبداللہ خان آمدنی فی یوم یک روپیہ نیم روپیہ بیرون کھڑکی ماتا علاقہ بندہ علی اخباری مد کخانہ غلام حسین  
آمدنی فی یوم سہ روپیہ و قمار خانہ آمدنی فی یوم سہ روپیہ بیرون دروازہ چادر گھاٹ علاقہ  
حاجی بشیر مد کخانہ قمر علی آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و متصل دیوڑھی بدھن خان صاحب را  
در کولسی وارھی گزریک بازار مد کخانہ تنھی صاحب آمدنی فی یوم یک روپیہ و دروازہ آنہ و بیرون  
دروازہ تالاب میر جلالہ مد کخانہ حسین بے زنک آمدنی فی یوم یک روپیہ و چار آنہ و در قاضی پورہ متصل  
دیوڑھی سیف اللہ و بہادر مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و چار آنہ بیرون مستحق دروازہ  
و بی بی گنج علاقہ نصرت جنگ بہادر مد کخانہ سید علی آمدنی فی یوم یک روپیہ و در گزریک ماتا پورہ  
در تارین متصل دیوڑھی بہیکو میان مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ چار آنہ و در شاہ علی بندہ قریب  
مکان قاضی صاحب مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و دروازہ آنہ و در چوہا بہ شاہ گنج علاقہ  
مردہ بہرہ عید خان مد کخانہ کمریم صاحب آمدنی فی یوم چھ روپیہ و ہشت آنہ و بیرون محل دروازہ  
علاقہ محمد شکر محمدار مذکور مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در اگر چھٹیدہم کہ بر



بعضی علاقه داران و کان اران ارباب بعض اصحاب کو توالی بوجه من الوجوه رعایت میدارند  
 اگر این است است قریب غضب الهی و خشم پادشاهی مبتلا میشوند و خلایق سلطان  
 جستن و بجنون خویش باید دست شستن و علاقه داران مذکور شدند بعضی از ایشان چنان بگو  
 هستند که در خطابان گمان آلودانی و کان چنین فعال قبیح کردن تهمت بدگمانی بر خود بستن بخدا  
 اگر این کان و علاقه ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر حسن عنوان در خطاب  
 ایشان خبرش سانیده شود فوراً استیصال آن فرمایند مانند آنکه که اهل پولس چنان چه انکروند  
 پس چرا مردان گمان بد پیوستگی مردم پولس بارکان و کان کنند و بر ایشان طعنه زنند و این  
 بدنامی ایشان را کوچه بکوچه گردانند و تا بسر کار رسانند گویا واقع چنین نباشد اما از فیه مافیه خالی نبود  
 اگر مخبری باشد خواهد رسانید البته اهل پولس اجوابی مشکل خواهد بود و بجز آنکه گویند که ما مردم  
 را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نبوده است گویم الحق اگر نبود چرا بسر کار عالی این عجز خود را  
 و بودن و کان بیرون از حیطه اختیار خود ظاهر کردند و دیگران را جای انگشت نهادن گذاشتند  
 اگر صاف صاف ظاهر میکردند سر کار عالی خود بند و بست آن با حکام سانی می فرمودند یا بخصو  
 بندگان عالی و ام قباله عرض مینمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با محامی این چنین بیعت قبیحه  
 همه تن مصروف است و این همه تعمیل ارشاد اقدس است خداست قدیر این شهر فرخنده بنیاد و  
 ازین محرمات که خراب کننده خانمان شرفای و قاطع نسل امراست و بیشتر شراف و آزاده با اختیار  
 این فعل قبیح میسر نیابنواع امراض مبتلا گردیده سیه جزیه میشوند پاک و صاف گردانند بحسرت النبی  
 و آلله الامجاد فصل در بیان آنکه درین شهر از موفیات چند قسم تر میباشد که مردم را بخارا با آنها  
 تکلیف میشود بلکه بزرگ آنها بعضی مردم جان بخدای کریم می سپارند بلی ازانها کثرت پشه است  
 که هر تنفس ازان تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن به از بودن مکان دور خه هواد  
 که در آن مروج را زد کشیده شود و عود و سوزانند نیست و دیگر کثرت کھنک که ساس باشد باین  
 کثرت در هر موسم میشوند که صابی ازان نیست هر چند هر روز مکان صاف کنانیده شود و مگر کم نمیشوند

بعضی علاقه داران و کان اران ارباب بعض اصحاب کو توالی بوجه من الوجوه رعایت میدارند  
 اگر این است است قریب غضب الهی و خشم پادشاهی مبتلا میشوند و خلایق سلطان  
 جستن و بجنون خویش باید دست شستن و علاقه داران مذکور شدند بعضی از ایشان چنان بگو  
 هستند که در خطابان گمان آلودانی و کان چنین فعال قبیح کردن تهمت بدگمانی بر خود بستن بخدا  
 اگر این کان و علاقه ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر حسن عنوان در خطاب  
 ایشان خبرش سانیده شود فوراً استیصال آن فرمایند مانند آنکه که اهل پولس چنان چه انکروند  
 پس چرا مردان گمان بد پیوستگی مردم پولس بارکان و کان کنند و بر ایشان طعنه زنند و این  
 بدنامی ایشان را کوچه بکوچه گردانند و تا بسر کار رسانند گویا واقع چنین نباشد اما از فیه مافیه خالی نبود  
 اگر مخبری باشد خواهد رسانید البته اهل پولس اجوابی مشکل خواهد بود و بجز آنکه گویند که ما مردم  
 را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نبوده است گویم الحق اگر نبود چرا بسر کار عالی این عجز خود را  
 و بودن و کان بیرون از حیطه اختیار خود ظاهر کردند و دیگران را جای انگشت نهادن گذاشتند  
 اگر صاف صاف ظاهر میکردند سر کار عالی خود بند و بست آن با حکام سانی می فرمودند یا بخصو  
 بندگان عالی و ام قباله عرض مینمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با محامی این چنین بیعت قبیحه  
 همه تن مصروف است و این همه تعمیل ارشاد اقدس است خداست قدیر این شهر فرخنده بنیاد و  
 ازین محرمات که خراب کننده خانمان شرفای و قاطع نسل امراست و بیشتر شراف و آزاده با اختیار  
 این فعل قبیح میسر نیابنواع امراض مبتلا گردیده سیه جزیه میشوند پاک و صاف گردانند بحسرت النبی  
 و آلله الامجاد فصل در بیان آنکه درین شهر از موفیات چند قسم تر میباشد که مردم را بخارا با آنها  
 تکلیف میشود بلکه بزرگ آنها بعضی مردم جان بخدای کریم می سپارند بلی ازانها کثرت پشه است  
 که هر تنفس ازان تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن به از بودن مکان دور خه هواد  
 که در آن مروج را زد کشیده شود و عود و سوزانند نیست و دیگر کثرت کھنک که ساس باشد باین  
 کثرت در هر موسم میشوند که صابی ازان نیست هر چند هر روز مکان صاف کنانیده شود و مگر کم نمیشوند

اگر کسی میمیرد و نه از بوی او پیدایش شود علاج دفع آن سوای روغن بلبین یا برجان یا بر جگر  
 ممکن باشد یا جالبون و آب آمیخته در مسکن آنها انداختن یا آب گرم بخشن که بعضی غیر جانزدارند  
 نیست سوم کثرت مورچه سرخ که در سگه اینقدر رنیده ام هر کجا و عضو میگز و همان هم سوزش  
 بسیار میشود و عضو درم میکنند علاج گزیدن این به از روغن گاو مالیدن نیست اما باید که بعد عسائی  
 او را بشوید و نه هزار چند از مورچه خواهند رسید چهارم بسیاری کزدم و دو سسم گرا و برشکال که اکثر  
 کسان را میگز و بسیار زهر دارد و فقیر را نیز این موفی و ریخا تکلیف پیش زدن داده بود که  
 پیاز را با مرچ سیاه ساییده ضما و کزدم و سسم تا کوراساییده ضما و کزدم و بعد ساعت با گرم  
 چند بار شستم بعد یکپاس افاقه شده عضو ملذوع را در آب ترب و اشتن و پنج یا برگ ترب را ساییده  
 بر موضع گزیده ضما و کزدم افاقه می بخشد اگر آب ترب برگ کزدم اندازند فوراً اعضا می کزدم را از هم  
 میپاشد و جدا میکند پنجم سگ دیوانه که در اینجا بیشتر میشود و بست مردم را میگز و  
 و همه میزند اما اشار الله و طرفه این که در محله می آید و هر که پیش او می آید میگز و دو صوت است  
 خود را می بنیند و نمیکشند و کسی در پیکشتن او نمی رود و این گزیدن سگ دیوانه را مدتی مقرر  
 نیست بعضی که گزنده زهر تیز دارد و فوراً می میرد و بعضی دیگر میکشد اگر فوراً موضع لسع را بشوید  
 یا به تیز آب سوزانیده شود بمیل کاشنک یا بران شیر عشر نهاده شود یا حب السلاطین یا اسب  
 آن به آورده ساییده بر جای گزیده ضما نمایند که آبله بر آرد و آب ازان جاری چند رود ماند  
 و آنکس شش باشد از تخم شکر یا نارنگی یا ترنج یا چکوتره یا لیون کاغذی از هر قسم که میسر گردد  
 و چار توله آب ساییده و بشکسرخ و دو توله شیرین کرده اگر سر ما بود دیگرم ورنه سر دقاوتیک  
 زخم مندل شود و نوشانیده باشند بعون الله الشافی شفا خواهد یافت و این موجب فقیرست  
 که بیشتر کسان را داده و صحت یافته اند و از سالها سال زنده و سلامت اند یا یک وخت ناه  
 که در اینجا آن زانای گویند و آن درختی خرد بقدر یک بالشت نهایت تلخ میباشد بیازده  
 مرچ سیاه و آب پنج توله ساییده اگر سر ما بود دیگرم نموده گزیده را تا اندال زخم دندان سگ یوان

نوشانیده باشند صحت یابد اینهمه خوراک جوان است طفل را بمقدار عسر شش هندی و چون  
 برگزیده سگ چا و رب آب تر کرده می اندازند خصوصا چا ورنیلی فورامی میر و چشم خود دیده ام و گزیده  
 آن بهوش نمیشود بلکه با عقل و تمیز میباشد و بهر آیشناسد آواز دل و خواشش گزیدن  
 دیگری پیدا میکند و اگر چه دیگران را میگوید که کس نه من نیاید که خواهم گزیده را که دل من است  
 گزیدن خواشش بسیار و در پس و اگر احتراز نمیکند البته همچو سگ بدانان میگذرد که همان اثر  
 در آن پیدا میکنند و آدمی بپاک میگرد و نعوذ بالله من هذا البلاء اللهم احفظنا عنه وعن كل سوء  
 طرفه و عجیب و غریب این شهر لطافت بهر این است که در اینجا زنبور زرد و زنبور سرخ نمیشود و درین  
 عرصه سه سال که مدت درود فقیه اینجا است یکبار هم ندیده ام و پس **فصل** در بیان افغانه  
 اینجا که درینو لا خانواده او شان مشهور است یکی از آن قوم بی ست که بیشتر از ایشان معترف  
 و جمعدار و جاگیر دار خوش خلق خوش اوقات و خوش رو و دلاور صاحب حمیت و حیا  
 مگر بسبب جهالت قوم خود با هم قصه زنگار و فساد و عناد بسیار دارند اکثر از ایشان  
 ممد و عقیده هستند که اعتقاد دارند که امام مهدی موعود علیه السلام آمدند و تشریف بردند  
 چنانچه در نیاب ملا علی متقی رضی الله عنه رساله در زبان عربی تحریر نموده است که آغاز آن  
 این است بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه  
 اجمعين بعد فمذه رساله سمیتها بالرد على من حكم وقضى ان الممدى الموعود جاء ومضى العلم  
 رحما الله لا شك ان وجود الممدى الموعود ثبت بالا حادوث والآثار نحو من ثلثمائة فصاعدا  
 طائفة في بلاد الهند يعتقدون في شخص مات وله نحو خمسين سنة انه هو الممدى الموعود الخ انتهى  
 ملا می سجاد می لقب جویش در عربی نوشته است که آن دال بر جهاد است هر که شوق  
 دیدوشنید او دارد و هر دو را ملاحظه کند تا وریا بدکل انامیر تیرش بما فیة شروع جواب الر داین است  
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل من صلاح هذه الامة نصب الامام العادل و  
 ذكر من ختاره بولايتها فهو اعلى في العاجل والآجال احمده في البكرة والا صاقل واصلى على نبی

محمد سید الاما و اخرو الاول اسل المختار من صفوة الما طاب الحال الخ انتی حال پیدا شدن اینجاست  
 را اگر در یافتن هست و طبقات اکبری بنیند دستور این قومست که اگر از اهل دنیا باشد وقت  
 ترک دنیا میکنند اگر هست می یابند باز متوجه آن نمیشوند و مشایخ ایشان سوال میکنند اگر چه بقا  
 جان بر لب رسیده باشد و ذکر و شغل بیشتر بر طریقه چشمتیه و قادریه بنمایند و قسید صوم و صلو  
 میداشند نواب بود هن خان مرحوم که حالا بشیر زاده ایشان محراب استیم خان صاحب غیره  
 اند و دولت خان و تارخان و حسین خان و جوشدار خان و باز خان و جنبه خان و مصر خان  
 و مصری خان میر شکار و غیره خوانین چهل کوره و قطبی کوره از بنی هستند دیگر نیازی از انجمله  
 محمد خان صاحب قلعه دار کوکند و محمد نجابت خان صاحب اسم او شان که در مغلیه میباشد نسبت  
 خلیق صاف طینت سوم خوشگلی که از قوم جامع اوراق است و این طائفه در اینجا چند مقام  
 بکونت اختیار کرده است یکی در قصبه بئر خاندان حافظ غلام مصطفی خان صاحب حوم که تعلقات  
 بدر بود حالا غلام رسول خان غلام نبی خان و غیره پسران ایشان هستند دوم در بام  
 ابون زبان خان عرف حسین میان که ایشان را چار پسر بودند غلام علی خان و منصب علی بن و  
 نواب علی خان و عباس علی خان و فرزند ایشان را دانه سوم در اورنگ آباد و بجای قطب پوره  
 از بنگام سلطان زمان حضرت عالمگیر اورنگ زیب بهادر علیه الغفران از اولاد عبداللہ خان  
 خوشگه هستند تفصیل ایشان را دانه چهارم عبدالسلام خان خوشگه که تپوری مولد ایشان بنگلو  
 است در ملک برار که حالا در تحت و تفویض انگریزی است و بهمانجا ملازم میر حیات قلندر ایشان  
 میدهند و اولاد این بزرگ در موضع کلو این برگنه چاکوٹ ضلع اعظم کدھ موجود است پدر عبدالسلام خان  
 که عبدالستار خان نام میشد از کیر تپور ضلع بجنور آمدند و در اینجا متاهل شدند اگر چه عبدالسلام خان  
 اولاد پسری نمیدارند اما خویش و اقارب ایشان هنوز در کیر تپور موجود هستند و پیر واد خان  
 برادر ایشان در اینجا موجود زن گرفته بچه با بر آورده اند چیم صالح محمد خان خوشگه مرحوم  
 ایشان را چار پسر بودند یکی عبدالرحیم خان غصنفیر یا جنگ مرحوم دوم محمد حسین خان مرحوم

سوم احمد علیخان مرحوم چهارم قاسم علیخان اول ایک پسر ضاعلی خان نام که در چهاونی  
 چادر گھاٹ موجود و دوم ایک پسر محمد خان نام در مستعد پوره موجود و ایشان را دو پسر  
 کریم و او خان عبداللہ خان و سوم ایک پسر فیاض علیخان نام در مستعد پوره موجود و چهارم  
 را در مستعد پوره دو پسر محمد صدیق خان و اکبر علیخان موجود و ششم خانوادہ پیر عثمان خان خوشک  
 ایشان در قصور پورہ اند و تونزی پورہ اند و فقیر نیز و تونزی ہستم اما در خیل بنی خیل امیر  
 عثمان خان مرحوم را چار پسر پورند یکی احمد خان المخاطب بمستعد یا رنگ شہید و منفرد و دوم  
 غلام محمد خان مرحوم سوم درانی خان مہر و چہارم پیر اسماعیل خان ایشان خود در مستعد پورہ  
 موجود و دختر می دارند نہ پسر و در تونزی خان ایک پسر پیر خدا و او خان سلمہ ربہ در مستعد پورہ  
 موجود و غلام محمد خان پنج پسر یکی الہ و او خان کہ در چھاونی چادر گھاٹ موجود و دوم غلام احمد خان  
 ایشان ہم در چھاونی مذکور موجود و سوم پیر حسن خان در مستعد پورہ موجود و چہارم پیر عثمان خان  
 در کوچہ جلالی قائم ایشان ایک پسر است پیر طالع بند خان نام کہ در فرزند ایشان پیر عین الحسنی  
 در بانگھاسی میان ایشان پنج پسر سچان خان در مستعد پورہ موجود و پیر احمد خان المخاطب مستعد یا  
 شہید مرحوم ایک پسر پیر عمر خان نام در مستعد پورہ موجود و ایشان را ایک پسر پیر احمد خان  
 نام و ایشان را ایک پسر پیر عبدالرحمن خان نام سلمہ است و چون ایشان اولاد پیر توہستند لہذا شجرہ آبائی ایشان را  
 مینگارم تا براسی و تونزیان یا و گار از فقیر باشد شجرہ خلافت طریقہ حشمتیہ و شکیہ قدس اللہ سرار الیہم السلام  
 الہ بکرم حضرت محمد مصطفی صلا اللہ علیہ وسلم و بکرم امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ  
 و بکرم خواجہ حسن بصری رحمہ اللہ و بکرم خواجہ عبدالواحد بن یدر رحمہ اللہ و بکرم خواجہ فضل  
 بن عیاض رحمہ اللہ و بکرم خواجہ سلطان ابراہیم بن اذہم بلخی رحمہ اللہ و بکرم خواجہ  
 خذیفۃ المرعش رحمہ اللہ و بکرم خواجہ سید البصری رحمہ اللہ و بکرم خواجہ مشاد علوی و بکرم  
 رحمہ اللہ و بکرم خواجہ ابوالحسن حشمتی شامی رحمہ اللہ و بکرم خواجہ ابوالحسن حشمتی رحمہ اللہ  
 و بکرم خواجہ محمد حشمتی رحمہ اللہ و بکرم خواجہ محمد یوسف ناصر الدین حشمتی رحمہ اللہ و بکرم

خواجہ مودود چشتی رحمہ اللہ و تجرمت خواجہ حاجی شریف تندی رحمہ اللہ و تجرمت خواجہ عثمان پلوانی  
 رحمہ اللہ و تجرمت خواجہ عین الدین چشتی رحمہ اللہ و تجرمت حضرت خواجہ قطب الدین ختیار کا  
 اوشی رحمہ اللہ و تجرمت پیر و توکباہ خویگہ چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر بایزید چشتی رحمہ اللہ  
 و تجرمت پیر جوہر چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر عبا چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر صالح چشتی رحمہ اللہ  
 و تجرمت پیر فضل چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر شمع چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر خدا واد چشتی رحمہ اللہ  
 و تجرمت پیر دولت چشتی رحمہ اللہ و تجرمت رحمت غازی چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر رحیم واد چشتی  
 بیابانی رحمہ اللہ و تجرمت پیر دولت چشتی ثانی رحمہ اللہ و تجرمت پیر محمد اسماعیل چشتی رحمہ اللہ  
 و تجرمت پیر عبدالرحمان چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر حسن شہید چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر رحیم واد  
 ثانی چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر عثمان مخی چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر احمد خان شہید چشتی رحمہ اللہ  
 عاقبت پیر عمر خان چشتی بنجیر گردان بلطفک الخفی والجلال اللہم اغفر لہ ولذریاتہ  
 آمین مفتسم جاندار خان خویگہ کہ در محلہ قاضی پورہ میماند اما از خانوادہ ایشان گوی اندام  
 ہشتم مندور می از انجملہ غلام رسول خان مندور می اندو ایشان را ہم جماعت کشیرہ بودہ  
 است اما حالیاورین سرکار اشخاص چند ملازم ماندہ اند اما از ممتازان بودند و وسیلہ  
 پیچہ مندور قائم خانی این طائفہ اگر چہ از راجپوتان صحیح الفہمست اما بسبب شجاعت جلیہ  
 خود از ترین افغان اندورین سرکار عالی از ممتازان اند از انجملہ عالم علی خان بہادر پسر  
 محمد خان دلاور نواز بگ مرحوم چہدا قائم خانی موجود از ممتازان سرکار دلاور خاندان عمرہ  
 گویند محمد خان مرحوم اگر چہ علم نداشتند اما با توارنج شوق بیارمی داشتند این ہم دال  
 بر بیاد ایشان بہت انماں محمد بخش خان خسر پورہ ایشان مرد غازی نیک با مروت و جواد  
 و سیکسین یقین کہ دلاور ہر سہم باشد کار پورا از امور خانگی ایشان است و از انجملہ محمد بہادر خان  
 چہدا از بیاد قائم خانیان است مرد جوان مسکین دلاور صالح محب الفقراست اما با دوستان  
 پر رنگی نمیکند و این خطرات سنت است زیرا کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ آلہ وسلم



که کمال نکونی آنست که صله کند با دوستان پرنفوذ و غریبت او و صله عبارتست از آنچه موجب  
 وصلت و اخلاص باشد و از آنجمله محمد بیکل خان سالدار سند بهیان است نهایت متواضع العلما و  
 خادما و الفقرا و اما اولادش بر وضع پدر نیست لیکن بی عدم او امی صوم و صلوة مساوی الاقدام  
 پدر و برادر هم الله الرشاد و هم یوسف ثنی ادا بیکله عبدالکریم خان جمعدار صوفی خاص اندسته لیسر  
 دارند خانه ایشان در کھو کرداری است یکی صلابت خان دوم امیر نواز خان سوم محمد علی خان  
 یانودهم پسرول خان لودھی پسر لودھی خان جاگیر دارند قریب دیوڑھی لاله باب در می باشند  
 و از دهم کامیاب خان جمعدار کھو کردند ملازم دیوڑھی در کھو کرداری میباشند آدم خوب اند  
 فصل و عجایب نوران اینجا بدانکه از عمده جانوران اینجا مرغ اخیل مشهور که ششده اصاست  
 آن را کتاف عالم رسیده است و آن بچند نام مشهور و اینجا است یکی باقوت که جنگ خوب میکند  
 و نمیکز و رنگ آن سیاه سرخی مائل میباشد و چنانکه باقوت سوخته می شود و وزن آن زیاده  
 از پنج سیر میباشد و دوم پیلکه رنگ آن زرد سیاهی مائل میباشد سوم گربه شخ کاف عرنه  
 و بفتح کاف فارسی و سکون اء محله که بسیار سیاه می باشد فیل بیجان هم از آن است چهارم  
 و نارس بفتح و ال هندی و سکون نون و فتح و ال هندی بافت پیوسته و فتح تره ممل و سکون  
 سین محله سیاه و زرد و سفید و سرخ آمیخته میباشد پنجم نوری که همه سفید می باشد اگر بروم بر یک  
 زرد و آن را سرغ نامند و آن قسم ششم بود و پنجم کاسنی که برای سرتی دارد و هفتم لاکھا  
 که رنگ آن همچو لاکھا بود و پنجم بسنتی که بسیار زرد و شکفته بود و این از جمله قسام مرغ اخیل قسم اول  
 است و پنجم چنیا که برای اوسفید و سیاه باشند یا زده هم جاوا که برای سفید خر و خر و دارد  
 و از دهم سبز سیاه یعنی باز و سیاه و باقی همه پر سفید بود و سیزدهم دو و دیاسنره آن که  
 سفید باشد و قدری سیاهی دارد و چهاردهم کلپوتیا آنکه حوصله اوسفید بود و پانزدهم گیر و آنکه رنگ  
 او مانند گیر و باشد و درینو لاکه درین بلده شوق مرغ اخیل دارند و نوزاد و شان از اقسام عمده  
 هستند چند کس هستند یکی محمد ابوالکسیم خان صاحب هم شیراز و محمد بدین خان صاحب جمعدار هم



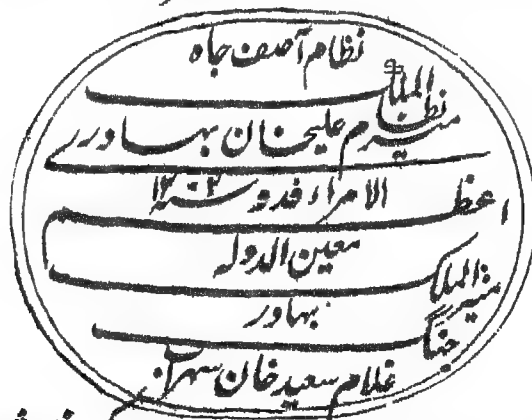
و یکم بازار دوم میر و شهنشاه صاحب در بازار نورالامرا دوم شیخ فخرالدین جیر صاحب عرف  
 نامی آن بازار عیسی میان چهارم مرزا عبد الغفور بیگ و دهلوی دار و قه عوالات فوجدار  
 در محله سلطان شاه پنجم مرزا اشرف بیگ صاحب در سلطان شاه ششم نواب محکم جنگ بهار  
 هفتم عبد الله خان صاحب پسر احت جنگ بهار هشتم فضل شاه صاحب قریب از شمس الام  
 بهادر نهم محمد خان صاحب قلعه دار گو لکنده برادر زاده محمد نجابت خان صاحب و دهم فی نظیر جنگ  
 بهادر بیرون روزه یا قوت پوره یازدهم حیدر علی خان صاحب پسر علی محمد خان صاحب و کیل  
 بدانکه جنگا نیدن مرغان موجب عذاب سخت است و حرام است مناقره و یک زیر که در حدیث  
 شریف است تحریش و یوک و بهائم نمی وارد شده است زیرا که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لعن  
 بر سبک در بهائم تحریش کند و جنگا نیدن مرغان داخل تحریش است خروس سفید تاجدار پسند  
 سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خسی کردن مرغ درست نیست زیرا که رسول  
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم منع فرموده است هرگاه بیضه دراز و خد و دوة الاطراف باشد  
 از آن ماده بر آید و اگر بیضه مستدیر و عریضه الاطراف بود از آن نر بر آید بیضه که در نقصان  
 آن کسب از بدلتا محاق و دهازان بچ که بر آید و آنچه از استهلال تا ابدار و بد بیشتر از آن چه بر آید  
 و شب هر چه را بعد از روز اگر نقاشش گرفته یا ویزند اگر حرکت کند و پرزند نر باشد و اگر ساکن  
 ماده باشد بود فقط فصل در بیان سواد شهر فرزند بنیاد حیدر آباد بدان که سواد این بلده  
 فرزند بنیاد نهایت خوب است اما بسبب آنکه بر آید که از بلده می آید بسبب بودن و کاکیز  
 سیمیندی و دوکان های چاکنده که اگر آنست و بدیم مسفوح و زوده با و کبد و غیره میسازند  
 لذا متحقق است و هم بر سر ترک و خست نصب نیستند البته مردم آئینه و رونده آنرا تکلیف  
 میشود و اگر دوکانهای مذکور و دور که و شونده بهر دوکانه شوارع و رختان بار و مثل نسبه  
 جاموس و گاو و االی و پیل و بزر نصب کرده شوند چنانکه دستور سلاطین ایل اسلام است و طبقا  
 ناصری و اکبری و تاریخ مرسته مندرج است نهایت آسایش مسافران را با است و طریقه

نصب آن نیست که اول زمین سرکاری تخم یا قلم درختان کارند و شخصی بر آن مامور فرماید  
تا پرورش آن تا دو سال کند بعد در شروع بر شکل آن انجا برآورده بر سرشک بر فاصله پانزده  
پانزده گز نصب کنند و گرد آن حلقه زنند تا حیوانات را نخورند و اگر در کنار رود موس  
بر مقامات مناسب ان پل کنند تا پل چادر گهاث بهر دو طرف بجای که آب دریا در موسم خود  
با انجا نرسد و درختان نصب کنند مردم میل محرم شریف را بسیار آسایش دهد زیرا که دیده ام  
که مردم میل و اهل و کما کین به موسم گرانگلیف تاب آفتاب کشیدن نمی توانند و بیقرار می شوند  
بچندین اگر در جلوه خانه سرکاری درخت نصب کرده شوند مردمان حاضر می خیم ماه محرم و مستغنیان  
وسوای مردمان حضور می روند را بسیار آرام بهر سه و این یادگار و ثواب مدت دهانه و نیز  
جلوه خانه ضرورت که برای شاشیدن مردمان چند جای علیحدہ مقرر کرده آید تا اگر مسجد جلوه خانه  
و جوانب جلوه خانه از عفونتهای این قاذورات پاک باشد و چون شاشیدن از امور بسته  
ضروری است مردم مضطرب بلای ناخانه خدا و خدا خانه هر جا که حجاب می یابند می شناسند اگر چند جا بر  
رفع این حاجت مقرر کرده شود و چندی کناسل انجا حاضر باشند و مردم را بجای مقرر نشاند  
و به تمام مقدم جلوه خانه از تعفن پاک میشود و نیز از ضروریات است که شهر را که برای آسایش  
خلق الله فیض بخش عالم حجاب میر عالم مغفور ساخته اند پاک و لایذ و ناودانهای مستراح ناودان  
انداختن نمینند و از جمله کناسان که متران و خاکروبان باشند چکه گرفته شود که هر کس که این  
فعل ساز و خورش فرج جباری رساند و از ان جا اشتها نام آن جاری گردد که خود را آن  
ناودان را بند کند و مغاک علیحدہ در مستراح خود کند که هرگاه آب دین جمع شود مستراح  
آب را بسوی پشته ساخته و در انداخته باشد یا گازی مع آله برون آب از سر کار مقرر شود که مستراح  
صبح او را پر کرده بیرون شهر انداخته باشد اگر کسی مطابق اشتها عمل نخواهد کرد و تکلیف رسان  
عالم خواهد بود و در عدول حکمی مورد و جریانه خواهد شد و از مردم محله مغلوبه شنیده ام که بیچارگان  
بسبب رسیدن آب فریاد فریاد میکنند و شاید از سر کار بسبب اشتها چند که ناودانها و نیز

می انداختند هر طرف بنگرده شده است جای افسوس است که در گناه مشربان بیچارگان غازی  
 محروم الما شوند و نفع نواب امیر عالم که در حق ایشان که از صدقات چهاریات بود بسبب  
 نهایت خیشان بند شود و در گناه یک کس که کثایند مستراح است و کس از نواب  
 محروم شوند یکی روح نمازیان و دیگر روح پرفتوح بانی نه اگر کشانیده مستراح از غرابت فوراً قید  
 کرده شود اگر عدول حکمی کرد و اگر از اهرار است فوراً تنخواه یا جاگیر ضبط کرده آید ورنه عجب نباشد  
 که آه غریب با جابت میرسد و صاحب مستراح بر یلح و بانی یا دیگر آفات از حق مستراح گردد و در  
 ترس از آه مظلومان که بشکام و عا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید و آنکه هنوز  
 بایشان باین عمل ناپاک بلای رسیده است گویا مصداق آنکه گریه شده اند و میگویند هم فیه  
 طغیانهم نعمتون یعنی مهلت میدهند ایشان را در گمراهی خویش گسسته شده پس باید که این  
 مهلت بترسد و از تکلیف رسانی خلایق باز آیند و حق آنست که سبب بند شدن عالت  
 رسیدن آب نهر و غلیظه معلوم فقیر نیست هزار دهن و هزار سخن مصرع فکر هر کس  
 بقدر مهلت است فصل در بیان اسما جوهریان این بلده که در اینجا مشهور اند بدانکه درینولا  
 درین بلده چند جوهری در جوهر شناسی مشهور اند یکی بهر لال است که اصلش از میر شمس  
 انزادش از حیدر آباد کن است و دیگر با از نرولال شیولال و موتی لال میماند و دوم لاله گنگا  
 کهنی است که در چادر گهاٹ میماند و سوم کهنه است برادها کش و لاله کاروانی مشهور است و در عهد سابق از  
 خانه مشهور مغر بوده است حالاً زمانه ناموافق است اما در فن جوهر شناسی نظر دقیق دارد و  
 کمال تحقیق سوم کاکا پرشاد لکهنوی از قوم اوسوال است و دلال مور شاه حساب است که در کسار  
 میماند و هم هوشیار است و نظر عمیق دارد و چهارم کشن داس گجراتی است ملازم دیوانی که در چادر گهاٹ  
 میماند اگر چه نیست اما آدم حساب هوش است پنجم پر بیاست از قوم کومنه در سینه شده  
 میماند ششم بی لال پسر خوشحالی رام اگر داله دبلوی که الحال در چاکمان میماند هفتم شیادایام  
 ماژواری ساکن بیگم بازار ششم بیون مل ماژواری پسر میر مل ساکن بیگم بازار قریب چادر قاضی

هر دو ملازم سرکار امیر کبیر بهادر اند اما سبب آنکه در جا و گاهات به شمت گنج پس جاویری میمانند و او هر  
 می شناسد گساره است که شنگ ای می ساید و می تراشد اگر چه محسوب کج و بران نیست اما زیاده از  
 جوهر بیان نظر دارد و می شناسد فقط فصل در بیان و ستوری عجیب آن اینک اگر کسی نوشته از  
 اقوام خیاط یا روغن گریز گریزین و وزیر یا مانگ برآپ سوار در شب گشت میگرد و و این شب  
 بسایه سان میرسد همه جمع میشوند و او را برآپ سوار شدن نمی دهند و درین بلوی هر جا که نام  
 نائل از هر کس که باشد شریک میگرد و و فساد با برپا میکنند تا آنکه کرومر شد سانسان چهند  
 خود گرفته و پرچم آن کشاده گو یا برای غری پیش می آید تا آنکه نائل از نچنین مقدمات مالک  
 عروسی با مردم پولس تا بسر کار میرسانند و هم بقصداری دایر میگردد اند اگر چه بشد ایشان گفته میشود  
 که نقصان شمار سوار ایشان برآپ است میگویند که از قدیم گاهی نچنین فساد است و درین  
 هتک غرت شرف است مردم نیمه جنگ و جدل که میکنند برای شرف میکنند اگر شرفا خود مندرست و  
 کم کنند با مردم ناچاریم گویند بزبان مزاراجه چند دلال بهادر هم بسیار فساد سانسان کرده بودند اما  
 عهد جناب نواب غفران بجای نچنین فساد که سانسان کرده بودند عکس جاری شده بود که نقل آن

### شاه اورنگ زیب عالمگیر باو شاه غازی



بعمالان حال استقبال بلده فخره بنیاد حیدرآباد و صوچکات و کن نوشته میشود که بحسب فرمان  
 والا شان مورخه ۲۰ شش شعبان ۱۱۶۶ هجری سپه مشکی جانور غنای سرکار عالی از مهر  
 خاص جبت سواری دوله و دوله بنام مانگان سفره از نموده شد باید که کسی در سیر

در باسجاری آپ مزبور غنائی سرکار متعین و مزاحم نشوند اگر در نیاب تخلی و پیش آورده  
 مانع و مزاحم خواهد گشت و نوعی تقید نمایند که آینده دست از مزاحمت آنجا باز دارند و صورت  
 شرارت و ایستادگی و ارباب محصور رسانند در نیاب تاکید کنید و اندیخیم شوال ستمده هجری سال که  
 دو و صد و سی و هجری و االکان در فوجداری نالشی بر فو میران بابت مزاحمت کرده بودند چون  
 اصل سند مدعیان پیش کردند شاید بعضی مدعی علیم خاموش ماندند چرا میان کار مدعی بشد اگر چه  
 درین سند بوجه نظر بوده است مگر ضرورت تحقیق آن نشد و ریو لا که بابت هفتم محرم سال که هزار  
 و دو و صد و هشتاد و پنج هجری است لجه من بین گرد مدعی نالشی مزاحمت و انگلی دوله بر پاکی هنگام  
 معاوضت بر دو کیا و کثایا و الیا مدعی علیم کرده که دو و صد سائیسان را همراه خود آورده مانع  
 و مزاحم سواری شدند که بر آمدن نخواهم داد و کشت و خون خواهم کردم هر چند سیو و چلیه گرو  
 بشد علیم فمایش کرد و نگزشتند چون مدعا علیم و چلیه گرد را در فوجداری طلب کردم و معلوم شد  
 که مدعی و مدعی علیم همه چلیه یک گویند و منکر نصیحت چلیه گرد که بجای گرد دست بستند یعنی  
 چلیه یک گفت که تا آمدن چو ریا گردی کلان مزاحم سواری دوله و در دهن نشوند بعد آمدن گردی  
 هر چه خواهند فرمود بر آن عامل شوند گفتم که نزد قلین اگر چه سخن میزدند و سخن مصالحت آمیزه گرو را  
 در خود نگیر و قابل تعزیر و سزا باشد که مردود و الطریق میشود زیرا که درین مدعی گفته اند هر دو  
 گور پیمبر بنا وین گور روخته منین ظهور باستماع این سخن فوراً مدعی علیم دست از مزاحمت  
 باز داشتند و راضی شده رفتند فقط فصل در بیان مرلی بدانکه مرلی بر وزن مرغی زنی باشد  
 که آن را در سنسکرت سویرنی بر وزن فعیکنی نامند معنی آن آزاده است و چون کسی را  
 از بنو و ان ملک تیلنگ و کرنا ملک و در آرد و نصف ملک مرته از ستاره تا پانی کھانڈی او  
 اولاد نمیشود و او نذر بنام یل یا نوچا یا کھنڈی راومی نمایند که ایشان را دیوتای خود عتقا  
 میکنند هر گاه بقدرت حق قدیر فرزند پیدا میشود و سهم ازان که دختر بود یا پسر آن آزاد  
 میکردند و بجهت پدری و مادری تا چار و ده سالگی پرورش او می نمایند و بر حالش میگذرانند

پس ایشان هرگاه جوان میشوند نگاه میکنند و هرگز آنکه میخواهد سیدار و وزن هر مرد که میخواهد  
 در کنارش بماند پس آن اسویری و مرد را سویری و هر دو را مری نامند و این هر دو و حبیب  
 شرع و شاستر و قانون در حرام مبتلا میباشند مرد و دوائی میخورد که قطع نسل میکند و در لطفه او قوت  
 نامیه بنماید و بعضی زن و دوائی میخورد که عاقره میگردد و زنی که چنین و دوائی نمیخورد و حمل  
 میرسد ساقط میگردد و انداگر بچه پیدا میگردد و او را قتل میکند تا بزرگی او که کچم عوام است زائل نگردد  
 بند و بست این فعل حرام قتل نفس ناحق بر ذمت همت علیک سلاطین واجب لازم است  
 و این نیز فعل حرام در قوم بر بن چهری و غله فرودش نمیداشد بقتل و در دیگر اقوام هنوز  
 ملک هنوز جاریست عجب از حکام خیر خواه خلایق زمانه ماست که هنوز تحقیق این مسئله جزیره انفرموده  
 انتظام رفع آن نه نموده اند فقیر حقیر بدفع آن بدل و جان متوجه است حق تبارک ثواب این  
 انتظام را در حق این موجد محقق درج فرماید گویند در نیولاد در شهر پالی که در علاقه ستاده بکومت  
 آنکه زیمی که هزار و پنجاه مرد و دویست و هشتاد و هشت مردی موجود اند و هر یک خود را بزرگ و مقبول و یو قاطا  
 میکنند و اخبار عجیب غریب از ویان میکنند و دمی از حرام نمیکارند سرکار را ضرر است که بواسطه  
 قاتله بعد و رستی فخر است اسما آسمانها بذریعه عملک پولس خبر حمل اسقاط آن همیشه گرفته باشد و نیز فخر  
 اسما که ساینکه این زمان نزد او شان فندیا او شان نزد ایشان می آیند درست کنانیده همیشه  
 ارباب پولس بر تانکیده باشد که خبر حمل او شان گرفته باشند اگر بچه پیدا شود آن حرامی پرورش  
 کنند اگر قتل حق کند قاتل را بقتل رسانند بلکه این رسم بد مری را بواسطه شاستر این موقوف  
 کنانیده فقط فصل در بیان اوضاع دکن و احوال حیدرآباد و انکو میر عبد اللطیف خان شوشتری  
 در کتاب خود که موسوم بتجفیه العام است می نگارد که بیشتر ارضی بسبب قرب خط استواء چو  
 معتدل دارد طول ایام و لیالی در جزا و قوس بسپرده ساعت رسد و ازین تنجا و ز فشد و  
 موسوم زمستان مردم اینجا را ضرورت آبش و پوشین و لباس پنبه و پشمین نافه و در تابستان  
 بسروا به و گلستان و سخخانه و سیخ احتیاج نگردد و قریب است باینکه هشت فصل شمرده شود



دو بهار و دو تابستان و دو خریط و دو زمستان و تمیز بین الفصلین پنجوب شین و خبر ظاهر میگردد  
 زمین اینجا بیابان بسیار دارد و آب همنه جایشین است آندرا آب آب فی الجملة شوریت دارد و انگور  
 اینجا مزه انجیر ترش میباشد میگویم که صاحب تحفه العالم را همچنین اتفاق افتاده باشد ورنه  
 انگور اینجا برابر انگور کابل بلکه بهتر از آن بهم میرسد و همچنین انجیر در اینجا به گجرات میسر میشود فقط  
 و زمین این ملک قابل ریع کامل است اگر نظام آن حسن و جوده کرده شود و در تابستان  
 ترغات صیفی باب باران و بدگر و موم آب برگما که سلاطین سابقه بسته اند پرورش می یابند  
 رئیس خوش اقبال و نیک نیت که تکلیف رعایا را بقدر یک دوره نمیکوار و دخت را و نهایت مدبر  
 و خیر خواهد آفای خود که هر وقت در تزیید جاه و چشم و مزید دولت اقبال خداوند نعمت خویش  
 میگذارد سبحان الله زهی و سله مملکت و خنی فخرش با هر وقت قدرانی فقر او و غرت علماء را از  
 تا بخت چنانکه الحال درین سرکار عالی گاهی نشده است فقیر بجای یک پول که بشکل میسر بیستم زود  
 صاحب یک کت پیر میشود و عالم با وجود بوری نشینی با نعم حال مالک خزانه قارونی میگردد و اگر  
 بحسن تدبیر مختار حال اندکی ظلم ناظران بیدار و تعلقه داران کارکنان رعایا و بریا پستی می کرد  
 این ملک کن مرغوب همانیان خواهد بود اگر تدبیری که در کتاب تنویر تدبیر نوشته ام بعد  
 تعلیم مساحت پیمایش ملک و درستی نقشه های مواضع و کشت کنایه شود و تغلب زمینداران  
 و جاگیر داران و انعام داران واضح میگردد و بند و بست زمین بے ترود و افتاده با سرع زمان  
 میگردد و ترقی جمع بشری نرود و گون میگردد و مضمون منجاء بالحنه فله عشر مثا لما بطور سیر مردم  
 اینجا چه شهری باشند چه بدوی همه کابل و کم محنت فلما انه از ایشان عالم میشود و نه حاکم اگر خدا نگار  
 است و راهم تا نیر و زخفتن ضرورت و هم مجمل اگر زور کسی می بینند مطیع و بلع گزار می شوند و اگر  
 کمزور می مانند با و سخت و در سر ایشان می پیچد کلاه سخت را که بغرور و غوری نهند و سلوک پشیمان  
 بیک لحظه فراموش میکنند و عهد و پیمان را بر طاق نیسان میگذرانند بر اینهمه اینجا که دستار کلان کلان  
 بر سر دارند مستحدم بنار و فریب و طمع و حرص و بغا طه و بی معرفت اند گویم خدا بیچ انگشت کیسان



نکوه نقطه و چون اختیار بایند از قتل و ایند یکدیگر باز نمانند بیکدیگر چه در رسم و رسم الخط حساب  
که در اند غالی اگر فریب و پنج نخواهد بود و غرض ازین سیاق الزام طریقت مقابل میباشد و تصفیه  
کاغذ حساب فلند ابعاد آگاه شدن و ستوات حساب بیدین فرقه حضرت اورنگ نریب عالمگیر بادشاه  
غفر الله له بسیاری را از پندتان قید فرمود و مجلس انام بنیت خانده کرده بود و از غرض این فرقه  
غیر محاسب است یا الزام دادن محسوب علیه یا از طرفین نفع بر داشتهن فلند اورنگ نریب احکام انگیز  
میخواهند که محاسب مسلمان باشد و در جمله علمه و کس بر سببان ستارگان از دیگر اقوام ملازم بکثرت  
داشته شوند و مردم آنجا را عسم اندانند و باشند یا مسلمان از زمان احترازی نیست مسلم باشند  
شغله وار و مسلمان یا هندیه شغوف کسی را با دیگری اجتنابی نه و همچنین جمع بین الاختین از مضایقه  
ندارد اگر درین هاشم فوج داری کسی را بتو بخش میرساند از با مجلس افعه بلا الحاظ را میفرمایند و بگویند  
سعی السوء و مکر نباشد که خواصی از طفولیت نداشته باشد الا من حفظ الله عن العین و فی نباشد که از خود  
آشنا بکس نباشد الا من همانند الله عن الشیخ و حرام خوردن افعال محرمه و آن مردم اینجا عجم باشند  
و چنانچه بمثل الله انداخته از سینه بی نوشیدن رشوت خوردن و دزدی کردن و برهنه نمودن غایت  
کردن و دوغابازی نمودن مال بفریب کشیدن و سود خوردن که هر کس نباشد که در بر بوده باشد  
مسلمانان اینجا ریش می تراشند و برت میگزارند و بر سر کفشی و پشه و چوئی می گذارند این همه  
مکر و تحریک است و مرد زیر جامه تنگ تا شتاینگ می پوشند که اینهم ممنوع است و یکی از عجایب احوال  
اینجا اینست که اگر شخصی بسبب کمزور شود باز او را قوتی که بود حاصل نمیکرد و پس مرد مسافر را در اینجا نباید که  
خون کشد یا بسیار سهل گیر و یاد افعال نفسانی شغل کند یا راضی بسکونت این کشور گردد اگر اوقات  
قیام چند روزه شود باید که باز بسفر ملک خود تبدیل آب و هوای اینجا کند تا مانده و هم گردد و در اینجا  
چیزی جز بی سعی و تلاش و کوشش و انتظار میرسد و دوازده ماه مردم اینجا است که خفت  
در کار آفاق کنند و ببال آن دزدی نمایند و بان چیرس معتد پیدا کنند و فخریه بپوشند که فلان شخص  
چار لک روپیہ پیدا کرد و این را کمال چالاک و دانش ظاهر می کنند و در راه و شکسته اند و مردم اینجا

طبیب میدانستند این رسم بر انواب مختار الملک بهادر یک قلم به توفیق فرموده اند و مقبلان آن را  
 بسناری سخت سائیده فلند که شده است اما قلع آن کلیته هنوز نگزیده است از کلان تران ملازمان  
 بهمانه و قید و ضبطه جاگیر است رسیده اند و خردان ایشان به توفیق جبرانه و قید و محرومی چاکر  
 قانز گردیده اند تا هم بازار رشوت بند نیست و چون پیشتر مردم اینجا حلال و حرام را نمی شناسد  
 اند از نو ایشان میان طهارت و نجاست و لطافت و کثافت هیچ فرقی نیست بساویده ام که  
 بدست خود شبیه بول آورده اند و بهمان دست تکرر کرده تر گرفته اند و هیچ مضائقه نکرده اند و  
 شاگردان اینجا و مردمان اینجا اکثر تا غرض حصول مرام دنیا بمیان باشد همه مطیع باشند و چون  
 غرض مرتفع شد هیچ عزت استاد و حرمت مرشد ندارند بلکه او را نمی شناسند اگر چه این مرض همه  
 جاست لیکن اینجا بیشتر دیده شد پس هر استاد و مرشد را لازم است که بعد امتحان طالب بحدت  
 گرفته باشد فقیر که در اینجا وارد شد هم اکثر مردم درخواست خواندن نمودند گفتیم که چشم حاضر اما اول  
 نوشته خوش طریقه بودن خود از مولوی عبدالحلیم صاحب بیارند پس خاموش ماندند فقیر هم غلام  
 یستم از دستورات خاندان آصفیه است که اگر کسی از افکار دنیا تنگ می آید و امن فرج و خواهر چلیپ  
 سرکاری میگرد و دو فارغ البال و خوشحال میگردد اگر خبر قتل کسی بحضور اخبار میسرند میگوید که فلان  
 تصدق شد و اگر کسی خبر مردن کسی میسرند عرض میکنند که وادکار نکرد و بنگ که بافته بان سلی باشد اندیشه  
 بلکه بافته نوار که یک خط آن در دو یک سرخ باشد نگه دارند و بروز آخرین پلنگ نو آسفید بر آجازه میگرد  
 آذینا مبارک بدشگون میدهند و بوری هم بخانه نمیگذارند که اینهم سامان جنازه باشد و لفظ شامیان  
 را بروز جنازه بر زبان می آرند و همیشه شامیان را دندایشکی و بعضی دندایشکی نامند و در محلات چرخ  
 نمیرود که این ابدشگونی و اند چون یک ساعت پاؤ بالا روز باقی میماند همه یوریا هم میروشوند یعنی آمد و رفت  
 بند می شود و هرگاه همین قدر روزی بر آید و یوریا باروشن می گردند یعنی آمد و رفت  
 جاری می گردد و بر هر یوریا سیاه نویس مقرر اند هر چه حکم حضور یا بیگمات معظمت صا و میگردد  
 در سیاهه نوشته میشود و هر ما که بخانه خود می رود چون باز می گردد و می آید یک شب بچوکی خان

یا کچھری خفته و آرام کرده و داخل محل میشود و اگر در خانه کوکری موت گریه و بجا پهل و در حاضر میگردد  
 اندرین مدت اگر حاضر گردد و مراحت میگردد و بابت ماتم پرسی یک فرزند موتی را و و شاله نسب  
 یا سیاه عطا میگردد و واز دیوانی بعد هفت روز چاکری که در خانه او موت میگردد و حاضر نمی شود  
 و و شاله سفید می یابد فصل در بیان اهل عزرات اینجا که از خواجگان حق تبارک بوده اند اگر چه احوال  
 مفصل ایشان تحقیق نه پیوسته اما هر چه از کیفیت احوالی ایشان معلوم شد نگاشته می شود  
 زیرا که مالا محصل کلام لایترک جز در ضرورتی است که ختم فصول کتاب بر احوال بزرگان شود تا موجب  
 برکت درین کتاب گردد و بدانکه یکی از اصحاب عزرات اینجا شاه یوسف صاحب اند قدس شده  
 گویند ایشان در برادر بوده اند نام نامی یکی ازان یوسف صاحب و اسم ساد و دیگر شریف صاحب  
 رحمة الله بر دو بزرگ از اسادات بلخ پس سپاهگری بلازمان بهادر شاه پسر عالمگیر امارت الله  
 برانده بوده اند کمال اتفاق میگذازانید نزد سفید پوش بوده اند و صحبت یکجائی می داشتند از یاران  
 مولانا سید ناکیم الله جهان آبادی قدس سره بوده اند از اوت بسلسله قادریه می داشتند هرگاه  
 برای تنبیه شاهزاده کام بخش لشکر بهادر شاه بختید را آباد آمد بهپای عسکر ظفر پیکر بوده اند هرگاه  
 با و تنه و زید که نیمه هر کس بر افتاد و هر وقت عظیم انجمنه سر سجده نهادن وقت چراغ ایزد و  
 پیش ایشان روشن بود و کلام الله مجید در تلاوت بینندگان در حیرت افتاد و در عقیقت  
 در پای ایشان نهادن چون باد شاه بختید را آباد رسید شاه یوسف صاحب قدس سره ترک خدمت  
 نموده عزالت گرفتند شریف صاحب هم متابعت ایشان فرستند بعضی ناقل اند که حضرت  
 اول مصری بوده اند و حضرت ثانی گیلانی مگر هر دو برادر طریقت بودند هر دو بر ریاضت و تقوی  
 و ورع و احتیاسی که سبب ایشان بگاه دیگری رونمی آورد که امت بسیار از ایشان  
 سرزده اند و در روز بروز ظهور می رسید کسی را می دید گرفته اند و از هر دو بزرگ در موضع نام بیست  
 و اینجا قطعه از جنت است عرس ایشان بتاریخ پنجم ذی حجه می شود بنای گنبد و مسجد و عرص  
 ایشان یکی از متوسلان نواب سعد الله خان ناظم ارکات کرده است خدا یا ایامه از سوگان آنجا را

در  
 این  
 کتاب  
 در  
 بیان  
 احوال  
 بزرگان  
 است

شاه علی الله علیه السلام ایضا مولانا شهاب علی ابوالاعلیٰ صاحب آبادی افروز المصطفیٰ  
 آسوده اندر رسم الله و هم مزار حضرت شاه سید محمود شتی است قدس سره گویند مزار ایشان  
 از جنات اشرف است اول شهر برآمدند و دست ارادت بپوشش موی داده و سه سال در خدمت  
 بایرکت ایشان بوده و بانعامات انبیه مشرف شده و به نیت جذب فیض هر دوشته بچیدار آید  
 رسیده هر قلعه کویری موطن گرفتند گاهی سکر ایشان ستولی می بود و گاهی بصحوی می درآمدند  
 بعد چندی فرمودند که مرقد من همین جا خواهد بود بسیاری از ایشان که راست بطور سید است  
 بزمایش تانا شاه بودند سلطان بایشان ارادت نمیداشت فرمودند که حریفی پیدا شود و تانا شاه  
 را اسیر کرده برود و بختان شد که بعد چندی عالمگیر و رنگ زیب باوشاه انار آمدند برانه رسید  
 بدولت آباد برده اسیرش گردانید که بعد چارده سال در سن یکینار و یکصد و دوازده هجری از  
 جهان بمرغز اسهال درگذشت و برود خد دولت آباد مدفون شد و وفات سید شاه محمود در سال  
 یکینار و یکصد است و مرقد مشهور ایشان بر کوه است و الحال این کوه بنام ایشان بنی العوام و النجوه  
 مشهور است و صاحب اولاد و نسله بوده اند بعد ایشان شمس عالم صاحب شد و بعد ایشان  
 شاه علی رضا شتی شدند رسم الله و هم مزار حضرت بابا شریف الدین قدس سره است  
 گویند ایشان مرید و خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین عمر سرور دلی طاب ثراه برادر طریقه  
 مولانا معز الدین ترک بوده اند قبل از آبادانی بلده فرخنده بنیاد و حیدر آباد و حرسها الله عن  
 الفساد و بر کوهی که درینو لامر قد شریف حضرت ایشان بران است تشریف آورده ممکن شدند  
 و آن کوه به نیت خوش فضا راحت افزا که از باب بواطن را نور می افروزید و اصحاب ظهور اهر  
 سرور بنیاد آن جیل نور از بلده مبارک بفاصله چار کوه و طرف جنوب واقع است  
 عرس شریف ایشان بتاریخ نوزدهم شعبان می شود و خلایق بسیار بانبوه کثیر از  
 خواص و عوام در آنجا میرود و تنز و تهنیک بر حرمه الله چهارم مرقد مراد شاه و بهوتی است  
 از فقر و بلا مبتله بوده اند کمالی اتفاقا پیراسته گویند بطاهر خود را بنجر بایان می نمودند نیت

تاریخ دکن

تاریخ دکن

تاریخ دکن





قریب کهرکی بود صاحب مزار و تکیه شاه جعفر صاحب چشتی مغفور مشهور است پس ایشانشان  
 با و شاه صاحب مجذوب شاه عبدالقادر که بسبب کثرت مراقبه کوز نشیت شده بود و محمد علی صاحب  
 بودند وفات شاه ابوالحسن صاحب شانزدهم شوال سال یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجری  
 واقع گردید قبر ایشان نیز بیرون دروازه دبیر پوره است گویند شاه عبدالقادر چشتی شافعی بیدب  
 بوده اند و حصه خود برابر و ایشان از خانه خود طلبیده می خوردند و برسم پدر بزرگوار خود بیاد  
 حق میگذرانیدند وفات ایشان تباریج بست و هفتم صفر سال یک هزار و یکصد و نو و نه هجری واقع  
 شد پاتین مزار پدر و والد بزرگوار بیرون دبیر پوره است رحمهم الله هفتم حضرت شاه موسی  
 قادری پسر سید محی الدین عرف قادر شاه قدس سرها از اولاد حضرت سید عبدالرزاق بن  
 غوث اهدائی محبوب سبحانی حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهما بوده اولاد ایشان سال  
 یک هزار و یکصد و پنجاه و دو بوده است پدر بزرگوار ایشان بفرزند بی همیشره خود ایشان را  
 داده بودند باین سبب در دستعد پوره تشریف میداشتند اما گاهی اینجا خدمت و الهام  
 خود که اندرون بلده متصل دروازه پل تشریف میداشتند میر سپید در سال یک هزار و یکصد و هفتاد  
 و یک هجری بعمر نوزده سالگی برجاوه پدر بزرگوار خود زیب جلو سن نشیدند تا نازده بودند تقید  
 جماعت بوده نماز جماعت کمال اتباع سنت نبویه صلی الله علیه و آله و سلم میگزاردند بر نامه  
 غفران مآب علیه الرحمة والرضوان بوده اند تا چهل و چهار سال بارشاد و هدایت خلق مشغوف  
 بودند سرور الملک گحاسی میان که بازاری بنام ایشان مشهور است مرید حضرت مغفور بوده اند  
 و سال یک هزار و دویست و پانزده هجری روز دوشنبه بر حمت حق تبارک و تعالی میقتلیدند علیه مزار ایشان  
 اندرون بلده متصل پل دروازه پل واقع کسی از فرزندان ایشان گنبدی مختصری مثل تابوت  
 خوشنما درست کنانیده است بعد ایشان سید غلام علی شاه قادری شدند و بعد ایشان  
 سید مرشد صاحب قادری شدند و بعد ایشان سید مرتضی صاحب قادری شدند که الحال  
 موجود اند و در نظر جمیع مردم بهار علی شاه از چهندستان چشت بوده اند پس ایشان چمن علی شاه

خیابانی بوده اند از پتیا چشتیه علیه الحال سلطان علی شاه خلیفه ایشان کار فرمای سقا نیز خود  
 اند محمد بن سلیم به نهم روشندل صاحب مصدر انواع کرامت بوده اند این اشعار صدق  
 حال ایشان است که گوی خود را به پیل می نمایان گشته در صورت مجنون در آئے و نهائی  
 خویش اهرم بشکله عجائب لبری و خوش ادائی و از حال تفصیل ایشان آگهی ندارم  
 که از کجا بوده اند مگر فی الواقع اسم با سمنی بوده اند ارادت بنحاندان چشت اهل سنت مشتیدا  
 نام تامی مرشد ایشان شاه جمال الدین علی بوده است مزار روشندل صاحب بیرون دروازه  
 یا قوت پوره است الحال شاه جمال الدین ثانی خلف ایشان خلیفه موجود روشنی بخش قلوب سیر  
 اند از معبود سلیم به و هشتم عالم علوم عقلیه و اقلیه از وان رحمان که شیخ عرفان حضرت شمس الامرا  
 مغفور محمد فخر الدین خان صاحب مرحوم از اولاد حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سرها اگر چه  
 بظاهر از باب دنیا سر خلیل امرا بوده اند اما در باطن همه با خدا کاری داشتند و بس خلعت  
 طریقه از مولانا رفیع الدین صاحب قندهاری و کهنی یافته اند عمری و ریاضتی گذرانیده اوقات  
 خود بحسبت پیران کرام بسبر برده با فرزند کریم خود را بخلاف امتداد فرمودند چون فات یافتند  
 مزار ایشان قبر درگاه حضرت بر بنیه صاحب شد فرزند گرامی ایشان هم و الا اتباع متذنب به  
 اند علی علیه السلام و سلم با حیا طریقه پیران عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مشغوف  
 محمد بن سلیم و سلم خلفه و مد ظله یازدهم سید غلام نبی محمروت بنعلامی صاحب فرزند سید غلام سرور  
 صاحب مبرور حافظ عالم محدث عاشق رسول قبول صلی الله علیه و سلم بوده اند مزار ایشان  
 متصل مکینه صوفی صاحب بیرون کهر کی بود له صاحب است الحال نسیره حضرت ایشان سید غلام  
 خطیب مکه مسجد موجود اند خطیب صاحب هم صفات حمیده دارند و بهر جمعه و عظم هم میفرمایند مگر  
 بیان فرض سنت و جواب و مکروه و مستحب و مباح و منفسد و حرام و حلال عقائد اهل اسلام و اخلا  
 احمدیه اتباع سنت محمدیه نمی فرمایند و نه چرا عوام و خواص اینجاد و محرمات اکثر مبتلا میشدند  
 و بهر جمعه بعد و عظم پارچه های ادعیه نوشته پس از بیان فوائد خواندن و دشمن آن برده



تقسیم میفرمایند و مردی حسن عقیدت خودشان بران پارچه ها همچو مرغان پروانه می افتند و چیده می برند مطلقه و دو از دهم شاه مومن چپ که بفارس شاه مومن خاموش گویند با طائفه فخر مجربین سیر عالم نمودند و در عهد قطب شاهی داریو حیدر آباد گردیدند از طائفه حضرات چشت اهل بهشت اند بطرف علی آباد سکونت اختیار فرموده بعد چندی وفات یافتند قدس سره مرزا ایشان بیرون شهر متصل شهر نیا در وازه یکو واقع است گویند از فخر ارازان شاهی اند و این غلط معلوم میشود از خلفاء ایشان بر عهد جناب نواب نظام علیخان بهادر میان جمیع بخش حساب بوده و بعد جناب نواب سکندر جاهد بهادر تا بعد جناب نواب ناصر اول بهادر نظام علی شاه صاحب خلیفه بوده اند همه صاحب تجرید بوده اند الا بر نظام علی شاه صاحب تجرید ختم شده حالا یاد علی شاه صاحب خلیفه صاحب عیال و اطفال موجود اند آنهم غنیمت بود و این هم غنیمت است رحمهم الله سید جم حسینی بادشاه نام ایشان مرزا حسین بیگ از مرزایان هند بوده است هرگاه شاه فتح علی بزرگ مجذوب هندی نژاد را نظر بر ایشان افتاد مقبول شد و رنگش درین ظهور گرفت ترک دنیا کرد فقیر گردید و در بنخ محمدیه نیست تا آنکه نظر ایشان بر حسین گرگوشاین که متحول بود و در دست بسیار میشت افتاد آن هم بزرگ ایشان در آمده جامه خود را بصبغه الله رنگین کرده باسلام در آمده مجذوب شد و قائم مقام میرزا گردید بنده عشق شدی ترک نسب کن جانم که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست نامش حسین شاه گردید میر نواب سبزی فروز هم نواخته نظر مرزا موصوف بوده است مزار مرزا حسین شاه در مستعد پور است بعد حسین شاه چمن علی شاه شد که او متاثر بود بسکون را و محالاً فرزندش موجود و محمد الله چار دهم مولوی سیرالدین صاحب از خلفاء مرشدنا قبله عالم حضرت مولانا فخر الدین بلوخی حشمتی بوده اند مرزا شریف ایشان بدرگاه حضرت شاه یوسف صاحب است قدس سرهم صفات کمالات ایشان زیاد و از تجرید و تقریر است الحال فرزند ایشان مولوی عبداللہ صاحب موجود اند عم الله فیضانهم پانزدهم مولوی حاجی تراب علی صاحب از خلفاء حضرت شاه ابوالبرکات صاحب ابوالعلانی که از خلفاء

خواجگن الدین عشق عظیم آبادی اند که تکیه ایشان در اینجا مشهور است فقیر را در محنت مولانا  
 صبح و شب حضرت شاه صاحب معفو و سال یک هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری بمقام که آباد  
 بسیار حضور می مانده و صحبتها حاصل گردید و پیر و مرید را بسبب غلامی طریقه آبادانیه بنیوانند  
 و با نظار الطاف منظور می ساختند و موی صاحب بعد چندی تشریف بردند و از اینجا به حیدرآباد و قندهار  
 آوردند و بجا رضه سال و پیش که این عارضه سخت در حیدرآباد میشود بر جست حق پیوستند و در آن  
 حضرت شاه یوسف صاحب مدفون شدند یکی از یاران ایشان سیان میر علی نام بر مرز ایشان  
 میمانند با فقیر ملاقات نیست اما مردم بسیار بصفت ایشان میسرانید و چنان باشد هرگاه پیران عظام  
 محمود و نبوت پسندیده باشند ایشان چرا بتوجه آن حضرت بآن نرسیده باشند آنهم که  
 بپارس آشناسند فی الحال بصورت طلا شد و خورشید نظر جو کرد و برنگ + تحقیق که  
 لعل بی باشد به تاریخ وفات مولانا معفو است چون فقیر برای بابوسی این هر دو بزرگ پیر  
 و مرید و لشکری بابی صاحب قهر الیه آباد میفرستم و در بانان لشکر و رفتن غیادند و دوست فقیر  
 انتظار اجازت نشسته میماندم باری مولانا بسر وقت من رسیدند و بر و بانان بسیار غیظ و غضب  
 نموده فرمودند که فقیر آبادانیه را نمی شناسد ای کم نجان او کن تا باین جا رسیدید حالا هم تکلیف  
 ایشان اراده رفتن و دیگر جا دارید گفتن الما مور معد و پس خندیدند و مرا خدمت حضرت پیر و مرشد  
 بردند شاید که هفته نگذشته باشد که از اینجا کوچ لشکر شد و جمعا الله باید دانست که برای زحیر حیدر آباد  
 این نسخه مجرب یافته ام و بسیاری کسان را نفع بخشیده است که صحت یافته اند اما من جدید باشد  
 گفته نشده باشد بواسطه آنی یا دیان یک توله و زنجبیل یک توله از هر یک نصف نصف گرفته  
 بریان نمایند و نصف خام دارند و به سیاه هفت عدد آن را بر روغن گاو و بریان کنند تا آنکه  
 سرخ گردد و نصف و پس برآورده و به چرب او را صاف کرده همه را کوفته برابر همه شکر  
 سرخ آمیزند اگر تشنگی بود یک توله اسبغول سلم چرب بر روغن کرده در آن آمیزند و الا فلا  
 بهمیخ باشد صبح و پنج داشته شام همراه آب اگر موسم سرد بود به نیکم دالاله بر و خورده باشند و هفته

صحت می بخشد بعون الله الشافی شانزدهم حضرت حسین شاه ولی از اولاد حضرت سید غلام  
محمد بنده نواز گیسو دراز چشتی اند باین سلسله که حسین شاه ولی بن شاه اسد الله بن صفی الدین  
عسکر الله بن صفی الله و کن مهک بن سید محمد اکبر بن حضرت سید خواجه محمد بنده نواز گیسو دراز  
قدس سرار هم از حضرت ولی موصوف از کبر که بگلکنده تشریف آوردند بادشاه اینخا و قهر خود را  
باز و واج ایشان داده رساله چند هزار سوار سپه را ایشان گردانیده از ایشان با دختر شاه فرزند  
پیدا شد امام الملک نامش کردند آن هم بر منصب امیری بوده گویند بادشاه تالاب حسین سیکر  
را با تمام آنحضرت تیار کنانیده که بنام ایشان مشهور است و در تجلیات ماه لقاع عرف ماه نامه نوشته  
است که با سیم قطب شاه قصبه مع تالاب عمده هشت کرد به آبادان و بنامش بود چون سید  
حسین شاه ولی از تبار سید محمد چشتی گیسو دراز و اما و بر اسمیم بودند اند تالاب را بنام  
سید حسین شاه ولی باسم حسین ساگر موسوم ساخت عمر حضرت ایشان را زیافته اند تا عصر  
عبدالله قطب شاه دقید چنان فیض بخش عالم بودند با انواع انواع کرامت ایشان معروف  
میکند و بر سال یکم از سی و هجری بمبار و هم جادی الاخره بر حمت حق تبارک و تعالی پیوستند رحمه الله  
هفتدهم سید حسن برهنه صاحب قدس ستره ایشان را از چاشنی یافتگان حکیم سرمد دلهوی  
رحمه الله می نویسند گویند جذب بر ایشان مستولی بوده است سیف اللسان بود ملازمان  
سلطان عبدالله را و خدمت ایشان اعتقاد می بوده است مردم کرامتهای ایشان بسیار  
بیان میکنند و صل حضرت مغفور تباریچ شانزدهم ماه جماد الاول سال یکم از شصت و چاه  
هجری گزیده گنبد مزار ایشان از محدثات معالی پرست خانست و بفاصله دو کروه طرف  
مشرق از بلده واقع زیارتگاه عالمیان است رحمه الله سید هم حضرت شاه زین الدین شبلی  
از اولاد خواجه ابو بکر شبلیست رضی الله عنهما گویند از بغداد رسیده اند و بر کوه گلکنده وطن  
گزیده رزاقیه تا ویم اند متنی و راز بران کوه مقتول بوده چله پاکشیده گوی مقصود از مسیدن  
عرفان بوده وفات ایشان در سال یک هزار و پنجاه هجری شد از فقر عالمگیر اند که فقر او

او قابل پذیرایی است بر کوهی که در تمام نمرودی مانده همان جا بعد وفات بر کوه مذکور مدفون  
 شدند و نامند و اما الیه اجول ششم شاه غیاث صاحب قدس سره از احادیث رضوی بن میرنده علی بن  
 منصبدارشاهی همزلف نواب ثابت خان مغفور جاگیردار جالید سراند و جالید سر قصبه است جنوب ضلع  
 کول بفاصله بست کرده حالا واقع بضلع متحضر هرگاه بنده علیخان همراه نواب مغفور بوده بچنگ  
 قلعه شهید شدند ایشان با شغفار تام فقیری قبول کرده سیر عالم اختیار نمودند همراه قافله شایسته  
 تا هند گلاج که معبد هندو است رسیدند و از اینجا باز بشاه جهان آباد مراجعت نمودند و بر ضمیمه  
 حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء رضی الله عنه متکلف شده اختاره نمودند و شب  
 سوم اشاره حصول فائده از شاه اسماعیل الله رحمة الله علیه که سلسله ایشان بچند واسطه بحضرت شاه  
 وجیه الدین علوی میرسد و شاه رضا وقت صبح بر چشمه که پائین و فقه منوره واقع است شسته  
 بودند که بزرگی پیدا شده ایشان را پیش خود طلبیدند ایشان پیش رفتند و قدمبوسی حاصل  
 نمودند آن بزرگ دست شاه رضا را گرفته بر مزار شریف برده داخل طریق نمودند و از آنجا  
 ربووند بگفتا پیشتر آتش فتنه تکلف بر طرف از خویش فرستند پس بصحبت خویش  
 جاد او اند و همراه خود بر دند و عمل و عارضی را تعلیم فرمودند و بطریق گجرات آوردند ایشان  
 شاه رضا را بصیت شاه اسماعیل الله و شاه نجم الدین بوده است از اینجا باورنگ آباد وارد شدند  
 از اینجا هر دو بزرگ خودشان بشاه جهان آباد رفتند و ایشان را بحیدر آباد فرستادند چون بحیدر آباد  
 رسیدند شهره ایشان عام شد نواب غفران ماب جاگیر ایشان مقرر فرمودند کن الدوله دیوان و  
 وقار الدوله و دیگر از امر آن زمان و خدمت ایشان را در اعتقاد تمام میدانند و آد رفت می نمودند  
 حضرت ایشان را دعوات اسماء الهیه و دعای حیدری خواندن نظیر خود نمیدانستند گویا سیف الدین  
 بوده اند اجزاء و دعای حیدر ایشان را خدمت مکرمی نواب حسین الدین غیاث صاحب مد ظله  
 که از نیمه نواب کن الدوله به او مرحوم اند از تبرکات دیده ام اما الفاظ آن با الفاظ دعا حیدر  
 فقیر تفاوت دارد و نیز در نظم عبارت هر دو اختلافی است و ثبات حضرت مغفور

در  
 تاریخ  
 ب  
 تاریخ

جاریست و هشتم شهر جادی اثنانیه سال یکم از رویکرد و هشتاد و چهار هجری شد بر کوه موسی  
 بسبب عارضه در گرده برای تبدیل آب و هوا شریف برده بودند که این سانحه ناگهانی در آنجا شد  
 خدام خواجه حضرت ایشان را در بلده طایفه حیدر آباد آورده و در محلی که ایشان را که قریب تالاب  
 میر علی است اندرون شهر دفن کردند و انانیه را چون صاحب اولاد کثیره بوده اند هنوز  
 مردم در نسل ایشان موجودند اما بر طریقه آبای خود نمیتوانند و در اولاد نبی که بر طریقی  
 نبود بدین آیت منسوخ کلام الله است **و رحمة الله بکم** ملا غلام رسول قنبر همدانی  
 نقشبندی مجددی مظهری خوش قلم جواب فرستم که صد شاگرد در دینی سید شدند قصار ابناء مبارک  
 سید یکنوار و دود و هشتاد و یک هجری در حیدر آباد بموسم گرم از ملک خود رسیدند و فقیر هم در آن  
 ایام وارد این بلده شدم شنیدم که ملاورین بلده بمخالقه شریف حضرت شاه سعد الله صاحب  
 رحمة الله وارد و در بلده زحیرت بی چون سوار نمیداشتم عذر مانوشتم و کیفیت مزاج پرسیدم  
 وقت حضرت ملا غلام رسول صاحب مد ظلمت بقدم تسلیم تمسک بر ریخت بیماری سامی کمال  
 اینج دارم الله شافی باد از حقایق مزاج مبارک که آنرا دریافتن میخواهم اگر اطلاع بخشد تا اگر در آن  
 نزوم باشد بخدمت شریف رسانم یا نسخه آن بنویسم هنوز عذر بای مانع سواری دارم مقبول  
 فرماید و معاف دارند و الباقی عند التلاقی انشاء الله الکریم عبد العظیم نصر الله خان بنزد هم شوال  
 روز یکشنبه ۱۰ هجری جواب ملا مرحوم بنام فقیر کاتب الکوفه مهربان من زاد الله ببرکاتهم  
 صورتیکه دارم بمحض بیان می آرم از دیر قد استعمال او بدین است باز تنگ است قبول تخم  
 ریحان تخم مرو همراه لعاب ریشة خطی و لعاب بیدانه وقت نوشیدن نهایت خنکی معلوم  
 میشود و تقویت هم و تا ششم شش بار اسهال شد و یکم دیگر آمده گفتند که او یه مذکوره وقت گیر  
 یعنی در شب بنواخت شش گشته بایه خورد و چونکه باعث سردی احتمال بر خیزم است بعد نوشیدن  
 بوقت ده گشته شب اسهال رقیق شد که در آن تخم بر آمدن شروع گردید بعد سه و تا نواخت  
 و گشته زان بعد سه و گذشته نهایت تکلیف برداشتم و بعد چند ساعت سده بر آمد زان

صحة  
 و الله  
 سید  
 یکنوار  
 و دود  
 و هشتاد  
 و یک  
 هجری  
 در حیدر  
 آباد  
 بموسم  
 گرم  
 از ملک  
 خود  
 رسیدند  
 و فقیر  
 هم در آن  
 ایام  
 وارد  
 این  
 بلده  
 شدم  
 شنیدم  
 که  
 ملاورین  
 بلده  
 بمخالقه  
 شریف  
 حضرت  
 شاه  
 سعد  
 الله  
 صاحب  
 رحمة  
 الله  
 وارد  
 و در  
 بلده  
 زحیرت  
 بی  
 چون  
 سوار  
 نمیداشتم  
 عذر  
 مانوشتم  
 و  
 کیفیت  
 مزاج  
 پرسیدم  
 وقت  
 حضرت  
 ملا  
 غلام  
 رسول  
 صاحب  
 مد  
 ظلمت  
 بقدم  
 تسلیم  
 تمسک  
 بر  
 ریخت  
 بیماری  
 سامی  
 کمال  
 اینج  
 دارم  
 الله  
 شافی  
 باد  
 از  
 حقایق  
 مزاج  
 مبارک  
 که  
 آنرا  
 دریافتن  
 میخواهم  
 اگر  
 اطلاع  
 بخشد  
 تا  
 اگر  
 در  
 آن  
 نزوم  
 باشد  
 بخدمت  
 شریف  
 رسانم  
 یا  
 نسخه  
 آن  
 بنویسم  
 هنوز  
 عذر  
 بای  
 مانع  
 سواری  
 دارم  
 مقبول  
 فرماید  
 و  
 معاف  
 دارند  
 و  
 الباقی  
 عند  
 التلاقی  
 انشاء  
 الله  
 الکریم  
 عبد  
 العظیم  
 نصر  
 الله  
 خان  
 بنزد  
 هم  
 شوال  
 روز  
 یکشنبه  
 ۱۰  
 هجری  
 جواب  
 ملا  
 مرحوم  
 بنام  
 فقیر  
 کاتب  
 الکوفه  
 مهربان  
 من  
 زاد  
 الله  
 ببرکاتهم  
 صورتیکه  
 دارم  
 بمحض  
 بیان  
 می  
 آرم  
 از  
 دیر  
 قد  
 استعمال  
 او  
 بدین  
 است  
 باز  
 تنگ  
 است  
 قبول  
 تخم  
 ریحان  
 تخم  
 مرو  
 همراه  
 لعاب  
 ریشة  
 خطی  
 و  
 لعاب  
 بیدانه  
 وقت  
 نوشیدن  
 نهایت  
 خنکی  
 معلوم  
 میشود  
 و  
 تقویت  
 هم  
 و  
 تا  
 ششم  
 شش  
 بار  
 اسهال  
 شد  
 و  
 یکم  
 دیگر  
 آمده  
 گفتند  
 که  
 او  
 یه  
 مذکوره  
 وقت  
 گیر  
 یعنی  
 در  
 شب  
 بنواخت  
 شش  
 گشته  
 بایه  
 خورد  
 و  
 چونکه  
 باعث  
 سردی  
 احتمال  
 بر  
 خیزم  
 است  
 بعد  
 نوشیدن  
 بوقت  
 ده  
 گشته  
 شب  
 اسهال  
 رقیق  
 شد  
 که  
 در  
 آن  
 تخم  
 بر  
 آمدن  
 شروع  
 گردید  
 بعد  
 سه  
 و  
 تا  
 نواخت  
 و  
 گشته  
 زان  
 بعد  
 سه  
 و  
 گذشته  
 نهایت  
 تکلیف  
 برداشتم  
 و  
 بعد  
 چند  
 ساعت  
 سده  
 بر  
 آمد  
 زان

پدیدار گشت و اسهال ملین شروع شد حالها غذا و ماده بالکل خارج گردیده حالا انتظار حکام الهی  
 دارم که پیش بند گردد و کچری میخورم و همیشه میشود و انقضای نیست اما دهن خشک میشود و خلط  
 و اسهال نمی آید ورم در پا چربی است تب بروز کم و شب و زیاده میشود و تشنگی بسیار است  
 حال بضم خوب نیست غذای یک وقت میخورم و ضعف ناتوانی بحدیست که طاق طاق گشته  
 امیدوار تو جهات فضل و کرم ایزد و نامتناهی و لفظ شفقت سامی ام زیاده السلام علیکم و قلبه  
 لیکم فقط بد ریافت شدت بیماری ایشان کمال مضطرب گردیدم و بسبب نبودن سواری  
 و بودن ملا از مقام فقیر بر فاصله دراز نرسیدم آخر شنیدم که ملا بتاریخ بستم شوال روز و شنبه  
 سال یک هزار و دصد و هشتاد و یک هجری مقیم خاندان حضرت شاه سعد الله صاحب رحمۃ الله  
 بعد نماز مغرب بر حمت حق تبارک پیوستند اما الله و اما الیه اجعون نعش بابرکت ایشان را  
 بگورشان میرا شرف علی صاحب که خلیفه حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره اند بیرون  
 دروازه تالاب میر حله مدفون کردند مخلصین اکمال رنج و الم گردید اما بجز حمت و یاد مروت خود  
 چه شود در مصیبات الهی عم نواله سوای صبر و تسلیم چاره نیست افسوس هزار افسوس که فیضان  
 تعلیم خوش قلمی و جواهر قلمی که بود بتدبیرش لیکن شاگردان کامل که در دلی شریف پیاپی افتد  
 و دیگر یاد گذارنده از صدقات جاریات اند غفور رحیم بخشید آن مرحوم را بجایه نبیه صلی الله علیه  
 و علی آله و سلم و اصحابه جعین است و دوم فرار حافظ مولانا شیخ الدین صاحب قدس سره است  
 قریب درگاه بر بنه صاحب ست نهایت احاطه و گنبد و بسیاری مکان آراسته بانوار و فیضان  
 پیراسته اند گویند گنبد غلام رسول عرف شیخ و پیرا و معتقد خاص ساخته خود بهم معشوقه خود  
 محاذی مزار شیخ خود جانب غرب در گنبد آسوده است مولانا از بلده بران پور اند خلیفه مولانا  
 رفیع الدین صاحب قندهاری دکنی بودند درین بلده هر چه فیضان طهارت و تقوی و مسائل  
 و نیات و حفظ کلام الله رواج یافته محض ببرکت فیضان روح پر فتوح ایشانست و افعال  
 و اقوال ایشان کت بوده است از ثقات شنیده ام که از او تا دایم بود و اند از راه باطن

این شیخ خانقاه  
 در کجای است  
 در کجای است



خدمت اینجاسید شدند در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری بر حجت حق پیوستند بر صرع  
 ماه و تاریخ که بر روز و ازه غربی گنبد کننده اند این است ع شجاع الدین مرشد قطب عالم به الحال  
 از بنا بر ایشان و کس را دیده ام نهایت مردم عمده از اهل ریاضت و محبت و صاحب فو  
 و شوق معلوم میشوند یکی را از ایشان نام ابو الفیض محمد و اسم است و دیگری را ابو النخیر محمد قائم  
 از پسران حاجی عبداللہ مرحوم اند که پسر مولانا مغفور بوده اند اللہ تعالی ایشان را و اسم علی  
 الاتقار و قائم علی الاحرار و از بلایات و نیامصون و از آفات زمانه مامون هر دو بیشتر  
 بدرگاه و باغ حافظ صاحب میرور که بر تالاب میر حاکم متصل در گاه بر سینه صاحب واقع است تشریف  
 میدادند البته آن مقام جهت اعتکاف خوب است و برای اعتزال مرغوب قند بار در ملک نظام  
 قصیده است مشهور واقع در ضلع ناویر بجای قبیل کل خان رسالہ فقط بست و دوم مزار شریف  
 حضرت غوث ثانی سید میران الحسینی القادری البغدادی قدس سره است که بر کنار  
 حوض گلکنده واقع است سلسله ایشان با محبوب سجانی سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ  
 باین تحصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان قادری و ایشان پسر حضرت سید  
 جلال الدین قادری و ایشان پسر حضرت سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبداللہ القادر  
 و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت سید ابوالقاسم قادری و ایشان پسر  
 حضرت سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسی قادری و ایشان پسر حضرت سید  
 محمد قادری و ایشان پسر حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری  
 و ایشان پسر حضرت سید عموالدین ابو صالح نصر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالرزاق  
 قادری و ایشان پسر سیدنا و مولانا و مرشدنا حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ  
 رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب در دوشنبه نهم ماه جمادی الاولی سال یک هزار  
 و پهل نهم هجری است گویند عمر شریف حضرت محدوح یکصد و هفتصد سال بوده است الحال  
 صاحب سجاده اینجاسید سعد الدین صاحب عرف پیر انصاف قادری اند و ایشان پسر حضرت

حضرت غوث ثانی سید میران الحسینی القادری البغدادی قدس سره است که بر کنار حوض گلکنده واقع است سلسله ایشان با محبوب سجانی سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ باین تحصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان قادری و ایشان پسر حضرت سید جلال الدین قادری و ایشان پسر حضرت سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبداللہ القادر و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت سید ابوالقاسم قادری و ایشان پسر حضرت سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسی قادری و ایشان پسر حضرت سید محمد قادری و ایشان پسر حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری و ایشان پسر حضرت سید عموالدین ابو صالح نصر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالرزاق قادری و ایشان پسر سیدنا و مولانا و مرشدنا حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب در دوشنبه نهم ماه جمادی الاولی سال یک هزار و پهل نهم هجری است گویند عمر شریف حضرت محدوح یکصد و هفتصد سال بوده است الحال صاحب سجاده اینجاسید سعد الدین صاحب عرف پیر انصاف قادری اند و ایشان پسر حضرت

سید باو شاه و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف شاه حضرت قادری و ایشان پسر حضرت  
 سید محی الدین باو شاه قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف حضرت صاحب قادری  
 و ایشان پسر حضرت سید سعد الدین محمد قادری ایشان پسر حضرت سید محی الدین احمد قادری  
 و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف بری حضرت صاحب قادری اند و ایشان پسر حضرت سید میرزا  
 غوث ثانی بوده اند گفت مرا هم عرض ایشان را پیران صاحب سجاده بجای می آرند و بر آن امر  
 عرض اخراج عود و گل و فاخته یازدهم و دوازدهم و خدمت وارد و صادر و نوبت و غیره  
 موضع و اولیای و مقطعه چو دهر کوزه و پهن بی کوزه عملی بر گزیده و سحر کار محمد بنک صوبه  
 فرخنده بنیاد و نسلا بعد نسل و بطنا بعد طین از پیشگاه نواب عالیجناب آصف جاه نظام الملک  
 و نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر و غفور مستخرج جنگ سپه لاری و فوار و رستم دوران سلیمان  
 اقتدار کشورستان مظفر الملک استطوی زمان بطریق انعام التوفیق بنام مشر زندان و متعلقان  
 حقائق و معارف آگاه سید عبدالقادر قادری عرف شاه حضرت قادری مقرر شد بتاریخ  
 ۲۹ ربیع الثانی سال بسنت و یکم جلوس مطابق سال یک هزار و یک صد و هشتاد و یک فصلی موافق  
 بهشتیم ربیع المرجب سال یک هزار و یک صد و نود و نود و نهم هجری کرامت ایشان از وقت حیات تا نقل ازین  
 عالم و بعد از آن پیشتر متوسلان ایشان بیان میکنند جمیع الله است و سوم مزار شاه راجو و ایشان  
 نبیره شاه راجو بجای پوری بوده اند که برادر حقیقی حسین شاه ولی قدس سره بودند مزار ایشان  
 بیرون بلده جانب جنوب است و در خدمت ایشان سلطان ابوالحسن تانا شاه را کمال عقیدت  
 بوده است گنبد عالی شان بر قبر ایشان بنا فرموده اما بسبب بیگانه عالمگیری ناتمام مانده و  
 با انجام نرسیده گویند چون تانا شاه را گرفتار کرده می بردند بنظر او گنبد حضرت مرشد آمده برخاسته  
 مراحم آداب بجای آورد این خبر بحضرت عالمگیر رسید از تانا شاه پرسید که هنگام سلطنت عقیده  
 شما بوده است که هر چه هست بدعامی مرشد مایند راجوست حال آنکه نزع سلطنت شد باز آن  
 عقیدت چراست گفت هر چه بود از ایشان بود و هر چه بکدوشی شد از بخشش ایشان است

که از سر بمباریکه کرد و نغمی شکست برداشتند و بر سر دیگران گزاشتند الحمد لله علی ذلک و وفات  
حضرت موصوفت در سال یک هزار و نود و شش بخروجی شد رحمه الله است چهارم هزار میر انصاف  
کار و او این بطرف غرب مستعد پوره بموضع عبداللہ پور واقع و گنبد کبریا مشهور و صاحب این  
بیمبر انجی خدا نما معروف از سادات حیدر آباد و ملازم عبداللہ قطب شاه بوده اند اول جماعت  
سواران بودند آخر بر سالت سلطان محمد و حبیب پور و دولت سلطان غول شاه رفتند و از آنجا بعد  
درستی مقامات سلطنت باز گردیدند و میان راه غلطه درویشی خواجہ امین الدین علی اعظم شنیدند  
که از حلیہ برآمده اند و در میان ارباب حضرت ایشان میر و ند میران صاحب نیز عازم شریف اتقای  
ایشان شدند چون بدیدار مبارک شان نماز گردیدند و آداب تسلیم بجا آوردند و خواجہ صاحب نظر  
بسنک کرده مستانه و از فرموده ارشاد کردند که این سنگ چه میگوید بهر سکه عین خاموش ماندند  
میر انصاف عرض نمودند که سنگ میگوید که لا کُلُّ شَیْءٍ مَّا خَلَقَ اللّٰهُ باطل خواجہ صاحب متبسم برخاسته  
میران صاحب کجی خود برده بعد قدری توقف برآمدند میان شیخ و مرید سر موقوف نبوده کس  
نداشت که امین الدین کیست فرقی میان هر دو چیست مخص فرمودند میر انجی بحیدر آباد رسیده بنگار  
خلق تاجا مشغول گردیدند چون علوم بهره کافی رسیدند رسالتا در صدد الوجود نگاشته اند وفات  
ایشان بتاریخ سید جم شہر جمادی الاول سنہ ۱۰۰۰ سال یکمزار و بنقش شد و در عبداللہ پور آرمیدند  
و فرزند ایشان که امین الدین ثانی نام داشت گنبدیکه حالا موجود است بنا فرمود و حرمها الله تعالی  
خوارید شاه میران بخاری اول را و رنگ آباد بودند قوی الحافظه گویند هر روز یک باره کلام  
شریف یاد کردند و در شب بر مقتدیان خواندند که سامعان حیران ماندند و همیشه کلام آتیه محفوظ  
ایشان ماند بخا پوری اصل بوده اند در سلسله قادریہ اخذ جمیع برکت مبارک محمد مدرس صاحب  
فرمودند و خرقه خلافت سلسله موصوفه از ایشان ربودند عمره رکاب عالمگیر باو شاه ابی بجا پور  
بحیدر آباد آمدند و بر سر داشتند یکی را نام عبدالشکور بود و دیگر اسم قطب عالم که مامور شد  
مسجدش در محل یوسف چوک متصل مستح کرده و از نزدیک باره دری نواب میر کبیر شیر الامرار بجا

مفتوح و معروف و مشهور و جزا حفظ صاحب رحمة الله و صحن مجید کورست نام گیرندگان خانان  
 انحضرت تاریخی از زمین و سنگهای مکان و اکنه فروخته اند و میفرودند حال آنکه وقت است و در وقت  
 سلطان حاکم زمانه را دست انداختن میسر شد کاش اگر حکم او قاف مقرر شود بسیاری از اکنه با برآ  
 چند روز بیا پذیرند و روح و اطفال مسرور حاکم عند الله با جو رعند الناس مشکور گردید و بست و ششم  
 مرزا و جانشاه صاحب است گویند کمال شفی بوده اند بدست خود مرغن پنجه میخوردند یکی التجانی و دیگری  
 و او اما گوشت مرغ بار و مرغن بسیار بدست خود پنجه میخوردند مرد مرغان را تجارتی مرغ و مرغ کرده  
 بار و مرغن بسیار بلایزد و جوهر مردوزن نیز پنجه میخوردند و مجموع حامیان نیز پنجه میخوردند و پنجه میخوردند  
 باقی از حال ایشان آنگی ندارم که از کجا بوده اند و بکدام بزرگ نسبت میدارند اما گویند که نسبت خود  
 بامرو شاه و بهوتی درست کرده اند رحمة الله و بست و پنجم مرزا شاه جاروب عرف چهار و شاه شاهی  
 آنگی ایشان مشهور است نزدیک کمان شاه علی بنده و شایع عام واقع اگر چه حالا ایشان از آن  
 کمان نمانده است زیرا که شامل جوی نواب مغفرت منزل که معروف ببادن در دست گردیده است  
 مگر مرزا ایشان هنوز باقی همه کس آن را سپید اند گویند در عهد ناما شاه بوده اند از مجازیب و مانده  
 او باری سواری سلطان میگرفت و ایشان بباد شاه و شام دادند بباد شاه ایشان او قلعه  
 محمد لک فید و نو و اما روز دیگر ایشان را بر تکیه خود یافتند و دست و ایشان بود هر کجا که مسجدی یافتند  
 در آن جاروب کشیده خانه خدا را از رخ و خاشاک میروفتند و پاک می فرمودند و چون بسیار  
 طهارت ظاهر و باطنت نیز عین کند ظاهر و چون همیشه جاروب همه راه خود نگاه می داشتند  
 اندام و هم ایشان را جها و شاه می گفتند و ترا گفتند که از مردم مکه معظمه از جاروب کسان  
 آنجای پاک بوده اند و الله اعلم بالصواب رحمة الله و بست و ششم مرزا بود و شاه است ایشان  
 از سادات بیجا پور از مریدان شاه امین الدین علاء الدین بودند در عهد عبداللہ قطب شاه بوده اند  
 و را بتدای عمر سوداگری اسپان می کردند بعد وفات پدر بزرگوار خود در ک تجارت کرده  
 همه مال و متاع دنیا را صرف براه حق تبارک و تعالی نموده از خدمت شاه صاحب مدد مستفید

شدند و نسبت به اهل اعلی رسانیدند که دو و دو سه روز هیچ نمی خوردند بحالت جذب سرگشته  
 میماندند باری فیلی مست برایشان گذشت و ایشان بدشتور نشسته ماندند و از جای خود حرکت  
 نکردند تا آنکه مستی او فرو رفت و خرطوم در پایی بوسی ایشان انداخت ایشان مست خود را  
 بر بینی او رسانیده فرمودند که برو بتمام خود که فیل باز گردید و بتمام خود رسید مزار شریف ایشان  
 در محله بیرجوه بیرون دروازه شهر متصل لفیصل بلده است غفر الله له است نعم مزار حضرت مولانا شای  
 سعد الله صاحب مجددی مظهری نقشبندی است قدس سره ایشان از مردم افغانستان از  
 خلفای نموت اعظم مقتدی عالم حضرت مولانا عبد الله شاه عرف غلام علی شاه صاحب نقشبندی  
 مظهری مجددی قدس سره هم اند گویند و سال یک هزار و دصد و چهل و هفت هجری و حیدر آباد  
 شریف آورده خلایق را هدایت و ارشاد فرمودند و بسیاری را بنام خدای کریم آشنا نمودند و  
 بعد تمام سلوک بخرقه خلافت نواختند از آنجمله سید کریم الله صاحب بیرون دروازه علی آباد و جو  
 اند و حکیم میر تقی علی صاحب مغلیه و است بکار و دل بیار دارند و حضرت شاه سکین بجوار  
 شیخ خود عزت گزین میر اشرف علی صاحب محی مراد شیوخ و مولانا نیاز محمد صاحب خشتانی  
 خلیفه گرامی مرویت لاثانی سلم الله تعالی حضرت شاه صاحب مدوح و سال یک هزار و دصد و  
 هفتاد و یک هجری بر حمت حق پیوستند و در کونه واری متصل فرشتانه حضور می فن گردید  
 در آنجا بر مزار حضرت مدوح گنبدی و خانقاهی و مسجدی و حوضی و دیگر ایکنه ساخته اند مردان حق  
 و حق خوان بیشتر و آنجا میمانند و فیض ظاهری و باطنی مستفید و مستفیض میشوند و درین بلده  
 جای مذکر الله به از اینجا نیست بیشتر از یاران حضرت مدوح گرد مزار ایشان به چوپروانه گردش  
 آسوده اند رحم الله حضوران اینجا را بمقام و نیاز پروانه حال ساکنین اینجا گویند اقال این شهر است  
 سه تا ریخته و می نام و نشان خواهد بود و سه یا خاک ره پیرمغان خواهد بود و فقط آنجا باشد که از  
 تاریخ و کن امر و کذا تاریخ دوازدهم شریف ربیع الاول سال یک هزار و دصد و هشتاد و پنج هجری  
 روز جمعه است بر احوال بزرگواران طریقت ختم گردید رحم الله به بس کن حدیث عشق بس کن







بهجری المقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم صورت اقتدار یافتند و در جمیع  
جای قریه و البیه و مریض و المریض به بخشیدند و هر سه نازنده را به نویسنده خواننده گویند

## قطعات تاریخ تصنیف کتاب تاریخ و کن

این تصنیف نور طلیل شاعر بی عدیل نازک فکر جادو خیال مهر سپهر معنی لعل بهشت ان کمال  
میر کاظم علیخان صاحب بهادر و نویسنده و دیوانی منصب دار المتخلص به شعله غلغله الصدق بهجت  
است و اکمل و خندان بی بدل انصاح الفصحی را بلوغ البلاغه حضرت میر احمد علیخان بهادر الکاتب  
بمیر الشعراء و کن المتخلص به سید

## قطعه تاریخ

آفتاب علمای حضرت نصر الله خان	نادر ملک کن کن سلاطین زمین	علم و فضل منیر و کبریا را
نه بهشت زلیخه و نه عدلیش عدل	آفتابیت جهان تاب که نور خروش	بهر آفتابی شد جهان بیا رنگین
صالح و قوی و عابد و زاهد شال	نافریده است بدین صحرای نو چرخ کس	اصدق و معتد و مومن و دیندار و آزر
شدین که بوفش همه بکشوده وین	آنکه صیت کرم و مودتش بگذشته	از حد و در کن مغرب اقصای زمین
چه دانت چه دیانت که مزاج و ستور	خرم از د چون ناز و خندان محسن	و انوازی که ز انوار جیش پیدا
همه شفاق حسین و همه خلاق حسن	مکنت خلق خوش خون بکار و خلعت	که در د نازده آه و خوش من شک خنجر
حکما بالغه و سجداقت تو ارم	که میجا همه از حکمتش آموخته فن	مجتهد شاعر خوش فکر که وقت گفتا
خوشتر از طوطی شکرتش لطف حسن	ستغیان همه از عدالتش خرم و شاد	خلق آسوده دل و دور از شر و فتن
سیر حالت و حکام و کن کرد و رسم	که به عالم لقبش آمده تاریخ و کن	مثل آئینه همه حال کن کن ان پیدا
جهانم کیم خیر ویش غیر تو ارم گفتن	شتر و شتر و شکر و شک و تا انقض است	خجل از شعر چه شعری و چه وین وین
بانه در گنبد و ایام و صدقین و کن	مثلش از بطن موالید نراید یکسان	شعرا تاریخ و کن بدین و در نظم
	چیت این آئینه کیفیت ملک و کن	

ایضا

خان قیصر رس چو عدل نظر کو	نوشتران شسته با یوان ل مداد	نما نظم اد بحکمہ نو جداری است
از عدل داد و دل داد خواہ شد	بالہ کہ در کمال ہے الیوم اول	شلس لک بطن مادر گیتی کی نژاد
تصنیف کرد نسخہ کیفیت کفن	کیخسروست حیات جهان بین بناماد	اتک بشعلہ گفت جن جم امین گناہ
از فرط آفتاب صفای ورق زیا		
ایضاً		
آن مولوی معنوی مسحت آثار	فخر علما آمد و تلج سرایمان	نور خردش شمع شبستان عدالت
جان آمدہ از معدنش مرتن لچ	از فتویٰ او خاطر ہر واد طلب شد	ذات تعقار و رواشن الہ
تاریخ دکن گفت پر خواندن عالم	احوال دکن خست جو آئینہ نمایا	تاریخ دکن شعلہ نظر کردہ گرفت
گلدستہ عرفان کہ بود کل در بیان		
ایضاً		
مولوی معتمد دوم نصر اللہ خان	کر فضائل آبدش بر جملہ عالم بر سر	کر تصنیف کتاب شعلہ سائز رقم
کے کسیدہ جو رقم کردہ آئینہ گوی		
ایضاً		
آن عادی کہ نظم دو فوجہ اریست	تاریخ گفت و حال دکن جلا و نمود	سال فراہم آمد فن شعلہ نظم کرد
آئینہ خاندان کہ سکند نہانمود		
ایضاً		
مولوی صاحب محمد دوم نصر اللہ خان	نظم بزم عدالت گل در بیان چین	گفت تاریخ دکن شعلہ رقم زد اثر
آئینہ خاندان حالات اہالی دکن		
ایضاً		
حیدر تاریخ نصر اللہ خان عبد اللہ	مولوی احمد خیشی خوجوی	شعلہ سال ختم تاریخ دکن منظوم
نسخہ قانون کے آئین ملک آصفی		

مثنوی طبع تاریخ دکن

مثنوی نو کاشور طبع بنامد	مصدق علم و جوهر در هر طرفه دانود	ذات نکوشش منتخب در هر آفر
موصوف نام صدر بهر شهر آمده	در علم و فضل و خوش قلبی بسکه کاست	اورا همان قانع هر علم حاصلست
هر یک سال که صبح از قلم نمود	گوئی ز کلام منع جوهر رقم نمود	بالطبع کرده او هر یک کتاب
منظوم عالم آمد مقبول شیخ و کتاب	از اهل مطبع آمده هر یک خوشنویز	هم حاصلست مثنوی و دارد خط بر
گویم چه جمیع کشته عطار در رقم رفته	سعد و در خویش بوهر کی بجاست	در صحت بهتیب درس با یقین
ورد بر مطبع و گری نیست پندار	قرطاس خوش بامده و آتش خوش قلم	الحق کتب چنین بنظر آمده است کم
مطبع در حال دکن خوشنویز و صحیح	تالیف خان کشته در علم نصیب	بستقی و فاضل تمثیل و عاقل است
در نو جدار دکن او صدر طبع است	حاشا مفید خلق ندیدم چندین کتاب	شد هر کس مطالعه نسخه فیضیاب
درست خوش مطالب فان آن نام	تاریخ طبع آمده مقبول طام و عام	اشعار مثنوی بدعا یافت اختتام
آباد و مطبع او یا خدا مدام	ای متعلمه سال طبع رقم کرد کلام	مطبوع شد نو او کیفیت دکن

خاتمه

نتیجه قلم عالی سخنور بی سیم و عدیل شاعر نازک خیال و کوفه اعلیٰ مخلص بعیش

شناها چه نیر و پاک راه فریاده طالع تاک راه درین هنگام فرخنده فرجام عزت عالم نما و محقق  
 حیرت افراغنی کتاب بطلب عظیم المثل لا جواب مشهور انان درین ایست تاریخ دکن که لفظش  
 و مثنوی فصاحت هر حرفش نخله مشام بلا غایت ششم حرفش چهره آرا گلستان به سطورش  
 رونمای نبلستان به سوادش چون سواد و کامل حور به بیاضش چون بیاض بهر پر نور به شکله سوادش  
 حالات بلده فرخنده بنیا و حیدر آباد من تصنیف عالم اکمل فاضل اجل مهر سپهر امارت و جلالت اجل  
 بدخشان بهالت نبالت سبب فضل و ائمنان حرمه خلق و احسان خان و الا نشان ستوده مناب  
 و بی مولوی عظیم زاهد خان صاحب دام محمدیم حسابش تصنیف عظیم الشان سستی عن الود  
 و البیان و در مطبع جهان مرجع صاحب خلق و موفور شکی نول کشورها که بکین طاعت حاصل

با تمام کار پردازان طبع موصوف بشهر و بقعه سلاطین مطابقی ماه فروری  
شماره رونق طبع پذیرفت فقط

تاریخ طبع لبرائت

از تصانیف جناب پاک نصرت خان	طبع تاریخ و کن گردید یا صدری جاه
گفت سال انطباقش اندر معجمه	طبع گشته بعد از و نادردنی مثل دوا

خاتمه تاریخ طبع طبع آو خوشنویس کمال منشی شاعر احمد صاحب لکنوی  
سلاطین القوی شاعر منشی سیار لال صاحب

احمد زودالتن که جوان آن نصارت بخش صاحبین حسن و فضل آن خضدار آفرین سرین و نثرین  
غنیچه نغمه تاریخ و کن در مطبع صاحب جاه و زور منشی نو کشور ماه مارچ و شمع  
بسیار اتمام مسمم با احتشام نصیر عمیده خضدار لال شاعر و مال شگفتگی پذیرفته عطر  
شماره آقان و مشک نیز و ماغ خرپاران گردیده

ایشان تاریخ طبع و پذیرفت قبول به هیئت منشی شاعر احمد

در گشتن تاریخ این سال	بزرگ شکوفه باز یافت	نقدی به نشر رسید
	تاریخ و کن بخور گرفت	

قوام طبع و قواد شاعر غوثی شاعر خواجہ محمد یحیی حیا خلف یافت  
مسند الشعر البیت

توصیف چنین کتاب بشن	اگر و درون به بیاض ماه بنوشت	احسان بر زمان طبع تاریخ
	تاریخ و کن بجا بنوشت	

قطر طبع او تازه خیال ستوده مقال منشی حسن لال مورخ بکمال

جهان خرم ز طبع این چنین نسخه	ز سه گزار تاریخ و کن چاپ	اگر تاریخ طبع این می خواهی
	بو شهر تاریخ و کن چاپ	









CALL No. { ۹۵۴...  
ع.الت.د.

ACC. No. ۹۸۶۷

AUTHOR.....

TITLE.....

عبدالصالح  
تاریخ دکن

15 MAY 1915

1915

R191005



۱۲۴ ات د

۹۸۶۷ ۹۵۴

تاریخ دکن

1 to	No	Date	No.

MAULANA  
AZAD  
LIBRARY



-:RULES:-

ALIGARH  
MUSLIM  
UNIVERSITY

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.